



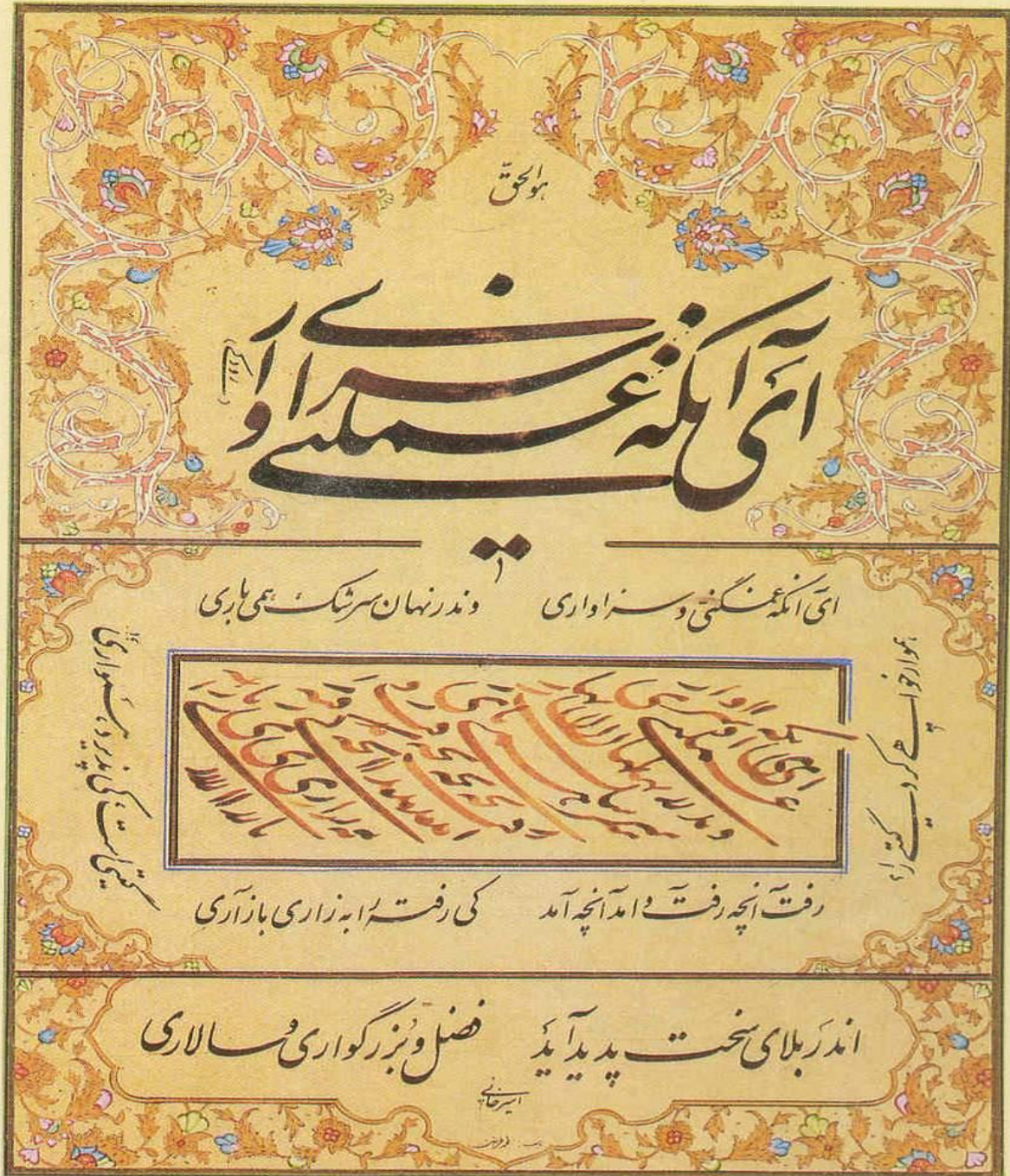
۹۵  
زمستان  
۱۳۸۷

# دانفش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

کتابخانه  
فصلنامه  
بهار گلستان  
انسان  
کاین همه نفس عجب  
در گردش سر کاردا  
شیت

# گنجینه دانش



شعری از رودکی به خط آقای غلام حسین امیر خانی ،  
خوشنویس ممتاز معاصر ایران



۹۵

زمستان

۱۳۸۷

# دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر : سید مرتضی صاحب فصول

مدیر :

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسبیحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صغری بانو شکفته

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

دکتر امیر حسن عابدی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

دانشیار دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

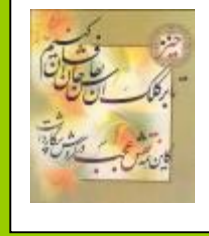
طراحی مجله الکترونیکی

مرتضی علی بلتستانی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی

روی جلد : خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم  
کاین همه نقش عجب در گردش پرکار داشت



« حافظ »

پدید آورنده : استاد بختیاری

## یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویسه» و «کتابنامه» باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

## \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

۵

سخن دانش

معرفی نسخه خطی

۹

قاضی سعد الله خان

• مثنوی ملا نادر

به کوشش دکتر بشیر انور ابوهری

## اندیشه و اندیشمندان (۱)

۲۳

پُرفسور دکتر رضا مصطفوی سبزواری

• سهم کتابهای تاریخی

در بارورتر شدن ادب فارسی

۲۹

پرفسور دکتر صغری بانو شکفته

• قرآن و عترت در ایران فرهنگی

۴۵

دکتر نرگس محمدی بدر

• در آمدی بر مطالعه تأثیرات جنبش مشروطیت

بر موضوع زن ایرانی باعنایت به آثار چند شاعر

مهم آن زمان

۶۵

محمد محسن الدین میا

• شعر فارسی در بنگاله عصر سلاطین گورکانی

۱۰۳

دکتر م. بقایی ماکان

• سهورودی و اقبال

۱۲۷

سید مرتضی موسوی

• بازتاب تأسیس و استقلال پاکستان

در آثار و ادبیات معاصر فارسی

## اندیشه و اندیشمندان (۲)

### ویژه دانش بلاغی و بدیعی

۱۳۹

سید روح الله نقوی

• امهات کتب بلاغت در زبان فارسی

۱۵۵

سیده زهره نصیری

• کنایات در اشعار ناصر علی سرهندي

۱۷۱

مسرت واجد

• صنعت تجنیس در مثنوی مولانا

## ادب امروز ایران

- داستان کوتاہ : روزی، مثل بقیۃ روزها: فیروز زنونزی جلالی ۱۸۷
- شعر : حسین اسرافیلی، سلمان ہراتی، عزیز اللہ زیادی ۱۹۴
- عبدالجبار کاکایی، شاہرخ تندرہ صالح، حسن نیک بخت

## فارسی شنبہ قارہ

- تاریخ عالمگیری : معرفی و نقد آن دکتہ زرینہ خان ۱۹۹
- شمشہ ای از احوال و سبک شعر امید دکتہ ناعمہ خورشید ۲۱۵

## شعر فارسی امروز شنبہ قارہ ..... ۲۲۹ - ۲۳۸

علی اکبر نجوا، خاور نقوی، صفدر حسین میرزا سیفی، دکتہ سید وحید اشرف، دانش نبی بخش، پرفسور دکتہ غلام علی حداد عادل، دکتہ سید محمد اکرم اکرام، دکتہ محمد حسین تسیبھی، غلام رسول آصف، دکتہ معین نظامی، دکتہ علی کمیل قزلباش، دکتہ محمود احمد غازی، دکتہ اسلم انصاری، دکتہ رئیس احمد نعمانی، عظمی زرین نازیہ، خواجہ منظر حسن منظر، ظفر عباس، صدیق نائیر

## گزارش و پژوهش

- راہیان ابدیت : مدیر فصلنامۃ دانش ۲۴۱
- پرفسور دکتہ زوار حسین زیدی - لاہور
- پیر غلام نصیر الدین نصیر - اسلام آباد
- پرفسور پریشان ختک - پیشاور
- گزارش ہم اندیشی های علمی سرپرست انجمن ۲۴۳
- انجمن ادبی فارسی - اسلام آباد
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۳

## نامہ ها

- پاسخ بہ نامہ ها دفتر دانش ۲۶۵

1 - 7

Abstracts of Contents in English

چکیده مطالب بہ انگلیسی

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi

میراث گذشتگان اندوخته‌هایی است که به امید زندگانی‌ای بهتر برای فرزندان ذخیره شده است. این اندوخته‌ها در قالب مادی‌اش بسیار زود به دست نسل بعد افتاده و گاه برباد می‌رود و گاه خردمندانه به یشتوانه‌ای ماندگار مبدل شده کاستی‌هایی را که با تلاش شخصی قابل رفع نمی‌بود برطرف می‌سازد.

ولی اندوخته‌های غیرمادی فقط به شیوه خردمندانه‌اش قابل بهره‌برداری خواهد شد. بطوری که اگر نسل بعد اهلیت لازم را نداشته باشد هرگز توان استخراج آن‌ها را نخواهد یافت. این اندوخته‌های غیرمادی را می‌توان در قالب میراث خانوادگی از قبیل: مهارت‌های شغلی و حرفه‌ای، دانش‌های نانوشته، ارتباطات انسانی، تجربیات فنی، توانایی‌های روحی و جسمی ویژه دسته‌بندی کرد.

اگر مقیاس خانواده را کمی توسعه دهیم از میراث خانوادگی به اندوخته‌ای دیگر به نام میراث ملی می‌رسیم. یعنی آنچه که کل ملت از نسل پیشین به ارث برده‌اند. مهمترین میراث ملی میراث فرهنگی است: تجربیات تاریخی، هنجارهای زندگی، نظام ارزشی و ... از این قبیل است. این میراث یا به صورت فیزیکی در شکل یادمان‌ها، نمادها و ساختمان‌هایی که از گذشته مانده است و به آثار باستانی و ابنیه تاریخی تعبیر می‌شود، وجود دارد و یا به صورت دانسته‌هایی که در خاطره پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها باقی است و به صورت فرهنگ شفاهی فقط باید از آنان شنید و ثبت کرد؛ و یا به صورت نوشته، اسناد و مدارک، تصویر و ... که فرهنگ مکتوب می‌توان نام نهاد.

اینک سخن ما از ابنیه تاریخی و ضرورت‌های پاسداری و نگهداری از آن‌ها نیست. آنچه در فرهنگ امروز منطقه فارسی‌زبان باید گفت ضرورت استخراج میراث فرهنگی از حافظه تاریخی مردم این خطه و ثبت و مکتوب ساختن فرهنگ شفاهی، و از آن مهمتر ضرورت قابل دستیابی و بهره‌برداری ساختن فرهنگ مکتوب آنان می‌باشد.

حق آنست که تحولات سریع اجتماعی - سیاسی منطقه فارسی‌زبان در قرن جاری هجری چنان با شتاب صفحات زندگی را ورق زده است که انبوهی از میراث فرهنگی ملت‌ها در زیرآوار سنگینی از فراموشی مدفون گردیده است. اگر بقایای این فرهنگ شفاهی با سرعت از

حافظه باقیماندگان از نسل پیش بیرون کشیده نشود و اگر در بخش فرهنگ مکتوب فهرستی از داشته‌های ملی تدوین نگردد دیری نخواهد گذشت که زمانه همه آنها را به دره‌های دوردست خواهد فرستاد و شکاف عمیقی بین آن و فرزندان ملت خواهد افکند.

از زاویه دید کسی که در پاکستان نشسته است، آنچه در آستانه فروپاشی هند و تبدیل آن به چندین کشور در دهه‌های نخست قرن گذشته میلادی رخ داد و آنچه استقلال پاکستان با خود داشت و تطوراتی که صحنه زندگی در طول این شصت سال به خود دیده است و همچنین تحولات منتهی به انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن در بیست و پنج سال یایانی آن قرن، تنها بخشی از مطالبی است که باید به آنها اندیشید. (فروپاشی اتحاد شوروی، تحولات ترکیه، عراق و افغانستان بخش‌های دیگرست که جای خود را دارد.)

کوتاه سخن آن‌که اگر نسل کنونی به بلوغ آن رسیده باشد که از میراث فرهنگی خود بهره برد نیازمند آنست که فرهنگ شفاهی و فرهنگ مکتوب خود را با حساسیتی ویژه مورد توجه قرار دهد. کهنسالان مطالب بی‌شماری برای گفتن دارند که شنیدن و ثبت آنها - اگر برای آن حوصله شود - آینده‌ای متفاوت را رقم خواهد زد. هنوز بسیاری از آنچه آنان دیدند و شنیدند را برای ما نگفته‌اند که در صورت وقت‌گشی ممکن است هرگز فرصت بازگوئی آن را نیابند.

کما اینکه بسیاری از برگه‌های فرهنگ مکتوب ما نیز محتاج مرور و بازخوانی و جمع‌بندی است. ارتباطات معنی‌داری بین محتوای آن ورق‌پاره‌ها وجود دارد که چون هنوز در کنار یکدیگر قرار داده نشده است شناخته نمی‌شود، گویا هریک از آنها قطعه‌ای از یک پازل واحد است که هنگامی که در کنار یکدیگر قرارگیرد تصویر کامل خود را نشان خواهد داد. سلسله اتفاقاتی که با سرعت آمد و رفت سکانس‌های یک فیلم واحد را تشکیل می‌داد که به صورت گسسته و بریده بریده در خاطر ما نقش بسته است، حال آن‌که در اصل در پیوند با یکدیگر می‌باشد. باید این پیوستگی‌ها کشف و رمزگشائی گردد.

اگر نسل هشیار و بیدار حاضر به این مهم دست یابد می‌توان گفت که گنجینه‌ای از ارث پدر را به جنگ آورده است که با آن زندگی آینده‌اش را به شیوه‌ای دیگر طراحی خواهد نمود.

**سردبیر**





# معرفی نسخه های خطی

قاضی سعد الله خان  
به کوشش دکتر بشیر انور ابوهری \*

## مثنوی ملا نادر نسب نامه منظوم خانواده حضرت شیخ فخر الدین عراقی

### چکیده :

قاضی سعد الله خان معروف به ملا نادر، مثنوی فوق را در ۱۲۵۶ هـ. ق در موضوع شیخ فخر الدین عراقی (م ۶۸۸ هـ. ق) و اخلافش در ملتان سرود. تاریخ درگذشت شخصیت‌های نامبرده در مثنوی مبتنی بر «تذکره الانساب» عماد الدین خراسانی می باشد. متن مثنوی در خانواده عراقی ساکن ملتان نگهداری می شود.

\*\*\*

مثنوی ملا نادر نسب نامه منظوم به زبان فارسی است که درباره عارف کامل و شاعر معروف، صوفی نامدار حضرت شیخ فخر الدین عراقی و خانواده اش می باشد. حضرت شیخ عراقی خلیفه و داماد حضرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بود. وی سالیان دراز در ملتان در صحبت شیخ خود مانده و مراحل علمی و روحانی را طی کرد. حیات وی از عشق حقیقی و حقائق عرفان ذات سرشار شد. وی واردات روحانی خود در نظم و نثر به طریق فکر عارفانه عیان کرده است. دیوان فارسی و کتاب «لمعات» او هر دو میان صوفیان مقبولیت یافته است.

از مطالعه مثنوی ملا نادر مترشح می شود که این مثنوی در سال ۱۲۵۶ هـ ق مطابق ۱۸۴۰م در ملتان نوشته شد. اسم حقیقی ملا نادر، قاضی سعد الله خان بود. وی در زمان حکومت نواب مظفر خان شهید قاضی القضاة ملتان بود. وی مرید جان نثار و مخلص حضرت خواجه محمد موسی پاک جشتی بود. خواجه صاحب، بزرگ معروف خانواده حضرت شیخ عراقی بود. خداوند بزرگ ملا نادر را با صلاحیت های بی اندازه شعری سرفراز کرده بود. این مثنوی در حقیقت نذرانه منظوم عقیدت و اظهار محبت است که در حضور مرشد خودش تقدیم کرده.

از مطالعه مثنوی معلوم می شود که ایشان حالات و واقعات و تواریخ وصال را از کتاب «تذکره الانساب» که آنرا عماد الدین خراسانی یک محقق بزرگ خراسان نوشته بود، اخذ کرده است. عمادالدین خراسانی مرید

\* - استاد متقاعد فارسی دانشکده تربیت معلم - ملتان

صادق پدر بزرگ حضرت خواجه موسی یاک چشتی ، حضرت خواجه علی محمد بود مزار ایشان در خراسان است.

در خراسان بود مولانا عماد  
ابتدا از حضرت صدیق کرد  
تذکره انساب را نقشی نهاد  
تا به این حضرت همه تصدیق کرد  
من از آن جا خوانده ام آورده ام  
دست در دامان ایشان برده ام

در این مثنوی ایشان واقعات و تاریخهای وصال را از حضرت ابوبکر صدیق الی حضرت خواجه محمد موسی یاک چشتی با یک تسلسل اندراج کرده است. در آخر احوال هر بزرگی تبیین و تاریخهای وصال به صورت مهارت فنی در نظم شامل کرده است. این مثنوی به زبان آسان فارسی به سبک دلچسب و شگفته منظوم شده است. تعداد کل اشعار دستیاب شده ۲۳۸ است. در آخر مثنوی مهر ملا نادر ثبت است.

این مثنوی از سال ۱۸۴۰م تا ۱۹۳۸م در گوشه گمنامی ماند سبب این توکل و استغنائی بزرگان این خانواده است. این ها بی نیاز از نمود و نمایش و صله وستایش بودند به سبب کمبود حفاظت لازم صفحات ابتدائی مثنوی ضایع شد. آن صفحاتی که محفوظ ماند در آن چند اشعار آخرین درباره حضرت شیخ عراقی و بعد از آن ذکر یازده بزرگوار به این ترتیب موجود است:

- ۱ - شیخ فخر الدین عراقی متوفی ۶۸۸ هـ مطابق ۱۲۸۹ میلادی.
- ۲ - شیخ کبیر الدین متوفی ۷۳۶ هـ مطابق ۱۳۷۰م.
- ۳ - شیخ ابراهیم متوفی ۷۷۲ هـ مطابق ۱۳۷۰م
- ۴ - شیخ حمید الدین سال وفات ندارد فقط عمر ۹۳ سال درج است.
- ۵ - شیخ کمال الدین متوفی ۸۷۶ هـ مطابق ۱۴۴۲م.
- ۶ - شیخ حسام الدین متوفی ۹۳۹ هـ مطابق ۱۵۳۲م.
- ۷ - شیخ معین الدین متوفی ۹۷۱ هـ مطابق ۱۶۱۷م.
- ۸ - شیخ وجیه الدین متوفی ۱۰۲۶ هـ مطابق ۱۶۱۷م.
- ۹ - شیخ عبدالکریم متوفی ۱۰۸۳ هـ مطابق ۱۶۱۷م.
- ۱۰ - شیخ محمود متوفی ۱۰۹۳ هـ. مطابق ۱۶۸۳م
- ۱۱ - شیخ عبدالله المعروف حاجی موسی متوفی ۱۱۲۸ هـ مطابق ۱۷۱۶م.
- ۱۲ - شیخ حافظ علی محمد متوفی ۱۱۷۳ هـ مطابق ۱۷۶۱م.
- ۱۳ - مولوی جان محمد...
- ۱۴ - شیخ حافظ محمد حیات متوفی ۱۲۰۹ هـ مطابق ۱۷۹۴م.
- ۱۵ - خواجه محمد موسی یاک چشتی متوفی ۱۲۶۱ هـ. مطابق ۱۸۴۵م.

اولین بار یک مورخ معروف ملتان از اولاد علی گیلانی در سال ۱۹۳۸م ، تذکره این مثنوی را در کتاب خودش « مرقع ملتان » ثبت کرده است بعد از ایشان شاعر و ادیب و محقق معروف علامه طالب طالوت مطالعه کامل

این مثنوی کرده و یک مقاله تفصیلی درباره این نوشت و این را در یک رساله ادبی «تنویر» ملتان چاپ کرده. محقق و مورخ ملتان علامه نور احمد فریدی در کتاب های متعدد تاریخی خودش درباره این مثنوی ذکر کرده است یک محقق دیگری عمرکمال خان وکیل دادگستری ملتان در کتاب خودش «نواب مظفر خان شهید و درباره عهد وی» از راه این مثنوی ذکر این خانواده جلیله کرده است.

ولی تا حالا این مثنوی به طور کامل به جاب نرسیده است. نسخه خطی این مثنوی در ملتان پیش یک نفر از اخلاف حضرت شیخ عراقی، صاحبزاده منیر احمد قریشی موجود و محفوظ است اما چندتا مصرع های مثنوی محفوظ نه ماند.

و از مطالعه این مثنوی معلوم می شود که بعد از حضرت شیخ عراقی اولادش در خراسان مانده ولی در ملتان آمد و رفت را جاری داشت. بعد از حضرت شیخ عراقی حضرت وجیه الدین به ملتان تشریف آوردو در مدرسه ای که آن را ناصر الدین قباچه والی ملتان بر قلعه کهنه بنا کرده بود، شیخ الجامعه مقرر شد. و در ۹۷۱ هـ وصال یافت. مزارش امروز هم بر قلعه کهنه ملتان موجود است. بعداً حافظ محمد حیات به ملتان آمد و در کویچه کمانگران اندرون حسین آگاهی مرکز ملتان مستقلاً اقامت داشت بعد از آن تا حالا اخلاف خانواده علمی و دینی در ملتان با آثار روحانی و علمی و بزرگان خودش موجود است.

در ملتان هم صوفیان و علمای این خانواده خدمات دینی و اصلاحی و در شعر و ادب خدمات یادگاری انجام دادند. در تمام کتب تاریخی ملتان خدمات یادگاری علمای این خانواده و کارنامه های علمی و ادبی آنها مذکور است. در ملتان حضرت خواجه محمد موسی یاک جشتی، خواجه خدابخش، خواجه محمد نظام بخش، خواجه محمد حسین بخش، خواجه محمد شاه بخش و حافظ محمد دلدار بخش شخصیت های نامدار خانواده شیخ عراقی هستند که آنها خدمت دینی و روحانی مهم انجام دادند. کتب در موضوع زبان و ادب فارسی و نامه های فارسی در کتاب خانه این خانواده موجود است.

شاعر وادیب ملتان آقای عبدالباقی هم از این خانواده می باشد که استادیار زبان و ادب اردو و فارسی در دانشکده دولتی علمدار حسین اسلامیه ملتان است. وی در سال ۲۰۰۴م در همایش ادبی و علمی در تهران مقاله خود را به عنوان «خدمات شیخ فخر الدین عراقی در نشر زبان و ادب فارسی در ملتان» تقدیم کرده بود. این مثنوی ملا نادر هم به کوشش ایشان به ابلاغ همگان می رسد.

### مثنوی ملا نادر

(منظوم نسب نامه خانواده حضرت شیخ فخر الدین عراقی رحمة الله عليه)  
۱ - ذکر حضرت شیخ فخرالدین عراقی

مردمان را خواند آن مرد جلیل  
هر یکی را پندها فرمود آن  
کس نماند در جهان آخر فنا  
شیخ فخر الدین سوی جنت برفت

چندی آن شهباز شد آنجا علی  
هم کبیر الدین رسید از مولتان  
روح او شد راهی ملک بقا  
بود هجری ششصد و هشتاد و هشت (۶۸۸هـ)

۲ - ذکر حضرت شیخ کبیرالدین بن حضرت شیخ فخرالدین عراقی

خود نظیر خویش بود آن باخدا  
بود تابان نور وجه الله ازو  
مهر برب اشک از چشمش روان  
زانکه بود او بنت آن شه را پسر  
شه بهاء الدین فرموده ورا  
نعمتی باطن ازو بگرفت نیز  
رفت هم بیمار شد اندر دمشق  
بهر تیمارش رسید آن نیک نام  
نعره زد که انا لله الیه راجعون  
صد هزاران خلق کرده اقتداء  
آسمان بگریست بر وی زار و زار  
سی و شش پس هفت صد سال ای فهیم (۷۳۶هـ)  
در دو شبه شد سوی دارالقرار

آن کبیر الدین کبیر اولیاء  
صاحب کشف و کرامت بود او  
بود غالب عشق و مستی اندران  
غوث ملتان داشتش اندر نظر  
خرقه فقر و خلافت را عطا  
از پدر هم خرقه پوشیده آن عزیز  
روزی از ملتان رمید از جذب عشق  
برسر وی خواجه قطب الدین جام  
آخرش شد ذوق و شوق او فزون  
کرد قطب الدین نمازش را ادا  
هم به پهلوی پدر کردش مزار  
با تو گویم سال رحلت آن کریم  
پنج کم صد سال عمرش یاددار

۳ - ذکر حضرت شیخ ابراهیم بن کبیر الدین

بود روشن ظاهر و باطن تمام  
کرد روشن خلق را راه هدی  
مشتهر در طبقه افراد بود  
عالمی شد زیر بار احسان او  
سوی بیت الله او راه گیر شد

یک پسر بگذاشت ابراهیم نام  
آیتی بود او ز آیات خدا  
جمله تفسیر و حدیث اش یاد بود  
گشته بحر علم شاگردان او  
چونکه جذب عشق دامنگیر شد

معنی الفقر فخری یاد کرد  
در بقیع چون نازنینان خوش بخت  
سال رحلت را تو از من یاددار  
یک صد و یک سال بود ای باتمیز

پیشۀ گم گشتی بنیاد کرد  
پس در آنجا مرگ را لیبک گفت  
هفت صد و هفتاد و دو هجری شمار (۷۷۲هـ)  
گر به پُرسی عمر او را ای عزیز

#### ۴ - ذکر حضرت شیخ حمید الدین بن شیخ ابراهیم

شهرۀ آفاق شد حسنش تمام  
مانده چند آنجا و گشته بحر علم  
بر جگر خورد از حمید الدین تیر  
هم امیر از دست رفته دید کار  
زانکه جز وی هیچ فرزندش نبود  
گوهر اول کمال الدین ازو  
خلق شانرا خلق شد جمله رهین  
پس رسید اندر مدینه با عیال  
سوی جنت رخت بست آن شاه دین  
زندگی کرد و سوی جنت رسید  
بود مرد بی نظیر آن نیکنام  
زانکه بودند صاحب قدر رفیع

ماند پسر او حمید الدین نام  
در خراسان رفت او از بهر علم  
بود آنجا ماهرو بنت امیر  
تیره شد بر وی چو جمله روزگار  
در نکاحش داد و دیگر هر چه بود  
آمده از بطن آن فرزند دو  
نام دلبد دگر شد بدر دین  
این چنین پسری شد آنجا بیست سال  
بست و یک ساله چو شد آن بدر دین  
بعد ازان دو ماه مولانا حمید  
هم نودسه (۹۳) سال دان عمرش تمام  
مدفن آن هر دو دان اندر بقیع

#### ۵ - ذکر حضرت مولانا کمال الدین بن حضرت شیخ حمید الدین

گشت ظاهر آبروی دین ازو  
صائم و بیدار بود او روز و شب  
کن رجوع سوی وطن ای خوش خصال  
گشته داده خلق را نور یقین  
هشت صد هجری و شش سال ای امین (۷۴۶هـ)  
رفت اندر بارگاه ذوالجلال  
تا دلت یابد ازان نور و یقین

بعد ازان مانده کمال دین ازو  
در نکاح آورد آن حور عرب  
گفت مادر مرورا بعد از دو سال  
پس بجای والدش مسند نشین  
چون گزشت از هجرت آن شاه دین  
دست در دست ملک آن باکمال  
در خراسان رو مزارش را به بین

### ۶ - ذکر حضرت شیخ حسام الدین بن حضرت شیخ کمال الدین

گشت بر جای پدر مسند نشین در بر خود کرد آن عالی قدر شد مجاهد بعد ازان ای باتمیز هم قیام لیل را درکار کرد تا دران نور یقین گیرد مقام عمر او هم برسر هشتاد رفت زانکه میلی سوی عالم قدس داشت زائران بس نعمت از وی برده اند

بعد او پورش حسام الدین امین خرقة فقر و خلافت از پدر در نخستین درس می گفت آن عزیز بعد سه سه روز او افطار کرد گفت خالی کن درونت از طعام چون زهجرت نه صدو سالی گزشت (۹۰۱هـ) جان پاکش عالم فانی گذاشت هم مزارش در خراسان کرده اند

### ۷ - ذکر حضرت شیخ معین الدین بن حضرت شیخ حسام الدین

شهبسوار عرصه عرفان بماند بی نیاز از خلق و شاغل با خدا سر تهی کرده دلیران از غرور هم هویدا گشت از قدرت همون سوی وطن اصلیش الحاق داشت سوی عالم قدس آن هم بر درخت در خراسان شد دفن آن خوش خصال

پس ازان پسرش معین الدین ماند قطب دوران بود آن مرد خدا در حضورش ساکت آمد هر جسور هرچه آمد از زبان او برون کار خود را او باستغراق داشت چون رسیدش عمر تا هفتاد و هشت نه صد و سی نه گذشته بود سال (۹۳۹هـ)

### ۸ - ذکر حضرت شیخ وجیه الدین بن حضرت شیخ معین الدین

خرقه را پوشید و جایش ماند او بحر فیض علم زو گشته روان خود نظیر خویش بود عالی جناب بود درس قاضی قطب الدین دوران عالمی را داد او فیض عمیم شیخ اندر عقد خود آورد آن صاحب اولاد شد شیخ زمن بود دویم حضرت عبدالرحیم هر یکی از زمره اوتاد شد

نور دیده او وجیه الدین ازو بود آن علامه دور زمان درس گفت و عالمی شد فیض یاب بعد ازان آورد رو در مولتان اندران بنهاد رخت و شد مقیم عارفه بود از قریشی خاندان پس ز ملتان کرد رو سوی وطن اولین فرزند او عبدالکریم هر یکی شان صاحب اولاد شد

باز آمد سوی ملتان با کمال  
هر یکی کردیش تعظیم عظیم  
جان پاکش برد در جنت ملک  
متصل قاضی قطب ماوی او  
مویه کردن فاتحه خوانان تمام

پس وجیهه الدین چون شد پیر سال  
گشت نازل در همان جای قدیم  
آخر اندر نهصد و هفتاد و یک (۹۷۱هـ)  
سوی مشرق در مدرسه جای او  
خلق را شد بر مزارش اژدحام

#### ۹ - ذکر حضرت شیخ عبدالکریم بن حضرت شیخ وجیهه الدین

صاحب ارشاد جایش شد مقیم  
جان ز آتش عشق مجمر ساخته  
جوی اشک از هر دو چشم او روان  
مبتلای گریه گشت و بی قرار  
نیز شش دیگر گذشت ای با کمال  
رحمة الله علیه شام و پگاه

بعد ازان جان پاره اش عبدالکریم  
از پدر خرقه خلافت یافته  
دایما می بود او گریه کنان  
آن که را در صحبتش بخشید بار  
چون زهجرت یک هزار و بست سال (۱۰۲۶هـ)  
در خراسان شد ورا آرام گاه

#### ۱۰ - ذکر حضرت شیخ محمود بن حضرت شیخ عبدالکریم

خرقه پوشید از پدر شد منفرد  
منزوی ماندی ز عالم هر زمان  
هم هدایا مسترد کرد آن غیور  
ختم کردی جمله را تا وقت شام  
دائما حاضر بدرگاه مجید  
بر زبانش نعره های یا ربی  
شد سوی درگاه رب ذوالجلال  
لیک صورت بر شبابش دال بود

شیخ ما محمود ماند از وی ولد  
صاحب کشف و کرامت بود آن  
ز اختلاط اهل دنیا شد نفور  
روزها خواندی کلام الله تمام  
صائم هر روزه بد مرد وحید  
پنج صد رکعات کردی هر شبی  
در هزار و هم نو دهم چار سال (۱۰۹۴هـ)  
عمر پاکش یک صد و سی سال بود

#### ۱۱ - ذکر حضرت شیخ عبدالله

#### المعروف حضرت حاجی موسی بن حضرت شیخ محمود

خرقه پوشید از پدر والا قدر  
شد تجلی خدا را طور او  
رخت غربت را سوی مکه کشید

شیخ عبدالله ازومانده پسر  
حاجی موسی شده مشهور او  
بود ذات او به علم اندر فرید



داد درس علم آن مرد فهیم  
عالمی را فیض فضل او رسید  
بود عالم بی‌نظیر آن ذی قدر  
هم ندای ارجعی از حق شنید  
مونس او رفت و او تنها بماند  
داشت دُرّ بی بها خوش گوهری  
شد سنین یازده آنجا تمام  
شد سوی ملک خراسان از حجاز  
آن علی بوده محمد محترم  
یاد دار این قول از من ای ندیم  
هم ازو دو دختر نیکو گذاشت  
نیز بروی سال دیگر بست وهشت  
رفت و شد در جنت خلدش مقام  
در فراقش عالمی محزون شد  
شد روان سوی حجاز ای با تمیز

در مدینه رفت و آنجا شد مقیم  
گفت سال یازده درس آن وحید  
گشت آن شیخ الحدیث آنجا شمر  
زوجه اش را پس اجل بر سر رسید  
انا لله مرد حق بر لفظ راند  
حضرت عبدالله علوی دختری  
داد اندر عقد آن شیخ انام  
سوی وطن خود رجوع آورد باز  
داشت دو فرزند از اول حرم  
دومین دان حافظ یونس فهیم  
وز حرم ثانی یکی فرزند داشت  
چون هزار و یکصد از هجرت گذشت (۱۱۲۸هـ)  
حاجی موسی ولی عالی مقام  
در خراسان آن ولی مدفون شد  
بیوه او هم به اولاد عزیز

### حکایت در مناقب وی

کبرویان را سراج و نور عین  
یک شبی در خواب بر بستر شدم  
خواند شیخ موسی را عالی جناب  
دست او بگرفت محبوب صمد  
رفتم و هم خواب را گفتم به او  
کن دعا در حضرت پروردگار  
چیست کارو رو بحضرت ذوالجلال  
هر دورا تا عاقبت گردد نکو  
نزد کس هرگز مگو ای با تمیز  
کشف رازت بعد ازین از من مجو

کاشمیری شیخ علامه حسین  
گفت چون اندر مدینه در شدم  
سید دارین را دیدم به خواب  
قال اجلس عندنا انت الولد  
چون شدم بیدار رفتم سوی او  
گفتمش از بهرمن دست برآر  
کرد گریه گفت بنده را مجال  
تو دعا کن من کنم آمین به تو  
نیز خوابی را که دیدی ای عزیز  
گفتمش معذور دار ای نیک خو

۱۲ - ذکر حضرت شیخ حافظ علی محمد بن حضرت شیخ حاجی موسی

بعد ازین بر جای شیخ راستین

خلف اکبر او شده مسند نشین

بهر خلق خویش حق رحمت گماشت  
سر پایش هر امیر و هر فقیر  
تذکره انساب را نقشی نهاد  
تابه این حضرت همه تصدیق کرد  
دست در دامان ایشان برده ام  
نیز آرم بهرت ای نیکو خصال  
گفت کردم سیر ها اندر جهان  
دیده ام هم صد هزاران اصفیا  
قلزم ست او علم را دیگر حجاب  
هم شهنشاه طریقت هست او  
بهر خدمت او ز جان بسته کمر  
آمد از بهر پابوسش بران  
چاره کار خودم جستم ازو  
غرق دیدم شیخ را در بحر نور  
یا خدا در جُبه اش مستور بود  
این چنین مرد خدا کم دیده ام  
کرد ماوای خودش دارالقرار  
شد بلند از عرش پایگاه او  
مختصر گفتم به تو ای کامگار

چون علی بود او محمد نام داشت  
رهنمای خلق بود آن بی نظیر  
در خراسان بود مولینا عماد  
ابتدا از حضرت صدیق کرد  
من از آنجا خوانده ام آورده ام  
نیز آورده در آن جا یک مقال  
آن عمادالدین سیاح جهان  
در زمانه خویش بسیار اولیا  
چون علی هست و محمد این جناب  
مفتی علم شریعت هست او  
خادمش بودی صلاح الدین نگر  
ره ندارد هیچ کس دیگر بر آن  
التجا بردم بدان مرد نکو  
تا مرا برد آن عزیز اندر حضور  
یا وجود او سراسر نور بود  
گرچه من عالم بسی گردیده ام  
در هزار و یک صد و هفتاد چار (۱۱۷۴هـ)  
در خراسان شد زیارت گاه او  
بُد نود سال عمر آن شَه نامدار

### ۱۳ - ذکر مولوی جان محمد خلیفه حضرت حافظ علی محمد صاحب

من شینده دارم او را از ابی  
هر یکی را مختصر گوئیم حال  
حلقه اندر گوش خاص و عام داشت  
دائما حاضر به درگاه مجید  
داشت بس شیرینی ها اندر کلام  
در محله کبودان بود آن  
صاحب علم اندران حیران بُدند  
خواست حل عقده خود را ازو  
اعتراض آورد آن بروی شتاب  
مولوی را آخر او ساکت نمود

یک خلیفه داشت آن کامل ولی  
نیز او را بود پسر خورد سال  
آن خلیفه جان محمد نام داشت  
بود از قوم بهاوت آن فرید  
مولوی خواندندی او را خاص و عام  
در حصار اکبر اندر مولتان  
عقده ها از وی چنان حل می شدند  
عقده آورد عالمی در پیش او  
گفت عقده را جواب با صواب  
آن جوابش گفت و او رد می نمود

باب حیرت بر حریفش باز کرد  
گفت اورا اعتراض آورد بیا  
تا نماند آن مرد را دیگر مجال  
بندگی را طوق در گردن نهاد  
دست بسته گفت لله بازگو  
از کتاب خویش هم بر گوی راز  
داروی حیرانیم فرمای شتاب  
گنج را از علم احمد مجتبی  
اندرین یک عقده بس عاجز شدم  
شرح فرمود عقده اول شاد کرد  
تا ازو هر عقده را گویم جواب  
کو علیل ست و بگوید کن شتاب  
تا به بوسد پای آن شیخ زمان  
تا رسید اندر حضور آن جلیل  
گفت قربان خاک راه تو سرم  
نزد خود خواند مرا پروردگار  
کار فرما مرورا ای هوشیار  
دان برادر خویشین ای نیک ذات  
بر سر ما سایه ات بادا مدام  
گفت داری نیز این را محترم  
گفت دارد گوهرم اندر شکم  
نام او کن مر محمد را غلام  
گر روی درمولتان شان را به بر  
زیر پای والد م سازی لحد  
با نیاز آمد به سوی بی نیاز  
جان شیرین داد جان آفرین  
از فراقش شرحه شرحه شد جگر  
تیره و تاریک شد کون و مکان  
زاد آن فرزند چون ماه تمام  
تا بقیه زندگی آن جا کنند  
هم زجنس و نقد بهر خرج شان  
سعی ها بنمود اندر حق شان

گشته حیران مولوی پرواز کرد  
بعد یک ساعته فرو شد از هوا  
داد پس او را جواب هر سوال  
معترض حیران شده در پا فتاد  
اشکها از چشم می بارید او  
چون پریدی باز گو ای شاهباز  
از که آوردی کتاب لا جواب  
گفت رفتم خدمت شۀ انبیا  
عرض کردم ای شۀ جود و کرم  
دست بر سر داشته ارشاد کرد  
لطفها فرمود و بخشید این کتاب  
دید یک شب شیخ را اندر به خواب  
مولوی سوی خراسان شد روان  
طی منازل کرد در مدت قلیل  
گشت حاضر سر نهاد اندر قدم  
گفت بهر تو کشیدم انتظار  
یک وصیت گویم از من یاددار  
این محمد ولد من بینی حیات  
گفتم ای مخدوم من هستم غلام  
بعد ازان آورد رو سوی حرم  
گفتم او مادر من اورا بنده ام  
چون بزاید گفت آن شیخ انام  
باش با ایشان درین جا ای پسر  
چون سپارم جان خدا را ای ولد  
پس وضو فرمود و شد اندر نماز  
کرد چون آن شیخ سجده آخرین  
قبر او کرده بیائین پدر

.....

.....

بعد از سه ماه سوی ملتان شدند  
داد ایشان را یک جداگانه مکان  
مولوی آن زبده اهل دلان

هر دو را هم خانه ایشان بساخت  
داد از سر مولوی عالی صفات  
گشته بوده مرو را بذل و عطا  
حق او دانست کرد او را عطا  
پس ندای ارجعی از حق شنید  
جان او شد عازم دارالقرار

مولوی دو دختران در خانه داشت  
هم زخرقه مر محمد را حیات  
هم کتابی کان ز شاه انبیاء  
داد خرقه نیز و با وی تحفه ها  
تا نود نه سال عمر او رسید  
هشت کم آمد دو صد هم یک هزار

۱۴ - ذکر حضرت حافظ محمد حیات بن حضرت حافظ علی محمد صاحب

حافظ و قاری بُد آن عالی صفات  
درو گوهرها ازان گشتی عیان  
فاضلان و کاملان شاگرد او  
وان مظفر خان نواب مولتان  
دیگران بس زیربار احسان او  
از برای خاندان این جناب  
خادم آوردی کزو اندری نهد  
.....

.....  
خلق را آوردی حال و وجد آن  
با ملک در جنت الفردوس گشت  
گشت عازم الی دارالقرار

پس محمد داد عالم را حیات  
در درونش بحر علم بیکران  
شد هجوم اهل دل برگرد او  
آن خدابخش که بُد قطب زمان  
هر دوشان بودند شاگردان او  
پنج رویه از مظفر خان نواب  
شد مقرر تا بهر روزی رسد  
داشت اندر مسجد چاه روان  
چون اشاره کردی آن شه سوی آن  
شعرا گفتی گهی چون صوفیان  
چون نود یکسال از عمرش گذشت  
بود نه سال و دو صد بعداز هزار (۱۲۰۹هـ)

۱۵ - ذکر حضرت مولانا مولوی محمد موسی جیو بن حضرت شیخ حافظ محمد حیات

مولوی موسی و عثمان نیک خو  
وان دگر را حافظ قرآن مجید  
تا لقب او را کلیم الله شد  
این چراغی گشته روشن این زمان  
زهده و ورع اتقا این سان نبود  
داند این بحر طریقت را شنا  
حاشا الله گویم از غیر خدا  
مقتضی انصاف این ست ای فتا  
صفحه تحریر را چون دوزخی است  
وز دگر سو رو به خلق است ای امین

بعد ازان ماندند فرزندان او  
آن یکی بینم به علم اندر فرید  
مولوی از سرحق آگاه شد  
از جناب حضرت غوث زمان  
تاکنون روشن مگر چندان نبود  
عالمی هست این حقیقت آشنا  
من به چشم خویشتن بینم ورا  
ور خدا گویم نمی باشد روا  
درمیان خلق و حق او برزخی است  
از یکی سو سوی رب العلمین

تند بادی گر وزد اندر جهان  
 نور گیرد هر زمان هر باغ و راغ  
 دست بسته بر درش خدمت کنان  
 همچون بت ماندند پیشش بسته لب  
 جان عرفان میدمد در طالبان  
 هر یکی بنهاده بر فرمان سر  
 هر فقیر از لطف او گشته امیر  
 آمد اندر درگهش گریه کنان  
 راند این مخدوم ما و بعد ازان  
 هم در اقبال بر رویش کشاد  
 روز و شب مالیده ماندی پای او  
 دولتش بسیار و مال بی قیاس  
 نیز استیذان ازین درگاه کرد  
 اولین کن حق مردم را ادا  
 رحمت حق را کجا ارزنده اوست  
 گفت معذورم بدار ای پاک مرد  
 دیده باید تا چه بنماید خدا  
 دید شاه انبیا را او به خواب  
 بامدادان شیخ را آگاه کرد  
 قرض خواه را ده و زان عذری بخواه  
 گردن خود را ز دین آزاد ساخت  
 بنده اش را سگ سگش را بنده شد  
 بندگانش را غلام کمترم  
 بر سر ما دار بر فضلت مدام  
 جامع راز و نیاز و سوز و ساز  
 ذات پاک او ز آب و گل جداست  
 آب و گل مشمار او را هوشدار  
 نیست اندر جبه اش آلا خدا  
 دست بسته پیش او استاده ام  
 نظم شد از هیچ کم از هیچ این  
 سال هجری هست ای نیکو منش  
 رحمة الله گوئی ای والا تبار

هان نمی میرد چراغ مقبلان  
 بالیقین دانم کزین روشن چراغ  
 اهل علم و فضل و هر خورد و کلان  
 اصفیا دیدم که می کردند ادب  
 شیخ نیزش گفت شهباز جهان  
 حاضر اندر خدمتش جن و بشر  
 در حضورش هر امیر آمد فقیر  
 شخصی عاجز گشت از جور زمان  
 لفظ یمحو الله و یثبت بر زبان  
 دست رحمت بر سر و رویش نهاد  
 چند روزی ماند او در پای او  
 گشت افزون عزو جاهش از قیاس  
 شخصی آمد عزم بیت الله کرد  
 مولوی گفتش که ای مرد خدا  
 آنکه حق مردمان بر ذمه اوست  
 پس برآمد از دل او آه سرد  
 گفت امشب باش نزد من بیا  
 ماند آن شب نزد این عالی جناب  
 هم بایشان طوف بیت الله کرد  
 گفت رو تا آنچه داری زاد راه  
 این شنید آن مرد در حالی شتافت  
 بنده نادر نیاز آگنده شد  
 چاکران شیخ را چاکر منم  
 یا الهی ظل آن عالی مقام  
 من چه گویم وصف آن بنده نواز  
 فاش می گویم که آن راز خداست  
 ز آب و گل هرگز نیاید هیچ کار  
 هرچه می خواهی ازو خواه ای فناء  
 احقرم من بردرش افتاده ام  
 دو و ده رفت در ربیع اولین  
 یک هزار و دو صد پنجاه و شش ۱۲۵۶ هـ  
 چون بخوانی بنده نادر یاد آر

\*\*\*\*\*



**اندیشه  
و  
اندیشمندان (۱)**

## سهم کتابهای تاریخی در بارورتر شدن ادب فارسی

### گزیده مقاله:

در تعریف ادب چنین نوشته‌اند: «علم ادب در اصطلاح علمای ادبیت مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است از قبیل: نحو، تصریف، عروض، قوافی، صنعت شعر، تاریخ، و انساب و ادیب کسی است که دارای تمام این علوم یا یکی از آنها باشد»<sup>(۱)</sup>.

شادروان دکتر محمد معین هم مفهوم ادب را همانند تعریف یاد شده دانسته و می‌نویسد: «ادب دانشی است که قدما آنرا شامل علوم ذیل دانسته‌اند: لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، قوانین خط، قوانین قرائت، بعضی اشتقاق و قرض الشعر، انشاء و تاریخ را هم افزوده‌اند؛ امروز دانش مذکور را «ادبیات» گویند»<sup>(۲)</sup>.

و بالاخره شاعری نیز دانشهای ادبی را چنین منظوم کرده است:

نحو و صرف، عروض بعده لغة  
ثم اشتقاق و قرض الشعر، انشاء  
کذا المعانی، بیان، الخط، قافیه  
تاریخ، هذالعلم العرب احصاء<sup>(۳)</sup>

با توجه به تعریف قدما و هم معاصران و نیز شاعران از مفهوم ادبیات در بالا، شکی نیست که آثار تاریخی موجود را باید قسم خاصی از ادبیات دانست و می‌دانیم که بخشی عظیمی از متون فارسی تألیف شده در شبه قاره هند و پاکستان، متون تاریخی است.

**واژه‌های کلیدی:** متون تاریخی - ادب یارسی - تاریخ‌نویسی - متن ادبی - متن تاریخی.

\*\*\*

این هنر تاریخ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان ظاهراً با تألیف نخستین تاریخ شبه قاره هند تاج المآثر نوشته صدرالدین محمد بن حسن نظامی نیشابوری در سالهای ۶۰۲ تا ۶۱۲ هـ. ق آغاز گردیده که بنا به سفارش اولین حاکم دوره سلطنت مسلمانان هند یعنی قطب الدین ایبک<sup>(۴)</sup> تألیف شده و رویدادهای سالهای ۵۸۷ تا سال ۶۱۲ شبه قاره را در بر دارد. کتاب یادشده سبکی متکلف و مصنوع دارد و باید آنرا دنباله رو سبک

نگارش ابوالمعالی نصرالله منشی مؤلف کلیله و دمنه در اوایل سده ششم دانست و همچنین آن را در ردیف تاریخ نویسان مشهور سبک مصنوع مانند محمدبن علی راوندی مؤلف راحة الصدور تألیف شده در سال ۵۹۹ و یا جرفادقانی مترجم تاریخ یمینی ترجمه شده در سال ۶۰۲ و بالاخره وصاف الحضرة صاحب تاریخ و صاف به حساب آورد که البته این کتاب را مؤلف ذیلی بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی می‌داند و وقایع مندرج در آن نیز از همان سال ۶۵۶ که تاریخ جهانگشا در آنجا پایان می‌پذیرد، آغاز می‌گردد.

در خور توجه اینکه کتابهای تاریخی اقسام گوناگونی دارد که همه آنها درهند بزرگ نیز تألیف گردیده و مثلاً به عنوان نمونه می‌توان از جمله تاریخهای عمومی طبقات ناصری و تاریخ مبارک شاهی و از جمله تاریخهای خصوصی، تاریخ علایی و تاریخ فیروز شاهی را یاد کرد. همچنین منظومه‌های تاریخی در شبه قاره رواج یافت که از آن جمله می‌توان به مثنویات تاریخی امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱) مانند تغلق‌نامه و یا مثنوی قران السعدین ۶۸۸ او اشاره کرد. از اقسام دیگر تاریخ نویسی در شبه قاره نیز می‌توان تاریخهای محلی، تاریخهای رسمی، تاریخهای مذهبی، بیوگرافی یا شرح حالها، یادداشتهای و خاطرات تاریخی را برشمرد.

اگر بخواهیم تمام کتابهای تاریخی فارسی را که در شبه قاره هند و یا سایر جاها نوشته شده، یاد کنیم بی‌شک «مثنوی هفتاد من کاغذ» می‌شود؛ بنابراین خوانندگان عزیز را ارجاع می‌دهم به کتاب «تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان تألیف دکتر آفتاب اصغر(ه)» که تعداد بسیاری از تاریخهای تألیف شده در شبه قاره را معرفی کرده‌اند.

اما علت توسعه و رواج تاریخ‌نویسی در شبه قاره مخصوصاً در دوره پنجاه ساله حکومت اکبرشاه استحکام و ثبات سیاسی بود و دیگر علاقه فعلاً نه اکبرشاه به ادبیات و بویژه تاریخ نویسی فارسی؛ و دیگر تشویق علماء و دانشمندان علاقه‌مندی که گرد وی جمع شده بودند و بدین جهات بود که بازار تاریخ نویسی در این دوره رونق و شکوهی بی‌سابقه یافت و بهترین و ارزشمندترین شاهکارهای تاریخی مانند طبقات اکبری، اکبرنامه، تاریخ آلفی، منتخب التواریخ بدایونی به رشته تحریر درآمد که مهمترین منبع تاریخ نگاری برای تاریخ نویسان دوره بعد محسوب می‌گردد.

ظهیر الدین محمد بابر مؤسس تیموریان هند مردی دانشمند، شاعر و نویسنده و مورخ و از جمله تربیت یافتگان تیموریان ایران بود که در سال ۹۳۲ برای بزرگداشت روشهای دانش پروری اجداد ایرانی خود حکومت



شکوهمند تیموریان هند را بنیاد نهاد. از سوی دیگر مهاجرت دانشمندان و ادبای ایرانی به هند سبب گردید تا با حمایت و تشویقهای تیموریان هند (۱۱۱۸-۹۳۲) علوم رایج در آن روزگار و خصوصاً تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره رواج یابد. آماری دقیق از تعداد تاریخهای تألیف شده نداریم اما هرمان اِته خاورشناس نامی آلمانی که فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه «اینڈیا آفیس» را در سال ۱۹۰۳ تدوین کرده می‌نویسد:

«در مرز شاعرانه و نثر علمی فارسی، تألیفات تاریخی جا می‌گیرد که شماره آنها به اندازه ریگ کنار دریا زیاد است، بعضی از این کتب به صورت متکلف‌تری نثرها نوشته شده و بعضی دیگر بالعکس کوتاه و خشک است ولی قسم اول فزونی دارد قدیمترین اثر تاریخی ادب فارسی در ایران همانا ترجمه‌ای است که ابوعلی بن محمد بن محمد بلعمی (متوفی در ۳۸۶ هـ- ۹۹۶ م) از تاریخ عمومی عربی جریر بن یزید طبری به جا آورده و آن در تاریخ ۳۵۲ هـ به امر منصور بن نوح انجام یافت» (۶)

در خور توجه اینکه هرمان اِته در عبارات یاد شده کتابهای تاریخی فارسی را هم جزو ادب فارسی دانسته و عبارت «قدیم‌ترین اثر تاریخی ادب فارسی» را به کار برده است. و او هم، تاریخ را به عنوان یکی از اقسام ادبیات پذیرفته است.

اما تاریخ نویسی در ایران نیز رونق و شکوهی خاص داشته و بعد از ترجمه یاد شده بلعمی که یادآوری گردید، تاریخهای گران قدری تألیف گردیده که با توجه به تعریفهای ذکر شده در بالا درباره ادبیات که در آغاز این مقاله مذکور افتاد، باید بگوییم تاریخ یکی از انواع علوم ادبی است.

نگارنده این سطور بر این باور است که بعضی منتهای تاریخی نه تنها از انواع علوم ادبی است که خود نفس ادب است. مثلاً داستان زیبای حسنک وزیر در کتاب گرانقدر تاریخ بیهقی خود یک متن ادبی است.

کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون تألیف علامه شمس‌الدین محمدابن محمودآملی از دانشمندان قرن هشتم که موضوعش شرف علم و تقسیم علوم است و شامل علوم اوائل و اواخر و علوم ادبی می‌گردد، می‌نویسد: شعر صنعتی است که قادر شوند بدان بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد پس مبادی آن تخیلات باشد (۷) و شادروان دهخدا می‌نویسد:

شعر کلامی است مرتب، معنوی، موزون، خیال‌انگیز و بقصد. فرق بین شعر و نظم آنست که موضوع شعر عارضه مضمونی و معنوی کلام است، در حالی که موضوع نظم عارضه ظاهری کلام می‌باشد به عبارت دیگر موضوع

شعر در احساس انگیزی و مبین تأثیرات بی‌شائبه شاعر بودن خلاصه می‌شود ولی نظم فقط سخن موزون و مقفی است مانند نصاب فراهانی و ابیاتی از این قبیل که دربارهٔ موضوعات مختلف علمی موجود است (۸) «مثلاً وقتی در همین کتاب نصاب الصبیان می‌خوانیم: «ید و جارحه دست و حلقوم نای» و یا می‌خوانیم «یکان یکان شمر اجد حروف تا حطی» اینها نظم است نه شعر. نظامی عروضی سمرقندی در فصل «چگونگی شاعر و شعر او» می‌نویسد: شاعر باید که سلیم الفطره، عظیم الفکره، صحیح الطبع، جید الرویّه، دقیق النظر باشد در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف» (۹)

با توجه به همهٔ تعریفهای یاد شده می‌خواهم این نکته را ابراز دارم که بعضی از متون تاریخی زبان فارسی نه تنها یکی از اقسام و دانشهای وابستهٔ ادبیات است، بلکه عیناً ادبیات است و نگارندهٔ این سطور هیچ فرقی میان بیان شیوای بخشهایی از تاریخ بیهقی و مثلاً بعضی قصاید فرخی سیستانی از جهت «خیال انگیز بودن» و «بقصد بودن» نمی‌بیند.

عبارتهای زیبای تاریخ بیهقی به همان اندازه قادر «بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی» می‌شود، هست که اشعار عنصری یا فرخی یا رودکی. مثلاً عنصری بلخی در مدح خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر» می‌گوید (۱۰):

<p>ورنه جانی پس چرا اوصاف را حیران کنی نیستی جان و همی از لفظ، کارجان کنی رنج برداری همی تا عالم آبادان کنی وآن پزشکی تو که درد آزر درمان کنی پایه بفریابی وکار مُلک را سامان کنی</p>	<p>گر نه خورشیدی چرا خیره شود دیده ز تو نیستی خورشید و داری فعل خورشید از کرم گنج پردازی همی تارنج برداری ز خلق آن سرشکی تو که از رُخها بشویی زنگ غم تا جهان باقی بود بادت بقا تا علم را</p>
---	--

گوسفند و گاو و اشتر، مردمان قربان کنند  
باز تو آرز و نیاز و جهل را قربان کنی

حال بسنجیم با آن، میزان قدرت عبارات زیر از تاریخی را در احساس و عواطف برانگیخته شده تا معلوم گردد هر یک از آن دو متن ادبی و تاریخی کدام یک قوی‌تر است.

موضوع تاریخ بیهقی که به عنوان شاهد نقل می‌گردد، مربوط به آنجایی است که ابوالحسن عبدالجلیل یکی از مشاوران مسعود غزنوی هنگامی که اوضاع و احوال خراسان درهم و برهم شده بود و دشمنان از

هر سوی تدارک تخریب می‌دیدند، به مسعود پیشنهاد کرد که فهرستی فراهم کنیم تا هر کسی با ارسال اسب و اشتر به جنگ کمک کند و البته غرض او خدمت نبود بلکه هدفش خراب کردن بونصر مشکان استاد بیهقی بود تا بدین وسیله او را برنجانند و رنجیده خاطرش گرداند.

وقتی آن فهرست به دست بونصر رسید، سخت بر آشفت و اعتراض کرد که مسعود حتی از یک سر اسب و اشتر منم نمی‌گذرد و سپس گفت:

«چون کار بونصر بدان منزلت رسید که به گفتار چون بوالحسن آیدونی بروی ستور نویسند، زندان و خواری و درویشی و مرگ بروی خوش شد.» و پیغام داد به زبان بوالعلاء طبیب که «بنده پیر گشته و این اندک مایه تجملی که دارد خدمت راست. و چون بدین حاجت آید، فرمان خداوند را باشد. کدام قلعت فرماید تا بنده آنجا رود و بنشیند؟.... استادم رقعتی نبشت سخت درشت و هر چه او را بود صامت و ناطق در آن تفصیل داد و این پیغام که بوالعلاء را می‌داد در رقعت مشبع‌تر افتاد و به وثاق آغاجی آمد و هرگز این سبکی نکرده بود در عمر خویش و آغازید بسیار بندگی و خدمت نمودن و رقعت بدو داد و او ضمان کرد که وقتی سره جوید و برساند و استادم به دیوان باز آمد و بر آغاجی پیغام را شتاب می‌کرد تا به ضرورت برسانید وقتی که امیر در خشم بود از اخبار درد کننده که برسیده بود...».

«رقعه به من (بیهقی) باز داد و یوشیده گفت: استادت را مگوی که غمناک شود امیر رقعه بینداخت و سخت در خشم شد و گفت گناه نه بونصر راست، ما راست که سیصد هزار دینار که وقیعت کرده‌اند بگذاشته‌ایم (۱۱)». ... «پس پیش امیر رفت و ینج و شش نامه عرض کرد و به صفّه باز آمد و جوابها بفرمود و فروشد (۱۲) و یک ساعت لقوه و فالج و سگته افتاد وی را، و روز آدینه بود، امیر را آگاه کردند گفت: نباید که بونصر حال می‌آورد تا با من سفر نیاید؟ ... امیر بوالعلاء را گفت تا آنجا رود و خبری بیاورد، بوالعلاء آمد و مرد افتاده بود، چیزها که نگاه می‌بایست کرد نگاه کرد و نومید برفت و امیر را گفت «زندگانی خداوند دراز باد، بونصر برفت و بونصر دیگر طلب باید کرد»...، اگر جان بماند نیم تن از کار بشود. امیر گفت: «دریغ بونصر» و برخاست و خواجگان به بالین او آمدند و بسیار بگریستند و غم خوردند و او را در محمل پیل نهادند و ینج و شش حمل برداشتند و به خانه باز بردند... (۱۳)»

از برابر نهادن دو متن شعری و تاریخی یاد شده چنین بر می‌آید که بعضی متون تاریخی «در ایفاء تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی می‌شود» حتی از متون شعری که ظاهراً باید تبلوری از احساس باشد، قوی‌تر است و بنابراین سهم و

جایگاه بعضی متون تاریخی دربارورتر کردن زبان وادب یارسی کمتر از متون شعری نیست.

### یادداشت ها :

- ۱- تاریخ آداب اللغة العربیه، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۹۵.
- ۲ - فرهنگ فارسی، ذیل «ادب»
- ۳ - لغت نامه دهخدا ذیل ادب
- ۴ - تاج المآثر به تصحیح پروفیسور امیر حسن عابدی از انتشارات الهدی تیرماه ۱۳۸۷ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ج.ا.ا - دهلی.
- ۵ - از انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور ۱۳۶۳.
- ۶ - تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان اته ، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶ تهران ص ۸۰-۲۷۹.
- ۷ - به نقل لغت نامه دهخدا ذیل شعر.
- ۸ - همانجا
- ۹ - چهار مقاله به تصحیح علامه قزوینی به چاپ لیدن، هلند ۱۳۲۷ ص ۲۹.
- ۱۰ - دیوان عنصری بلخی به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۲ ص ۲۶۸ به بعد
- ۱۱ - نادیده گرفته ایم .
- ۱۲ - در خود فرو رفت.
- ۱۳ - آشنایی با تاریخ بیهقی تألیف نگارنده این سطور انتشارات سمت ۱۳۸۶ تهران ص ۱۷۳ به بعد.



## قرآن و عترت در ایران فرهنگی\*\*

اشاره:

قرآن و عترت به نص حدیث ثقلین تفکیک ناپذیر می باشند. در ایران فرهنگی، دین و دانش هم همیشه جدا ناپذیر قلمداد می شده است. در این گفتار نخست با استفاده از آیات کلام الله مجید و احادیث متفق علیه در تفهیم و تفسیر موضوع کوشش شده، آنگاه با اقتباس از دانش جمعی هزاره اخیر که در آثار منظوم زبان فارسی تلالو می کند، از ایات استادان سخن نظیر فردوسی، انوری، سنائی، عطار، مولوی، سعدی، خواجه، حافظ، جامی، محتشم کاشانی، قآنی و شعر سایر سخنسرایان سود جسته شده است. فرهنگ هر ملتی نمایانگر طرز تفکر دسته جمعی عموم مردم است. وبدون تردید صورت پذیری اندیشه و تفکر بر مبنای دین و دانش تحقق می پذیرد.

\*\*\*

ستایش بیکران سزاوار آن رب ودود است که برای هدایت انسان قرآن را نازل فرمود. و درود فراوان بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که مسبح اول، عقل کُل، اشرف رسل و مولای سبیل است عالم از مولدش زینت تازه یافت. عرش از مقدمش قدر و اندازه یافت و درود و تحیات نامتناهی به آن خانواده مطهر و گرامی پیمبر (ص) که شاخه های شجره طیبه حجت خدا روی زمین و مشعل های فروزان هدایت برای بشریت هستند و الحق لایق تمجید و تحسین افراد کشور اسلامی هستند که انوار و تجلیات این مشعل ها را توسط علم و فرهنگ و زبان و ادبیات در سراسر جهان طوری گسترش می دهند که تأثیر دعوت های آنها از حیث عرض و طول جغرافی و از حیث عمق منشای اثر محدود نیست

\* - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی زبان فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

\*\* - متن مقاله همایش بین المللی « ایران فرهنگی : گذشته و حال و آینده ، موسسه مطالعات ملی

و این همایش بین المللی « ایران فرهنگی : گذشته، حال و آینده» که توسط موسسه مطالعات ملی با مشارکت و همکاری تعدادی از دانشگاهها و مراکز علمی پژوهشی تشکیل داده شده است یکی از شعاع آن تجلیات است که اندیشمندان را از نقاط مختلف جهان متوجه خود نموده است و الحق نه فقط زبان و ادبیات فارسی را گسترش داده بلکه با موضوعات متنوع و مثمر مانند دین ، هنر و میراث فرهنگی و علمی ، خدمت ارزنده و موثری را انجام داده است .

و این امر برای بنده باعث صد شرف و عز است که درین همایش بعنوان خوشه چین علم و دانش شرکت جویم و الحق این وظیفه اخلاقی منست که خدمت اولیاء و رؤسا ، استادان و پژوهشگران که در برگزاری این همایش مساعی جمیله را نشان داده اند، از صمیم قلب تشکر کنم.

موضوع بنده درین همایش « قرآن و عترت در ایران فرهنگی» است و موضوعی است بسیار وسیع ، مثل دریای علم و حکمت و من باوجود اینکه می دانم سرمایه بسیار اندک علمی در دست دارم ، در امواج این اقیانوس غوطه زده ام .

و این هم می دانم که این کار بسیار دشوار است و از بدو ظهور اسلام تا امروز اندیشمندان بزرگ و پرچمداران علم و دانش روی این موضوع بویژه در این سرزمین کار کرده اند. اما هنوز حق ادا نشده و در این مدت مختصر و آن هم از دست این بنده عاجز چه گلی از آب - مگر اینکه بقدر قطره که شاید خطاهای کرده و ناکرده را بشوید و این حقیر را داخل گروه عاشقان دین اسلام و محبان عترت بشمار بیاورد .

آب دریا را اگر نتواند کشید [ ] هم بقدر تشنگی باید چشید  
این جا یک داستانی در خاطر امده که بطور یمن تذکر دهم که چون حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند. گنجشکی بسیار کوچک قطره ای آب را از دریا در دهان جمع کرد و سوی آتش روانه شد. در راه یکی از حیوانات پرسید که کجا با آن قطره می روید . جواب داد که می خواهم روی آتش این قطره را بیاندازم ، حیوان پرسید مگر یقین دارید که این قطره آتش را خاموش خواهد کرد. گفت نه ! اما اطمینان دارم ، لا اقل مرا در ردیف دشمنان پیمبر نخواهند شمرد. چنانچه من هم جرأتی کردم و می دانم که سگان سمواتی و مقربان عرش الهی نیز از حق بیان کردن فضائل قرآن و عترت عاجزانند.

و ز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم  
ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم

برتر از قیاس و خیال و گمان وهم  
مجلس تمام گشت و به آخر رسیده عمر

اهل دانش و بینش می‌دانند که از صبح ازل تا شاید عصر قیامت هیچ زبان یا قلم یاری نداشت که فهم و ادراک حقیقی و معرف کتاب الهی که از طرف خداوند کریم بر محمد (ص) نازل شد، بیان کند. الا آنهاییکه راسخون فی العلم هستند که قرآن و محمد (ص) را شناخته اند، اجازه بدهید عرض کنم که الطاف خداوند قدوس که همواره با ملت نجیب ایران همراه بوده چنانچه اگر در تقریباً طول هزار و دویست سال ادب و فرهنگ ایران را در نظر بیاندازیم متوجه خواهیم شد، شعراء و نویسندگان سترگ که روح شان سرشار از آیات سبحان و قلوب شان از ولای عترت اطهار منور بوده، بهترین و عالیترین ادب و شعر و آثار را بوجود آورده اند. خدمات ارزنده ای برای دین اسلام انجام داده اند. چنانچه سلمان فارسی که آنحضرت ایشان را در زمرة اهل بیت خود شمار کرده اند اولین کسی بود که درغزوه خندق، پیغمبر اکرم (ص) را برای حفر کردن خندق پیشنهاد کرد و پیغمبر بلا فاصله کار حفر کردن خندق را آغاز کرده بود و همین سلمان فارسی که برای وی آمده که اگر بوذر آنچه که در قلب سلمان است آگاه گردد گمان کفر با وی می برد، و او را می کشد(۱). چنانچه از رودکی گرفته تا امام خمینی(ره) بالاترین ادب و شعر به جامعه اسلامی سپرده اند. اینها اخلاق پند و موعظه را از کتاب الهی و عترت خمیر کرده اند. ما بعضی از ابیات این دانشمندان و سخن گستران را بطور مثال خواهیم آورد بقول شاعر تمتع ز هر گوشه ای یافتم [ ] ز هر خرمنی خوشه ای یافتم سنائی، شاعر معروف ایران که در سال ۵۴۵ وفات کرده تابنده ترین ستاره ادبیات فارسی بشمار می رود، دهها ابیات در وصف عترت سروده است حتی داستان های قرآن را در دیوان خود کنایه یا اشاره بیان کرده است. یک بیت را اینجا می آوریم که راجع به داستان حضرت موسی و سامری است.

همه در علم سامری وارند [ ] از برون، موسی از درون مارند(۲)  
سنائی در مدح امیر المومنین چنین می سراید:

ای سنائی بقوت ایمان	مدح حیدر بگو پس از عثمان
با مدیح اش مدایح المطلق	زهق الباطل و جاء الحق
در پس پرده آنچه بود آمد	اسد الله در وجود آمد

راجع به داستان موسی و قصه سامری اغلب شعراء در دیوان خود اشارتی کرده اند . چنانچه انوری در سر مورد ذکر سامری کرده است .

چون ندارد نسبتی با نظم تو نظم جهان در سخن خواهی مقفع باش و خواهی سامری ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری و زلفاق تیر و قصد ماه و سیرمشتی (۳)

اغلب شعرا که ذوق قرآن داشته اند، آنها به روش مخصوص خود - آیات کلام الله واحادیث رسول اکرم ایات را آراسته اند ما بعضی از آنها درین مقاله تذکر می دهیم.

شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری (متوفی در حدود ۶۲۷ هـ - ق ) مولانا جلال الدین محمد معروف به مولوی (م ۶۷۲ هـ . ق )

شیخ اجل مصلح الدین سعدی (۶۹۱ هـ ) خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی معروف به لسان الغیب م ۷۹۲ هـ - خواجه کرمانی (م ۷۵۳ هـ ) و سایر سخنوران .

عطار در دیوان ، اسم هاروت و ماروت که قصه آن در قرآن حکیم آمده است . این طور آورده است:

فتنه عطار در جهان افگند چاه ماروت بابل افتاد است  
 هاروت تو چاره ساز سحر است یاقوت تو مایه بخش جهان است

انوری نیز در غزل خود اشاره به این داستان کرده است :

دو هاروت تو گردی بود جان بر دو یاقوت تو شد جان پرور امروز (۴)

مولوی نام هاروت و ماروت را در بیت زیر در مثنوی آورده است

همچو هاروت و چو ماروت شهیر از بطر خوردند زهر آلوده شیر

مثنوی رومی پُر از آیات و احادیث است و معروف است که این مثنوی معنوی در حقیقت قرآنی است به زبان فارسی

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی  
 من نمی گویم که آن عالی جناب نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

سنائی و عطار و سایر شعرا نیز داستان موسی و داستانهای قرآنی را در شعر بیان کرده اند و ما از اطالۀ کلام تذکر نمی دهیم اما لازم بتذکر است که غیر از حضرت خاتم الانبیا ذکر دیگر انبیاء نیز در ادب و فرهنگ فارسی می خوانیم بویژه آدم ، ابراهیم ، شعیب ، داود - سلیمان و عیسی و صالح و ناقه او و غیرها و سایر موضوعات در قرآن حکیم آمده است (۵)

حقیقت امر این است که کلام الهی یعنی قرآن یک معجزه روحانی است که فکر خوابیده انسانی را بیدار میکند. حیات تازه ای به روح می بخشد



جهان درون را دگرگون می سازد. این کتاب الهیه پُر از فصاحت و بلاغت است و نیز وسیله نجات بشریت و رمز موفقیت - کتابی که هر اصغر و اکبر، رطب و یابس ( اشاره به آیه انعام و یونس) موجود است و برای هر زمانی مفید مؤثر - داستان حق، حکمت، علم، موعظه پند، نصایح گفتار قاطع حافظ کتب آسمانی قبل تاریخ، جغرافی، علوم، ذکر انبیاء سلف، قیامت، ایمان، عقیده، دین، عبادات علوم صنایع، تجارت، معامله اخلاق، رمز ترقی و پیشرفت - حروف مقطعات و غیره ها و این کتاب توسط حضرت جبرائیل بر قلب محمد صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رمضان شب قدر نازل شد (۶).

بدون شک جامعه بشریت که دارای ادب و فرهنگ هستند بشمول جامعه اسلامی سراسر صورتهای برجسته مانند حماسه، حکمت، موعظه اخلاق، فلسفه، داستان، قصیده، غزل اینهمه را زیر اثر آیه های قرآنی یافته اند بویژه سخنوران و عارفان و اندیشمندان ایرانی، ادب و زبان و عرفان و فرهنگ خود را با آیات کلام الهی آراسته اند. می گویند که تقریباً ۳۰ هزار بیت از تفسیر، امثال، حکم، داستان از قرآن و اقوال اهل بیت سرشار کرده اند. آیه زیر ناظر این حقیقت است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولو الامر منکم برای ملت بیضا وسیله نجات و پناه گاه فقط در سایه قرآن و عترت است. هدایت را از همان صحیفه آسمانی یابند، تدبری و تفکری کنند که با داشتن این کتاب الهیه کسی فقیر نیست و هیچ کس بدون آن غنی نیست (۷) در سختی ها بقرآن پناه ببرید که این داروی دردهای بزرگ است امام جعفر صادق (ع) فرموده اند:

ان العزیز الجبار - انزل علیکم کتابه و هو الصادق الباری، فیه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبیر السماء والارض و لو آتاکم من یخبرکم ذالک تعجبتم (۸)

اما این جا سؤال پیش می آید که اگر در قرآن هدایت و نجات است و اگر در تمام جهات زندگانی مادی و معنوی بشر رمز موفقیت پنهان است و او را سوی نقطه کمال میرساند پس چرا مسلمانان که به این کتاب ایمان دارند امروز عقب افتاده اند. چرا ادب و فرهنگ ما رو بزوال است. چرا مسلمان امروز در ذلت می نالد. چرا روحش مرده است؟ بقول روئین تن پاسخ اینست که ما قرآن را گم کرده ایم، روح آیات الهیه را درک نکرده ایم، آری هنوز هم قرآن ضامن نجات است. راههای تاریک را روشن می کند بقول

علی ابن ابی طالب هنوز ظاهرش آراسته و زیبا است . هنوز باطنش ژرف و بی پایان است ، هنوز شگفتگی و تازگی اش باقی است و همیشه باقی می ماند و هرگز شگرفهای آن پایان نمی پذیرد . اما بشرطیکه بآیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم « عمل کنیم و خود را از گمراهی و ضلالت مصئون نگه داریم (۹) ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را ، و اطاعت کنید پیامبر خدا را و صاحبان امر را - آخر این صاحبان امر کیستند ؟ اول آنها را بشناسیم اگر آنها را شناختیم ، محمد (ص) را می شناسیم ، و اگر محمد (ص) را شناختیم ، خدا را می شناسیم قرآن که هنوز هشدار می کند که « ام لم یعرفو رسولهم فهم له منکرون (۱۰) »

و پیامبر ما ، که می دانستند بعد از چشم بستن ایشان فتنه و فساد سر بر میخیزد چنانچه فرمودند که فتنه ها روی شما مثل باران خواهد بارید و باطل سعی خواهد کرد که حق را ببوشاند و بدی و شر روی خیر غالب می آید (۱۱) پس برای نگهداری مسلمانان چند احادیث را بیان کرده اند و علماء تعداد آنها را ۹۵۰ ضبط کرده اند ما اینجا مهم و حاد را نقل می کنیم .

« ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی - اهلیتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی و لن یفترقا حتی یرد علی الحوض »

ترجمه « من دو چیز گرانبها را میان شما باقی می گذارم اگر باین دو تمسک جوئید ، پس از من ، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو کتاب خدا و عترت من یعنی خاندان من است و آنان هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد و کنار حوض بر من وارد شوند (۱۲) حدیث فوق را حدیث ثقلین می گویند چون اهل بیت و قرآن هر دو را با هم تذکر دادند ، گوئی که پیامبر ما یقین کامل داشته بودند که اینها هرگز بر خلاف احکام الهی عمل نخواهند کرد و هیچ کس اهل بیت و شایستگی درک و فهم و تفسیر و فقه دین را بهتر از آن ندارند . همین است که سفارش کرده اند . گوئی علم قرآن پیش عترت است و اینها وارث قرآن هستند اینها اولوالامر هستند در قرآن نیز آمده است . و لو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم - « و اگر بخدا و رسول (ص) و زمامداران خود رد می کردند بطور مسلم کسانی که از میان آنان استنباط می کنند مطالب را خوب می دانستند (۱۳) اگرچه در تفسیر این آیه اختلاف کرده اند . اما از نص معصوم در هر دو آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لو رده ..... خداوند به مسلمانان امر کرده است که پیروی اولوالامر کنند و در تفسیر عیاشی از عبدالله بن عجلان از حضرت باقر

روایت می‌کند که فرمودند اولی الامر ائمه اند» همان طور شیخ مفید در کتاب اختصاص همین مطالب را بیان کرده اند (۱۴)

علاوه بر این وصایا و سفارش های رسول اکرم را که در ۱۸ ذی الحجه بروز غدیرخیم نیز در خاطر بیاریم. دو میل دور از مکه ، پیغمبر ما چه تصمیمی گرفته بودند چه صدائی بود که در گوش مسلمانان که از هر گوشه و کنار برای عبادت حج آمده بودند، طنین شد. چه دستوری بود که محمد (ص) داد. چرا آن خطبه طولانی رسول (ص) را مسلمانان فراموش کردند. آخر در آن هوای گرم چرا منبر بزرگ درست شد، رسول (ص) روی آن علی را در دست خود بلند کرد معرفی کرد. ابتداء چرا از آنها پرسید چه کسی از او اولی تر است . جمعیت مسلمانان جواب دادند خدا و رسول او ! و سپس اعلام کرد من کنت مولاه فهذا علی مولی - اللهم وال من والاه و عاد من عاده و لضره من لضره و اخذل من خذله - و آیتی نازل شده - الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا(۱۵)

امروز دین تان را برای شما تکمیل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم.... آری! علی (ع) باب مدینه علم و حکمت و کلید جنة ، صراط مستقیم ، علی مع القرآن و قرآن مع العلی - آری برای همین، سخن گستران و عارفان بر آستان علی جبه سائی می کنند فردوسی می سراید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم دراست	درست این سخن قول پیغمبر(ص) است
گواهی دهم کاین سخن از اوست	تو گوئی در گوشم بر آواز اوست
سنائی ییوستگی های علی (ع) را با رسول اکرم (ص) کراراً بیان کرده است حدیث ییمبر اکرم (ص) را در مثنوی شرح می دهد که اوچو موسی وعلی هارون است.	

خرد و جان او به هر دو سرای	واسطه درمیان خلق و خدای
او چو موسی علی او را هارون	هر دو یک رنگ از درون و برون
نوح در حصن عصمتت جسته	روح در چاکری کمر بسته
تاج بر سر نهاده میکائیل	غاشیه بر کتف نهاده خلیل
موسی سوخته بر آذر تو	ارنی گوی گشته بر در تو
دیدم آن پیشوای عالم را	گهر کان فیض آدم را
خضر و موسی به پیشگاهش در	لوح تعلیم برگرفته ببر

کفری گشته از قدوم تو دین  
کفر یکسر فروشده بزمین  
دین و کفر از تو موسی وقارون  
دین برون ، کفر در شده بدرون  
سنایی نیز می گوید که هر دو (رسول و علی) دو رونده چو اختر و

گردون

مرتضائی که کرد یزدانش  
همره جان مصطفی جاننش  
هر دو یک قبله و خردشان دو  
هر دو یک صدف بودند  
دو رونده چو اختر و گردون  
دو برادر چو موسی و هارون (۱۶)

و مولوی علی (ع) را افتخار هر نبی و هر ولی پنداشته .

از علی آموز اخلاص عمل  
شیر حق را دان منزله از دغل  
در غذا بر پهلوانی دست یافت  
زود شمشیری برآورد و شتافت

نیز علی نزد او شیر حق است

گفت پیغمبر علی را کای علی (ع) شیر حقی پهلوانی پُر دلی

نیز رومی ولایت و مولویت و مقام ولایت مطلقه الهیه علی را در  
مثنوی آشکارا کرده است. ملاحظه کنید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
نام خود و آن علی ، مولی نهاد  
در قرآن آمده است النبى اولى با المومنین من انفسهم

گفت هر که من مولی و دوست  
ابن عم من علی مولای اوست  
کیست مولی آنکه آزادت کند  
بند رقیب ز پایت برکند  
چون به آزادی نبوت هادی است  
مومنان را ز انبیاء آزادی ست (۱۷)

خلاصه حصر کردن فضائل آنجناب کار آسان نیست

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست  
که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

باید توجه داشت تنها نه قرآن و نه آئین اسلام به صرف خواندن به  
تنهائی شناخته شود و نه این مذهب را فقط از عترت می توانیم بشناسیم بلکه  
اسلام که دین خدا است . «ان الدین عندالله الاسلام» (۱۸) این دین آسمانی  
است که هر دو رکن اساسی غیر قابل تفکیک و ناگسستنی است. پس هر کس  
که قرآن را نمی خواند و نمی فهمد و درک نمی کند اونمونه عملی عترت  
رسول (ص) را نمی شناسد هرگز نمی تواند اسلام را بشناسد ازینکه قرآن در  
خانه آنها نازل شده . اینها درهای علم و حکمت هستند و الحق اگر کسی از  
راه آن دو منحرف شود به قعر گمراهی سقوط می کند . سراسر زندگانی این

خانواده مطهر برای اصلاح جامعه اسلامی و دینی صرف شده - خداوند برای اینها گفته.

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا  
رسول اکرم (ص) اینها را نفس، بضعة خود قرار داده اند و گفتند که  
مثال اینها سفینه نوح است. « مثل اهلیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجی  
و من تخلف عنها غرق و هوی»

آری! آری آل محمد (ص) زنده کننده علم و میراننده جهل هستند  
بُردباری شان از دانائی شان ، ظاهرشان از باطن شان ، سکوت شان از  
دُستی گفتار شان خبر می دهد. اینها هستند که هیچ وقت با حق مخالفت  
نمی کنند ازینکه ستونهای اسلام و پناه گاه های دینی هستند. باطل از جا دور  
و نابود می شود . اینها دین را از روی دانائی و رویت آن شناختند و نه از  
طریق شنیدن و روایت، اینها هستند که گفتند « ما شجره نبوه و رسالت  
هستیم ، رفت و آمد ملائکه در خانه های ما بوده است . ما کانهای دانش و  
سرچشمه حکمت ایم. ما چون پیراهن تن یمبر هستیم گنجوران و دُرهای  
معارف او هستیم ودرهای علوم!»

و اگر کسی از غیر از درخانه داخل شود دزد گفته می شود آیات  
فراوان در وصف اینها آمده و شاعر گفته .

از سه نانش هل اتی آید پدید [ ] از سنانش لافتی آید پدید [ ]  
عترت محمد (ص) گنج های خداوند - محل راز - خزانه دانش،  
مرجع حکمت ، وارث و حافظ کتاب الله . اصفیاء - اولیاء ، امنا الله واحبائه  
- انصار الله و خلفائه - محل معرفته مساکن ذکر الله مظاهر امر الله و نهیه  
هستند و هیچ کس در امت با آنها مقایسه نمی شود. اینها همواره از نعمت و  
بخشش خداوندی بهره می برند و همیشه از غضب خداوندی دور مانده اند.  
هیچ کس با آنان برابر نیستند، عترت ناطق قرآن هستند. ازینکه کلام الهی  
صامت است اگر کسی عمل غلط می کند ، مانع نمی شود . چنانچه ضرورت  
یک ناطق معصوم بوده و آن اهلیت رسول هستند. پس نجات و رستگاری  
فقط و فقط در اتباع رسول و آل وی است. خلقت آنها از نور بوجود آمد. قد  
جاءکم من الله نوراً و کتاب منیراً در شان جد آنها آمده و عترت را لحمک  
لحمی ، دمک دمی فرمودند. چنانچه حسین، نوه خود را حسین منی وانا من  
الحسین فرمودند. اینها از سائر مخلوق ممتازاند. عظمت آنها از آفرینش نوری

شان هویدا است . در جامع نور الانوار آمده است که نور مقدس پیغمبر اکرم و عترتش هزارها سال نوری پیش از خلقت آسمان و زمین آفریده شده بود. اینها در حجب غیبی به عبادت تقدیس و تحمید و تهلیل مشغول بودند... پس خداوند قدوس نور وجود محمد مصطفی (ص) که پاک و منزّه از هر شائبه بود گسترش داد و دوازده حجاب از آن بوجود آمد و هر حجابی سالهای متمادی نوری مشغول تسبیح حق تعالی بودند. ذات اقدس حق تعالی بود و هیچ چیز با او نبود نه آنچه معلوم یا مجهول باشد نه آنچه به وهم و تصور آمد و نه چیزی که قابل اسم بردن باشد جز خدای یگانه هیچ چیز نبود چون ذات حق تعالی اراده فرمود خلقی بیافریند کلمه ای فرمود که بدان نوری صادر شد و آن نور وجود مقدس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد معصومین آنها را آفرید و بار دیگر کلامی و صوتی آفرید که روحی شد و بانور اول ممزوج و ملحق گردید و نور از روح و روح در نور وحدت یافتند.

و به صورت ابدان و اشباح و صور این خاندان آل محمد (ص) تجلّی نمودند. پس این انوار خمسه طیبه روح خدا و کلمات تأمات الهی می باشند آنگاه این ابدان نوریه در سایه عرش اعظم مستقر شدند (۱۹) ... تا آخر منزلت عترت ازین امرهم ظاهر است که توبه حضرت آدم نیز با تمسک به انوار معصومین مقبول شد و دعای آدم اینست : اللهم انا نسئلك بجاه محمد الاكرم و بجاه علی الافضل و بجاه فاطمة الزهراء ذی الفضل و العمه و بجاه الحسن و الحسين سبطی الرسول رب العالمین و سید شباب اهل الجنة و بجاه الستة الاثمه من ال طه و یاسین الاتبت علینا رحمتنا فتاب الله علیهما انه هوالتواب الرحیم

باچنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند [ ] ز آب و خاک دگر و شهر دیگراند سید رضی ، طبرسی ، خوئی ، اعثم کوفی ، قلقندی ، شهاب الدین در نهج البلاغه ، احتجاج ، شرح نهج البلاغه فتوح ، صبح و نهاية الارب بالترتیب عترت آل محمد را صنایع پروردگار و مردم را صنایع آنها قرار داده اند. والحمد لله که ادب و فرهنگ فارسی و ایران بدون هیچ تردید ادبیات خود را از آیات الهیه و اقوال ائمه آراسته اند و بر طبق آیه سورة الصافات که برای هر یک از ما مقام معین است و قرآن مقام عترت را کراراً بیان کرده است و شعرا و نویسندگان از آن چشم پوشی نکرده در وصف آنها اشعاری سروده اند که بعضی از آنها را ذکر کردیم مانند سنائی ، انوری و مولوی ارتباط عمیق پیمبر (ص) و علی (ع) را در سراسر مثنوی هویدا کرده است

ویرا شیر حق افتخار هر نبی و ولی، اخلاص عمل وی، سخاوت، شجاعت  
مروّت او را می ستاید. مثلاً

از علی (ع) آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل  
او خدو انداخت بر روی که ماه سجده آرد پیش در سجده گاه (۲۰)

مولوی در غزل نیز از ذکر حیدر کرار چشم نمی پوشد:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

علاوه بر این دهها احادیث نبی اکرم (ص) را که مطالب اخلاقی و  
عرفانی را بیان می کند سروده است (۲۱) نیز از حدیث آفرینش کائنات تا  
حشر را در مثنوی خود مجسم کرده است و تصریح و زاری را نیز که شیوه  
عترت بوده اختیار کرده است می سراید:

من که باشم که بگویم عفو کن ای تو سلطان و خلاصه امر کن  
من کیم تا پیشت اعلامی کنم یا که وا یادت دهم شرط کرم  
دوزخی بودم پر از شور و شری کرد دست فضل اویم کوثری

باید عرض کنم که چهره تابناک مولای موحدین و وصایای آنحضرت  
(ع) همیشه در جلوی چشم شعرای سرزمین مقدس ایران بوده و آنها از خطبات  
امیر المومنین استفاده کرده دواین خود را پیرایه ریزی کرده اند. درین ضمن  
دکتر سید حمید رضا علوی دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه  
شهید باهنر کرمان مقاله بسیار محققانه پیرامون علم و معرفت از دیدگاه  
مولانا، سعدی و حافظ و مقایسه آن بادیدگاه امیرالمومنین مرقوم فرموده که  
در فصلنامه دانش (پاکستان) چاپ شده (۲۲) بنده بعضی از ابیات را این جا  
نقل میکنم. پیرامون علم، امیرالمومنین فرموده اند بالعلم یطاع الله و یعبد - و  
مولوی می سراید

گرچه مقصود از بشر علم و هدیست لیک هر یک آدمی را معبدیست  
سعدی می گوید :

هر کرا که دانش و جود و تقوی نبود بصورت در پیش هیچ معنی نبود

بوستان سعدی، ص ۲۵۴

نیز:

زهی دین و دانش زهی عدل و داد زهی ملک و دولت که پاینده باد  
بوستان سعدی، ص ۳۳۶

خنک نیک بختی که در گوشه ای  
 برو خوشه چین باش سعدی صفت  
 به دست آورد از معرفت توشه ای  
 که گردآوری خرمن معرفت  
 سعدی علم و دانش را میراث پیامبران معرفی می کند در یک داستان  
 مال و جاه را میراث فرعون و هامان پنداشته است .  
 حافظ در این پیرامون سروده :

جان پرور است قصار باب معرفت  
 رمزی برو پیرس حدیثی بیا بگو (۲۳)  
 نیز :

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل  
 در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید  
 جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع  
 بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی  
 نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد  
 خواجه کرمانی شاعر قرن هشتم اول بیارگاه رازق بی ریب حمد و  
 ثنا می کند و سپس بر آستان عترت محمد (ص) مدح سرائی کرده است:

هم رازق بی ریبی و هم خالق بی عیب  
 خواجه نسزد مدح و ثنا هیچ ملک را  
 هم ظاهر پنهانی و هم باطن پیدا  
 الا ملک العرش تبارک و تعالی  
 صاحب جیش الاهتدا ناظم عقد الاتقا  
 چون گشته ام غبار در شاه اولیا  
 دارای داد گستر اقلیم هل اتی  
 تیغ او از گوهر لا سیف الا ذوالفقار  
 آب حیوان یافت آنکو خضر راهبر گرفت  
 ره به منزل برد هر کو مذهب حیدر گرفت

خواجه در وصف خاندان عترت ابیات فراوان دارد. برای قائم آل  
 محمد می گوید:

به مقدم خلف منتظر امام همام  
 شعیب مدین تحقیق حجة القائم  
 مسیح خضر قدوم و خلیل کعبه مقام  
 عزیز مصر هدی مهدی سپهر غلام  
 زند درفش درخشنده صبحدم برپام (۲۴)  
 به انتظار وصول طلیعتش خورشید

جامی بلبل خوش آهنگ ادب و فرهنگ ایران نیز در آستانه محمد و آل  
 محمد نذرانه گلهای عقیدت بصورت نعت و منقبت سروده است می گوید :

آنها که بر سر اقبال سرمدست  
 شیر خدا شاه ولایت علی (ع)  
 سر در ره محمد (ص) و آل محمد است  
 صیقلی شرک خفی و جلی  
 سلام علی خیر النبیین  
 مدحت خویشتن کند یعنی  
 سلام علی آله و یاسین  
 مداح اهل بیت در معنی



وز خدایم بود امید و هراس  
نجف مگوی که آن قبله گاه عز و شرف  
هر صبح وشام اهل صفا می کشند صف  
شویی حج و عمره هم طائف مشهد نجف  
گر پیرسند که آن کیست علی گوی علی

این عارف سترگ در مثنوی تحفة الاحرار در حال نماز داستان بیرون آوردن پیکان از پای علی را بصورت نظم آورده است. نیز در مدح امام حسن می سراید:

حسن آن سبط نبی سرّ ولی      طلعتش مطلع انوار جلی

و در مشهد شهدای کربلا می گوید:

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین  
رکب الحجیج این تروحون این دین  
با راحت وصال مبذل عذاب بین  
باشد قضای حاجت سائل ادای دین

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین  
کعبه به گرد روضه او می کند طواف  
جامی گدای حضرت او باش تا شود  
میران ز دیده سیل که در مشرب کریم

جامی در سلسله الذهب دفتر اول قصیده فرزدق را نیز بفارسی منظوم

ترجمه کرده است. و نیز چون در خراسان بود؛ سلامی نوشت.

رضا شد لقب چون رضا بودش آئین  
دشمن خصم بد خصال ویم  
رخت من از دکان ایشان است  
گشت روشن چراغ من زان زیت  
رسم معروف اهل عرفان است  
رفض فرض است بر ذکی و غبی

علی ابن موسی الرضا کز خدایش  
دوستدار رسول و آل ویم  
جوهر من ز کان ایشان است  
همچو سلمان شدم ز اهلیت  
این نه رفض است محض ایمانست  
رفض اگر هست حب آل نبی (ص)

هفت بند معروف محتشم کاشانی مرثیه ای است که نه فقط در ایران

بلکه در سراسر شبه قاره شهرتی بسزا به دست آورده:

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است  
بی نفخ صور خاسته در عرش اعظم است  
کآشوب در تمامی ذرات عالم است  
این رستخیز عام که نامش محرم است

باز این چه شورش است که در خلق عالم است  
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین  
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب  
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

و دیگر اینست

اول صلا به سلسله انبیاء زدند

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند

نوبت به اولیاء چو رسید آسمان طپید  
و چند بند از قآنی که بصورت سوال و جواب است و در سراسر ادبیات جهان نظیری ندارد:

با درچه خون که دیده! چسان؟ روز و شب! چرا  
از غم کدام غم، غم سلطان کربلا  
نامش چه بود حسین (ع) نژاد که از علی (ع)

مامش که بود فاطمه (ع) جدش که مصطفی (ص)  
غیر از نظم و شعر، در نثر هم خدماتی ارزنده بصورت کتب عرفانی و اسلامی حدیث، کلام، فقه، تفسیر، وجود دارد اما از ترس اطاله کلام صرف نظر می کنیم.

گرچه شیری چون روی ره بی دلیل  
همچو روباه در ضلالی و ذلیلی  
مولوی

### نتیجه گیری

یکی از عوامل استوار وحدت ملی ایران طی قرون و اعصار یگانگی فکری و دیدگاه عقیدتی ملت نجیب ایران است که از آموزشهای قرآن مجید و عترت اطهار سرچشمه گرفته است. بهمین سبب است که آثار ادبی ایران فرهنگی با تعلیمات کلام الهی، سنت نبوی (ص) و کلمات قصار و منقبت اهل بیت رسول اکرم سود می جوید:

قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی (قرآن)

### یادداشت ها:

- ۱- ر.ک سفینه البحار ماده «ذر» نقل از محمد خاتم پیامبران، ص ۵۲۵ مقاله مرتضی مطهری.
- ۲- حدیقه سنائی - چاپ مدرس رضوی، ص ۶۷۹
- ۳- قرآن ترجمه راهنما، ص ۱۱
- ۴- قرآن - راهنما (در ضمیمه قرآن و ادب فارسی ص ۸ نیز ر.ک. دیوان عطار صفحات ۳۷ - ۶۴ چاپ تقی تفضلی
- ۵- برای اطلاعات بیشتری ر.ک قرآن مجید ترجمه راهنما الفرقان: ۲۵: آیت ۱
- ۶- قرآن، جز ۱۸، سوره فرقان: ۲۵: آیت ۱.
- ۷- نهج البلاغه - خطبه ۱۷

- ۸ - اصول کافی - از کتاب فضل القرآن، نقل از (قرآن مین ذکر حسین) تالیف سید مجید روئین تن ترجمه سید غضنفر حسین بخاری، ص ۵
- ۹ - قرآن، سوره النساء، ۵۹: ۴
- ۱۰ - قرآن - سورة المومنون ۶۹: ۲۳.
- ۱۱ - كنز الاعمال.
- ۱۲ - ر.ك مسند احمد ج ۳ صفحه ۱۴ - ۱۷ - ۲۶ - ۵۹ از حدیث ابی سعید خری ج ۴ ص ۲۶۷ و ۳۷۱، ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۹ با اندک تغییری در الفاظ نقل از «راه روشن» ترجمه کتاب «المحجد البیضاء فی تهذیب الاحیاء مولی محسن کاشانی ج ۱، ترجمه فارسی سید محمد صادق عارف - چاپ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۷۲.
- ۱۳ - قرآن - سورة النساء ۸۳: ۴ ترجمه تفسیر المیزان - سید محمد حسین طباطبائی ترجمه فارسی محمد جواد حجتی کرمانی و (محمد علی کرامی قمی) از آیه ۴ مائده تا ۵۴ ص ۲۸
- ۱۴ - تفسیر المیزان؛ ج ۵؛ ص ۴۳
- ۱۵ - قرآن، سوره مائده ۳: ۵
- ۱۶ - دیوان سنائی چاپ مدرس رضوی، صفحات از ۸ تا آخر
- ۱۷ - کلیات مثنوی معنوی، دفتر ششم ص ۱۲۳۳ انتشارات جاویدان چاپ سوم ۱۳۴۴
- ۱۸ - قرآن سوره آل عمران ۱۸: ۳
- ۱۹ - ترجمه حدیث جامع نور الانوار - نقل از سرّ تفوق شیعه در اسلام بقلم حسین عماد زاده، نشریه مکتب قرآن تهران
- ۲۰ - برای شرح بیشتر رک مثنوی معنوی، ص ۲۰۵
- ۲۱ - برای شرح بیشتری ر.ك. احادیث مثنوی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، تهران
- ۲۲ - دانش شماره پیاپی ۸۹ (تابستان ۱۳۸۶)، ص ۶۷ - اسلام آباد
- ۲۳ - دیوان حافظ غزل ۴۰۴، ص ۴۸۲
- ۲۴ - ر.ك. فی نعت سلطان الانبیاء و مناقب الائمه اثنا عشر علیهم السلام، ص ۱۸ - ۱۹

## منابع و مأخذ:

- ۱- محمد خاتم پیامبران ، مقاله شهید مرتضی مطهری ، حسینیه ارشاد، تهران
- ۲- حدیقه سنایی چاپ مدرس رضوی - تهران
- ۳- دیوان انوری - تهران
- ۴- دیوان عطار نیشابوری به کوشش تقی تفضلی - تهران
- ۵- قرآن مین ذکر حسین (اردو) تألیف سید مجید روئین تن ترجمه سید غضنفر حسین بخاری
- ۶- القرآن : با ترجمه زین العابدین راهنما . تهران
- ۷- نهج البلاغه
- ۸- سرّ تفوق شیعه در اسلام ، حسین عماد زاده ، مکتب قرآن - تهران
- ۹- راه روشن ترجمه کتاب « المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء » ترجمه سید محمد صادق عارف ، انتشارات آستان قدس رضوی - مشهد
- ۱۰- تفسیر المیزان ، علامه طباطبایی با ترجمه فارسی محمد جواد حجتی کرمانی و محمد علی کرامی قمی
- ۱۱- کلیات مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد مولوی ، جاویدان، تهران
- ۱۲- قرآن و آخرین پیامبر ، ناصر مکارم شیرازی - تهران
- ۱۳- تفسیر القرآن ، ظفر حسن ، کراچی
- ۱۴- دیوان حافظ، تهران
- ۱۵- دیوان کامل جامی - تهران
- ۱۶- فصلنامه دانش، شماره پیاپی ۸۹ ، تابستان ۱۳۸۶ ، اسلام آباد
- ۱۷- احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، امیر کبیر، تهران
- ۱۸- منتهی الامال - ج- اول و دوم ، حاج شیخ عباس قمی تهران - ۱۳۶۴
- ۱۹- مجموعه زندگانی چهارده معصومین علیهم السلام اقتباس و نگارش عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عماد زاده ج ۱ ، تهران ۱۳۴۸

\*\*\*\*\*

## درآمدی بر مطالعه تأثیرات جنبش مشروطیت بر موضوع زن ایرانی باعنایت به آثار چند شاعر مهم آن زمان

### چکیده:

انقلاب مشروطه تحوّل عظیم بود که جامعه ایران را در عرصه های مختلف دچار دگرگونی و تغییر کرد. فضای باز ایجاد شده در این دوران، به ادبیات نیز فرصت خود نمایی داد و شاعران و نویسندگان بسیاری در مقام آزادی خواهی و نو اندیشی به بیان عقاید و اندیشه های خود پرداختند. زبان شعر در این دوران متفاوت با دوران های قبل شد و موضوعات سیاسی و اجتماعی محتوای بسیاری از اشعار را تشکیل داد.

شعر دوره بیداری، همچون یک ابزار کاملاً اجتماعی عمل می کند و به صورت خودجوش، مسائلی که هرگز در شعر دوره قبل از مشروطه مطرح نبوده است، همچون مسأله زنان و تعلیم و تربیت آنان را مطرح می نماید. توجه به مسأله آزادی و ترغیب و تشویق شاعران مترقی و روشنفکر تأثیر قابل ملاحظه ای بر جریان های ادبی این دوره می گذارد. در نتیجه شاعران هم در این دوره، با جدیت در اشعار خود بر لزوم تعلیم و تربیت زنان، به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی آنان تأکید می نمایند. برخی از شاعران عصر مشروطه، ضمن مطرح کردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، حق تعیین سرنوشت زنان به وسیله خود آنها را، مطرح می کنند. در این میان برخی از شاعران و نویسندگان "زن" را به عنوان وسیله و ابزاری جهت بیان اوضاع نامطلوب جامعه و دگرگونی های آن برگزیده اند. در برخی از این آثار "زن" به عنوان نماد مشروطیت قرار گرفت به واسطه سختی هایی که بر او روان شده بود.

واژگان کلیدی: شعر، مشروطه، ادبیات، زن

\*\*\*

## مقدمه

انقلاب مشروطیت ایران نوید بخش آغاز عصری جدید در تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران است. در این دوره اقشار مختلف اجتماع به ویژه مردم زحمتکش و رنج دیده برای احقاق حقوق قانونی خود به پا می‌خیزند و علیه مظالم و ستمگری‌های مستبدین قیام می‌نمایند و در این راه، مخصوصاً کوشش و همراهی برخی از روحانیون روشنفکر و آزاده و دیگر رجال ترقی خواه چشمگیر و تحسین برانگیز است.

در پی انقلاب مشروطه در زبان و ادبیات فارسی نیز دگرگونی‌هایی پدید می‌آید. چرا که این انقلاب با داعیه فراگیری و مردمی بودن دیگر نمی‌توانست با شعر و نثر متکلف با مخاطبان خود سخن بگوید و ارتباطی مؤثر و حرکت آفرین برپا بکند.

برای پیشبرد این نهضت عظیم، شاعران و نویسندگان دست به فعالیت می‌زنند و حصول آن را آسانتر می‌نمایند و با قلم آتشین و بیان دلنشین خود، هماهنگ با صدای تیر و شمشیر مبارزان آزادی خواه صفحاتی زرین در تاریخ کشور ایران می‌کشایند و به آن زیب و رنگی خاص می‌بخشند و با بیان و قلم خویش در فروزان نگه‌داشتن مشعل آزادی به کوشش‌های تازه‌ای همت می‌گمارند و در عالم شاعری و نویسندگی به مرزهای جدید راه می‌یابند و شعر و ادب را پویایی و تحرک می‌بخشند.

بزرگترین هنر ادبیات مشروطه، پرداختن به زندگی مردم است. شاعران و نویسندگان این دوره، خود را از مردم کوچه و بازار جدا نمی‌دانند از این رو برای نزدیکی بیشتر به جریان زندگی مردم جامعه، در ساختار ادبیات، خصوصاً شعر این دوره، تحولاتی عمیق پدید می‌آید.

بارزترین ویژگی‌های ساختاری شعر و ادب مشروطه را می‌توان چنین برشمرد:

۱- سادگی زبانی ۲- نزدیکی بیش از حد به زبان گفتار ۳- رهاشدن از قید استعارات و تشبیهات کهنه و فرسوده شعر کلاسیک.

به طور کلی در این عصر زبان مردم، مثلها، اصطلاحات، قصه و زندگی مردم عادی در ادبیات مطرح می‌شود. واژه‌ها و ترکیبات ناآشنای عربی کمتر شده و عبارت‌های پیچیده و طولانی و جمله‌های پیوسته و پی‌درپی در نوشته‌ها کاهش می‌یابد.

شعر دوره بیداری تحت تأثیر شرایط جدید اجتماعی، بیش‌تر از جنبه محتوا و مضمون، دچار تحول و دگرگونی می‌شود و به تدریج، دیگر جنبه‌های آن نیز متأثر می‌شود.

از نظر مضمون، در شعر این دوره، واقعیات زندگی، مسائل سیاسی و اجتماعی بازگفته می‌شود و نویسندگان و شاعران می‌کوشند تا در زمینه هوشیاری و آگاهی خوانندگان حرکت کنند تا از این طریق بتوانند با اندیشه‌ای نو در مسیر دست یافتن به زندگی نیکوتر گام بردارند.

شاعران دوره مشروطه، نوع ادبی شعر را در خدمت اهداف مشروطه قرار داده‌اند و اشعاری با مضامین اجتماعی، سیاسی سرودند در شعر این دوره مضامینی چون وطن، آزادی، کار و کارگر، قانون، زن، ترسیم اوضاع زندگی عامه مطرح می‌شود که در شعر کلاسیک فارسی با این درجه از عمق و گستردگی سابقه نداشته است.

در دوران معاصر مهمترین دگرگونی اجتماعی که به تحول در تفکر و در نتیجه به تغییر سبک شعر و نثر می‌انجامد، انقلاب مشروطه است و ادبیات مشروطه، برآمده از این انقلاب است.

### بحث و بررسی:

#### تحولات ادبی در دوره مشروطه

تحولات اجتماعی دوره مشروطه به شعر و ادب فارسی که دچار سکون و جمود شده بود، پویایی و تحرک بخشید. ادبیات در تمام این دوره، حتی پس از آن، با تمام قوا کوشید تا با جریان زندگی مردم جامعه، هماهنگ شود.

### عوامل فرهنگی تأثیرگذار بر تحولات ادبی

در اوایل حکومت ناصرالدین شاه با اهتمام صدراعظم شایسته و هوشمند او، امیر کبیر، یکی از مهم‌ترین مراکز آموزش علمی با نام دارالفنون، در تهران و تبریز تأسیس شد. که هدف آن "تعلیم دانش و فرهنگ غرب به نسل جوان بود". (آرین‌پور، ۱۳۵۱، ص ۲۳۱) هم‌چنین در مدت پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه، پیوستگی میان ایران و اروپا رو به گسترش نهاد و در این مدت چیزهای بسیاری از جمله تلگراف، تلفن، پستخانه، ضرابخانه، چراغ گاز، اداره پلیس و مانند این‌ها از اروپاییان گرفته شد و وزارتخانه‌ها به شیوه اروپایی دایر گردید. (کسروی، ۱۳۶۳، ص ۱۸) در نتیجه آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب و زبان‌های غربی، صنعت چاپ و نشر هم، گسترش یافت و به دنبال آن آثار و اندیشه‌های افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، میرزا آقا خان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف، حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای انتشار یافت. هم‌چنین کتاب‌های علمی بسیاری به زبان فارسی برگردانده شد که بیانگر نیاز جامعه ایران به دانستن علوم و فنون و تاریخ غرب بود.

### موقعیت عمومی ادبیات ایران در اواخر دوره ناصری

در این دوره ادبیات به تدریج به سوی سادگی پیش می‌رود و تحولاتی در شیوه نگارش پدید می‌آید. گاه نویسندگان به تقلید از شیوه نگارش اروپاییان، مطالبی می‌نویسند که ناشی از ضرورت‌های تاریخی و شرایط زمان است، اما، در عین حال با وجود تحولات و دگرگونی‌های بسیار در شیوه نوشتار، باز هم، با نمونه‌هایی از نثر منشیانه که بر همان سبک و سیاق گذشته، نوشته شده است مواجه می‌شویم، همچون مقدمه‌ای که محمدخان ملک‌الشعرا بر منشآت قائم مقام نوشته است که نمونه‌ای مغلط نویسی در این دوره به حساب می‌آید.



در این زمان همراه با تحولات نثر فارسی به تدریج سبک‌های جدید نگارش پدیدار می‌شود و زمینه آشنایی با برخی شیوه‌های ادب اروپایی مانند نقد ادبی و نمایش‌نامه نویسی فراهم می‌شود.

### بررسی اجمالی ادبیات منظوم اواخر دوره ناصری

شعر فارسی در این دوره، به رغم پیریشانی‌ها، نابسامانی‌ها، و ضعف‌های سیاسی و اجتماعی، حرکت تحول آفرینی را از خود نشان نداد و سنت دوره بازگشت نیز هم‌چنان پررونق بود و در همه حوزه‌ها، حاکمیت داشت، البته به جزء چند قطعه شعر از قائم مقام فراهانی، سیاستمدار اصلاح طلب این دوره که باید استثناء شود. (عابدی، ۱۳۷۹، ص ۲۵).

بررسی اشعار قصیده سرایان و غزل سرایان نیمه نخست حکومت قاجار نشان می‌دهد که تنها "یغمای جندقی" و "فتح‌الله خان شیبانی" به خاطر دل آزدگی از اوضاع زمانه، به طرح مسائل انتقادی و اجتماعی در شعر خود پرداخته‌اند و آلام و غم‌های جامعه خود را در کنار رعایت سنت‌های ادبی، منعکس کرده‌اند. اما شاعران دیگر، جز اشعار عارفانه، عاشقانه و یا مدیحه سرایی حرکتی از خود نشان نداده‌اند. حتی با وجود آن که در رگه‌های طنز و تعریض و نقد اجتماعی ابتدا در سروده‌های یغما و شیبانی دیده شده است، توجه وسیع به مفاهیم برجسته‌ای چون میهن، تکیه بر آزادی، مبارزه با استبداد و تقاضای عدالت فقط از چندسال پیش از امضای مشروطیت آغاز شده است. (همان جا، ۱۳۷۹، ص ۲۵)

### ادبیات و شعر دوره بیداری

این ادبیات از یک سو ریشه در دهه سوم دوره ناصری دارد و از سوی دیگر در ادبیات نوینی متجلی می‌شود که تا سال‌های نزدیک به کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش و اندکی پس از آن ادامه می‌یابد. عمده‌ترین ویژگی این نوع ادبیات، متعهد بودن شعر و نثر آن است بی‌آنکه این تعهد، از بیرون بر آن تحمیل

شده باشد. در واقع این تعهد را زمانه بر شاعر و نویسنده تحمیل کرده است.

می‌توان ادبیات مشروطه را در تاریخ ایران "ادبیات رئالیستی" نامید که عناصر مهم پنهانی آن عبارتند از: تاکید بر عقل و ارادهٔ انسان، تفکر، اندیشه، خواستها، مطلوب‌هایی که در محیط وجود دارد. (زرین کوب، ۱۳۳۶، صص ۱۴-۱۵)

شاعران از ابتدای دورهٔ مظفرالدین شاه مقاصد سیاسی و اجتماعی خود را بازبان شعر بیان کرده‌اند و اشخاصی چون ادیب‌الممالک فراهانی، سیداشرف گیلانی، دهخدا و بهار در اشعار خود مضامین آتشین وطنی مشروطه خواه را منعکس کرده‌اند که با استقبال عمومی نیز مواجه شده است.

### عمده‌ترین ویژگی‌های شعر دورهٔ بیداری

تحولاتی که در عرصه شعر و ادب عصر بیداری به وقوع پیوست، تا آن زمان بی‌سابقه بود و همان‌طور که اشاره شد، این تحولات، معلول دگرگونی‌های روزافزونی بود که در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگار اتفاق افتاده بود. در چنین شرایطی، مردم در نتیجهٔ آزادی‌های به دست آمده و آگاهی از حقوق سیاسی، اجتماعی خود، حاکمیت بر سرنوشت خویش را حق مسلم خود می‌دانستند و حتی حاکمیت سیاسی جامعه نیز، این اصل را پذیرفته بود. در چنین فضایی همه چیز به نوعی با مردم و جامعه مرتبط بود و ادبیات، شعر هم از این قاعده مستثناء نبود. بنابراین ادباء و شعراء و نویسندگان در آثار ادبی فرهنگی خود ارزشهای اجتماعی را مطرح کردند و به این ترتیب ادبیات و شعر بازتابی از اندیشه و صدای مردم شد.

شعر دوره بیداری به لحاظ عاطفی بسیار قابل توجه است و باید گفت که عواطف، مهم‌ترین عنصر آن است. عواطف و احساساتی که در شعر مشروطه، به چشم می‌خورد، غالباً از یک روش اجتماعی نشأت گرفته

است هدف شعر دوره بیداری آگاه نمودن جامعه در برابر فقر فرهنگی و انتقاد از خرافات و امثال آن است .

بنابراین می‌توان ادعا کرد که شعر دوره بیداری ، همچون یک ابزار کاملاً اجتماعی عمل می‌کند و به صورت خودجوش ، مسائلی که هرگز در شعر دوره قبل از مشروطه مطرح نبوده است . همچون مسأله زنان ، تعلیم و تربیت آن‌ها را مطرح می‌نماید .

در واقع شعر دوره مشروطه به جهت محتوا بسیار حائز اهمیت است و صرف نظر از این جنبه ارزش های ادبی و هنری آن از اهمیت کمتری برخوردار است.

### زن از دیدگاه شعرای عصر مشروطه

در این دوره تاریخی با ظهور صنعت چاپ و نشر مطبوعات ، ضرورت آگاهی همه آحاد جامعه علی‌الخصوص زنان که تا آن هنگام ، حضوری بسیار کم‌رنگ در جامعه داشتند ، به شدت احساس می‌شود . تصویر زن که تا قبل از مشروطه در هاله ای از عشق در ادبیات کلاسیک ایران نهفته بود با آغاز این دوره تغییر شکل داد و همگام با نیازهای دوران روشنگری به حیات و حرکت خود ادامه داد .

توجه به مسأله آزادی و ترغیب و تشویق شاعران مترقی و روشنفکر تأثیر قابل ملاحظه ای بر زنان شاعر زن این دوره گذاشت . در نتیجه، شاعران هم در این دوره ، با جدیت در اشعار خود لزوم تعلیم و تربیت زنان ، به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی آنان را مطرح کردند . لاهوتی یکی از شاعران این دوره خطاب به زن می گوید :

دلبری چون تو ز آرایش دانش به کنار

اندر این دور تمدن صنما لایق نیست

## نسیم شمال

سید اشرف الدین گیلانی که بیشتر با نام روزنامه‌خود، به نام نسیم شمال معروف است یکی از کامل‌ترین شاعران مردمی عصر خویش است. می‌توان او را محبوب‌ترین و معروف‌ترین شاعر عهد انقلاب دانست که در حوادث و گیرودار اختلاف مشروطه خواهان، هیچ کس مؤثرتر از او نبود. (آرین پور، ۱۳۵۱، ۶۳)

اشرف الدین حسینی که در تمام عرصه‌ها همپایه‌ی دیگر روشنفکران حرکت می‌کند در مسأله زن به راهی تا حدی متفاوت با دیگران می‌رود و با دیدگاه آنان که گاهی افراط می‌کنند، هم رأی نیست، وی پایبندی در تجدد و پایبندی در سنت دارد هم هوادار دانایی و آگاهی زن است و هم نگران عصمت و عفت او. هم می‌خواهد دختران به مدرسه بروند و دانش نو بیاموزند تا به فرهیختگی دست یابند و هم مراقب باشند که عفت و عصمت خود را حفظ کنند. وی گرچه از موج تجددگرایی در جامعه ایرانی آغاز شده بود نگران بود، اما محدودیت زن و دورماندن او از دانش را برنمی‌تافت. سیداشرف به ستمی که مرد بر زن روا می‌دارد سخت معترض بود و این اعتراض را به سه روش بیان می‌کند: ریشخند کردن مردان هوسباز، دفاع از حقوق زن و آموزش زن. (اصیل، ۱۳۸۳، ۱۴۶)

نسیم شمال در شعری با عنوان "خواهران بخوانند" دختران و مادران زمان خود را به رعایت عفت و عصمت و احکام الهی می‌خواند و می‌نویسد:

مادران را در دو روز عمر عفت لازم است  
دختران را در میان خلق عصمت لازم است  
عصمت و عفت ز آداب مسلمانی شده  
آنهم از دستور احکامات ربانی شده  
دختران را در میان خلق عصمت لازم است

(حسینی، بی‌تا، ص ۵۸۷)

سید اشرف الدین در تشویق و ترغیب زنان و دختران به حفظ حجاب می نویسد:  
با حجاب از حور بهتر می شوی  
شافعی زهرای اطهر می شود  
روسفید روز محشر می شوی  
قسمتش از حوض کوثر می شود  
( همان جا، ص ۵۹۰ )

نسیم شمال در نصیحت دختران عصر مشروطه برای انجام وظایفشان و تأکید آنها بر هشیاری و آگاهی می سراید:

ای دخترک بیدار شو  
ای دخترک بیدار شو  
اختر بود رشک ملک  
علم از برای بر مومنات  
تحصیل علم و خط و دین  
ای دخترک بیدار شو  
پر زد شکوفه در چمن  
ای دخترک بیدار شو ...

روز نشاط عالم است  
وقت بلوغ آدم است  
آمد بشارت از فلک  
فرمود فخر کاینات  
فرمود ختم المرسلین  
از بهر نسوان الزم است  
مشروطه شد شهر و وطن  
بر برگ هر گل شبنم است

(حسینی، بی تا، ص ۳۸۶)

وی در خصوص علم آموزی دختران می نویسد:

ای دختر من درس بخوان وقت بهار است  
یک چادری از عفت و ناموس به سر کن  
بیکار به خانه منشین موقع کار است  
و آنگاه برو مدرسه تحصیل هنر کن  
خود را ز کمالات هنر نور بصر

چون دختر بی علم به نزد همه خوار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است  
(همان جا، ص ۲۱۸)

در جای دیگر نقل می کند:

ای دختر من راه نجات تو بود علم  
سرمایه ایمان و ثبات تو بود علم  
شاهد به مقام درجات تو بود علم  
علم است که رخشنده چو ماه شب تار است

(همان جا، ۱۱۹)

وی در خصوص حق و حقوق زنان و دختران با توجه به کلام پیامبر اکرم (ص) می نویسد:

دختران هستند دارای حقوق  
جمله زن های عرب را شاد کرد  
(حسینی، بی تا، ۲۵۷)

هر زنی دارد تقاضای حقوق  
دختران را مصطفی(ص) آزاد کرد

### عارف قزوینی:

ابوالقاسم قزوینی ، معروف به عارف ، فرزند ملاهادی ، در سال (۱۲۶۱ هـ . ش ) در شهر قزوین متولد می شود و علوم مقدماتی را در همان جا فرا می گیرد .آزادگی و حمیت و حساسیت از صفات ممیزه این شاعر است . ( عارف قزوینی ، ۱۳۵۷ ، ص ۴۸) . وی در دوره انقلاب و درگیرودار مبارزات سیاسی ، دارای یک زندگی دوگانه است ، روز او به انقلاب و شبش به خوش گذرانی می گذرد . عشرت جویی عارف نیز همچون پیکار انقلابی او ، پریشی دیوانه وار تا سرحد نیستی است . (سپانلو، محمدعلی ، ۱۳۶۹ ، ص ۳۳)

می توان دو دلیل برای اشتها و محبوبیت عارف و شعر او آورد : نخست این که او در اشعار خود زبان مردم را به کار می گیرد و در راه مردم گام بر می دارد . وی هرگز، سر بر آستان صاحبان زور و زر نمی ساید و در خدمت زنان قرار نمی گیرد . ( برقی ، سیدمحمدباقر، ۱۳۷۳ ، ص ۲۴۵۶)

دومین عامل اشتها وی ، توانایی وسیع در زمینه موسیقی و هم چنین صوت دلپذیر او است که دلها را از شور و هیجان می آکند و به تسخیر در می آورد .

او در خصوص احقاق حقوق زنان می نویسد :

حقوق خویش ز مردان اگر زنان گیرند | در این میان من صد دشت زن ، سپاه من است

(عارف قزوینی ، ۱۳۵۷ ص ۲۲۹)

اما اشعار عارف در خصوص حجاب زنان بیانگر ضدیت او با امر حجاب است، چرا که می‌نویسد:

ترک حجاب بایدت ای ماه، رومگیر [ ] درگوش، وعظ واعظ بی‌آبرو مگیر  
(عارف قزوینی، ۱۳۵۷ ص ۵۲۴)

وی خرابی جامعه را از حجاب دانسته و در جای دیگر می‌نویسد:  
از حجاب است که این قوم خراب است خراب [ ] بس خرابی ز حجاب است که ناید به حساب

### میرزاده عشقی:

سید محمدرضا عشقی، معروف به میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم کردستانی در سال ۱۲۷۳ هـ ش در همدان متولد می‌شود تا سن ۱۰ سالگی به تحصیل می‌پردازد. پس از آن به عنوان مترجم نزدیک بازرگان فرانسوی، مشغول به کار می‌شود.

مسأله حجاب و آزادی زنان ایران در شعر عشقی مورد توجه قرار گرفته است وی در نمایش‌نامه منظوم "کفن سیاه" علاوه بر ابراز شیفتگی به گذشته ایران باستان در مورد حجاب و آزادی زنان، با زبانی نو و استوار و شورانگیز سخن می‌گوید وی زمینه تاریخی مصائب و ستیزه ورزی زنان ایرانی را بیان می‌کند و در ضمن آن ضدیت خود را با قوم عرب آشکار می‌سازد، عشقی در این منظومه درباره زنان می‌گوید:

هرچه زن دیدم آن جا، همه آن سان دیدم [ ] همه را زنده درون کفن انسان دیدم  
همه را صورت آن زاده ساسان دیدم

(میرزا عشقی، ۱۳۵۷ ص ۲۱۸)

ضدیت او با حجاب در ابیات زیر البته به بهانه دفاع از آزادی و حقوق زنان مشهور است:

در حجاب است سخن گرچه بود ضد حجاب [ ] بس خرابی ز حجاب است که ناید به حساب  
(میرزاده عشقی، ۱۳۵۷، ص ۲۱۸)

## ایرج میرزا:

ایرج میرزا ملقب به جلال الملک کسی که در ۱۲۹۱ هـ ق در تبریز دیده به جهان گشود و در نوجوانی، به فراگرفتن علوم ادبی، عربی و زبان فرانسه پرداخت.

در حقیقت دوره شاعری و ایام شهرت ایرج، ده سال اخیر عمر اوست که سبک کهنه سابق را ترک می‌کند و طرز خاصی به ابیات خویش می‌دهد و چندان در سهولت بیان و سادگی گفتار مبالغه می‌کند و هنرمندی نشان می‌دهد که حتی در نثر نیز نمی‌توان تا آن درجه به سادگی مطالب را به کاربرد (یاسمی، ۱۳۱۶، ص ۲۴)

ایرج میرزا در خصوص مقام و منزلت زن و تأثیر علم آموزی زنان بر سلامت اخلاقی آنها می‌نویسد:

مگر زن در میان ما بشر نیست  
چو زن تعلیم دید و دانش آموخت  
به هیچ افسون ز عصمت بر نگردهد  
مگر در زن تمیز خیر و شر نیست...  
روان و جان به نور بینش افروخت  
به دریا گر بیفتد، تر نگردهد  
(محبوب، ۱۳۴۲، ص ۸۳)

در شعر ایرج، جایگاه رفیعی برای بیان وضع نامطلوب زنان در جامعه ایرانی اختصاص یافته است. (آدمیت، ۱۳۵۷، ص ۴۱۵)

توجه و محبت ایرج به مادر باعث شده که عده‌ای او را "شاعر مادر" لقب داده‌اند. ایرج میرزا در سال‌های (۱۹۱۶ - ۱۸۷۴) شعر "قلب مادر" را با الهام‌گیری از شاعر فرانسوی جین ریش پین (Jaen richepin) سرود، این اثر به طور متمادی منتشر شد و به چاپ دهم نیز رسید. حضور طولانی و مداوم این شعر موجبات انتخاب آن را برای کتب درسی مدارس ایران و خوانندگان بیشتر فراهم کرد (Rozenfeld &...1963، p(408). روح مادر دوستی در اشعار ایرج از سستی کهن پیروی می‌کند و مقصد شاعر از تبلیغ مهر مادری، تعلیم و تربیت صحیح کودکان است. به نظر شاعر، کودکان باید از همان دوران نخست زندگی، با روح مهر و



محبت و صداقت نسبت به مادر تربیت شوند. قطعات ایرج در این خصوص از جهت حسن بیان و تأثیرگذاری بی نظیر است:

شب ها بر گهوارهٔ من بیدار نشست و خفتن آموخت  
یک حرف و دو حرف بر زبانش الفاظ نهاد و گفتن آموخت

(همان جا ، ۱۳۴۲ ، ص ۱۶۷)

ایرج در جایی محبت پدر و مادر را با هم قیاس کرده و رنج ها و زحمات مادر را والاتر می داند:

پسر رو قدر مادر دان که دایم  
برو بیش از پدر خواهش که خواهد  
کشد رنج پسر بیچاره مادر  
تو را بیش از پدر بیچاره مادر

ایرج میرزا در ضمن دفاع از حقوق زنان ، به خرده گیری از حجاب آنان پرداخته است و در این خصوص می نویسد:

تمام این مفاسد از حجاب است  
حجاب است آن که ایران ، زو خراب است

(همان جا ، ۱۳۴۲ ، ص ۱۵۱)

### ملک الشعرای بهار

ملک الشعرای بهار در سال ۱۲۶۵ هجری شمسی دیده به جهان گشود وی از کودکی نزد اساتید عصر به فراگیری علوم اولیه و عربیه پرداخت. برجسته ترین شاعر دورهٔ بیداری و ستایشگر بزرگ آزادی است . می توان گفت وی شاعر مقتضیات زمان است ، در برابر حوادث روزگار هرگز بی تفاوت نیست وازآثار تمدن جدید و ثمره های دانش به وجد می آید.  
( آیین پور ۱۳۵۱ ، ۵۸۳ )

بهار به عنوان شاعری جامعه گرا از درد جامعه، گریزی ندارد. او بی تردید از بن جان باور دارد که بخش بزرگی از مشکلات جامعه با مشکلات زنان تنیده شده است . از این رو از ژرفای نهاد خویش آرزومند آزادی زنان و احقاق حقوق انسانی برای آنان است.

از سخنان بهار برمی آید که او زن را « یله » نمی خواهد . او آزادی را برخلاف آنچه در غرب روی می داد ، با شرایطی خاص می پذیرد. اولین

نکته ای که بهار برای تداوم نظام خانوادگی در نظر می گیرد، تبعیت زن از شوهر است:

آن طوبی چیست درجنان؟ دریاب جفتی که بود مطاوع شوهر  
طوبی لک اگر چنین بود جفتت ویل لک اگر بود چو آن دیگر

(بهار، ۱۳۶۸، ۴۷۵)

بهار زن را آن گاه که «باب دل شوهر» باشد می ستاید نه آنکه فقط «جانانه ودلبر» باشد:

خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد خانم آن است که باب دل شوهر باشد  
بهتر است از زن مه طلعت شوهر آزار زن زشتی که جگر گوشه همسر باشد  
(همان جا، ص ۴۶۰)

برای اینکه زن «جگر گوشه همسر باشد» بهتر است در خانه بماند:

صدف خانه است وصاحب خانه غواص تو در وی گوهر یکتایی ای زن  
تو یکتا گوهری در درج خانه وز آن بهتر که گوهر زایی ای زن  
البته میان آزادی زنان که مستلزم حضور ایشان در جامعه است و دعوت ایشان به درخانه ماندن تناقضی مشاهده می شود به نظر نمی رسد که بهار میان این دو امر مغایرتی دیده باشد بلکه باید پذیرفت که افراط کاری های زنان در استفاده از آزادی های خود، بهار را نگران عفت عمومی جامعه کرده است، آن گاه که بهار از همسر خویش سخن می گوید اصرار در به خانه ماندن زن و سروسامان دادن به کارهای خانه و توجه به تربیت فرزندان و ایجاد امنیت و فراغت و آسایش برای اهل خانه دارد، وی خارج شدن از خانه را با این شرایط مغایر آزادی آنان نمی داند:

آزاد بود به خانه و برزن مانند یکی امیر در کشور  
هرگز نهد زخانه بیرون پای جز بهر لقای مادر و خواهر  
یا بهر خرید چیزکی کان را ستوار نداشته است برنوکر  
بهار کوچک ترین اشاره ای ندارد که خانه کانون و زمینه ساز انقیاد و تسلط بر زنان است. پذیرش این واقعیت تلخ که خانه واحدی است با

ساختار پدربسالارانه که در درون کل نظام پدربسالاری قرار دارد و واسطی است بین فرد و نظامات اجتماعی کار دشواری نیست .

از سوی دیگر خانه داری زن نیز از شیوه های اصلی تولید مرد سالاری است . خانه داری اگر چه می تواند هسته ای را استحکام بخشد اما بی تردید ، هیچ کاری را برای حل مشکل تقسیم جنسی کار ، انجام نمی دهد . بهر حال در دیدگاه نو اندیشان آن روزگار ، آزادی زنان برای آنان و جامعه متضمن فوایدی بوده است ، گرچه درکنار این بهره مندی ، هر دوی اینها آسیب پذیری هایی نیز داشته اند . آزادی زن با هدف بهبود وضع او و جامعه ، مطرح گردید اما ، مسائل بعدی آن را دقیقاً به راهی که معلمان و خود زنان می خواستند نبرد . (عقدایی ، ۱۳۸۳ ، ص ۴۹)

جامعه به حضور زنان برای تصدی پاره ای از مشاغل نیازمند بود و بسیاری از زنان به این نیاز پاسخ گفتند اما به تدریج مسأله دست و پاگیر بودن چادر مطرح شد برخی از ادبای این عصر ، حتی چادر را مانع سوادآموزی و تربیت زنان دانستند ، بهار در این شرایط راه معتدل تری را پیش گرفته درعین موافقت با عشقی و لاهوتی در زمینه کشف حجاب ، نگرانی خویش را از حفظ اخلاق و عفت جامعه مطرح می نماید که :

کار زن برتر است از این اسباب [ ] هست یکسان حجاب و کشف حجاب و در جای دیگر می نویسد:

شود منقطع از کشور ما این اسباب [ ] تا که زن بسته و پیچیده به چادر باشد حفظ ناموس زمعجز نتوان خواست بهار [ ] که زن آزادتر اندر پس معجز باشد (بهار، ۱۳۶۸، ۴۶۱)

اما بهار به دلیل حوادثی که در جامعه روی می داد ، خطاب به زنی که کشف حجاب کرده بود می گفت:

حجاب شرم و عفت بیشتر کن [ ] کنون کآزاد ره پیمایی ای زن

این نگرانی بهار بی سبب نبود، وی زنانی را می دید که با استفاده از آزادی بورژوازی، به فرهنگ و سنت های بومی خویش پشت کردند یا کاملاً بسته و سنتی باقی ماندند:

دردا که زنان خطه ایران  
یک نیمه خراب مشرب دیرین  
ماندند به زیر نیلگون چادر  
یک نیمه خراب مسلک نوبر

اما در کنار این دوگروه، جای گروه سوم که زن آرمانی بهار است خالی است. زن خوب، از نظر او کسی است که، در عین حال که زیبا و ثروتمند است دارای مشربی باز و فکری روشن باشد

مشربی باز و فکرتی روشن  
اینست اعجوبه و دلبر زنی  
بی عقیدت به گلخن و گلشن ...  
قهرمانی بزرگ و شیرزنی  
افتخار رجال و فخر نسااست  
اونه زن سرو بوستان وفاست

(بهار، ۱۳۵۸، ص ۹۳۶)

درمقابل این گروه بهار از گروهی دیگر سخن می گوید. که در اثر تقلید خود رami بازند و فریب میخورند به راهی که نباید، می روند وی در قطعه ای تقلید این گروه رابه باد تمسخر گرفته و با هجوی زشت با آنان برخورد می کند:

شداین مد درجهان معمول ودرهرجا  
زنان گیسوی مشک افشان بریدند  
به ایران هم سرایت کرد این کار  
زنان فرموده شیطان شنیدند  
سر خود را کچل کردند و زین غم  
دل ما را به خاک و خون کشیدند  
به یک تقلید بی جا این بلا را  
دو دستی بر سر خود آوردند

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۵۱)

مطالعه و تحقیق در اشعار بهار نشان می دهد که علی رغم تأکید مکرر وی به علم آموزی و کسب بصیرت، او زنان را آن گاه که از وظایف همسری و مادری شانه خالی می کنند موجودی هراسناک می داند که با پیروی از مدهای غربی و تقلید های بی جا، بلای خانمان سوزی را در کشورشان ایران ساری می کنند که خطرات آن برای کشور به مراتب از عقب ماندگی و دراسارت ماندن زنان بیشتر است.

از بررسی آثار بهار در می‌یابیم که وی با تمام روشن بینی که نسبت به معاصران خویش دارد و با وجود همه ساختار شکنی‌هایی که در الگوهای فکری زمان خویش در خصوص زن دارد، حق مطلب را آن گونه که بایسته است ادا نمی‌نماید بیانات او در باب زنان به درخواست‌های مخاطب پاسخ در خوری نمی‌دهد.

### ابوالقاسم لاهوتی:

ابوالقاسم الهامی که در شعر «لاهوئی» تخلص می‌کرد فرزند احمد الهامی، در سال ۱۳۰۵ هـ ق در کرمانشاه متولد شد. وی پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی به عرفان و تصوف گرایش یافت و تحت تربیت پدر دارای روحیه انقلابی و آزادی خواهی شد وی از شاعران پرکار دوره مشروطه است. لاهوتی درباره جایگاه عالی زنان می‌نویسد:

آغوش زن اولین دبستان بشر  
از تربیت بشر بجوید اثر

باشد به جهان در نظر دانشور  
این مکتب ابتدایی در عالمی نیست

(لاهوئی، بی تا ص ۲۱۸)

لاهوئی در سال‌های اقامت در استانبول که مجله ادبی «پارس» را منتشر کرد، این شعر را خطاب به زن ایرانی سرود:

گو به دیوانگییم خلق نمایند اقرار  
هوش گرد آور و بر گفته من دل بگمار  
حسن مفروش دگر با من و کردار بیار  
دگر این طایفه را راه مده بر در بار  
دلبری چون تو ز آرایش دانش به کنار

من از امروز ز حسن تو بریدم سر و کار  
ای مه ملک عجم ای صنم عالم شرق  
من به زیبایی بی علم خریدار نیم  
عاشقان خد و خال تو بد آموزانند  
اندر این دور تمدن، صنما لایق نیست

لاهوئی چادر را مانع سواد آموزی و تربیت زنان دانسته و در

این خصوص خطاب به دختران ایرانی می‌نویسد:

چادر بنه و کتاب بردار

چون دخترکان ازبکستان

وی در مخالفت با حجاب زنان می‌نویسد:

زن من بشنو کمی گر شرم آری  
 زن خود را که ناموست شماری  
 اگر پوشیده می‌داری، چه دانند  
 که تو ناموس داری یا نداری  
 (لاهوتی، بی تاریخ ص ۲۲۲)

حاکمی از نوعی سطحی‌اندیشی در نگرشی و دید برخی از شاعران این دوره نسبت به مسائل اجتماعی است. آنچه که گذشت بیانگر این امر است که برخی از شاعران عصر مشروطه، ضمن مطرح کردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، حق تعیین سرنوشت زنان به وسیله خود آنها، به مسأله حجاب به عنوان عاملی برای عقب ماندن زنان نگریسته‌اند، در حالی که علت عقب ماندگی و تیره روزی زنان، نابسامانی‌های اجتماعی و بسیاری عوامل دیگر بوده است نه حجاب آنها. این نوع برداشت و نتیجه‌گیری عشقی، عارف و ایرج حجاب را از مهمترین عوامل عقب ماندگی زنان ما معرفی کرده‌اند. عارف در این مقوله می‌نویسد:

بیفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند  
 تو بر آن کسی که می‌گفت رخت به ماه ماند  
 بدر این حجاب و آخر بدر آن را بر چون خور  
 که تمدن در نیایی تو، به نیم راه ماند  
 (قزوینی، ۱۳۵۷ ص ۲۱۲)

اما سید اشرف‌الدین در برخورد با حجاب زنان برخوردی کاملاً متفاوت داشته است، او می‌گوید:

یک چادری ز عفت و خاموش به سر کن  
 و آن گاه برو مدرسه تحصیل هنر کن  
 (حسینی گیلانی، بی تا، ص ۱۱۹)

### نتیجه‌گیری:

پژوهش حاضر مؤید این امر است که موضوع زن در شعر مشروطه از موضوعات مورد توجه است، اما این توجه صرفاً تحت تأثیر شرایط زمان و تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور است، در واقع آنچه در ادبیات

مشروطه ، خصوصاً شعر ، درباره زن سروده شد بسیار سطحی است ، شاعران در این عصر به طور عمیق و دقیق به بررسی مسائل و مشکلات زنان نمی‌پردازند ، آنچه شاعران این عهد در قالب شعر درباره زن در دیوان‌های خود به جا گذارده اند بسیار اندک و محدود است ، و در پاره‌ای از موارد در پرداخت به موضوعات نیز میان آنان اختلاف نظرهایی وجود دارد . به طور کلی عدم توجه کافی به زنان شاعر مطرح این دوره نیز نشانگر عدم توجه مسئولین ادبی و فرهنگی کشور به زنان در دوره مشروطه دارد. در واقع ادبای دوره مشروطه با اشعار خود موفق شدند صرفاً گام‌های نخستین را در خصوص ضرورت تعلیم و تربیت زنان و به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی آنها بردارند.

### فهرست منابع:

- ۱- آدمیت ، فریدون ، ۱۳۵۷ ، اندیشه‌های میرزاآقا خان کرمانی ، چاپ دوم ، انتشارات پیام ، تهران؛
- ۲- آراین پور ، یحیی ، ۱۳۵۱ ، از صبا تا نیما ، جلد ۲ ، چاپ دوم ، انتشارات جیبی و زوار ، تهران؛
- ۳- اصیل ، حجت الله ، ۱۳۸۳ ، زن در ادبیات مشروطه ، کتاب ماه و فلسفه ، سال ۷ ، شماره ی ۶ ، ص ۱۴۶ ؛
- ۴- برقمی ، سید محمد باقر ، ۱۳۷۳ ، سخنوران نامی ایران ، جلد ۱ الی ۶ ، نشر خرم ، قم؛
- ۵- بهار ملک الشعرا ، ۱۳۵۸ ، دیوان ملک الشعراى بهار ، جلد ۱ و ۲ چاپ چهارم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران؛
- ۶- بهار ملک الشعرا ، ۱۳۶۸ ، دیوان ملک الشعراى بهار ، جلد ۱ و ۲ چاپ نخست، توس، تهران؛
- ۷- حسینی (گیلانی) سید اشرف الدین ، بی تاریخ ، دیوان اشعار (کلیات نسیم شمال) ، انتشارات رجیبی؛
- ۸- حسینی (گیلانی) سید اشرف الدین ، ۱۳۷۵ ، دیوان اشعار، با مقدمه احمد اداره چى گیلانی ، چ اول ، نگاه ، تهران ؛

- ۹- زرین کوب ، عبدالحسین ، ۱۳۳۶ ، شعر بهار ، سخن ، دوره هشتم ، صص ۱۰ - ۹ ؛
- ۱۰- سپانلو ، محمدعلی ، ۱۳۶۹ ، چهار شاعر آزادی ، چاپ اول ، انتشارات نگاه تهران ؛
- ۱۱- عابدی ، کامیار ، ۱۳۷۹ ، صور اسرافیل و علی اکبر دهخدا ، ناشر کتاب نادر ، تهران ؛
- ۱۲- عشقی ، میرزاده ، ۱۳۵۷ ، کلیات مصور میرزاده عشقی ، به کوشش علی اکبر سلیمی ، انتشارات جاویدان ، تهران؛
- ۱۳- عقدایی ، تورج ، ۱۳۸۳ ، روانشناسی اجتماعی زن در دیوان بهار ، کتاب ماه ادبیات و فلسفه ، سال ۷ ، شماره ی ۱۲ ، صص ۵۳-۴۲؛
- ۱۴- قزوینی ، عارف ، ۱۳۵۷ ، ایوان عارف قزوینی ، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد ، چاپ هفتم ، مقدمه به قلم رضازاده شفق ، ناشر امیرکبیر ، تهران؛
- ۱۵- کراچی ، روح انگیز ، ۱۳۷۴ ، اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه ، انتشارات دانشگاه الزهرا ، چ نخست ، تهران ؛
- ۱۶- کرمانی ، ناظم الاسلام ، ۱۳۵۷ ، تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش اول ، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ، تهران؛
- ۱۷- کسروی ، احمد ، ۱۳۶۳ ، تاریخ مشروطه ایران ، جلد ۱ ، انتشارات امیرکبیر ، تهران؛
- ۱۸- لاهوتی ، ابوالقاسم ، بی تاریخ ، دیوان لاهوتی به کوشش و . کامگیتا؛
- ۱۹- محبوب ، محمد جعفر ، ۱۳۴۲ ، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا ، انتشارات شرکت ، تهران؛
- ۲۰- یوسفی ، غلامحسین ، ۱۳۶۹ ، چشمه روشن ، دیداری با شاعران ، انتشارات علمی ، تهران؛

### منابع به زبان روسی:

21- Rozenfeld .A.Z. I Varajeikina. Z.N. Serdce Materi Mezdunarodnie sveiazi

Russkoi Literaturi. Zbornik.statei. Moskou Leningrad. 1963



## شعر فارسی در بنگالہ عصر سلاطین گورکانی

### چکیده:

در سراسر دورہ سیصد سالہ سلاطین تیموریہ گورکانی در شبہ قارہ تمام پادشاہان و جانشینان آنها در سخنسرای و نویسندگی مستعد و صاحب ذوق بودند، و امرای ادب دوست بنگال مهمترین و مؤثرترین انگیزہ برای جلب توجہ علما، فضلا و شعرا بہ بنگال بودہ است. این موجب شد کہ شاعران بسیاری از ایران و آسیای مرکزی بہ بنگالہ مهاجرت نمودند و در پیشبرد شعر و ادب فارسی تلاش بسیار سودمندی بہ عمل آوردند و نقش مهمی ایفا کردند.

در این مقالہ بہ طور خلاصہ بہ تلاشهای آن شاعران چہ مهاجر و چہ بومی اشارہ می شود.

کلید واژگان: شعر فارسی، منطقہ بنگالہ، عصر گورکانی، سبک ہندی

\*\*\*

### مقدمہ:

تاریخ آشنایی ایرانیان با ساکنان شبہ قارہ و گذشتہ درخشان آنها چندین ہزار سالہ دارد کہ آغاز آن را می توان ہزارہ دوم قبل از میلاد دانست. در میان گروہهای مهاجر ہند و اروپائی بہ شمال ہند، گروہی بنام «بنگ» در منطقہ فعلی بنگال یا بنگلادش سکونت داشتند (۱). در طول تاریخ سلسلہ های متعدد با مذهب ہندو و بودایی بر این منطقہ حکومت کردند. با ورود مسلمانان در اوایل قرن سیزدہم میلادی (۱۲۰۴) و تشکیل حکومت، فرهنگ و دین این منطقہ دچار تغییر و تحول شد. همچنین از نظر سبک و نوع معماری، بناهایی بجا مانده از آن دوران، نشانگر تأثیر تمدن ایران در این منطقہ است و از طرف دیگر وجود تقریباً ہشت ہزار کلمہ و عبارت فارسی در زبان و ادبیات بنگلادش، نشانگر قدمت حضور زبان فارسی در این سرزمین است (۲).

\* - دانشجوی دورہ ی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد.

زبان فارسی بیش از شش قرن (۱۸۳۷ - ۱۲۰۴م) زبان رسمی بنگلادش بود. در این باره تاریخ نویس بزرگ اسلامی « سید امیر علی » چنین نوشته است: « از نخستین فتح هند توسط مسلمان تا سال ۱۸۳۷م ، فارسی زبان رسمی مردم هندوستان بود ، اما از سال ۱۸۳۷م زبان فارسی جای خود را به زبان انگلیسی داد و قرار شد که تمام معاملات تجاری به زبان انگلیسی یا زبانهای محلی انجام شود.» (۳) با ورود مسلمانان به بنگال پس از فتوحات اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی ، تغییرات مهمی در زندگی روزمره مردم ایجاد شد و تعالیم انسان ساز اسلام توانست در مدت کوتاهی سیستم بی عدالتی را در هم شکنند و مساوات و عدالت اجتماعی را به ارمغان آورد. علماء، مصلحان و دانشمندان ایرانی نقش به سزایی در تبلیغ و نشر تعالیم اسلام در شبه قاره بر عهده داشتند.

به طوریکه مردم علاوه بر فراگیری تعالیم عالیة اسلام شیفته فرهنگ غنی، ادب ، زبان و تمدن ایران قرار گرفتند. در طول ششصد سال رواج فارسی در بنگلادش ، این زبان توانست در اعماق فرهنگ و ادبیات بنگال تأثیر به سزایی بر جای گذارد. گرچه عربی ، زبان مذهب مردم بنگال می باشد. ، اما جالب توجه است که تأثیر زبان و واژه های مذهبی بیشتر فارسی است .

به عنوان مثال می توان به واژه هایی چون - « نماز» به جای صلوة، «روزه» به جای صوم، « خداحافظ» به جای فی امان الله ، اشاره نمود. نیاکان ما افکار و تصورات اجتماعی و مذهبی و تاریخ ملی سرزمین بنگال را به این زبان نوشته اند، به طوریکه بسیاری از ادبا و شعرای معروف بنگال احساسات و عواطف ، آثار ادبی خود را با زبان شیرین فارسی ارائه نموده اند که از جمله آنهاست :

بهارستان غیبی از علاء الدین که درباره جنگ و جدال در منطقه های آسام ، کوچ بهار ، بنگال ، بهار و اوريسا است که در زمان شاهان جهانگیر و شاه جهان رخ داده بود. این کتاب در زمان شاه جهان ( ۱۶۴۱م ) نگاشته شده و در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲م به چاپ رسیده است (۴)

ریاض السلاطین که غلامحسین سلیم (وفات ۱۸ - ۱۹۱۷م) پیرامون تاریخ سلطنت انگلیسی و تاریخ سایر مناطق بنگال به رشته تحریر درآورده است. در سالهای ۸۸ - ۱۷۸۷م این کتاب نوشته شد و در سال ۱۸۹۰م از طرف انجمن آسیایی کلکته به طبع رسید. مؤلف این کتاب یکی از برجسته ترین شاعران فارسی سرای آن زمان بوده است (۵)

سیر المتأخرین از غلامحسین طباطبایی است که از زوال شاه اورنگ زیب تا هفت پادشاه بعد از او که به سلطنت (۱۷۸۱ - ۱۷۰۷م) رسیده بودند تاریخ و احوال آنها را نگاشته است. طباطبایی یکی از شعرا و ادبای فارسی زبان در دوره خودش بود که کتاب فوق را در سال ۱۷۸۱م به رشته تحریر درآورد و در سال ۱۸۳۲م در کلکته به چاپ رسید (۶) کتاب اصلی در سال ۱۹۷۹م پس از ویرایش توسط پُرفسور امام الدین از طرف انجمن آسیایی داکا منتشر گردید. کتاب دیگر بنام تواریخ بنگال که به دست منشی سلیم الله به رشته تحریر در آمده است. در این کتاب به تاریخ شصت ساله بنگال (۱۷۵۶ - ۱۶۹۵م) اشاره شده است.

گفته می شود که در طی این دوره ها اکثر خانواده های شریف بنگال از خارج به این سرزمین نقل مکان کرده اند (۷) گروه زیادی از آنان صوفیان و مبلغان و شاغل دربار شاهان مسلمان بودند. این خانواده ها در زمان حکمرانی « پاتان » مغول به بنگال مهاجرت نمودند و در روستاها و دهات بنگال سکنی گزیدند و عده ای نیز در شهرهای بزرگ اقامت نمودند. آنها در دوره انگلیسی ها زبان خود را همچنان با تکلم در منازل محفوظ داشتند. بنابراین بسیاری از شعراء و نویسندگان بنگلادش در قرن نوزدهم هم ، ایرانی الاصل بودند. مانند سید محمد باقر طباطبایی اصفهانی ، عبید الله عبیدی ، میرزا مخمور داکا و آقا احمد اصفهانی . سید محمد باقر شاعر برجسته عصر خود بود و شعرش حایز مقام والا و از اهمیت بالایی برخوردار بود. دیوان اشعار وی بنام گنجینه باقر توسط مطبعة حبل المتین کلکته در سال ۱۳۹۰ هـ . ق منتشر شده است این دیوان مشتمل بر قصاید ، رباعیات ، غزلیات ( از ردیف الف تا ی ) مخمس ، مسدس ، ترجیع بند و متفرقات است . قسمتی از غزل وی را به عنوان نمونه در ذیل ذکر نمایم:

چنان بیان کنم آنگونه حالتی که مراست  
در چگونه نمایم ، زراعتی که مراست  
به دل ز تیر فراقش ، جراحتی که مراست

ز هجر یار چه گویم ملامتی که مراست  
تمام تخم امید به شوره زار افتاد  
کجا به بستر دیبا تنم بیاساید

باقر اصفهانی در سال ۱۹۲۱م درگذشت و در حسینیه دالان داکا به خاک سپرده شد (۸)

عبیدالله عبیدی (۱۸۳۴ - ۱۸۸۴م) یکی از شخصیت های برگزیده بنگال و از خانواده سهروردیه بنگال است که نسبتش به حضرت شهاب

الدین ابوحفص عمر بنیان گذار سلسلهٔ سهروردیه می رسد. وی همانند سرسید، همهٔ زندگی خود را به خدمت علم و ادب و مشاغل سیاسی وقف کرده بود. عبیدی نخستین مدیر مدرسهٔ عالیه بود. مجموعهٔ کلامش دیوان عبیدی مشتمل بر غزل، قصیده، قطعه است. دیوان وی دارای ۳۰۱ صفحه می باشد که در ۱۳۵۱ هـ. ق / ۱۹۲۹م در کلکته منتشر شد. عبیدی دو مثنوی هم سرود، مثنوی مشرق الانوار منتخباتی از آن در تذکرهٔ نگارستان سخن نقل شده (نگارستان - ۶۴) و مثنوی دیگر به نام قلوپتره اتوس مقلّب به مثنوی عبرت افزار در جواب شیرین و خسرو نظامی دارای ۲۴ صفحه می باشد که به سال ۱۳۰۱ هـ. ق - ۱۸۸۴م به چاپ رسید.

چند بیت از اشعار وی را بطور نمونه انتخاب و در این جا درج می نمایم.

روزی پیارس همان قند آمد از بنگال  
خیال یاریا، بنگر این سفینهٔ ما  
حذر ز بهر خدا کن، ز آبگینهٔ ما  
سحرگاه نوروز، خرم و خندان  
بگلشن ز هر سو، هزاران هزاران  
برای شهنشاه خاقان گیهان

اگر بجانب بنگال قند پارس گذشت  
سفینه ایست پر از رمز عشق سینهٔ ما  
به آبگینه زنی مشت، دست رنجه شود  
نسیم بهاری شده مشک بیزان  
رسیدن امواج ملک بهاری  
عبیدی تو بردار دست دعا را

(قصیده به تقریب برگزیدن لقب شهنشاه هند به ملکه ویکتوریا، ص ۱۳) (۹)  
آقا احمد علی اصفهانی (۱۸۲۶ - ۱۸۷۳م) یکی از شعراء و نثر نویسان معروف روزگار خود بوده است. در سال ۳۰ - ۱۸۲۹م وقتی میرزا غالب دهلوی کتابی در انتقاد از فرهنگ برهان قاطع نگاشت احمد علی هم رساله ای به نام مرید برهان، در حمایت مؤلف برهان قاطع نوشت. هنگامی که این رساله به چاپ رسید، میرزا غالب در جواب این رساله کتابی بنام تیغ تیز تألیف کرد. احمد علی هم در پاسخ کتاب کتابی به نام تیغی تیز تر نوشت (۱۰).

اشعار این شاعران بنگال که به زبان فارسی سروده شده قابل مقایسه با اشعار فارسی زبانان است. عرفان و تصوف نیز از طریق ادبیات فارسی وارد ادبیات بنگالی شد و به تبع آن ادبیات خاص در فرهنگ و جامعهٔ این کشور به وجود آمد. در منظومهٔ بنگالی، انواع نغمه ها مانند مرشدی، معرفتی و باول سروده می شود که نتیجهٔ تأثیر سروده های فارسی است و افکار صوفیانه و عاشقانهٔ بالخصوص عشق و معرفت الهی حافظ و رومی،

عطار و سنایی را شرح می دهد. اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی تحت نفوذ فارسی است. اشعار قاضی نذرالاسلام (۱۸۹۹ - ۱۹۷۲م) شاعر ملی بنگلادش، نمونه آن است و واژه های فارسی با اشعارش چنان خورده است که هیچ گونه بیگانگی به نظر نمی رسد. بسیاری از شاعران دیگر بنگلادش نیز سبک های ایرانی را در اشعار خود پذیرفته اند می توان گفت که زبان فارسی نه تنها بر زبان بنگالی تأثیر گذارده، بلکه موجب تقویت آن نیز شده است. قالبهای شعری غزل، رباعی، مرثیه و مثنوی کاملاً از ادبیات فارسی وارد ادبیات بنگالی شده است.

در سال ۱۸۸۲م در کمسیون آموزشی هانتر **Hunter Education Commission** نواب عبداللطیف درباره اهمیت اجتماعی و فرهنگی فارسی و عربی در بنگلادش می گوید:

«تا زمانی یک مسلمان، عالم به زبان فارسی و عربی نباشد نمی تواند جایگاه قابل احترامی در جامعه به دست آورد. از وی به عنوان یک عالم محترم نامبرده نخواهد شد، و تا زمانی که چنین موقعیتی را به دست نیاورد نمی تواند تأثیر و نفوذی در جامعه مسلمانان داشته باشد (۱۱)»

در سال ۱۲۰۴م حکومت مسلمانان در بنگال با پیروزی اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی زبان فارسی جایگاه مخصوص در بنگال پیدا کرد. به طوریکه حکمران پس از خلجی نیز به گسترش و ترویج این زبان در بنگال همت گماشتند. در دوره حکومت علی مردان (۱۲۰۹ - ۱۲۱۶م) نخستین کتاب فارسی در این سرزمین نوشته شد که اصل آن امرت کند (**amritkunda**) به زبان سنسکریت بود، مصنفش وزر نام داشت که یکی از دانشمندان و صوفیان بزرگ برهمن بود. وی به قصد مذاکره با صوفیان مسلمانان از کامروپ مهاجر، به پایتخت بنگال (لاخنوتی) می آید و در آنجا با قاضی رکن الدین سمرقندی ملاقات کرد و بعد از مباحثه مذهبی و مطلع شدن از مراقبه و مشاهده، دین اسلام را می پذیرد و کتاب خود را که در موضوع مشاهدات نوشته بود، به قاضی اهدا می کند. قاضی آن را به فارسی ترجمه می کند و بحر حیات می نامد (۱۲)

قدم دیگر در خصوص پیشرفت زبان فارسی در سال ۱۲۷۹م، در زمان ورود بغراخان و پدرش غیاث الدین بلبن به «لاخنوتی» برای دفع قیام ملک عزالدین طغرل برداشته شد.

بغراخان پس از درگذشت پدر خود ، غیاث الدین بلبن ، (سلطان دهلی ) از متابعت حکومت دهلی آزاد گشت و خود را سلطان بنگال خواند. پسر بغراخان ، کیتباد ، بعد از غیاث الدین بلبن به عنوان سلطان بر تخت هند نشست ، به جهت سوء تفاهمی که در میان پدر و پسر در پیرامون تسلط بنگال در مقابل حکومت دهلی اتفاق افتاده بود هر دو در نزد اود (Ouah) گرد آمدند. شمس الدین دبیر در این موقع وظیفهٔ پیام رسانی را بین هر دو با توجه بسیار انجام داد. امیر خسرو هم همراه کیتباد بود. به یاد بود ملاقات پدر و پسر امیر خسرو دهلوی مثنوی به نام *قران السعدین* سرود که از آن چند بیتی در این مورد نقل می شود :

هرچه بگوئید ، بگوئید تمام  
کم نکند هیچ ز نیروی مرد  
در خور این کار چو شمس دبیر (۱۳)

چیست رسول که گزارد پیام  
گر سخن از صلح بود یا نبرد  
دید که کس نیست ز برنا و پیر

در این جا شمس دبیر و قاضی اسیر با امیر خسرو ملاقات کردند ، آنها دوستان امیر خسرو بودند و از ایشان تقاضا داشتند که در بنگال بماند. اما امیر خسرو بر خلاف بغراخان نمی توانست دل بستگی خود را با دهلی رها کند و به دهلی بازگشت . شمس دبیر وقاضی اثیر تا پایان عمر در دربار بغراخان بودند و از شعرای ممتاز و نویسندگان برجستهٔ دورهٔ خود به شمار می رفتند. شمس الدین دبیر در ستایش حاکم بنگال بغراخان قصیده های زیادی سرود. در مدح ناصر الدین بغراخان ، قصیده ای از شمس دبیر نقل شده که در *منتخب التواریخ* چنین آمده است .

داده ای دوش مرا وعدهٔ مهمانی خام  
زنگ تو پخته همین ، نقرهٔ پیشانی خام  
غم تو می خوردم این است مسلمانی خام  
اژدهای علمی از دم ثعبانی خام  
نیست چون دفتریان سوخته دیوانی خام  
سخنش چون سخن بخته خاقانی خام (۱۴)

این همه کار دلم ، از تو بنادانی خام  
پخته دارم دل از اندیشهٔ رویت که چراست  
گفتم ، هیچ مسلمان نخورد خام بین  
سحر فرعون چه آرد و چه فردا خواهد  
خسرو شمس دبیر است قوی پخته سخن  
هست آویخته شعرش چو زر پخته و نیست

در این دوره برجسته ترین عالم شیخ شرف الدین ابو توّامه در سال ۱۲۸۰ وارد بنگال شد و در سناوگان یک مرکز تربیتی علوم اسلامی و یک خانقاه تأسیس نمود (۱۵) که از اطراف و اکناف حتی از شمال هند عدّه کثیر از دانش آموزان بدانجا روی آوردند و مشغول تحصیل علوم دینی شدند. علاوه بر این شیخ ابو توّامه کتابی به موضوع تصوّف به نام مقامات به فارسی به رشته تحریر درآورد. کتاب مهم دیگر نامه حق کتاب فقهی است که در قالب منظومه در آمد این کتاب در زمان حکومت رکن الدین کی کاووس (۱۳۰۱ - ۱۲۹۱م) نوشته شده است. این کتاب دارای ده باب و صد و هشتاد شعر است. چند بیت از این کتاب در این جا ذکر می شود :

که به جان و دلش همی خوانم  
خالق و رازق و رؤف و رحیم  
همه رو یافت صورت هستی

نام حق بر زبان همی رانم  
مالک و صانع و قدیم و حکیم  
هر چه هست از بلندی و پستی

مدتها این کتاب در مدارس بنگال تدریس می گردید (۱۶) در زمان سلطان غیاث الدین اعظم شاه (۱۴۰۹ - ۱۳۸۶ م) فارسی در اوج شکوفایی و عظمت خود در بنگاله قرار داشت. به قول محقق مشهور اس، ام، اکرام دوره حکومت غیاث الدین دوره طلایی فارسی در بنگال بوده است (۱۷) وی شخصی فاضل و ادب دوست بود و خود نیز اشعار فارسی می سرود. وی معاصر حافظ شیرازی بود و به حافظ علاقه زیادی داشت. از خواجه حافظ شیرازی جهت بازدید از بنگال دعوت به عمل آورد و بیتی از خود برای حافظ فرستاد و از او خواهش کرد تا بر وزن آن غزلی بسراید (۱۸) بیت غیاث الدین چنین است.

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود  
حافظ پس از دریافت غزل و دعوت نامه ، به دلیل عدم امکان

مسافرت قطعه غزلی به افتخار غیاث الدین سرود و فرستاد بدین مضمون:  
شکر شکن شوند همه طوطیان هند  
در زمان غیاث الدین یکی دیگر از صوفیان و شاعران مورد احترام «نور قطب عالم» است که ارتباط نزدیکی با سلطان داشت. به قول عارف مشهور هند شیخ عبدالحق محدث دهلوی «نور قطب عالم» از مشاهیر

اولیای هندوستان بوده است . (۲۰) او در بنگال برای اشاعهٔ سلسلهٔ چشتیه سعی فراوان کرد و صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق و تصرف و کرامت بود . وی یکی از شاعران برجستهٔ عصر خود به شمار می‌رفت «انس الغربا» و مکتوبات از جمله آثار این شاعر و صوفی است . در مجموعهٔ مکاتب وی چند شعر فارسی به چشم می‌خورد که این جا نقل می‌شود :

همه شب بزاریم شد که صبا نداد بویی      نه دمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را  
گفتم مگر که کار به سامان شود ، نشد      یار از جفای خویش پشیمان شود ، نشد

علاوه بر این یک نظم فارسی مخلوط به الفاظ محلی در کتاب مسائل المشایخ تألیف شاه قطب الدین حقانی آمده است . در اشعار امیر خسرو دهلوی هم این نوع آمیزش زبان محلی در زبان فارسی دیده می‌شود. اینک آن نظم از شیخ نور قطب عالم :

وه چه کردم روی تو دیدم ، امت پاگل بهیلون      همینچو مجنون بهر لیلی بهابت بیکل هیلون  
موی کشاوی جانم بردی بلیاپتهالی موری      شب نخفتم روز نخوردم ، کیتک مورس موری  
جانم بردی از من جانان      مویین تور دوش نکیلون

(معنی واژه های محلی ، پاگل بهیلو = مجنون ، شیدا، بیکل هیلون ، کسی که عقل ندارد ، بلیاپتهالی ، نامرتب ، بی نظم ، شلخته) .

در زمان رکن الدین بربک (۱۴۵۹ - ۱۴۷۴م) کتابی به نام شرف نامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی نوشته شد. مؤلف این کتاب مولانا ابراهیم بن قوام فاروقی نام داشت. وی در این فرهنگ فارسی علاوه بر شعر خود، از ابیاتی از ملک الشعراء امیر زین هراتی و از فرهنگ امیر شهاب الدین حکیم کرمانی که در زمان او در بنگال می‌زیستند ، استفاده کرده است.

سلطان علاء الدین حسین شاه (۱۴۹۳ - ۱۵۱۹م) نه تنها زبان فارسی را زبان رسمی خود قرار داد بلکه در ترویج زبان محلی بنگالی نیز کوتاهی نکرد. در دورهٔ وی و نصیر الدین نصرت شاه (۱۵۱۹ - ۱۵۲۲م) به سبب فعالیت‌های مهم عهد زرین زبان بنگالی خوانده می‌شود. در این زمان بین هندوان و مسلمانان رابطهٔ اجتماعی و فرهنگی برقرار شد؛ هر دو ملت آن قدر به یکدیگر نزدیک شده بودند که شاعران هندو نیز از موضوعات اسلامی و



واژه های فارسی در اشعار خود استفاده می کردند. در نتیجه در آثار بنگالی دوره میانه، مانند اشعار بروچاندی داش و سری کرشنا کرتان واژه های فارسی دیده می شود و آثار که پادماپوران یا منشامنگال نام دارد، در منطقه جنوب بنگال بریسال در سال ۱۳۸۴ نگاشته شده است و شاعر آن بیجای گوپتا که از هندوها است، در این آثار ۱۸ هزار بیتی از ۱۲۵ واژه فارسی استفاده کرده است. تأسیس سلسله حکومت های گورکانیان در هند توسط ظهیرالدین بابر و همراهانش همگی تربیت ایرانی داشتند و به فارسی سخن می گفتند. باروی کار آمدن بابر شاه در سال ۹۳۲ هـ. ق هند منزلگاه ارزشمندی برای شاعران فارسی گو شد. بابر خود شعر می سرود و تألیفات داشت و وقتی هند را فتح کرد دربار گورکانیان و سرزمین هند را پناه گاه بزرگی برای شاعران فارسی گو در آورد. پس از مرگ بابر به سال ۹۳۷ جانشینانش نه تنها همان راه را ادامه دادند بلکه آن را توسعه داده به نحوی که می دانیم در زمان اکبر، زبان فارسی زبان رسمی اعلام شد و نهضت ترجمه متون سنسکریت به فارسی در زمان او آغاز گردید. شاعرانی که در ایران به دنبال نام و نان بودند آن را در هند جستجو کردند چه بسیار شاعرانی که به سراسر هند رفتند و آنجا مقیم شدند چه شاعرانی که به مناصب عالی رسیدند و شاعری کار دوم آنها شد چه بسیاری شاعرانی که به هند پس از کسب ثروت و شهرت به ایران مراجعت کردند. سرزمین هند در دوران گورکانیان تعداد شاعران فارسی گویی را که در خود پذیرفت بیش از خود ایران بود.

در زمان حکمرانان گورکانیان بنگال (۱۵۲۶ - ۱۷۵۷م) پایتخت از سونارگان به داکا انتقال یافت. (۱۶۰۸م) در این هنگام زبان و ادبیات فارسی بیش از هر زمان دیگر در این منطقه هم شکوفا شد. یکی از متخصصین بنگال به نام دکتر انعام الحق در خصوص اهمیت ادبیات فارسی در این دوره می نویسد:

« در زمان گورکانیان، مغول و تیمور فارسی نه تنها زبان رسمی بنگال بود، بلکه عوام الناس نیز اشتیاق زیادی در فراگیری آن از خود نشان می دادند و زبان فارسی در تمام شئون زندگی روزمره نیز اثر نهاده بود؛ به طوری که در مسکوکات، سر در مساجد، منازل، فرامین سلاطین، دادگاه های امور مالی، آموزش و پرورش مکالمات روزمره این زبان به کار

می‌رفت. حتی برای استخدام افراد و ارتقای پست و مقام بالاتر، زبان فارسی جایگاه ویژه داشت و زمانی رسید که این زبان، زبان علم و ادب و فرهنگیان شد. در این دوره ادبیات بنگالی از تأثیر پذیری زبان و ادبیات فارسی جان بیشتری یافت» (۲۱)

علاقه مندی خاص شاهان گورکانی به زبان و ادبیات فارسی سبب شد که از مراکز مختلف شبه قاره شعراء و ادبا، در خطه بنگال حضور یابند، چنان که سرپرستان شعراء خانخانان منعم خان، خانجهان و راجای مان سنگ در عهد اکبری استانداری بنگاله را بر عهده داشتند. در این دوره بهرام سقا وارد بنگال شد و در بردوان فوت کرد. دیوانش محفوظ مانده است. اسلام خان و قاسم خان جوینی و ابراهیم خان فتح جنگ در عصر جهانگیر به سمت استانداری مملکت بنگال مأمور گردیدند. قاسم خان جوینی از شاعران ممتاز دوره خویش محسوب می‌شود. عبداللطیف خاطرات خود را تحت عنوان هفت اقلیم به سال ۱۰۱۷ هـ. ق ترتیب داد که جنبه تاریخی و اجتماعی دارد. در همین دوره میرزا جعفر بگ که از دهلی به بنگال مهاجرت کرده و در آنجا سکونت گزیده بود به تقلید نظامی گنجوی مثنوی شیرین و خسرو را سرود.

در عهد سلطان شاهجهان، شاهزاده شجاع استانداری بنگاله را به عهده داشت (۱۶۳۹ - ۱۶۶۰م) بنا بر قول محمد صادق جهانگیر نگر (داکای فعلی) مرکز علم و ادب بود، در آن جا شخصیت‌های علمی و مذهبی مثل میر علاء الملک و برادرش میر ابوالمعالی که هر دو شعر فارسی نیز می‌سرودند گرد آمده بودند. ابوالبرکات منیر لاهوری دارای صد هزار شعر کتابی بنام گل دسته و مثنوی در صفت بنگاله نوشته است که در کراچی چاپ شد. از منظره های زیبا و شیرین بنگال مثنوی های زیادی به زبان آورده است.

به هر جا کاندیرین کشور رسیدم  
به غیر از سنبل و ریحان ندیدم  
به نوعی پر ز سبزه این دیار است  
که شهر سبز او وی شرمسار است (۲۲)

علاوه بر اسمهای شاعران برجسته چون عبدالرحیم حیدری و خواجه سعید الدین محمد شهید احمد بیگ اصفهانی و مولانا ندیم گیلانی را که در آن دوره می‌زیستند، ذکر کرده است. به غیر از این علاول ۱۶۰۰ - ۱۶۸۰ م ( شاعر بنگالی زبان و ملک الشعراء دربار شاه شجاع، با پشتیبانی شاه

شجاع ، اسکندرنامه و هفت پیکر نظامی را به زبان بنگالی برگرداند. از حمد و نعتی که علاوه به زبان بنگالی سروده ، معلوم می شود که اصل اشعار به زبان فارسی بوده است . همچنین وی داستان سیف الملک و بدیع الجمال را نیز به زبان بنگالی ترجمه کرد.

در همان دوره ترجمه آثار ادبی فارسی به زبان بنگالی راه یافت. اولین کتابی که از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد داستان سیف الملک و بدیع الجمال نام داشت که دونا غازی از اهالی چاندپور به زبان بنگالی برگرداند. سپس شاه عبدالحکیم ۱۶۲۰ - ۱۶۸۰م که یکی از برجسته ترین نویسندگان عهد خود محسوب می شد - به تقلید از شاه محمد صغیر داستان یوسف و زلیخا را از منابع فارسی به زبان بنگالی برگرداند. در اوایل قرن هفدهم میلادی ، محمد نوازش علی خان قصه گل و بکاولی را به زبان بنگالی برگرداند. همین داستان را محمد مقیم در ۱۷۶۰ م ترجمه کرد . عبدالکریم خوندار از اهالی برمه کتاب ده مجلس را به زبان بنگالی ترجمه کرد.

قدیم ترین ترجمه شاهنامه فردوسی ، به دست محمد خان که اهل بنگاله غربی بود به نام شاهنامه بزرگ صحیح انجام گرفت. این ترجمه به سخن منظوم است که در زبان بنگال به اسم ادبیات عامه خوانده می شود . ادبیات عامه به رسم الخط فارسی نوشته می شد و زبانش بنگالی بود . نخستین سال چاپ این کتاب مشخص نیست ، طبع دوم این کتاب با توجه به تاریخ طبع مندرج در آن ، به سال ۱۸۸۶م انجام شده و مشتمل است بر ۳۴۵ صفحه از این ترجمه بر می آید که بیش از صد سال پیش رویش ترجمه شاهنامه فردوسی و احوال او به زبان بنگالی آغاز شده بود.

در این زمانه منظومه ها و اشعاری درباره واقعه کربلا در زبان بنگالی به وجود آمد که کاملاً ناشی از مفاهیم زبان فارسی است . در سال ۱۶۳۵م محمد خان کتابی به عنوان مقتل حسین نوشت. شاعر دیگری به نام یعقوب علی جنگ شیرباز با قاسم و فریاد سکینه را به تحریر درآورد، در سال ۱۶۸۴م عبدالنبی از اهالی چیتاگنگ ، زندگانی امیر حمزه را با عنوان امیر نامه ترجمه کرد. شاعر بزرگ بنگالی غریب الله فقیر کتاب امیر حمزه جلد اول را نوشت . پس از آن شاه صغیر درباره شجاعت و مردانگی حضرت علی (ع) کتابی به نام جنگ نامه تحریر کرد (۲۳)

این شعراء و ادبای فارسی گوی ایرانی و غیر ایرانی جهت اقامت در بنگال تلاش زیادی را جهت ترویج زبان و ادبیات فارسی انجام داده اند . این هجرت و خدمات آنها به خطه بنگال بی گمان بر پایه سوابق و پیوندهای فرهنگی ، زبانی ، ادبی ، روحانی دو ملت صورت گرفته است . مشهورترین مورخین بنگال سرچادونات سرکار در این باره می نویسد:

«از اسامی کارکنان و خدمه شاه شجاع چنین بر می آید که آنان اکثراً از ایران و دارای مذهب شیعه بودند. شاه شجاع چاره ای جز تحسین المجید از دانشمندان و فضلا و مدیران باتجربه و با فرهنگ و توانایی که در بنگال با آنان مواجه شد ، نداشت».

شاه نیز شاعر بود و رباعیات زیادی برجا گذاشت . نمونه ای از رباعیات وی چنین است :

دردیست ز ازل که نیست درمان او را | بر شاه و گداست حکم فرمان او را  
شاهی که به حکم دوش کرمانی خورد | خوردند امروز حیف کرمان او را (۲۴)

یکی از کارمندان نزدیک شاه شجاع میر محمد معصوم بن صالح بود که در زمان پادشاه شاه جهان به بنگال آمد و نزدیک بیست و پنج سال همراه شاه شجاع بود (۲۵). میر معصوم کتابی بنام تاریخ شاه شجاعی به زبان فارسی در سال ۱۶۶۰م به رشته تحریر درآورد.

بعد از شاه شجاع در زمان سلطنت اورنگ زیب عالمگیر میر جمله (۱۶۶۴ - ۱۶۶۰م) و پس از وی شایسته خان ۱۶۸۸ - ۱۶۶۴م و شاهزاده محمد اعظم استانداری بنگال را به عهده داشتند، آنها علاقه خاصی به ادبیات فارسی داشتند. شاعران فارسی گو از طرف اعیان دولت مورد تشویق قرار می گرفتند. کتابهای مهم که درباره ایشان به رشته تحریر آورده شده ، تاریخ ملک آسام ، عجیبه غریبه یا ( فتحیه عبریه ) خیلی از معروف از تألیفات شهاب الدین تالش است . کتاب دیگری که به توسط احمد علی صفوی نوشته شده تاریخ عالمگیری است (۲۶)

در زمان ایشان فارسی به زبان بنگالی به قدری نفوذ پیدا کرده بود که اغلب اشعار و منظومه هایی که در این زمان به زبان بنگالی نگاشته شد ، پیرامون حوادث کربلا ، شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت علی علیه السلام و شخصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بود

که به عنوان مثال جنگ حنیفه و امیر جنگ را می توان نام برد. تا اواخر قرن هفدهم میلادی ، روابط زبان فارسی با بنگالی رو به افزایش بود و به علت سادگی و روانی زبان فارسی ، در زبان بنگالی ، ادبیات پوتهی ایجاد شد. هدف اصلی ایجاد ادبیات پوتهی این بود که به جای استفاده از واژه های سنسکریت در زبان بنگالی ، از واژه های فارسی استفاده شود و بر طبق آن نویسندگان مسلمانان بنگالی زبان سعی می کردند که به واسطه ادبیات پوتهی بسیاری از واژه های زبان فارسی را به زبان بنگالی وارد کنند. بدین ترتیب ، تعداد زیادی واژه فارسی به زبان بنگالی وارد شد. ادبیات پوتهی به علت سادگی و روانی، امروز هم در روستاهای بنگلادش مورد پسند است و مردم روستاهای بنگلادش معمولاً هر شب دور یک پوتهی خوان جمع می شوند و از قصه بسیار لذت می برند.

اهمیت ادبیات پوتهی در این نکته مهم هست که در آن روح دین اسلام وجود دارد. ابوالفضل ، وزیر سابق آموزش و پرورش بنگلادش راجع به ادبیات پوتهی نوشته است:

«حتی صد و پنجاه سال پیش در پاکستان شرقی ( بنگلادش کنونی) ادبیات بومی بسیار قوی ای به نام ادبیات پوتهی بود که آن روزها عمده ترین منشأ سرگرمی مادی و معنوی مردم روستاها محسوب می شد» (۲۷)

پس از شاهزاده عظیم، پایتخت استانداری بنگال از داکا به مرشدآباد منتقل شد. نایب ناظم بنگال مرشد قلی خان در سال ۱۷۰۴ م ، ( ۱۱۱۶ هـ . ق ) مرشد آباد را مرکز دیوان خود ساخت. وی بعد از نصب به استانداری بنگال برای خود لقب نواب برگزید و از سلطنت مرکز دهلی آزاد گشتند. در دوره پنجاه ساله این نوابان مرشد آباد مهمترین مرکز علم و ادب و فرهنگ و هنر بود.

مرشد قلی خان یکی از سرپرستان شعرای فارسی در بنگال از آغاز قرن هیجدهم میلادی مهاجران ایرانی و عراقی به همراه شاعران و ادیبان به سرزمین بنگال مهاجرت نمودند. اواخر دوره مرشد قلی خان مصادف با زوال حکومت صفوی در ایران بود . در آن زمان بسیاری از دانشمندان شیعه ایرانی نیز به سوی شبه قاره خصوصاً به منطقه بنگال مهاجرت نمودند. توسط پیروان اهل تشیع ، ادبیات فارسی توسعه چشمگیری پیدا کرد. از شعرای ایرانی که به این کشور آمده بودند می توان میر اقدس ششتری (۱۷۱۶م) و میرزا لطف الله مخمور از مشاهیر را نام برد. مخمور شاعری که یک دیوان

داشت از شاعران برجسته آن دوره بود. آقای صدیق حسن خان در کتاب «شمع انجمن» خود چند شعر از وی ذکر کرده است. خاطر نشان می شود که در این دوران، شعرای فارسی نه تنها از ایران بلکه به خاطر حملات نادر شاه ۱۷۳۹ م و احمد شاه ابدلی (۱۷۶۷ - ۱۷۴۸م) از نقاط مختلف هند به بنگال پناه بردند و اقامت گزیدند و زبان و ادبیات فارسی را پرورش داده اند. علاوه بر این در عهد نظامت کتابهای تاریخ تألیف گردیده که تفصیل آن را در زیر می آورم.

۱ - احوال مهابت جنگ، تألیف یوسف علی

۲ - سیر المتأخرین، تألیف غلام حسین طباطبائی (سه جلد)

۳ - مظفر نامه، تألیف کرم علی

۴ - واقعات فتح بنگاله، تألیف محمد وفا

۵ - تاریخ ابراهیم خانی، تألیف علی ابراهیم خان

۶ - نوبهار مرشد قلی خان، تألیف آزاد حسین بلگرامی

۷ - چهار گلشن، تألیف چتران کایته

علاوه بر این تاریخ تذکره شعرای فارسی به نام حدیقه الصفا تألیف یوسف علی، مجموعه یوسفی که مجموعه متفرقات یوسف علی است و از شاعران بنگالی نژاد نیز تنی چند در این دوره به چشم می خوردند. از جمله برق یکی از شاعران بزرگ این دسته بود. در کتاب دکتر محمد عبدالله ذکر شده که برق دیوان داشت با هزار و پانصد و پنجاه بیت شعر داشت. سید اکرام می گوید:

«وی به عنوان طوطی بنگال معروف گردیده بود» (۲۸)

چند بیت از برق چنین است:

برق حمدت شعله افروز زبان خامه ها

عطر پرورده گل شوق تو مغز شامه ها

کند محو چونون چون نگهت گل پارسایی را (۲۹)

ای تجلی مشرق خورشید و صفت نامه ها

رنگ پیرای بهار جلوه ات گلزار دل

نسیم کفر زلفش گره زد در گلشن تقوی

در نتیجه این حضور چند صد ساله زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی در بنگال صدها شاعر و نویسنده فارسی گوی است که در طی این مدت طولانی از جای جای این سرزمین ظهور کردند و آثار ارزشمند و گرانبهایی از خود برجای گذاشتند که نگارنده کوشیده است در ادامه این مقاله تحقیقی

به اهمّ این شخصیت ها پردازد و تا جایی که مقدور است اطلاعات مربوط به هر شاعر و یا نویسنده را از منابع معتبر استخراج نموده در اختیار خوانندگان قرار دهد.

### ابراهیم اصفهانی :

ابراهیم اصفهانی ، یکی از مشاهیر اردوباد بوده است و نیز داماد مرحوم مولانا محمد باقر یزدی است ، و مولانا محمد باقر یزدی ، عالم معروف ، ریاضی دان و از منجمان زمان شاه عباس ثانی بوده است (۳۰) وی در عهد شاهجهان به هند آمد و استاد فرزند جعفر خان ، پسر صادق خان و همسر فرزانه بیگم خواهر ممتاز محل بوده است (۳۱). او به یکی از امرای بنگاله به اسم آقا محمد زمان وابسته بود و شاعری پیشه اش بود . (۳۲) در آخر عمر به ایران برگشت و تا زمان مرگش در اصفهان زندگی می کرد . رباعیات زیر از اوست .

آری مه من مسافر بحر و برست  
راه دریا به کعبه نزدیک تر ست  
(کذا)

\*\*\*

که در دل خشک و گاه در چشم ترست  
از دیده گر آید به دلم ، دوری نیست

دانسته ز اسباب تعلق فردست  
مردی که به اختیار میرد، مردست

\*\*\*

هر زنده دلی که او ز اهل دردست  
هر پیر زنی مرگ طبیعی دارد

کی مهر عراقم رود از سینه بدر  
لیک از مادر نمی کند قطع نظر (۳۳)

گر هند مرا پرورد از شیر و شکر  
هر چند ز دایه طفل می گیرد شیر

### ابراهیم فارسی :

ابراهیم فارسی آزادی که به انواع کمال آراسته بود . در علم فقه و خط نسخ، نستعلیق و شکسته مهارت تمام داشت. در جوانی به قصد سفر به هندوستان آمد و به همه جای آن مسافرت نمود. وقتی به بنگاله رسید، صوبه دار (فرماندار) بنگال ابراهیم خان فاتح جنگ ، که پسر اعتمادالدوله و برادر نورجهان بیگم بود ، او را در خدمت خود نگاه داشت . وی تا سال هزار و بیست و هشت (۱۰۲۸ هـ . ق) در ملازمت ایشان در منطقهٔ بنگال می زیست . (۳۴)

دو بیت ذیل از اوست :

خاموش همچو خامه ، باشد زبان حالم  
 پیچیده و شکسته ، طوماروار بر خویش  
 گر سوزیم ننالِم ، بهر شکایت از تو  
 بر لب نهاده مُهر و در دل حکایت از تو (۳۵)

### ابوالبرکات منیر لاهوری:

ابوالبرکات ابن عبدالمجید مولتانی ، ( ۱۰۱۹ - ۱۰۵۴ هـ . ق )  
 متخلص به منیر لاهوری (۳۶) یکی از شاعران و نثرنگاران برگزیده و برجسته  
 دربار شاهجهان و عصر مغول ، تیموریّه و گورکانی به شمار می رود .  
 وطنش لاهور پاکستان بود . در عهد صاحبقران ثانی ، شاهجهان پادشاه امیر  
 منشیان سرکار سیف خان ، صوبه دار (حاکم ) آله آباد بود . پس از سیف  
 خان به خدمت اعتقاد خان ، ناظم جونپور رسید. وی در معیت برادر خود  
 ابوالفتح ضمیر ، در دربار سیف خان صوبه دار بنگال به سر برد و چندی  
 رفاقت آصف خان برگزید.

منیر لاهوری از سخنگویان هند، صاحب استعداد بسیار برجسته بود و  
 در تمام عمر مرفه الحال و فارغ البال گذرانیده . در سال هزار و پنجاه و چهار  
 هجری قمری (۱۰۵۴هـ. ق) در شهر اکبر آباد بدرود حیات گفت و بیکرش به  
 لاهور منتقل گردید (۳۷) از او مثنویهای متعددی باقی مانده است .

چهار مثنوی او تحت عنوان چهار گوهر شهرت دارد و بدین شرح اند:

- ۱ - آب و رنگ : در ستایش مرز و بوم اکبرآباد، وصف آب جویی که در  
 پای آن شهر روان است و مدح خدیو سلمان شکوه .
- ۲ - ساز و برق : در وصف تنباکو و تل (یک نوع تخمه خوراکی ) و پان  
 ( یک نوع برگ که مردم می خورند) با این سربندها ، مناجات و در نسخه  
 گنج بخش ( شماره ۱۱۲۳ ) ۱۹۰ بیت است . ابیات آغازین آن چنین است .

سخن را برگ و ساز مدعا ده  
 دلم را عینک چشم سخن ساز

خداوندا دل فیض آشنا ده  
 زبان را روشناس حرف من ساز

و در آخر گوید:

که سازم بزم ناسازی عالم

سرآمد ساز و برگ» این سخن هم

۳ - نور و صفا : در توصیف حوض آب و مسجد.



۴ - درد و الم : در بیان سوزش دل و گزارش جان و نشاء حسن وذوق محبت و چاشنی عشق و اضافه بر اینها مثنوی های : رمز و ایما، میخانه منیر ، بهار جاوید ، مناظره بنگ و کوکنار ، بخت بلند ، مرآت الخیال ، بیت المعمور و مظهر گل از اوست .

هفت مثنوی : آب و رنگ ، بخت بلند ، مرآت الخیال ، ساز و برگ ، میخانه ، درد و الم ، بیت المعمور ، به نام هفت اختر خوانده شده است (۳۸) میان این مثنویها منیر ، مظهر گل را در دوران توقف در جهانگیر نگر (داکای کنونی) به سال ۱۰۴۹ هـ. ق برای سیف خان صوبه دار بنگاله در ۹۵۵ بیت در بحر هزج مسدس سروده است . منیر درین مثنوی میوه ها ، گلهای و حیوانات بنگاله را توصیف می کند . بیشتر سربندها مربوط به گلهای این سرزمین است . بیت آغاز آن :

به نام فیض بخش دانش آموز [ ] که دلها گذشته از وی فیض آموز [ ]  
و در خاتمه که سال سرودن مثنوی و نام سیف خان را ذکر می کند:  
نگارش دارم از فیض مدامش [ ] به نام « سیف خان » کردم تماشش [ ]  
بدین نامه قلم تا کرده شبگیر [ ] هزار است و چهل و نه سال تحریر [ ]

منیر در این مثنوی صفت تندی و تیزی باد و فراوانی آب بنگاله را به نظم در آورده است .

که این ملک از سه عنصر گشته آباد [ ] نه بینی غیر آب و آتش و باد [ ]  
همین خاک است کاینجا ناپدید است [ ] زمین در خواب کس هرگز ندیده است [ ]  
وصف انناس این چنین کرده است : [ ] دلش با سخت جانی گشته خوگر [ ]  
از آن دارد هزاران ارّه خوگر [ ] در تعریف انبه می گوید : [ ]  
هیمن یک نکته بس در مدحت او [ ] که خوش رنگست و خوش طعم است و خوشبو [ ]

این مثنوی با نام « مثنوی در صفت بنگاله » به سال ۱۹۵۳م در کراچی به چاپ رسیده است (۳۹)

## ابوالمعالی :

امیر ابوالمعالی پسر میر سید نور الله مرعشی و برادر امیر علاء الملک بوده است . علاوه بر شعر و شاعری تصانیف هم داشت. « تفسیر سوره اخلاص » ، « رسالت عدالت » ، « انموذج العلوم » از تصانیف او است (۴۰) به فضل و کمال اتّصاف داشت و به لطف طبع و حدّث فهم از اهل روزگار ممتاز بود. چهل و دو سال عمر یافت و در سال ۱۰۴۶ هـ.ق در بنگاله درگذشت. در بنگاله با میرزا محمد صادق مینا ملاقات کرد و از روی عاطفه در حقّ وی گفت :

امروز چو دید میرزا صادق را      شد سرمایه نور ، دیده عاشق را  
یارب! از آنجا که هست لطف تو مبادا      جز وصل ، نصیب عاشق صادق را (۴۱)

## امیر علاء الملک :

امیر علاء الملک پسر میر سید نور الله و برادر امیر ابوالمعالی بود. او یکی از اکابر علمای روزگار بود. در ابتدا در هندوستان از پدرش علم آموخت ، به شیراز رفت و کامل گشت و به هند بازگشت و چندی به تعلیم و تربیت و تدریس پرداخت. استاد شاهزاده شجاع بود و در آن درگاه منزلتی عظیم داشت.

از تصانیف اوست : « مهذب در منطق » ، « انوار الهدی » ، و در علم الهی « صراط الوسیط » ، در اثبات واجب و غیرها. از اوست :

شب چشم تو بر بستر خود خواب کند      زلف تو بروز سیر مهتاب کند  
رو را همه کس به سوی محراب کند      جز چشم تو کو پشت به محراب کند (۴۲)

## امیر علاء الدوله مرعشی شوشتری :

امیر علاء الدوله مرعشی شوشتری پسر امیر سید نور الله بود. از برادران بزرگوارش امیر علاء الدوله ، امیر علاء الملک و امیر ابوالمعالی در صفحات قبل سخن گفته شد. او نیز بسیار خوشنام بود . او به گفتن شعر رغبت نمود و چنین ابیاتی سرود :

میان سروقدان ، قامت ترا خوش کرد      زمانه مصرع موزون انتخاب زده (۴۳)

### چراغ بیگ شاملو سمندر :

چراغ بیگ شاملو پسر امام قلی بیگ از امرای جهانگیر نگری بود و در بنگاله درگذشت . چراغ بیگ شاملو چندی در بنگاله به سر برد ، سپس اریسه رفت و در عهد اسلام خان (۱۰۴۸ هـ . ق ) بار دیگر به این مملکت رسید. استاد میرزا محمد صادق مینا چراغ بیگ به طبع لطیف متصف بود ، سمندر تخلص می کرد و در موسیقی مهارت داشت . در آخر عمر در جیر اقطاع یافت و همانجا درگذشت .  
این دو بیت از اوست :

سیل اشکم در غمت، از بسکه طغیان می کند | چشم تا برهم زخم، صدخانه ویران می کند  
به یک تبسم گل ، در چمن ، زبی تابی | چه خار خار ، که در دل فتاد بلبل را (۴۴)

### حسن بیگ شاملو :

حسن بیگ شاملو ، گرمای تخلص می کرد ، در دوره شاهجهان به هند آمد. و در عهد قاسم خان جوینی (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ هـ . ق ) در بنگاله به سر می برد. او از اشراف نواره یافت و از اتراک بود . و خوش طبیعت بوده (۵) از احوالش پیش از این مسموع نشده چند بیت از شاملو بطور مثال می آوریم :

ز پا افتاده عشقت ، امید از چشم تر دارد | که آید سیل اشکی ، تاسرش از خاک بردارد  
به خاطر می رسانی ، هر کجا گم گشته داری | همین از خاطرت جان گرمی من فراموشم کنی  
مست آمده بودم، خبر از بام و درم نیست | یاران راه بیرون شد از این خانه کدامست  
داغ بر دل زغم لاله عذاری دارم | پیچ و تاب از کشش زلف نگاری دارم  
یار می آید و هنگام نثارست مرا | مرو ای جان گرمی به تو کاری دارم (۴۶)

### خواجه محمد تقی واقف

خواجه محمد تقی ابن محمد دهدار دهلوی از برجسته ترین عارفان در عهد شاهجهانی بود. واقف تخلص می کرد. مدتی به رفاقت عبدالرحیم خان خانان به سر برده و در ابتدای سلطنت شاهجهان پادشاه به امینی ایالت بنگاله سرافرازی یافت. بعد از رسیدن اعظم خان به این دیار معزول و

محبوس گشت و سپس به دهلی بازگشت و در حضور شاهنشاهی روزگار را با احترام و خوشی گذرانید. از اوست :

رشته پیوند خویشت کمتر از زنار نیست  
آه سحر و نعره مستانه یکی است  
گر خانه دو تا است ، صاحب خانه یکی است (۴۷)

نیست فرقی در میان خود پرست و بت پرست  
در مجلس دوست زهر و پیمانه یکی است  
از مسجد و دیر، حق پرستی است غرض

### خواجه محمد شریف محقق

محمد شریف محقق شوشتری پسر خواجه حسن علی شوشتری بود. پدرش به کثرت مال مشهور بود و در جونپور درگذشت. از محققان علم شاعری عصر خود به شمار می رفت . وی بعد از پدر به منطقه بنگال افتاد. میرزا محمد صادق در سال ۱۰۳۸ هـ. ق با او ملاقات کرد و دوست شد. اشعارش را در ذیل می آوریم:

کز تن بکاهدی و به جان در فزایدی  
چون تیرگی دم که دمی هم نپایدی  
وین دایره ز سرعت دوران نمایدی

روشن دلی چو شمع درین بزم بایدی  
هستی ماست بر رخ آئینه وجود  
یک نقطه بیش نیست سپهر عجوبه کار

\*\*\*

حقت ، ولی منکر حق نتوان بود  
صورت موجود معنیش نفی وجود (۴۸)

گفتی که جهان چیست ؟ نمودی بی بود  
مانده حفظ لاست هستی دو کون

### خواجه سعد الدین محمد مهدی

خواجه سعد الدین مهدی ، پدرش حاجی غیاث از اعیان برجسته روزگار خود بود. وی در دوره اسلام خان در منطقه بنگاله می زیسته و با میرزا محمد صادق مینا ملاقات کرد. وی شاعر طبیعی بود و در لفظ نیکو شعر می گفت . از اوست :

وسعت حلقه زنجیر، کم از صحرا نیست  
همچو آتش سوخت مارا، گرمی بازار ما  
بهر جا می رسیدم خانه ای بنیاد می کرد  
آب حیوانی که می گویند ، آب تیشه است (۴۹)

مایل بیهده گردی شده مجنون، ورنه  
جنس ما پامال گردید از هجوم مشتری  
خوش آن سامان بی قیدی که چون طفلان زمشت گل  
زنده دارد کوهکن را سرگذشت زخم او

### سید عبدالحق خرابی :

سید عبدالحق خرابی از اهالی بنگاله و از فرزند زادگان علاء الدین حسین شاه (۸۹۹ - ۹۲۵ هـ. ق) صاحب بنگاله بود. حالی پریشان داشت شعر نیکو می سرود و خرابی تخلص می کرد و هم در آن حال درگذشت. نمونهٔ شعر از اوست :

دل خوشه خوشه از تف غم شده از آنکه من [ ] یک جو به کف ندارم از ابنای روزگار  
همه عالم اگر خیاط گردد [ ] گریبان خرابی چاک گردد (۵۰)

### شاه باقر واحدی شیرازی

میرزا شاه باقر واحدی شیرازی در زمان حکمرانی شاهجهان به هندوستان رفته و در عهد اسلام خان صوبه دار بنگال می زیست و با محمد صادق مینا آشنایی داشت. از نظر شعر و شاعری طبعی درست داشت و چنین ابیات می سرود :

عاشق تا جان ، نه در ده جانان باخت [ ] کی منزل اهل عشق را مأوی ساخت؟  
تا بود درون بحر، ماهی زنده [ ] موجش از بحر کی به ساحل انداخت؟ (۵۱)

### ضیاء الدین یوسف تبریزی

ضیاء الدین یوسف تبریزی پسر مولانا حاجی تبریزی بود . در خدمت مقیم خان ابهری دیوان بنگاله به سر می برد و در آنجا با صادق مینا ملاقات کرد. وی استعداد شعر سرایی نیکو داشت. در عهد اعظم خان به پتنه رفت. بیتی از اوست .

باز امشب طرفه شوری با من دیوانه بود [ ] دل یکی آتش پرست و سینه آتش خانه بود (۵۲)

### عباس اصفهانی :

عباس اصفهانی، از اعظام سادات بوده است و به علت شیوا سخنی ، مقرب در دربار شاه عباس اول بوده ، و تخلص عباسی را شاه به او داده است ، وی بعد از زمان شاه مجبور شد که به هندوستان برود. و چندی از مصاحبان قاسم خان جوینی حاکم بنگال (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ هـ. ق) بوده است .

و در آنجا با صادق اصفهانی ملاقات کرده و در شعر و شاعری شیوه ای نیکو داشت . بیت زیر او اوست .

سرکد و چو بریدی صراحی است و بیاله (۵۳)

چه شد شکست بیاله ، چه شد نماند صراحی ؟

### قاسم خان جوینی :

قاسم خان پسر میر مراد جوینی از منصب داران جلال الدین اکبر شاه بود. میر مراد در زمان خود در دکن خیلی شهرت داشت. قاسم خان نیز مثل پدرش از بزرگان عصر خود بود (۵۴)

منیژه بیگم ، خواهر اعیانی نورجهان بیگم در عقد قاسم خان بود و به علاوه در دوره سلطنت جهانگیر پادشاه به امارت و رتبه مصاحبت رسید. و به قاسم خان منیژه مشهور گردید. در اواخر عهد جهانگیری به حکومت صوبه اکبرآباد و حراست قلعه آن پرداخت و در آغاز دولت شاهجهانی به منصب پنج هزار سرباز سوار و ایالت صوبه بنگاله امتیاز یافت. درباره این در گزارش احوال خود ، صادق مینا می نویسد : قاسم خان در اوایل ۱۰۳۸ هـ. ق. به فرمان شاهنشاهی شاهجهان ایالت بنگاله یافته ، من به خدمت او پیوستم و به بنگاله رفتم (۵۵)

وی امیر ستوده صفات و نیک خلق بود. در نماز و تهجد ، تقید داشت و مسجد جامع آگره ساخته اوست. هر ساله به مستحقان کمک فراوانی می رساند.

نمونه جرس بیدلم صداقه کنم [ ] ز بس شکسته دلم لب به خنده وانکنم  
قاسم خان شاعر برجسته ای در عصر خود بود ، استعداد شعر و شاعری خوبی داشت و شعر نیکو می گفت . صاحب دیوان و مجموعه منشآت نیز بوده است . دیوان قاسم خان منیژه که منحصر به فرد و در ذخیره مولانا ابوالکلام آزاد (علیگر) مضبوط است ، به کوشش دکتر شمعون اسرائیلی استاد دانشگاه علیگر و تکمله آن به عنایت دکتر ضیاء الدین در مجله علوم اسلامیة جون ۱۹۶۲م . صص ۱۰۰ تا ۱۴۶ ، دسامبر ۱۹۶۳م (صص ۱۱۴ - ۱۴۲ چاپ شده است (۵۶) وی در سال ۱۰۴۲ هـ. ق. در بنگاله بدرود حیات گفت . از اوست :

خون خورده ایم تا لب غمّاز بسته ایم  
از بس گسسته ای تو و ما باز بسته ایم  
ک انجام کار خویش بر آغاز بسته ایم

راه از هجوم گریه برآواز بسته ایم  
سر رشته امید ، گره بر گره فتاد  
قاسم ز ننگ کشمکش دهر فارغیم  
درباره بنگاله گفته است :

هوا و سبزه بنگاله را هرکس که دریابد  
بود او دوزخی گو با بهشش کار می ماند (۵۷)

رباعی  
رفتی تو ز بزم و عیش بر هم زده شد  
بر خال تو چشم هر که افتاد گریست  
باز آ که ز رفتنت جهان غمکده شد  
خال تو برای چشم ، سنگ دیده شد  
بیت دیگر :

مرغ هر شاخی نیم ، ای باغبان بالم میند  
عندلیم ، سایه گلبن ، قفس باشد مرا (۵۸)

### محمد شریف اصفهانی :

ملا محمد شریف اصفهانی سید والا نژادی بود که به زمان اکبر شاه  
به هند رفته ومدتی به رفاقت راجه مان سنگ گذرانیده (۵۹)  
مولد و منشأ او اصفهان است . از امرای بسیار نیک نفس، بلند  
طبیعت ، عالی همت، خوش فهم ، مستحسن الاخلاق و دارای ذهنی سلیم  
ادراکی مستقیم بوده و همیشه در ملازمت فضلا و بلغاء به سر می برده  
است . وی در خدمت اکبر شاه بوده و در نزد او از مقام و مرتبه خوبی  
برخوردار شده و در سلک بندگان بزرگ قدر او در آمده است . مدتی او  
را به حجابت دکن فرستاده بودند اما بعداً برمی گردد و به خدمت اکبر  
شاه می پیوندد (۶۰)

البته چندگاهی در بنگاله همراه شریف آملی به خدمت می پردازد. وی  
در آغاز فیض تخلص می کرد و چون شیخ فیض را با او معارضه ای می افتد از  
او روی بر می گرداند و تخلص **سومدی** را برای خود انتخاب می کند (۶۱)  
وی از طبعی نیکو برخوردار بوده است . با وجود شغل و کثرت  
خدمت باز لطف طبع او وی را برابر آن می داشت که زمانی را با خداوندان  
طبایع سلیم و ارباب قرایع مستقیم به سر برد و اشعار و تغزلی بسراید (۶۲)  
ملا محمد شریف اصفهانی به سال ۱۰۱۵ هـ. ق. بدرود حیات گفت (۶۳)  
شعر او لطیف بود و در انتخاب قافیه های نیکو مهارت داشت . از شعر او :

بهر تماشا بشکفد ، حاشاک محنت خانه ام  
تاریخ وفای روزگاریم  
به پشت گرمی رحمت چه جرما داریم  
که رشک از آمدن و رفتن صبا داریم

می در سرو گل در بغل، این چو در کاشانه ام  
خانه ام ایام به عهد ما وفا کرد  
ز گرمخویی، عصیان چه ها به خود کردیم  
به گلشنی من و دل بال شوق افشاندیم

هنوز ما به تو ای بخت ، کارها داریم (۶۴)  
(کذا)

به غیر وصل ، هزار آرزوست عاشق را

### محمد صالح ستار تبریزی :

محمد صالح ستار تبریزی در عهد شاه جهان به هند آمده و با منعم خان متعینه در بنگاله به سر می برده است (۶۵)  
میرزا محمد صادق مینا شاعر توانای معاصر، او در سال ۱۰۳۸ هـ. ق. او را در بنگاله دیده است که با مقیم خان ابهری حاکم آن ایالت به سر می برده است . وی دارای طبعی لطیف بوده است (۶۶) با وجود نامرادیها و ناکامی ها توانسته بود برای خود اعتباری کسب کند و به خدمت اعتقاد خان برادر آصف خان که از امرای پنج هزاری جهانگیر پادشاه و شاهجهان بوده ، در آید. وی در سال ۱۰۶۰ هـ. ق. در آگره وفات می کند ، نمونه ای از شعر او :

چون بشکفتد زیاده شود جلوه گاه حسن  
ایدل تو آب خضر مجو ، دم همین دمست  
که مومیایی انسانی این سیاهانند  
شیر مرغ و جان آدم تا سحر آمده بود (۶۷)

شادم ز دلشکستگی خود که آینه  
آب حیات بادم تیغ تو همدست  
بتان هند دوا بخش دردمندانند  
دوش در بزم بط می با نگار ساده بود

### محمد قلی سلیم تهرانی :

محمد قلی سلیم تهرانی یکی از شعرای پر تلاش و مضمون تراش و نغزگوی فارسی در جهانگیر نگر (داکای کنونی) بود او از تهران مهاجرت کرد. او طبع صافی و ذهن مستقیم داشت ، از طبقه اتراک بود و در تهران متولد شد و به هند مهاجرت کرد . در خدمت اسلام خان در بنگاله به سر می برد. به سلامت نفس و لطف طبع موصوف بود و از رسوم عادت شعرا میرا می زیست (۶۸) محمد سلیم صاحب دیوان بود و هیچ بیتی از اشعار وی خالی از آرایه نیست . در به کارگیری تشبیهات مهارت بسیار طولی دارد و در پرداخت به ابهامات مهارت کامل حاصل کرده است . هزاران معنی ، عجیب و غریب از طبع او پدید آمده است. اگرچه کم سرود اما پاکیزه گفتار بود و بسیار رنگین سخن . مدفنش در برهان پور دکن است ، و صاحب «مجمع النفایس» می گوید : آن سالک سلیم پهلوی مزار قدس کلیم در کشمیر است (۶۹)

چند بیت که حاکی از لطف طبع اوست :



از خون چو ساغر جی ، پرسازم آشیان را  
مردم نشین ندیدست کس خانهٔ کمان را  
در قبضهٔ تصرف ، این مشت استخوان را  
تواند از سر عالم چون آفتاب گذشت (۷۰)

آن بلبلم که هرگاه ، رخصت دهم فغان را  
جز چشم او که دارد، ممکن به زیر ابرو  
بگذار ای همایم ، کاورده خنجر او  
به توبه هر که ز یک قطرهٔ شراب گذشت

### محمد منعم :

محمد منعم در عهد شاهجهان به هند رفت و به سال هزار و چهل و یک (۱۰۴۱ هـ. ق) در سپاه بنگاله استخدام شد. او در خدمت آقا محمد زمان به سر می برد و میرزا محمد صادق مینا که در آن ایام به فرماندهی سپاه مزبور مأمور بوده ، در جهانگیر نگر (داکای کنونی) او را دیده و نوشته است : منعم طبع لطیف داشت. این بیت از اوست :

گمان برند که پوشیده دشمنت جوشن  
نی جدا از لب او ، کوچهٔ خاموشانست (۷۱)

ز بس که بر تن خصمت نشسته بر هم تیغ  
مطرب ما که به لب ، فتنهٔ می نوشانست

### محنای شیرازی :

محنای شیرازی مثل دیگر ایرانیان به بنگاله آمد و با محمد صادق مینا ملاقات کرد. در خدمت آقا محمد زمان از امرای بنگال بسر می برد و به حسن خط و لطف طبع اتصاف داشت. او از خاک پاک شیراز بود و به هندوستان آمده و همین جا درگذشت :  
نمونهٔ شعر او به این قرار است :

سواد خوانی اطفال از دبستان است  
گرد از جا ، کی تواند خاست ، چون باران شود (۷۲)  
در و پیاله لبریز ، چشم گریان است  
لبی که می رسد آنجا ، لب گریبان است  
گوهری دارم بکف ، بالعل سودا می کنم (۷۳)

شده است دیدهٔ خوبان ، ز عارضش روشن  
از هجوم گریه ، نتوانم به کوی یار رفت  
سرود مجلس عشاق ، آه و افغان است  
خیال بوسه بر آن گردن بلند ، مبند  
می دهم دل ، وز لبت بوسی ، تمنا می کنم

**محمد معصوم :**

اسم کامل او محمد بن حسن بن صالح بود. هنگامی که سلطان شاه شجاع به سمت حاکم بنگال (۱۶۶۰م) مأموریت گرفت، محمد معصوم همراه شاه شجاع وارد داکا شد. وی پیش از سی سال عمر خود را در ملازمت سلطان شاه شجاع گذراند و در سرپرستی وی تقریباً بیست و چهار سال به آرامی و راحت روز و شب به سرکرد. از بیانات تاریخ شاه شجاعی قبل از ملازمت شجاع، معصوم وابسته به دربار شاه جهان بود و شاهزاده شجاع را از کودکی می شناخت. در بعضی از جنگهای بین شجاع و دارا با اورنگ زیب همراه شجاع بود و در زمان مصائب و آلام شاه نسبت به او وفادار و وابسته به او بود. تألیف مهم معصوم تاریخ شاه شجاعی می باشد که در سال ۱۰۷۰ هـ. ق نوشته و در اثنای تذکر دادن واقعات و حوادث جنگهای زمان شاه شجاع در بنگال از سرپرست خود مدافعت نکرده است. وی شعر هم می سرود اگرچه دعوی شاعری نداشت. گاهی از واقعات جنگها آنقدر تأثیر گرفته که فی البداهه شعر گفته است.

بر این دار زینت باورنگ زیب  
که دشمن به دل سوختن ساخته  
فراخی و نصرت در آمد به کار  
در دمی مفتوح کردند آن سپاه  
می گشایند لطف رب العالمین

\*\*\*

زمین آمد از بار لشکر ستوه  
تو گوئی که دریا در آمد به موج  
ز خار اشگافان آهن سلب  
چو آتش که باشد در آهن نهان  
چو پروانه بر آتش تیغ سوخت  
فزون بود با او ز پنجه هزار (۷۴)

روان گشت شهزاده اورنگ زیب  
به دشمن چنان گرم کین تاخته  
بر آورد از تنگ چشمان دمار  
قلعه کو داشت بر کیوان کلاه  
عقدہ های کار اهل ملک و دین

بر آمد ز زین شاه دارا شکوه  
روان شد ز هر سو سپه فوج فوج  
فلک در هراس و زمین پر تعب  
نهان شد به جوشن تن پر دلان  
هر آنجا که از آتش کین فروخت  
مسلمان و هندو در آن گيرو دار

**مخلص حسین تبریزی**

مخلص حسین که اصلش از تبریز می باشد، یکی از دانشوران عصر خود بود. به گفته میرزا محمد مینا، وی در عهد قاسم خان جوینی در بنگاله

(۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ هـ. ق) استانداری بنگاله یافت و به این دیار رسید. به لطف طبع موصوف بود. شعرش از قلم افتاده است (۷۵)

### ملا حکیمی :

ملا حکیمی شیرازی خواهر زاده شاعر معروف عرفی شیرازی است. او در عهد شاهجهان (۱۰۳۸ - ۱۰۶۸ هـ) به هندوستان رفت و چندی در خدمت قاسم خان جوینی حاکم بنگال به سر برد. این شعر زائیده فکر اوست.  
تو آن بزرگ نوائی که هر که پرورده [ ] ز نعمت سر خوانت به روزگار عظام  
به زیر خاک پس از مرگ همچو شاخ درخت [ ] به خویش بالذهر استخوانش در اندام (۷۶)

### ملا درویش

ملا محمد درویش والا هروی از مردم هرات بود و مشق سخن از ملا فصیحی انصاری می نمود. در عهد شاهجهان پادشاه از راه دریای شور به هندوستان رسید ، والا هروی در زمان قاسم خان جوینی به بنگال رسید و اقامت گزید. میرزا عبدالقادر بیدل در سیاحت دیار بنگاله با وی صحبتها داشت ، و در کتاب چار عنصر خود بذکرش پرداخته واز دوستان صادق مینا بود. این شاعر خوش فکر و پرتلاش به لطف طبع موصوف بود . در صفت اسپ می گوید :  
پیش او بعد مسافت نبود ، پنداری [ ] کاسمان واره گرفته است زمین رایغل (۷۷)

### ملا سراجی :

ملا سراجی مردی هموار و کم آزار و همسفر مخلص تبریزی بود و در زمان حکومت قاسم خان جوینی (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ هـ) با هم به بنگاله رسیدند، به زبان فارسی و سرودن شعر علاقه داشت. وی پس از اندک زمانی به اکبرآباد رفت و در همانجا درگذشت . بیتی از او در زیر بیاوریم:  
خال تو دلرباست، نگهدار خویش باش [ ] دزدی، کسی به خوبی هندو نمی کند (۷۸)

### ملا دوست محمد کشمیری :

ملا دوست محمد از کشمیر به بنگاله آمد و در خدمت میرزا ابوسعید نبیره اعتماد الدوله غیاث الدین که با قاسم خان به بنگاله رسیده ، به سر می برد،

وی در بازی شطرنج مهارت داشت و در همان جا فوت کرد. رباعی ذیل از او یادگار مانده است :

ای خوی کجبت! نماز جان را محراب [ ] ابروی تو، مسجد جهان را محراب  
گردید بگرد ما فلک خام یعنی [ ] هر سو است نماز عارفان را محراب (۷۹)

### ملا محمد جان

دربارهٔ احوال و آثار ملا محمد جان چیزی دریافت نشد. ولی بنا به نوشتهٔ محمد صادق مینا مردی ظریف بود. در خدمت میرزا انوار الله در بنگال بسر می برد. بیت ذیل از وی نقل شده است:

چون رشتهٔ غم تو به سوزن در آورم [ ] دل قراق پوشم و بر تن در آورم (۸۰)

### ملا شریف طالقانی :

ملا محمد شریف طالقانی در خدمت اسلام خان به سر می برد ، وی به لطف طبع موصوف بود او با اسلام خان از بنگاله رفت (۱۰۴۹ هـ) و در گذشت : یک رباعی از او نقل می شود :

زاهد نخورد باده که مستی دارد [ ] مستی دارد ، هر آنچه هستی دارد  
پستی بگزین ، گر آبرو می خواهی [ ] هر جا ابی است ، میل پستی دارد (۸۱)

### ملا محمد وفایی هروی

از شاگردان میر فصیحی انصاری هروی (م ۱۰۴۹ هـ . ق ) بود ، وی وفا تخلص می کرده و در تذکره ها به هر دو نام مذکور است (۸۲) در عهد شاهجهان در سال (۱۰۳۸ هـ ق ) به قصد سیر و سیاحت از راه بنگاله وارد هند شده است.

هنگامی که ملا درویش والا هروی در بنگاله بود ، وفایی هروی هم به آن دیار آمد. میرزا محمد صادق مینا اصفهانی در زمان حکومت قاسم خان جوینی (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ هـ . ق ) او را در بنگاله دیده است . به قول باقی نهایندی - از صاحب لطیف و طبیعات و موزونات السلطنه بود و به روش قدما شعر می گفت .

مدح خان خانان عبدالرحیم خان را گفته ، و از انعام عام او بهره مند گردیده است . این شعر از اوست :

بدوزم دیده را تا قدر بیداران شود پیدا [ ] بپوشم چهره را تا حال بیماران شود پیدا

هوا ابر است ، یکدم باش چون خورشید در منزل  
که می ترسم خلل در کار میخوران شود پیدا  
این رباعی را در مدح خان خانان گفته است .

ای مهر رخت آئینه صبح امید  
خورشید کرم از تو منور جاوید  
در خور نبود با رخت آئینه ماه  
کآئینه برابر نشود با خورشید (۸۳)

### ملا عبدالله

ملا عبدالله پسر مولانا محمدیزدی لاهوری است ، از فضیله مهم  
دوره خود به شمار می رود . یکی از دوستانش میرزا محمد صادق بود . در  
راج محل ملازم درگه سلاطین پناه شاهزاده محمد شجاع بود و در خدمت  
شجاع در بنگاله هم به سر برد. در خط و شعر و فنون سپاه گری و اکثر هنرها  
توانایی داشت . این بیت ها از او است :

به خانه اش روم و این کنم بهانه خویش  
که مست بودم و کردم خیال خانه خویش  
کان می نمود ، دعوی همدستی بگفت  
دست زمانه جهتش سنگسار ساخت (۸۴)  
(کذا)

### مولانا محمد یزدی لاهوری

مولانا محمد یزدی لاهوری از علماء مشاهیر زمان خود بود. سالها با  
شیخ ابوالفضل به سر برد. سپس به بنگاله رفت و در عهد قاسم خان امر قضا  
یافت ، و بعداً معزول شد او استاد میرزا محمد صادق مینا اصفهانی بود. این  
شعر از اوست:

در دل هوس کعبه و بتخانه شکستم  
سنگ ره ، آمد و شد ، جانانه شکستم (۸۵)

### میر رضی دانش

میر رضی دانش پسر امیر ابوتراب مشهدی بود. ابوتراب « فطرت»  
تخلص می کرد و در حیدرآباد در سال (۱۰۶۰ هـ . ق ) وفات یافت. در  
نزدیک مقابر میر محمد مؤمن به خاک سپرده شد (۸۶) دانش مشهدی در طایفه  
شعرا عهده اشخاص و صاحب بسیار خاص الخاص بود. نتایج نو آیینش همه  
والا نژاد و خوبان مضامینش مستحق خواندن وان یکاد. وی «دانش» هم  
تخلص می کرد. او هندوستان را سیر نمود و در محل مراجعت از هند در  
قصبه فراه به ملاقات فیض البرکاتش مسرور گردید. دانش بایدرش به بنگاله  
رسید و چندی در این دیار ماند ، بعداً به ایران بازگشت .

وی مناسک زیارت « بیت الله » را به تقدیم رساند، و در یک مثنوی وصف کعبه می کند (۸۷)

بساط دلربایی درمیانست  
چه معشوقانه خود را جلوه داده  
به گرد آن مواضع می توان گشت

ز خوبی کعبه معشوق جهانست  
به روی تو نیازان در کشاده  
جمالش عذر خواه زحمت دشت  
بیتی دیگر :

بر سرم آمد ، ولی بسیار زود از من گذشت دولت تیزی که می گویند ، شمشیر تو بود

### میر معصوم کاشانی :

میر معصوم کاشانی ، پسر میر حیدر معمّائی و برادر میر سنجر بود . وی مدتی با حسن خان ، حاکم هرات به سر برد و در عهد شاهجهانی قصد سیاحت هند کرد و در منطقه بنگاله ساکن شد، اعظم خان ناظم بنگال ، میر را به اعزاز واحترام پیش و لوازم قدرشناسی به تقدیم رساند؛ معصوم مدتی رفاقت اعظم خان برگزید و از احسان او کامیاب گردید . او از شعرای نامی عصر خود به شمار می رفت . به خوش صحبتی ، لطف ، ادراک صافی ، همت و طبع بلند اّتصاف داشت. وی در سال ۱۰۵۲ هـ ق در هند این جهان فانی را به درود گفت ؛ از سروده او چند بیت بدین قرار است :

گویند پیشش آید ، از هر چه کس گردید  
از یاد می گریزیم ، شاید که پیشم آید  
(کذا)

آنقدر باش که عنقا ز سفر باز آید  
می زان حرام شد که دلی شاد می کند

\*\*\*

پا بر تربتش نشان سلاسل نهاده اند (کذا)  
بت پرستان همه صندل به جبین می مالند(۸۸)

ای که همراه موافق به جهان می طلبی  
چیزی که خاطری شگوفاند ز جهان نداشت

مجنون به خاک رفته وموران به نقش  
کفر، بی دردسری نیست، چنین معلوم است

### میر عبدالقیوم فراهانی غنی :

میر عبدالقیوم بن سید محمد فراهانی ، متخلص به غنی شاعر نغزگو بود. در زمان شاهجهان به هندوستان رفت و از ملازمان قاسم خان جوینی صوبه دار بنگال و یکی از دوستان محمد صادق مینا بود . در جهانگیر نگر

(داکای کنونی) به سال ۱۰۳۳ یا ۱۰۴۲ هـ. ق درگذشت. از سروده او یک رباعی زیر نقل می شود:

دل دشمن جان بود، هلاکش کردم [ ] در خنجر آه چاک چاکش کردم  
از خون جگر شستم و پاکش کردم [ ] در مشهد آرزو، به خاکش کردم (۸۹)

### میرزا شاه باقر

میرزا شاه باقر خواهر زاده خواجه حسین ثنایی مشهدی است. مدتی در هند بود و از وابستگان به شاهزاده مرادبخش بن شاهجهان بود و وی او را به نیابت به مشهد فرستاد که زیارت کند. خواجه کمال که از رؤسای افغانه بنگاله بود سرکشی کرد. قاسم خان پسر خود را با اکابر امرای بنگاله به تنبیه او فرمان داد. چون لشکر ظفر اثر، به مسکن خواجه کمال رسید، او عجز و زاری پیش آورد و به خدمت پیوست، و به جهانگیر آمده، محبوس گشت. شاه باقر تاریخ دستگیری او از این مصرع یافت:

« بزودی هر کمالی را زوال است » ( ۱۰۴۱ هـ. ق )

بیت زیر ازوست:

چنان مستغرق کفرم که گر تسبیح زاهد را [ ] به خاطر بگذرانم، رشته زنار می گردد (۹۰)

### میرزا شاه باقر حسینی، حاصل

میرزا شاه باقر حسینی از اعیان سادات مشهد مقدس و خدام روضه رضویه بود. در عهد جهانگیری به هندوستان رسید. محمد صادق مینا اصفهانی در سال ۱۰۳۸ هـ. ق در جهانگیر نگر (داکای کنونی) با او ملاقات کرد و گفت: که « هم در آن ایام به ملازمت میرزا شاه باقر حسینی مشرف شدم (۹۱) حاصل نموده. همه عمر به رفاه و فلاح به سر برد «حاصل» تخلص می کرد و به استقامت رأی و علو همت و لطف طبع اخصاف داشت. اشعارش در زیر نقل می شود:

در کشتی عمر ناخدائیم همه  
در گوش زمانه چون صداییم همه  
در چشم خود اندکی و بسیار یکی است  
تسبیح صد دانه را تار یکی است

مائیم که در بحر فنائیم همه  
تا آمده ایم، رفته ایم از عالم  
چون کثرت خلق را نمودار یکی است  
یک خواه و یکی طلب، که در حلقه ذکر

توان چو ابر ، بر سر دنیا گریستن  
بر من ، از سایه خود پیشتر ، افتاده ام (۹۲)

باید چو برق خنده زنان ، از جهان گذشت  
بس که دارم ناتوانی ، چون ز جا جنبیده ام

### میرزا محمد صادق مینا، اصفهانی :

پدر میرزا محمد صادق مینا، محمد صالح نام داشت که در زمان اکبر شاه وارد شبه قاره گردید و تا دوره شاهجهان زندگی کرد. میرزا محمد صادق مینا در هند به دنیا آمد. مینا از جمیع علوم خصوصاً هندسه ، حساب ، اسطرلاب و اصول ریاضی بهره ور بود . علاوه بر این ها در جنگ نیز شجاعت و سلحشوری نیز ممتاز بود. در پیروی از پدر خود ، مناصب بسیار بزرگی کسب کرد. پدرش محمد صالح مینا، شاعر بود ولی پسرش غیر از شاعری افتخاری تحقیق و تصنیف را نیز داشت و آثار زیر را که از جهت دارای ارزش فوق العاده بود ، از خود به جای گذاشته است :

۱ - صبح صادق ؛ کتاب مطالبی تاریخی ، ادبی و علمی ارزنده داراست . در سال ۱۰۴۱ هـ . ق اتمام گرداند. دارای چهار جلد و با اسم شاهزاده صاحب بنگال ۸۰ - ۱۰۶۹ هـ . ق مقدمه گردیده است.

۲ - شاهد صادق : مجموعه ای از ضرب المثلها و اشعار منتخب فارسی ، لطایف تاریخی و داستانهای ادبی است که در سال ۱۰۵۶ هـ . ق به پایان رسانید (۹۳)

مینا در عصر خود شاعر برجسته ای بود . چنانچه از قبل با شاهزاده شجاع با متمردان ولایت بنگاله در دریا و صحرا مکرر جنگهای مردانه کرده و شرح آنها را به نظم آورده. وی اشعار خود را از بنگاله (جهانگیر نگر ) به طاهر نصرآبادی برای چاپ فرستاده بود. وی در سال ۱۰۶۱ هـ . ق در هندوستان بدرود حیات گفت (۹۴)  
از اوست در تعریف بنگاله

سوادش بروی زمین همچو خال  
نهان آب در سبزه چون آب میغ  
تو گویی ، بلالی است تکبیر گوی  
نگهبان او ازدهای چو گنگ  
تو گویی فلک کهکشان ریخته

خوشا ملک بنگاله در برشگال  
زمین پر ز آب و هوا پر ز جیغ  
سپه ابر پیوسته در های و هوی  
ز گلها زمین گنج پور پشنگ  
ز کوه ، آبشار آنچنان ریخته  
در تعریف شراب:

صنوبر وار یکسر دل دهد بر (۹۵)

پبای بید اگر ریزی دو ساغر



### میرزا محمد صالح

میرزا محمد صالح پدر میرزا محمد صادق مینا مؤلف معروف صبح صادق است. علاوه بر دو پسر دیگر محمد سعید و محمد جعفر در هندوستان و پسر چهارم محمد تقی در ایران زندگانی خود را به سر نمودند. بعد از این که محمد صالح ایران را ترک کرد بار دیگر به مرز و بوم خود مراجعت نکرد.

رباعیات زیر از اوست :

جز عکس گل و لاله ندیدیم چو آب  
در خاک ، ز ماندگی خزیدیم چو آب

بر گرد چمن ، بسی دویدیم چو آب  
از باد ، ز بیدلی طپیدیم چو آب

\*\*\*

از بهر دل خراب، در شیشه کنید  
گر نیست شراب آب در شیشه کنید(۹۶)

ای دردکشان شراب در شیشه کنید  
از بیم خمار می تپد در بر دل

### میرزا محمد حسین حسینی مشهدی :

میرزا محمد حسین از اکابر سادات خراسان و امرای زمان بود . و بعد از او پسرش ابن حسین خان فیروز حکومت سرخس یافت. عاقبت در یکی از نبردها به شهادت رسید. برادر او میرزا یادگار حسینی به هند رفت و در خدمت جهانگیر پادشاه معتبر گشت و در عهد صاحبقران یادگار حسین خان لقب گرفت. میرزا محمد حسین حسینی مشهدی مثل دیگر دانشوران و شاعران ایران به بنگاله رسید. او سخن دانی بلند مرتبه بود و در خدمت شاهجهان پادشاه وقت مهم زندگی خود را گذراند . این مطلع از اوست .  
هیچ دل نیست که سرگرم دل افروزی نیست رنگ خاکستری فاخته بی سوزی نیست (۹۷)

### میرزا محمد حسین

میرزا محمد حسین مشهدی نبیره محمد حسین حسینی بود . به خدمت صاحبقران پیوست و در سال ۱۰۴۷ هـ . ق به موجب فرمان به بنگاله رسید و در همان جا به سر می برد . شعر هم می سرود . نمونه سروده او این گونه است :

باز از عالم اسباب ، برون خواهم رفت  
آه خواهم شد و از اشک فزون خواهم رفت (۹۸)

همره عشق ، ز سر حد جنون ، خواهم رفت  
حذاین بادیه جز اشک ندیده است کسی

## نتیجه گیری:

در سراسر دورهٔ سیصد ساله سلاطین مغول تیموریه گورکانی در شبه قاره هند، تمام پادشاهان و جانشینان آنها در سخن سرایی و نویسندگی مستعد و صاحب ذوق بودند. هنر دوستی و ادب پروری سلاطین و امرای منطقهٔ بنگال هم مهمترین و مؤثرترین انگیزه برای جلب توجه مردمان به ویژه طبقات علماء، فضلا، شعرا و هنرمندان به بنگاله بوده است. حکمرانان در سرپرستی و حمایت از شاعران بی سابقه و بی نظیر بوده است. این موجب شد که دانشمندان، شاعران، نویسندگان از ایران و آسیای مرکزی به شبه قاره هجرت و در منطقهٔ بنگال هم سکونت کنند و به آموزش فنون شعر و شاعری و هنرهای خود به مردمان بپردازند اینان در پیشبرد شعر و ادب تلاش های بسیار و پُرفایده ای به عمل آوردند و نقش مهمی ایفا کردند.

ادب پروری حکمرانان به حدی بوده است که اکثر شاعران و ادیبانی که به سرزمین بنگاله مهاجرت کردند هیچ گاه به موطن اصلی خود برنگشتند و فرزندانشان نیز راه هنری اجدادشان ادامه دادند.

در شعر این شاعران با توجه به همین مختصر اشعاری که نقل کردم می توان رنگ و بوی طبیعت بنگاله را درک کرد. این تفاوت صور خیال و داشتن رنگ و بوی طبیعت بنگاله در حکم ویژگی سبکی شعر این شاعران گشته است و آثار آنان را از شعرای سرزمین ایران ممتاز کرده است.

## فهرست منابع و مأخذها

- ۱ - کریم لو، داود؛ بنگلادش، شناسنامهٔ آموزش کشورها، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، تهران ۱۳۸۲، ص ۱۶.
- ۲ - همان مأخذ، ص ۲۷
- 3 - Syed, Razi Wasti; *Memoris and other Writings of Syed Ameer Ali*, People publishing house, Lahore, Pakistan, 1968, p.21.
- ۴ - نسخهٔ خطی این کتاب در پاریس موجود است، یکی از فتوکپی های نسخه خطی در کتاب خانهٔ مرکز دانشگاه داکا نگهداری می شود.
- ۵ - حبیب الرحمن، حکیم؛ *ثلاثة غساله*، در کتابخانهٔ مرکزی، دانشگاه داکا نگهداری شده است. ص ۲۵.
- 6 - Syed Ameer Ali, *his life and work*. Vol 11, Lahore, P.506.
- 7 - Fazle Rabbi; *Origin of the Musalman of Bengal*, p42.

8 – *Journal of the East Pakistan History Association, Dacca Vol 1, March 1968. p 41.*

۹ – سید ، اقبال اعظیم ؛ مشرق بنگال مین اردو ، ( اردو در بنگال شرقی ) ، کوآپریتیو بک سوسائٹی ، چانگام ، ۱۹۹۴م ، ص ۱۶۳ .

۱۰ – عزیززاده ؛ عزیز: تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی ، مجلۀ ارتباطات فرهنگ چشم انداز ، شماره آبان و آذر ، ۱۳۸۵ ، صص ۴۸ – ۲۷ .

11 – *Enamul Haque, Nawab Bahadur Abdol Latif, his writing and Related documents, Dacca 1968, p. 196.*

۱۲ – خان ، عبدالصبور ؛ تأثیر فارسی بر زبان بنگالی ، نامۀ پارسی ، سال دوازدهم ، شماره اول و دوم ، بهار و تابستان ، ۱۳۸۶ ، ص ۷۸ .

۱۳ – سهرامی ، محمد کلیم ، خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، داکا ، ۱۹۹۹م ، ص ۱۵ .

۱۴ – همان مأخذ ، ص ۸۷

۱۵ – آخوند زاده ، مهدی محمد ؛ تجزیہ شبہ قارۃ ہند و استقلال بنگلادش ، وزارت امور خارجه ، تهران ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۲۰ .

۱۶ – ابو ثوائفہ ، شرف الدین ، نامۀ حق ، مقدمہ .

17 – *S.M.Ikram; Cultural Heritage of Pakistan “ Oxford” University Press, London, 1955, P. 1120.*

۱۸ – اکرم ، فیروز ، شیخ ؛ آب کوثر ، لاهور پاکستان ، طبع پنجم ، ۱۹۶۵م ، ص ۳۱۰

۱۹ – حافظ ، شمس الدین محمد ؛ دیوان حافظ ، تهران ، ۱۳۸۱ ، ص ۳۰۵ .

۲۰ – دهلوی ، شیخ عبدالحق محدث ؛ اخبار الاخیار ، ۱۹۱۲م دہلی ، ص ۱۵۲ .

۲۱ – حقانی ، شاہ قطب الدین ، مسایل المشایخ ، صص ۱۴۵ – ۱۴۴ ، ( نسخہ ای این کتاب در نزد پسر خان بہادر فضل ربی بودہ ، و آقای علی افضل این نسخہ را در روزنامہ پاکستان تایمز ، مورخہ ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۳م معرفی کردہ است .

۲۲ – حق ، محمد انعام ، مسلمانان در ادبیات بنگالی ، مطبوعات پاکستان ، داکا ۱۹۶۵م ، صص ۱۳۲ – ۱۳۱ .

۲۳ – منیر لاهوری ، ابوالبرکات ؛ مثنوی در صفت بنگالہ ، کراچی پاکستان ، ۱۹۵۲م ، مقدمہ ص ۲ .

۲۴ – خان ، محمد عبد الصبور ؛ تأثیر فارسی بر زبان بنگالی ، نامۀ پارسی دوازده ، شماره ۱ و ۲ ، بہار و تابستان ۱۳۸۶ .

- ۲۵ - خان ، علی حسن ؛ صبح گلشن ، چاپ بهوپال هند ، مطبع شاهجهانی ، ذوالقعدة ۱۲۹۵ هـ . ق ، ص ۲۲۲ .
- ۲۶ - معصوم ، میر محمد ؛ تاریخ شاه شجاعی ، کلکته ، هند ۱۹۶۰ ، ص ۱ .
- ۲۷ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۸ .
- ۲۸ - تأثیر فارسی بر زبان بنگالی ، نامه پارسی ، ص ۸۷ .
- 29 - S.M.Ikram, *Cultural Heritage of Pakistan* , P.115.
- ۳۰ - صبح گلشن ، ص ۵۹ .
- ۳۱ - معانی ، احمد گلچین ؛ کاروان هند ، انتشارات آستان قدس رضوی ، جلد اول ، ص ۸ .
- ۳۲ - همان مأخذ ، ص ۸ .
- ۳۳ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۰ .
- ۳۴ - نصر آبادی ، محمد طاهر ؛ تذکره نصرآبادی ، چاپ ارمغان ، تهران ، ۱۳۱۸ ش ، ص ۱۹۷ .
- ۳۵ - کاروان هند ، جلد اول ف ص ۱۰ .
- ۳۶ - خان ، عبدالنبی ؛ می خانه ، چاپ هند ، ۱۰۲۸ هـ . ق ، ص ۸۹۹ - ۸۹۸ .
- ۳۷ - کنبو ، محمد صالح ؛ عمل صالح ، تصحیح یزدانی ، دکتر غلام ، مجلس ترقی ادب ، لاهور پاکستان ، ۱۹۷۲ م ، جلد سوم ، صص ۳۴۳ - ۳۴۲ .
- ۳۸ - صبا ، محمد مظفر حسین ؛ روز روشن ، به تصحیح رکن زاده ، محمد حسین ، کتابخانه رازی ، تهران ، ۱۳۴۲ ، صص ۷۷۶ - ۷۷۴ .
- ۳۹ - خزانه دارلو ، دکتر محمد علی ؛ منظومه های فارسی ، انتشارات روزانه ، ۱۳۷۵ ش ، ص ۵۴۸ .
- ۴۰ - همان مأخذ ، ص ۵۴۷ .
- ۴۱ - مجله پارس ، کراچی پاکستان ، اکتبر ۱۹۶۷ ، صص ۶۶ - ۶۵ .
- ۴۲ - همان مأخذ ، صص ۶۶ - ۶۵ .
- ۴۳ - مینا اصفهانی ، میرزا محمد صادق ؛ صبح صادق ، هند ، ۱۰۵۰ هـ . ق ، ص ۶۵ .
- ۴۴ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۳ .
- ۴۵ - صبح صادق ، ص ۷۳ .
- ۴۶ - همان مأخذ ، ص ۷۳ .
- ۴۷ - نصرآبادی ، صص ۲۹۰ - ۲۸۹ .
- ۴۸ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، صص ۴۴ - ۴۳ .
- ۴۹ - صبح صادق ، ص ۶۰ ، مجله پارس ، ص ۶۷ .

- ۵۰ - خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۶.
- ۵۱ - همان مأخذ ، ص ۶۲.
- ۵۲ - صبح صادق ، ص ۷۷.
- ۵۳ - همان مأخذ ، ص ۷۰.
- ۵۴ - لچهمی نراین ، شفیق اورنگ آبادی ، شام غریبان ، چاپ هند ، ۱۱۸۲ هـ. ق ، ص ۱۶۲.
- ۵۵ - سید سلیم ، نواب علی حسن خان ، صبح گلشن ، چاپ بهوپال ، هند ، ذوالقعدة ، ۱۲۹۵ هـ ق ، ۲۹۵.
- ۵۶ - صبح صادق ، صص ۶۵ - ۶۴.
- ۵۷ - لاهوری ، محمد صالح کنبوه ؛ شاهجهان نامه ، چاپ کلکته ، هند ، ۱۹۴۶ م ، جلد اول ، ص ۲۶۶ ، نصرآبادی صص ۶۴ - ۶۳.
- ۵۸ - مجلهٔ پارس ، صص ۶۵ - ۶۴.
- ۵۹ - همان مأخذ ، ص ۵۲.
- ۶۰ - روز روشن ، ص ۳۵۲.
- ۶۱ - کاروان هند ، جلد اول ، ص ۵۴۹.
- ۶۲ - خان ، نواب سید نورالحسن ؛ طیب و نور ؛ نگارستان سخن ، چاپ بهوپال ، ۱۲۹۳ هـ. ق ، ۱۸۷۶ ، ص ۳۹.
- ۶۳ - بدوانی ؛ عبدالقادر ؛ منتخب التواریخ ، انجمن آسیایی بنگال ، کلکته ۱۷۹۵ م ، صص ۲۴۵ - ۲۴۳.
- ۶۴ - رازی ، امین احمد ؛ هفت اقلیم ، نسخ خطی دانشگاه لاهور و مرکز ادبیات تهران ، صص ۴۲۲ - ۴۲۱.
- ۶۵ - روز روشن ، ص ۳۵۲.
- ۶۶ - همان مأخذ ، ص ۷۶.
- ۶۷ - سنهلی ، میر حسین دوست حسینی ؛ تذکره حسینی ، چاپ لکهنو ، هند ۱۲۹۲ هـ. ق ، ۱۸۷۵ ، ص ۱۵۷.
- ۶۸ - صبح صادق ، ص ۷۶.
- ۶۹ - صبح صادق ، ص ۷۶.
- ۷۰ - خلیل ، علی ابراهیم خان ؛ صحف ابراهیم ، چاپ بنارس ، هند ۱۲۰۵ هـ. ق ، ص ۱۰۵.
- ۷۱ - خیرالبیان ، صص ۳۹۶ - ۳۹۵.
- ۷۲ - صبح صادق ، ص ۷۳.
- ۷۳ - روز روشن ، ص ۶۱۴.
- ۷۴ - نگارستان سخن ، ص ۹۰.
- ۷۵ - تاریخ شاه شجاعی ، ص ۶۹ - ۶۸.

- ۷۶- صبح صادق ، ص ۶۸ ، کاروان هند ، جلد دوم ، ص ۱۲۷۱.
- ۷۷- شیرازی ، میرزا نظام الدین احمد ؛ حدیقة السلاطین ، چاپ هند ، ۱۰۵۴ هـ.ق. ، ص ۲۱۶.
- ۷۸- روز روشن ، ص ۷۴۷ ، نگارستان سخن ، ص ۱۳۹.
- ۷۹- کاروان هند ، جلد اول ، ص ۵۳۶.
- ۸۰- راشدی ، فقید پیر حسام الدین ، نسخه خطی ، کتابخانه مرکزی دانشگاه داکا ، به شماره ۷۹ ، ص ۴۱.
- ۸۱- خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۱.
- ۸۲- کاروان هند ، جلد اول ، ص ۶۳۵.
- ۸۳- صبح گلشن ، ص ۵۹۷.
- ۸۴- اوحدی ، تقی ؛ عرفات العاشقین ، نسخه خطی ، کتابخانه بانکی پور ، هند ، ص ۷۹۳ ، نهایندی ، ملا عبدالباقی ؛ مآثر رحیمی ، چاپ انجمن آسیای بنگال ، کلکته ، ۱۹۳۱م ، ص ۴۰۰.
- ۸۵- نصرآبادی ، ص ۳۹۹.
- ۸۶- خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۵۷.
- ۸۷- آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ؛ سرو آزاد ، چاپ لاهور پاکستان ، ۱۹۱۳م ، ص ۸۷.
- ۸۸- خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۶.
- ۸۹- کاروان هند ، جلد اول ، ص ۳۹۳.
- ۹۰- همان مأخذ ، جلد دوم ، صص ۱۳۲۱ - ۱۳۲۰.
- ۹۱- همان مأخذ ، ص ۹۵۸.
- ۹۲- بیگ ، صادقی ؛ مجمع الخواص ، چاپ تبریز ، ۱۳۲۷ ش ، ص ۲۶۱.
- ۹۳- صبح صادق ، ص ۶۶.
- ۹۴- همان مأخذ ، ص ۶۶.
- ۹۵- راشدی ؛ حسام الدین ؛ شعر فارسی در شبه قاره ، مجله پارس ، کراچی ، اکتبر ۱۹۶۷ ، ص ۳۳.
- ۹۶- نصرآبادی ۲۴.
- ۹۷- خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۵۰.
- ۹۸- روز روشن ، ص ۶۱۴.
- ۹۹- تذکره حسینی ، ص ۱۰۳.
- ۱۰۰- خدمتگزاران فارسی در بنگلادش ، ص ۶۸.

\*\*\*\*\*

## سهروردی و اقبال

چکیده:

در این گفتار توجه گسترده اقبال به اندیشه ها و افکار سهروردی - دانشمندی که فقط ۳۸ سال زیست و ناحق به قتل رسید - در آثار مختلف اقبال مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است. به تحقیق نویسنده، اولین کسی که سهروردی «مقتول» را به عنوان سهروردی «شهید» قلمداد کرد، اقبال بوده است.

\*\*\*

در پهنه آسمان تاریخ تفکر ایرانی - اسلامی دو اخگر فروزان درخشیدن گرفتند که هر چند همانند شهابی ثاقب دیر نپائیدند ولی تأثیری شگرف بر ایام بعد از خویش نهادند و از همین رو آوازه ئی جهانی یافتند. یکی از این دو، شهاب الدین سهروردی است که در ۳۸ سالگی (۵۸۷ ق / ۱۲۰۸) به فتوای مفتیان حلبی به شهادت رسید، و دیگری محمد اقبال، که گرچه به مرگ طبیعی در ۶۱ سالگی (۱۲۵۶ ش / ۱۸۷۳) درگذشت ولی در واقع «غم این خفته ئی چند» موجب درگذشت زود هنگامش شد.

شباهت فکری و شیوه زندگی این دو فرزانه چندان به هم شبیه است که بررسی همه دقایق آنها بیش از اندازه یک مقالت است، بنابر این ضمن نگاهی اجمالی به مشابهت های فکری آنان، برخی همانندیهای مهمترشان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سهروردی جوان زمانی درخشیدن گرفت که بنای فلسفه به دست شخصیت‌های آزموده و پر آوازه‌ئی نظیر ابو حامد محمد غزالی، محدود سنائی و افضل الدین بدیل خاقانی ضربه های اساسی دیده بود، اینان اهل فلسفه را به بی دینی و یونان گرایی یعنی غرب زدگی متهم می کردند. او با ابداع «حکمت اشراق» بنای کهنه فلسفه را که مخالفانش رو به ویرانی برده بودند بار دیگر آبادان ساخت. اقبال در کتاب سیر فلسفه در ایران که رساله دکترای اوست اشارتی به این موضوع دارد. او این کتاب را کم و بیش در ایامی از عمر خویش به تحریر در آورد که سهروردی بیش از آن نزیست. اقبال می نویسد

« شهاب الدین یحیی سهروردی به برکت رهائی فکری مسلمانان پدید آمد و آهنگ ساختن فلسفه ئی نو کرد. او از مفاهیم دیرینه یکسره چشم نپوشید، بلکه به اقتضای فکر اصیل ایرانی خویش، به رغم تهدیدات منتقدان تنگ نظر به استقلال اندیشید. او در فلسفه، سنتهای فکری ایران باستان را که اندکی در آثار محمد زکریای رازی و ابو حامد غزالی و اسماعیلیان جلوه گر شده بود با افکار حکیمان و الهیات اسلامی همساز کرد.» اقبال از همان آغاز شروع بحث خود در مورد سهروردی بغض و خشم خود را نسبت به جریان واپسگرایی که شمع حیات این اندیشمند بی بدیل را خاموش ساخت در قالب کلماتی نظیر « تهدیدات منتقدان تنگ نظر» نشان می دهد. در آن ایام نیز جریان متحجر یا به قول اقبال « حاکم و کوتاه بین » چندان قوت داشت و چنان تابویی از او ساخت که تا یک قرن گذشته کسی او را شهید عنوان نداد، یا حداقل اعتراضی جدی نکرد که از چه رو باید او را به تقلید از مفتیان حلبی من باب تخفیف « مقتول » نامید؟ از شهر زوری نخستین شارح حکمت الاشراق گرفته تا قطب الدین شیرازی و ملا صدرا و حاجی سبزواری و دیگر شارحان آثار وی. حتی مرحوم شریعتی نیز در تجسسهایش برای کشف نمونه هایی در اثبات از خود رمیدگی یا به اصطلاح وی « جن زدگی » اختیاری حرفی از این بابت با مخاطبانش نگفت.

ز خود رمیده چه داند نوای من ز کجاست جهان او دگراست و جهان من دگراست (۱)  
 نخستین کسی که عنوان مقتول را با اعتراضی شدید و با نهیب به همه اندیشمندان و نویسندگان اسلامی از کنار نام وی حذف کرد، علامه اقبال لاهوری بود. او تقریباً در یک قرن پیش زمانی که سی و سه ساله بود در کتاب سیری در فلسفه ایران می نویسد « شهاب الدین سهروردی که بعداً به « شیخ مقتول » شهرت یافت، هنوز در بجهوه شباب بود که سرآمد همه حکیمان عالم اسلام شد... فیلسوف جوان عقاید مستقل خود را در حلب باز نمود. جزم اندیشان خون آشام که در همه اقالیم و اعصار برای پوشانیدن ناتوانی فکری خود به زور توسل جسته اند، بر او رشک بردند و به سلطان صلاح الدین ایوبی نوشتند که تعالیم سهروردی، اسلام را به خطر می اندازد و سرکوبی آن واجب است. سلطان درخواست آنان بر آورد. پس فیلسوف جوان ایرانی در سال سی و ششم عمر خویش با آرامش به مرگ تن داد. مرگی که او را در زمره شهیدان حقیقت در آورد و بدو نامی جاوید بخشید. امروز آن مردم کشان و بسا آدم کشان دیگر مرده و پوسیده اند، ولی فلسفه ئی



که به بهای جانی تمام شد همچنان زنده است و انبوه حقیقت جویان را به سوی خود می کشد. سهروردی شخصیتی ممتاز داشت. از استقلال فکری و قدرت تعمیم و نظام پردازی برخوردار بود و از همه اینها بالاتر، نسبت به سنن ایرانی وفادار... این فرزانه تیز اندیش در سراسر دستگاه فکری خود هماهنگی تامی میان عقل و عاطفه برقرار ساخت و از این رو بیش از سایر متفکران از عهده تسخیر اذهان برآمد و به همین سبب از رشک حکیمان معاصر خود به گزند افتاد. اینان به انگیزه کوتاه فکری او را به سختی آزرده و حتی پس از شهادت او هم آرام نیافتند و این شهید بزرگ عالم علم را در زمره شهیدان در نیاوردند و به تحقیر « شیخ مقتول، نامیدندش » زیرا از این عنوان بوی گناه می آید. گناه او چه بود؟ این بود که به کلیت فرهنگ این ملک می اندیشید و آن را یکپارچه می خواست.

اقبال نیز مانند سهروردی در نوشته ها و گفته هایش بر این باور است که فرهنگ و حکمت و تصوف ایرانی همانند تاریخ این کشور، قدمتی بسیار کهن دارند و چنین نیست که بی پشتوانه و بی بن مایه، یکباره در دوره ئی خاص چنان شکوفا شده باشند. سهروردی نیز با حکمت اشراق ثابت نمود که عرفان و حکمت در ایران قدمتی حد اقل سه هزار ساله دارند و بنای اسلامی آنها بر عرصه افکار عرفانی و فلسفی حد اقل سه هزار ساله دارند و بنای اسلامی آنها بر عرصه افکار عرفانی و فلسفی حکمای تاریخ کهن ایران قوام یافته. اصطلاحات عرفانی حکمت اشراق نظیر سلطان انوار اسفهدیه، نور اعظم، خمیره خسروانی، مینو، گیتی، هورقلیا، سروش، فرودین، گوهر، بهرام، هورخس، شهریار، اسفهد، فره کیانی، هورخش صغیر، هورخش کبیر و بهمن دلیلی بر این مدعاست.

اقبال نیز در آثار خود واژگان فرهنگ و سنتهای کهن ایرانی را بسیار به کار برده است. او حد اقل در آثار منظوم فارسی خود سی بار از جام جم، بیست بار از ایران و سنتهای آن بیست و پنج بار از عجم و به کرات از شهر یاران باستانی ایران یاد می کند و همه را مرادف شوکت، اقتدار، افتخار، عظمت و شکوفائی فرهنگی به کار می برد اگر سهروردی زنجانی گفته است:

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم | خود جام جهان نمای جم من بودم

اقبال لاهوری نیز گفته است:

این دل که مرا دادی ، لبریز یقین بادا | این جام جهان بینم روشن تر از این بادا

او در وصف « برتری هری » شاعر باستانی و بسیار مورد احترام  
هندیان تشبیهی برتر از جم و جام جم نمی یابد:

کارگاه زندگی را محرم است | او جم است و شعر او جام جم است  
شرح ستایشها و اشاراتی که او از فرهنگ کهن ایرانیان و خرد و  
ذکاوت آنان در قیاس با دیگر اقوام دارد مجال بسیار می خواهد، به عنوان  
نمونه در غزلی می گوید :

نوی من به عجم آتش کهن افروخت | عرب ز نغمه شوقم هنوز بی خبر است

او همانند سهروردی برای این آتش کهن که نماد فرهنگ بنیادی و  
آغازین ایرانی است احترامی شایان قایل است و حتی خود را آئینه ئی می داند،  
در برابر انوار آن ، که به واقع چنین نیز هست . از همین رو در مقطع غزلی با  
توجه به احترامی که نور یا عنصر آتش در نزد مردم ایران داشته و دارد می گوید :

گرد من حلقه زبید، ای پیکران آب و گل | آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

این ارجگذاری یک اندیشمند خارجی به فرهنگ اصیل ایرانی است ،

حافظ نیست که بگویند اگر گفت: « که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست»

عرق ملی داشته. اقبال همانند سهروردی معتقد است که این فرهنگ ، هنوز

همه توان و امکانات خود را عیان نساخته و نباید آن را پایان یافته تلقی کرد،

به عقیده وی هنوز در رگهای این تاک کهنسال هزاران خمخانه پنهان است.

از این روست که به چهره های درخشان این فرهنگ همچون شیخ اشراق

مهر می ورزد و شیخ از شخصیت‌های محبوب آثار اوست. اقبال در رساله نه

چندان پرورق سیر فلسفه در ایران بیش از همه متفکران ایرانی به وی می پردازد،

و این شاید بدان سبب است که خود را از نظر فکری و به لحاظ ستمی که از

سوی متجربین بر او رفت با شیخ شهید نزدیک می بیند. بی سبب نیست که

نام دو اثرش *بال جبرئیل* و *پیام مشرق* ناخود آگاه و یا شاید هم آگاهانه

باعنوان دو کتاب معروف *شیخ آواز پر جبرئیل* و *حکمت الاشراق* شباهت

پیدا می کند. منویات قلبی هر نویسنده ئی را بی آن که نیازی به مطالعه کتابش

باشد، می توان فقط از عنوانی که بر آن نهاده دریافت. بنابراین از همین

مختصر می توان به میزان توجه و تأثیر پذیری اقبال از سهروردی واقف شد.

او شیخ اشراق را نماینده و تجسم سنتی بزرگ و استوار می داند که از

«ناکجاآباد» تاریخ آغاز شد و همچون رود خانه ئی خروشان جریانهای بزرگ

و کوچک فرهنگی و خرده فرهنگها را جذب و دفع کرد و همچنان سرزنده و توانمند به پیشروی خود ادامه می دهد. در کتاب سونش دینار که مجموعه دیدگاههای اقبال است، تعریفی از خدمات ایرانیان به اسلام و تلاش اندیشمندان شان در پروراندن این آئین جهانی با بهره گیری از سنت و فرهنگ پیشین خود به منظور از بین بردن حاکمیت عوامل خارجی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نا مرتبط با دین تازه پذیرفته شده به دست می دهد که سهروردی از مصادیق این مجاهدت حیرت آور در حفظ هویت فرهنگ ملی است. او می گوید: « .... ایرانیان اسلام را به آرامی و با شیوه های فکری آریائی هماهنگ ساختند... و به قصد تلطیف قوانینی مطلق که از خارج تحمیل شده بود در تفسیر و تعدیل اسلام کوشیدند یا به بیان دیگر عامل بیگانه خارجی را بدل به عاملی خودی و درونی کردند...» مفهوم دیگر این گفته آنست که ایرانیان به دینی روی آوردند که شعار اصلی آن برابری انسانها بود نه سلطه قومی بر قوم دیگر که با بنی امیه آغاز و به بنی عباس انجامید.

یونان زدگی یعنی غرب زدگی از همان نخستین سده های اسلامی مورد هجوم و انتقاد اندیشمندان ایرانی قرار گرفت که البته به معنای مخالفت با مردم یونان یا انسان غربی نبود. مقابله با سلطه عرب نیز به معنای رویا رویی با تعالیم دینی نبود که اگر می بود دینی باقی نمی ماند. بنابراین این آنچه که از آغاز مورد مخالفت و مقابله فرهنگ و سنت ایرانی قرار گرفت که پیشروانی مانند سهروردی پرچمدار آن بودند رویا رویی با هر نوع بیگانه زدگی بود، خواه یونان زدگی باشد، خواه شرق زدگی، خواه غرب زدگی که با یک تصحیف مختصر می شود غرب زدگی. سهروردی و اقبال توامان بر این اندیشه تأکید دارند که علاقه به اسلام به معنای قبول شیوه های تفکر، نحوه زندگی، رفتارهای اجتماعی و اطوار و آداب زندگی و سنتهای قومی خاص نیست. این پیام را سهروردی به طور ضمنی در همه آثارش و اقبال در برخی از گفته هایش به وضوح بیان می دارد که فرهنگ و سنتهای ایرانی بنیانی مرصوص برای تعالیم اسلامی بوده اند. او در برخی از گفته های خویش دقیقاً مکنونات قلبی شیخ اشراق را بازتاب می دهد. در سونش دینار می گوید «اگر از من پرسید بزرگترین حادثه تاریخ اسلام کدام است؟ بی درنگ خواهم گفت: فتح ایران. جنگ نهایند نه تنها کشوری آبادان و زیبا را

نصیب عربها کرد، بلکه تمدن و فرهنگی کهن را نیز در اختیار آنان گذاشت. به عبارت دیگر عربان با ملتی رو به رو شدند که قادر بود از عناصر آریائی و سامی تمدنی جدید به وجود آورد.» او در تمجید از فرهنگ ایرانی به عنوان پرورش دهنده نهال اسلام، آن را به مادری تشبیه می کند که دین بر آمده از حجاز را همچون طفلی، در دامانش پرورد، و پدر یعنی فرهنگ سامی همانند غالب پدران فقط عامل پدید آورنده بود. از این گفته اقبال به خوبی مشهود است که سهم عظیم فرهنگ و سنتهای ایرانی در پرورش و باروری اسلام به همان میزانی است که یک مادر در پرورش فرزندش دارد، یعنی تمامی زحمات یا حد اقل بیشتر آن بر دوش این فرهنگ بوده است. او می گوید «تمدن اسلامی حاصل اختلاط تفکرات آریائی» و سامی است. به کودکی می ماند که لطافت را از مادری آریائی و صلابت را از پدری سامی به ارث برده باشد. «مطالعات عمیق و گسترده اقبال در این زمینه او را به نتیجه شگفتی می رساند و آن این که اگر ایران نمی بود اسلام به کمال نمی رسید. از همین رو به صراحت اعلام می دارد که «اگر اعراب نمی توانستند ایران را فتح کنند. تمدن اسلامی ناقص می ماند.» این را نه زرین کوب گفته، نه یور داوود، و نه نقل به مضمون از شاهنامه است. این را اقبال گفته؛ ایرانی ترین غیر ایرانی که همه رخت و پختش بوی ایران را می دهد. او از این هم بیشتر رفته می گوید «مسلمانان با فتح ایران به همان اندازه سیراب شدند که رومیان از فتح یونان» (۲) و می دانیم که مبانی فرهنگ و تمدن غرب ریشه در یونان دارد و حذف آن غرب را بی هویت می سازد.

دیدگاههای اقبال به عنوان یکی از بزرگترین اندیشمندان غیر ایرانی قرن اخیر در مورد زیر ساختهای فرهنگ ایران دلیلی است استوار در گرایش سهروردی به فرهنگ ایران باستان به عنوان منبع اندیشه های مکتوم و بلا استفاده سهروردی و اقبال هر دو به کلیت این فرهنگ می اندیشیدند، اگر فردوسی جوانمردیها و فضایل اخلاقی روزگاران کهن این سرزمین را به منظر و ما را به نظاره نشانند، اگر سهروردی حکمت و اندیشه های حکمای ایران باستان را در برابر فلسفه های دیگر بخصوص فلسفه یونان متجلی ساخت که از آن حکمت تابناکی به نام اشراق سربر آورد، اقبال آمیزه ئی از تفکرات فردوسی و سهروردی را در قالب الفاظ دلنشین فارسی به همه مردم جهان عرضه کرد و یاد آور شد که آن فرهنگ هنوز دارای طراوت، پویندگی و امکانات بالقوه است که باید کشف شود:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است این که فردوسی و سهروردی همه وجودشان ایران را فریاد می کند جای عجیبی نیست. عجب آنست که اقبال نیز با آنان همنواست. دلیل این همنوایی را باید در این خاک تربت گونه یافت، خاکی که در قدمش مردمک چشم نگاری اندیشمند نهان است که ضمیر دانش و فرهنگ و ادب بوده و این خاک را با نظر و بینش والایش در طول تاریخی چند هزار ساله، کیمیا کرده است. از زند و یازند بگیرد تا تفسیر المیزان، از باربد و نکیسا بگیرد تا ابوالحسن صبا و روح الله خالقی، و از معبد آناهیتا بگیرد تا مساجدی که شکوهشان به گنبد افلاک پهلو می زند. همه حرف سهروردی این است که هویت خود را باید یکپارچه خواست.

به عقیده شیخ شهید پیش از آن که از حجاز خبر آورند که «الله نور السموات والارض» ما تنها ملتی بودیم که از قرنهای پیش بدان ایمان داشتیم. این را سهروردی گفته است که متأسفانه شمع وجودش را در جریان شهادتهای زنجیره ئی به دنبال حلاج (ف ۳۰۹ ق) و عین القضات (ف ۵۲۵ ق) به جرم هویدا کردن اسرار خاموش ساختند. از این روست که اقبال خشمگینانه درباره شهادتش می گوید «جزم اندیشان خون آشام در همه اقالیم و اعصار برای پوشاندن ناتوانی فکری خود به زور توسل» می جویند. او وجود نور و ظلمت را به عنوان واقعیتهای در هر زمانه، بازیبائی تمام، در بیتی چنین بیان می دارد:

شبی به میکده خوش گفت پیر زنده دلی [ ] به هر زمانه خلیل است و آتش نمرود سهروردی و اقبال هر دو عارفی بوده اند، از این رو به خلاف فقها و فیلسوفان، مجذوب سالک یعنی عارف عالم را به سالک مجذوب یعنی عالم عارف ترجیح می دهند. به عقیده هر دوی آنان برای تأیید نهائی شناخت حقیقت باید به دنیای معنوی قلب رجوع کرد، زیرا با چنین بینشی است که انسان می توان خود را به حقیقت مطلق نزدیک ببیند. به بیان دیگر، آنان ضمن محترم داشتن عقل، اشراق و شهود را بر فعالیتهای عقلانی مقدم می شمارند و طالب آند تا انسان عالم را از درون خویش فهم کند. از همین روست که چهره هائی نظیر حلاج، بایزید و سهیل شوشتری را بر کسانی نظیر غزالی ترجیح می دهند. سهروردی این مجذوبان سالک را دانایان کامل یا حکمای مقاله می خواند و اقبال در کتاب بازسازی اندیشه بینش شخصیهائی نظیر

بایزید و سهروردی و مولوی و احمد سرهندی را بیشتر از غزالی به حقیقت روح اسلام نزدیک می بیند (۳) ، زیرا به نظر وی واقعیت اساساً اشراقی و روحانی است و هرچه روحانی است دارای درجات و مراتبی است. اقبال در کتاب یاد شده برای تأیید این نظر خویش دیدگاه شیخ اشراق را مطرح می سازد و سپس با اشاره به نظر هگل می گوید « این اندیشه که حقیقت را مدارجی است اول بار در آثار شهاب الدین سهروردی نمایان می شود » و « در دوره های اخیر آن را در مقیاس گسترده تری در آثار هگل می بینیم و همین اواخر در اثر مرحوم لردهالدین تحت عنوان فرمانروائی نسبیت .» (۴)

گرچه اقبال برای سهروردی اعتباری بیش از غزالی قائل است ولی معتقد است که بذر اشراق به دست وی و با مشکات الانوار او در بوستان فرهنگ ایران کاشته شد و سهروردی آن را پرورش داد و به ثمر رساند. او غزالی را به رغم مخالفتش با فلسفه ، بنیانگذار ناخود آگاه حرکتی تازه در فلسفه می داند و با اشاره به این خدمت موثرش می گوید « خدمت مثبت غزالی را به فلسفه ایران باید در کتاب کوچکی به نام مشکات الانوار جست . غزالی کتاب خود را با آیه ای از قرآن آغاز کرده است « خدا نور آسمانها و زمین است ، سپس به ثنویت کهن ایرانی - نور و ظلمت - که پس از او به وسیله شیخ اشراق گسترش یافت . بازگشته واعلام داشته است که تنها وجود حقیقی نور است و هیچ ظلمتی عظیم تر از ظلمت لا وجود نیست . اما ذات نور ، ظهور یا تجلی است ، و تجلی همانا نسبت است . جهان از ظلمت پدید آمد ولی خدا از نور خود بر آن پاشید، و هر بخش آن به فرا خور نوری که دریافت داشت به درجه ئی قابل رویت شد . اجسام متفاوت اند. برخی تاریک اند ، برخی تار ، بعضی روشن و پاره ئی روشنی بخش . به همین ترتیب مردم نیز بایکدیگر فرق دارند. برخی از انسانها دیگران را تنویر می کنند و از اینجاست که پیامبر اسلام در قرآن « سراج منیر» خوانده شده . چشم جسمانی فقط تجلیات بیرونی نور مطلق یا حقیقی را می بیند . ولی در دل انسان چشمی درونی وجود دارد که بر خلاف چشم بیرونی خود را هم مانند غیر می بیند و از امور متناهی در می گذرد و در حجاب تجلی رخنه می کند . به راستی اندیشه غزالی در مشکات الانوار بذری بود که رفته رفته روئید و به هنگام خود بار داد. محصول آن همین فلسفه اشراق شهاب الدین سهروردی بود .» (۵)

حکمت اشراق چنان که از نامش پیداست، در اصل مبتنی بر ذوق و شهود است ولی این بدان معنایست که عقل و استدلال جایی در آن ندارند. گرچه سهروردی خود اظهار می‌دارد که یافته‌های اشراقی اش را کاملاً قبول دارد و برای اثبات آنها نیازی به روشهای استدلالی ندارد، ولی با این همه عقل و برهان در حکمت او منزلتی خاص دارند. شیخ در مقدمه کتاب *المطارحات* به روشنی می‌گوید که اگر کسی با عقل استدلالی مأنوس نباشد، حکمت اشراق را در نمی‌یابد و لازمه فهم کتاب *حکمت الاشراق* داشتن ذهن استدلالی است. فلسفه خودی اقبال نیز گرچه به ظاهر شهودی می‌نماید ولی عقل و استدلال جایگاهی خاص در آن دارند. اقبال همانند سهروردی می‌گوید که اشراق و شهود «ما را با جلوه‌هایی از حقیقت، متفاوت از آنچه که از طریق ادراک حسی حاصل می‌شود آشنا می‌سازد... این شیوه ادراک بیشتر در برخورد با حقیقت محض است که حواس - به معنای فیزیولوژیک - نقشی در آن ندارند، ولی چشم اندازی که به این ترتیب در برابرمان گسترده می‌شود همانند تجربه عینی، واقعی و ملموس است.» (۶) سهروردی نیز می‌گوید «دانستن و شناختن برخی امور در حیطه حس است» (۷) و شناخت تجربی را هم نهایتاً امری فطری می‌داند (۸).

اقبال هم می‌گوید «هیچ دلیلی وجود ندارد تا تصور کنیم عقل و اشراق در دو نقطه مقابل هم قرار دارند.» (۹) این که سهروردی و اقبال در طریق فهم حقیقت عنان گردونه ادراک را تنها به دست عقل نسپرده‌اند در واقع اعتراضی است که آنان به عقلگرایی افراطی دارند؛ اعتراضی علیه ارزش بیش از حد و مبالغه آمیزی که به نقش آن در زندگی داده می‌شد؛ اندیشه‌ئی که مشائیان در پیش از سهروردی و عقلگرایان (۱۰) از پیش از زمان اقبال به آن دامن می‌زدند.

اساس شناخت واقعی حقیقت در حکمت اشراق نور و حضور است، یعنی هرگاه میان عاقل و معقول یا مدرک و مدرک ارتباط اشراقی پدید آید، علم حضوری حاصل می‌شود. اقبال نیز در بسیاری موارد همین مفهوم را با همان اصطلاحات اشراقی متذکر می‌شود. او معتقد است که از این طریق هرچه نامعلوم است، معلوم می‌گردد. در جاوید نامه با اشاره به چنین حالتی که به بیان در نمی‌آید می‌گوید:

هرچه در غیب است آید رو به رو  
پیش از آن کز دل بروید آرزو

در زبان خود چه سان گویم که چیست این جهان ، نور و حضور و زندگی است و باز در همان منظومه در قطعه ئی تحت عنوان « جلوهٔ سروش » که این خود از ترکیبات مستعمل در حکمت الاشراق است با اشاره به دو مقوله نور و حضور در مورد مردی عارف می گوید :

با حضورش ذره ها مانند طور بی حضور او نه نور و نی ظهور  
اقبال در گلشن راز جدید ذات حق را به حکم آیه « الله نور السموات و الارض » کیفیتی می داند که خود را همچون نور به قلب آدمی می تاباند بی آن که دیده شود. او آن را همانند سهروردی در عالم و آدم جاری و ساری می بیند که حتی غیبت او هم عین حضور است :

درون سینۀ آدم چه نور است ؟ چه نور است اینکه غیب او حضور است ؟  
چه نوری! جان فروزی ، سینه تابی نیرزد با شعاعش آفتابی  
از او ابلیس و آدم را نمودی از او ابلیس و آدم را گشودی  
سهروردی نیز نمود موجودات و بالمال انسان را از طریق افاضه نور  
الانوار و میزان نوری که از وی کسب می کنند قابل رویت و قابل فهم می داند.  
او بر این باور است که آدمی هرچه صافی ضمیرتر شود، بیشتر به فرشتگان  
مانند می شود ، یعنی به نور اعلیٰ نزدیکتر و از آن بهره مندتر می شود (۱۱)  
اقبال نیز نزدیک به همین مفهوم می گوید :

هست این میکده و دعوت عام است اینجا قسمت باده به اندازهٔ جام است اینجا  
شیخ اشراق در رساله الواح عمادی نیز تزکیه نفس را شرط لازم  
اشراق می داند و می گوید « وقتی نفس طاهر گردد، روشن شود به نور حق  
تعالی. » (۱۲) اقبال نیز در جاوید نامه طوری مولوی مرشد روشن ضمیر خود را  
وصف می کند که مصداق تعریف سهروردی از مراتب هستی به حسب  
کسب نور بیشتر از نور سرمدی توسط نفسهای متعالی است :

طلعتش رخشنده همچون آفتاب شیب او فرخنده چون عهد شباب  
پیکری روشن ز نور سرمدی در سراپایش سرور سرمدی

سهروردی میزان خود بودن یا در اصطلاح وی « خودیت » را در  
همین سلسله مراتب اشراقی می بیند که برترین آنها بهمن یا نور الاعظم یا  
نور الاقرب نامیده می شود . انوار مختلف که همه در اصل از نور اعلیٰ



اشراق می یابند در یک جریان استمراری قرار دارند به این معنا که افاضه نور بالاتر از نور پائین تر مدام در جریان است و از اینجاست که هستی یا خودیتش از طریق اشراق عیان می شود. به عقیده اقبال نیز « خود بودن یعنی در استمرار محض وجود داشتن... این میزان اشراق از « خودیت » است که منزلت یک شیء را در مقیاس بودن تعیین می کند.» سهروردی همان «خودیت» را در سلسله مراتب اشراقی اش امری وابسته به « ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا» می داند که « پیوسته نور آشنایی می کند و از همین راه متجلی می شود و همه چیزها را به وجود می آورد... و هر چیزی در این جهان منشعب از نور اوست...» (۱۳) اقبال نیز می گوید « ما هم می گوئیم، من هستم، اما خودیت ما وابسته است و از جدائی میان « خود» و « غیر خود » بر می خیزد » خودیت نور مطلق از نظر سهروردی غیر وابسته است و از نظر اقبال نیز انانیت خود نامتناهی « غیر وابسته، مستقل، اصلی و مطلق است » و « آنچه را که ما طبیعت یا غیر خود می نامیم تنها لحظه ئی در حیات من نامتناهی است.» بنابراین من نامتناهی به خلاف من متناهی وابسته به غیر خود نیست. « تنها آن که می تواند بگوید من هستم حیات واقعی دارد. منزلت و مرتبه هر موجودی بسته به مراتبی است که در اشراق می پیماید.» (۱۴) بنابر این اقبال همانند سهروردی که برای نفس مراتبی قائل است، معتقد است که ارزشها مراتبی دارند و همه آنها را نمی شود تنها در یک فرد فهم کرد.

اقبال عارفی است فیلسوف که عقل و عشق به یکسان در او تجلی یافته، ولی در زوایای پنهان روحش و در خلوت خویش پیوسته نظر به عشق دارد و از همین روست که حس و حال عرفانی اش بر فلسفه گرائی غالب می آید:

دگر آشوب قیامت به کف خاک انداز لای این باده به پیمانه ادراک انداز خضر من! از سرم این بار گران پاک انداز	ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز عشق را باده مرد افکن و پر زور بده حکمت و فلسفه کرده است گران خیز مرا
---	---

سهروردی نیز عارف فیلسوف را به فیلسوف عارف ترجیح می دهد. او پویندگان طریق معرفت را به چهار دسته تقسیم می کند و نهایتاً گروهی را ارجح می شمارد که هم به معرفت استدلالی دست یافته، و هم به عالم شهود پای گذارده باشند، یعنی در طریق شناخت و معرفت با دلیل راهشان بگویند که :

عشق را باده مرد افکن و پر زور بده	لای این باده به پیمانه ادراک انداز
-----------------------------------	------------------------------------

شیخ معرفت جویانی از این دست را حکیمان واقعی یا به گفته خویش « حکیم متأله » میخواند که نمونه شان را در جهان غیر اسلامی فیثاغورث و افلاطون می داند و در جهان اسلام شخص خودش را مثال می آورد که بهترین تجسم آمیزه عقل و عشق یا حکمت استدلالی و اشراقی است. اقبال نیز خود را تجسم چنین آمیزه ئی می داند:

تپید عشق و در این کشت نابسامانی [ ] هزار دانه فرو کرد تا درود مرا [ ]

پس از سهروردی ، از مولوی که بگذریم ، اندیشمند دیگری را هم آوازه اقبال نمی شناسیم که اولاً عقل و عشق از مضامین محوری تفکر او بوده باشد ، ثانیاً همچون شیخ اشراق به روشنی تمام عنان عقل را به دست عشق داده باشد ، ثالثاً برهان عقلی را در صورت تأیید قلب صحیح دانسته باشد و سرانجام بر این نظر به کرات تأکید ورزیده باشد. او در کتاب بازسازی اندیشه دینی می گوید « ما ، حقیقت را از طریق مشاهده عقلی و بررسی نشانه های آن - بدان گونه که خود را در ادراک حسی می نمایاند. اندک اندک در می یابیم و به جنبه این جهانی ونایاپیدار آن چشم می دوزیم. این وظیفه ئی است که به عقل تحلیل گر مربوط می شود. ولی با اشراق یا عشق ، یعنی ادراک مستقیم از طریق قلب ، همه حقیقت را بدون واسطه ، آن گونه که خود را در پرتو اشراق به ما می نمایاند ادراک می کنیم و با آن بیوند می یابیم .» و باز در جای دیگری از این کتاب می گوید ، عقل و اشراق « هر دو از یک ریشه سر بر می کنند و مکمل یکدیگرند، آن یک حقیقت را به تدریج در می یابد و این یکباره ، یکی چشم بر جاودانگی حقیقت می دوزد... و دیگری لذت حضور همه حقیقت را در می یابد.» (۱۵) سهروردی نیز در حکمت الاشراق «من» آدمی را سرچشمه معرفت شهودی می داند. اقبال همین موضوع را در آثار منظوم خود نیز به صورتهای مختلف بیان و ارزش هریک از دو عنصر عقل و عشق را که گاه از آنها به عنوان « خبر » و « نگاه » نام می برد در جای خود محترم می شمارد. در غزلی می گوید :

از خلش کرشمه ئی ، کار نمی شود تمام [ ] عقل و دل و نگاه را جلوه جدا جدا طلب [ ]  
عشق به سرکشیدن است ، شیشه کائنات را [ ] جام جهان نما مجو، دست جهان گشا طلب [ ]  
و سهروردی هم در مقدمه حکمت الاشراق پس از بحث در باب روشهای کسب حقیقت می گوید از طریق شناخت مستقیم می توان به همان معرفتی دست یافت که با استدلال منطقی. در واقع سهروردی و اقبال هر دو از این

حیث تفکر ضد سقراطی دارند، یعنی معتقد نیستند که عقل به تنهایی می تواند هستی را فهم کند.

اقبال در کتاب بازسازی اندیشه همانند سهروردی در مقدمه حکمت الاشراق می گوید که « تلاش عقلی سبب می شود تا به موانع عالم غلبه کنیم، به علاوه زندگی را وسعت و غنا می بخشد، بصیرتی دقیق به ما می دهد و به این ترتیب آماده مان می سازد تا به جنبه های دقیقتر تجربه های بشری وارد شده بر آن تفوق یابیم . » (۱۶) او حتی از این پیشتر رفته می گوید که تسخیر طبیعت از طریق شناخت عقلی اهمیت بیشتری دارد، زیرا در واقع هر تلاشی برای کسب این نوع معرفت، عملی عبادی به شمار می آید. کسی که طبیعت را عالمانه یعنی بادید علمی می نگرد و از این طریق به شناخت آن نایل می آید « عارفی است که به نیایش وسیر و سلوک می پردازد. » این دو عارف عالم، عقلی را که اشراق یاورش نباشد چاره ساز نمی دانند. به عقیده اقبال علم بی عشق چیزی جز نمایشگاه اندیشه های بی حس و حال نیست :

علم تا از عشق برخوردار نیست [ ] جز تماشاخانه افکار نیست

او در سیر فلسفه در ایران حکمت اشراق سهروردی را از همین منظر تفسیر کرده، می گوید « به نظر شیخ اشراق کسی که می خواهد به فلسفه متعالی او راه یابد، باید با فلسفه ارسطویی و علم منطق و ریاضیات و تصوف به خوبی آشنا باشد و ذهن خود را از آلودگی، تعصب و گاه بیالاید و با این شیوه، رفته رفته بر ذوق یا حسی درونی دست یابد که یافته های نظری عقل را می سنجد و تصحیح می کند. عقل بی یاور در خور اعتماد نیست. پس باید از ذوق یعنی ادراکی مرموز یاری گیرد که به کند امور پی می برد، روح بی آرام را می شناسد و آرامش می بخشد و شک را از نیرو می اندازد. سهروردی جنبه های گوناگون آزمایشهای ذوقی را شرح داده است. » (۱۷) و سپس در باب معرفت شهودی از منظر شیخ اشراق می گوید « در روانشناسی سهروردی، شناخت گذشته از حس و عقل، مبداء دیگری هم دارد و آن ذوق یا ادراک درونی است که عوالم بی مکان و بی زمان وجود را در می یابد. برای پرورش این عامل مرموز که نتایج کار عقل را تصحیح و همنا می کند، از سوئی باید به مطالعه فلسفه یا تدقیق در مفاهیم مجرد پرداخت و از سوی دیگر با فضیلت سلوک کرد. » (۱۸) به عقیده سهروردی برای رسیدن به منزل عشق باید مراحل را طی کرد که عبارتند از :

معرفت و محبت . در مجموعهٔ مصنفات می گوید کسی « به عالم عشق که بالای همه [عوامل] است نتواند رسید تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.» یعنی عشقی که اساس آن بر معرفت نباشد خام و کمال نیافته است . اقبال نیز دقیقاً همین نظر را در ارتباط میان عقل و عشق دارد:

علم بی عشق است از طاغوتیان      علم با عشق است از لاهوتیان  
بی محبت، علم و حکمت مرده ئی      عقل تیری برهذف ناخورده ئی (۱۹)

حاصل چنین عشق شور و شوق برای تقرب به حقیقت برتر است که آدمی را به پویائی و تحرک وا می دارد. سهروردی در رسالهٔ الطیر اشاراتی دارد به این که آدمی پیوسته باید در تب و تاب دستیابی به حقیقت برتر باشد. در قطعه ئی از این رساله می گوید « ای برادران حقیقت! ... پیوسته می پرید و هیچ آشیانهٔ معین مگیرید که همه مرغان را از آشیانها گیرند . » اقبال نیز به انسان آرمانی خود توصیه می کند که پیوسته در تلاش یافتن چیزهای بهتر و نو باشد ، خود را مقیم یک آشیانه نسازد و به شرایط موجود اکتفاء نکند. در غزلی می گوید :

به آشیان نشینم ز لذت پرواز      گهی به شاخ گلم، گاه بر لب جویم  
در پیام مشرق می گوید :  
قبای زندگانی ، چاک تا کی ؟      چو موران آشیان در خاک تا کی ؟  
به پرواز آ و شاهینی بیاموز      تلاش دانه در خاشاک تا کی ؟  
در جاوید نامه می گوید :

لذت سیر است مقصود سفر      گر نگه بر آشیان داری میپر  
اقبال این اندیشه برآمده از سهروردی را در رسالهٔ الطیر ، آنجا که مرغان پس از تحمل سختیها به مقامی می رسند که می پندارند زمان آرمیدن است و لا جرم از جستجوی شاهد مقصود باز می مانند به صورتهای زیر بازتاب می دهد:

ز جوی کهکشان بگذر، زنبیل آسمان بگذر      ز منزل دل بمیرد ، گرچه باشد منزل ماهی  
در غزلی می گوید :

چه کنم که فطرت من به مقام درن سازد      دل ناصبور دارم ، چو صبا به لاله زاری  
چو نظر قرار گیرد ، به نگار خوبروئی      تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری  
ز شرر ستاره جویم ، ز ستاره آفتابی      سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری

و درغزلی دیگر:

هرنگاری که مرا پیش نظر می آید | خوش نگاری است ولی خوشتر از آن می بایست

او بر اساس این عقیده حتی بهشت به مفهوم « جای آرمدن» را هم نفی می کند:

دل عاشقان بمیرد، به بهشت جاودانی | نه نوای دردمندی ، نه غمی نه غمگساری  
اقبال همین مضمون مطرح در رساله الطیر را به صورتی دیگر نیز بیان داشته است :

بی خود افتادن لب جوی بهشت | بی نیاز از حرب و ضرب خوب و زشت  
گر نجات ما فراغ از جستجو است | گور خوشتر از بهشت رنگ و بوست  
ای مسافر ! جان بمیرد از مقام | زنده تر گردد ، ز پرواز مدام

در مجموعه « افکار » می گوید

کوثر و تسنیم برد از تو نشاط عمل | گیر زمینی تاک باده ی آئینه فام  
اقبال و سهروردی پوپائی و تحرک و تلاش را به عنوان یکی از ارکان مهم زندگی می ستانید و این نکته در آثارشان بسیار مشهود است .  
بی جهت نیست که شاهین و باز از پرندگان مورد علاقه این دو هستند و از آنها به عنوان نماد بلند پروازی ، تلاش و مبارزه بی وقفه یاد می کنند؛ یعنی ویژگیهای که در مجموع موجب پرورش فردیتی استوار می شوند. شیخ اشراق در عقل سرخ که یکی از نمادی ترین نوشته های اوست خود یا انسان آرمانی خویش را به شاهباز تشبیه می کند:

من آن بازم که صیادان عالم | همه وقتی به من محتاج باشند  
شکار من سیه چشم آهواند | که حکمت چون سرشک از دیده پاشند

این تشبیه درمیان برخی از دیگر شاعران عارف نظیر مولوی و حافظ نیز تا حد یک اشاره دیده می شود. مولوی می گوید:

باز سپید حضرتم ، تیهو چه باشد پیش من | تیهو اگر شوخی کند، چون باز برتیهو زخم  
و حافظ نیز می گوید :

به تاج هدهدم از ره مبرکه بازسپید | چو باشه از پی هرصید مختصر نرود

ولی اقبال در این خصوص به کرات و به روشنی سخن گفته است. انسان مورد نظر وی کسی است که صفات شاهین را داشته باشد. او در یکی از مکتوباتش می نویسد « شاهین از نظر من نمادی است از کسانی که تمامی خصوصیات فقر ( به مفهوم مورد نظر اقبال ) در او مجسم می شود. اولاً مناعت طبع دارد و بسیار با متانت است و از صید حیوان دیگری ارتزاق نمی کند، ثانیاً زندگی آزادی دارد و از همین رو آشیانه نمی سازد، ثالثاً بسیار بلند پرواز است، دیگر این که تنهائی را دوست دارد و سرانجام این که نگاه ناقدی دارد.» در آثار منظوم اقبال به کلمات شاهین، باز و شاهباز بسیار برمی خوریم که در همه موارد، آنها را الگویی برای پویائی، تحرک، مناعت طبع و زندگی متعالی غرور آمیز قرار داده. در غزلی می گوید:

زندگی سوز و ساز به ز سکون داوم | فاخته شاهین شود از تپش زیر دام  
 بازوی شاهین گشا، خون تذران بریز | مرگ بود باز را، زیستن اندر کنام  
 و در غزلی دیگر  
 توای شاهین! نشیمن در چمن کردی، از آن ترسم | هوای او به بال تو دهد پرواز کوتاهی

سهروردی نیز در رساله الطیر به انسان آرمانی خود متذکر می شود که مفتون لحظه های فریبنده حیات نشود و از حرکت باز نایستد، زیرا بی تحرکی «قل را از تن جدا» می سازد و لا جرم سالک طریق حقیقت را از خود می رباید و او را از تحری حقیقت باز می دارد. اقبال در اسرار خودی همین نظر شیخ را در بیتی چنین بیان می دارد:

تا ز بند این گلستان رسته ام | آشیان بر شاخ طوبی بسته ام  
 سیمرغ سهروردی نیز در عقل سرخ که نماد انسان کامل است بر درخت طوبی آشیان دارد. این اندیشه اصلاً مأخوذ از آئین زرتشت است که درישتهای و نیز در بندهشن آمده. اقبال نیز همین مفهوم را در بیتی در سر آغاز مثنوی اسرار خودی آورده، با این تفاوت که درخت سدره را به جای طوبی نشانده، و خطاب به انسان می گوید:

شاخ نهال سدره ئی، خار و خس چمن مشو  
 منکر او اگر شدی منکر خویشتن مشو (۲۰)

بنابراین آرمان انسان عروج از نردبان وجود برای کسب انوار بیشتر از نور اعلی است تا به حدی که سدره نشین شود و در کنار مقرب ترین ملک قرار گیرد که حضورش بر درگاه حق که نور الانوار است بی حاجب و دربان میسر است. اقبال در توضیح و تفسیر این نظر سهروردی می گوید «اگر این عروج ادامه یابد، انسان سرانجام از دنیای هیاتها یکسره رها خواهد شد. ولی این آرمان چه گونه تحقق می پذیرد؟ از راه شناخت و عمل. به این معنا که انسان می تواند با دگرگون کردن فهم و اراده خود، با تعمق و عمل، شامخترین آرمان انسانی را تحقق بخشد. از این رو باید به انسان طالب کمال صلاح زد که دیدگاه خود را نسبت به جهان دگرگون سازد و به اقتضای این دگرگونی سلوک کند.» بر این اساس سهروردی را باید از پایه ریزان دگر اندیشی و دگر باشی به معنای کلی آن دانست، اندیشه ئی که آغاز گر آن در قرن بیستم اقبال است و آن را چه با بیان مستدلش در کتاب بازسازی اندیشه دینی در اسلام، و چه بالطافت طبعش در قالب شعر به ذهن نو اندیشان و نوگرایان رسوخ می دهد که: «دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز» در جاوید نامه می گوید:

نوع دیگر بین، جهان دیگر شود | این زمین و آسمان دیگر شود (۲۱)

و باز در همین منظومه می گوید:

رمز باریکش به حرفی مضمهر است | تو اگر دیگر شوی، او دیگر است

در غزلی می گوید:

در این چمن دل مرغان زمان دگر است | به شاخ گل دگر است و به آشیان دگر است  
به خود نگر گله های جهان چه می گوئی | اگر نگاه تو دیگر شود، جهان دگر است  
به هر زمانه اگر چشم تو نکو نگرد | طریق میکده و شیوه مغان دگر است  
به میر قافله از من دعا رسان و بگوی | که گرچه راه همان است، کاروان دگر است

از این دگر اندیشی است که دگرگونی در فهم و لاجرم فردی و اجتماعی پدید می آید، یعنی ذوق اعتلاء که از مضامین محوری در رساله های نمادین سهروردی بخصوص رساله الطیر است. به نظر وی هر موجودی طالب کمال است و هر نفسی آگاهانه یا نا آگاهانه در هر لحظه از حیات خویش در جستجوی «نور اعلی» است زیرا شادی و سعادت وی در آن است. همچنین می گوید «میل حیوانات به نور» است زیرا که نور نماد

تعالی است . این که همه موجودات در تلاش اند تا به فردیتی کاملتر و پیچیده تر دست یابند ، موضوعی است که اقبال در آثار خود به صورتهای مختلف بیان داشته و از نکاتی است که به آسانی مورد توجه خواننده قرار می گیرد . او نیز در این خصوص معتقد است که انسان دارای نیروی آفرینش است و همین سبب می شود تا قدرتش را که آزادی و امکانات نامحدودی به وی داده بسط دهد. در *بال جبریل اشعاری* دارد که مبین مفهوم نهائی سخن سهروردی در *رسالة الطیر* است :

هر موجودی می خواهد به جلوه در آید  
در دل هر ذره ئی ذوق اعتلاء و عظمت موج می زند  
بدون چنین ذوقی، زندگی مرگ است  
اگر خودی به کمال برسد ، آدمی خدای گونه می شود.

اقبال و سهروردی هر دو معتقدند که از میان موجودات زنده، انسان به بالاترین سطح فردیت دست یافته و بیش از تمامی مخلوقات از حقیقت خود خبردارد ، سهروردی در « التلویحات » گفتگویی خیالی دارد با ارسطو که موضوع آن در خصوص شناخت انسان از حقیقت خویشتن خویش است . ارسطو به عنوان نمونه از حلاج و بایزید و سهل شوشتری یاد می کند که « ذات » خویش را شناختند ، اینان شخصیتهای مورد علاقه سهروردی یا به قول او « حکمای متأله » اند. اقبال نیز در بازسازی اندیشه دینی « انا الحق » حلاج و « سبحانی ما اعظم شانی » بایزید را نمونه هائی از حد نهائی شناخت انسانهای متعالی از خویشتن خویش معرفی می کند که سبب « به وجود آمدن صفات الهی در انسان » می شود.

به عقیده سهروردی هر موجود برتر ، بر موجودات فروتر از خود سلطه دارد. مراتب حقیقت و واقعیت به میزان شدت و ضعفی است که نورهای قاهر نسبت به نور اعلی یا نور الانوار دارند. معیار اقبال نیز برای ارزیابی واقعیت خودی های متناهی بر پایه میزان بهره ئی است که از خود اعلی یا برترین خود دارند:

هستی بی مایه را گوهر کند  
همت او سینه گلشن شکافت

قطره چون حرف خودی ازبر کند  
سبزه چون تاب دمید از خویش یافت



ماه، پابند طواف پیهم است  
پس زمین مسحور چشم خاور است

چون زمین بر هستی خود محکم است  
هستی مهر از زمین محکمتر است

شیخ در حکمت الاشراق می گوید که نور الانوار، که همان برترین خود در فلسفه اقبال است، برترین نور است اما در عین برتری ارتباطی نزدیک با همه موجودات فروتر از خود دارد و در آنهاست یعنی « نور اعلیٰ» از سوئی متعال Transcendental است و از سوئی کامن Immanent است. این دیدگاهی است که اصطلاحاً به آن پنن ته نیسم Panentheism گفته می شود، یعنی خدا در عین حال که برترین فاصله را با کائنات دارد، در آنها حضور نیز دارد، به عبارت دیگر هم « ابعده» است و هم « اقرب » نحن اقرب من جبل الورید.

سهروردی در رساله لغت موران حکایتی ذکر می کند که مؤید همین معناست و آن گفتگوی ادیس نبی با ماه است که از وی می پرسد « چرا نور تو کم و زیاد می شود » ماه می گوید « هیچ نوری از خود ندارم، اما وقتی در مقابل آفتاب باشم به میزان تقابل با آن نور می گیرم و چون ادیس از میزان دوستی او با خورشید می پرسد، ماه می گوید « آن قدر که هرگاه در خود می نگرم گوئی خورشید را می نگرم و نور خورشید در من ظاهر است. » سپس ماه برای ادیس مثال آینه و خورشید را می آورد که اگر آینه چشم داشتی « انا الشمس » می گفت، زیرا که در خود جز آفتاب نمی دید. سهروردی از اینجا نتیجه می گیرد که « انا الحق » حلاج و « سبحانی ما اعظم شانی » بایزید برای آنان که در نور حق غرقه شدند، عذری قابل قبول است. به عقیده اقبال عبارات معروفی نظیر « انا الدهر » پیامبر « انا قرآن ناطق » علی (ع) « انا الحق » حلاج و « سبحانی ما اعظم شانی » یا « لیس فی جبتی الا الله » بایزید، شواهد بارزی از تجربه اتحادی است که نشان از پیوند عابد و معبود یا من متناهی و نامتناهی دارد.

طرح اندیشه ارتباط بی واسطه با خدا را اول بار سهروردی در حوزه دین مطرح ساخت. او در کلمة التصوف می گوید « قرآن را چنان بخوان که گوئی به خود تو نازل شده » چهار صد سال پس از وی مارتین لوتر (۱۵۶۶ - ۱۴۸۳) همین اندیشه را به عنوان رکن اصلی پروتستانیزم در اعتراض به مسیحیت کاتولیک در قالب عبارتی مشابه مطرح می کند: « کهان همه

مومنان» و اقبال نیز در بازسازی اندیشه دینی بی آنکه نامی از سهروردی ببرد. بر این اندیشه تأکید می‌ورزد و می‌گوید «زندگی دینی اشتیاق پیوستن و ارتباط بی واسطه با حقیقت مطلق را فزونی می‌بخشد. چنین است که دین، عاملی در هماهنگی و جذب حیات و قدرت می‌شود، و فرد بی آن که خود را از قیود قوانین شرع رها کند، با کشف و دریافتن منبع اصلی شریعت که در اعماق خود آگاهی خاص او وجود دارد، دارای شخصیتی آزاد می‌شود. همان طور که یک صوفی مسلمان می‌گوید «اگر شخص مومن به هنگام قرائت قرآن خویشتن را در همان حالتی قرار ندهد که وحی بر پیامبر نازل می‌شد، نمی‌تواند کلام خدا را فهم کند»، اقبال به عنوان مبلغ و حامی این تفکر مخالفت‌های آشکار با تأویل و تفسیر کلام الله دارد که شرح آن مجال بسیار می‌خواهد. در بال جبریل می‌گوید:

تا قرآن بر ضمیر خود تو نازل نشود [تفسیر] رازی گره‌گشاست ناصاحب کشف در «چه باید کرد» می‌گوید:

فاش می‌خواهی اگر اسرار دین جز به اعماق ضمیر خود مبین  
گر نبینی، دین تو مجبوری است این چنین دین، از خدا مهجوری است  
بنده تا حق را نبیند آشکار بر نمی‌آید ز جبر و اختیار  
در مثنوی مسافر می‌گوید:

دین مجو اندر کتب، ای بی‌خبر! علم و حکمت از کتب، دین از نظر (۲۲)

او همانند سهروردی دین را امری قلبی می‌داند و معتقد است که هر قلب به میزان احوال شهودی خود می‌تواند مستقیماً و بی هیچ واسطه‌ئی، مهبط نور الهی باشد. از این رو ادراک ناشی از براهین عقلی مبتنی بر تأویل و تفسیر را حجابی در برابر آفتاب ذات الهی می‌داند. در غزلی با اشاره به تفسیر علانی امام فخر رازی، خطاب به انسان مسلمان می‌گوید:

ترسم که تو می‌دانی، زورق به سراب اندر زادی به حجاب اندر، میری به حجاب اندر  
چون سرمه رازی را از دیده فرو شستم تقدیر امم دیدم، پنهان به کتاب اندر

نتیجه این که وقتی سرمه عقل که فخر الدین رازی نماینده آن است از برابر چشم دل زدوده شد آنگاه فاصله ذهن و شیء از میان می‌رود و شناخت قلبی یا معرفت حقیقی حاصل می‌شود (۲۳)

برهمن اساس است که سهروردی و اقبال نظری تقریباً مشابه در مورد شناخت خودی یا من انسانی دارند و آن، شناخت ذات به ذات است، منتها اقبال دو نوع دیگر هم به آن می افزاید یکی شناخت ذات خویش از طریق نور ذات دیگری، و سوم شناخت خویشتن با نور ذات حق. سهروردی در کتاب تلویحات گفتگوی خیالی دارد با ارسطو که ضمن آن شناخت ذات به ذات یا معرفت شهودی و اشراقی را از زبان « معلم اول ... که با هیبت و جلوه ئی شگفت انگیز و ابهت و والائی حیرت افزائی در صحنه شهود » او نمودار می گردد، تأیید و اثبات می کند. ارسطو در پاسخ به این که شخص چه گونه به خویشتن علم پیدا می کند به وی می گوید « مگر نه این است که تو خود را درک می کنی؟ و آیا این درک خویش درک ذات به ذات نیست؟ یا درک ذات به چیز دیگری غیر از خود ذات است؟ » (۲۴) به علاوه سهروردی در حکمت الاشراق نیز در اثبات علم حضوری می گوید « تو از ذات خود، از علم به ذات خود، غایب نیستی و ممکن نیست که خود را به سبب چیزی زائد بر خود شناسی و در ادراک ذات خود به چیزی غیر از ذات - هرچه باشد. حاجتی نداری... آنچه تو را تو می سازد، همان آگاهی تو به ذات توست که انائیت تو نام دارد... و علم و آگاهی تو نسبت به غیر ذات تو عرضی است و آنچه ذاتی است علم تو نسبت به ذات توست...» (۲۵) این نظر سهروردی، نخستین دلیل یا اولین شاهی است که اقبال در جاوید نامه برای شناخت خودی یا من انسان می آورد:

شاهد اول، شعور خویشتن [ ] خویش را دیدن به نور خویشتن  
دلایل دیگر اقبال که سهروردی آنها را جدی نمی گیرد، عبارتند از:

شاهد ثانی، شعور دیگری [ ] خویش را دیدن به نور دیگری  
شاهد ثالث، شعور ذات حق [ ] خویش را دیدن به نور ذات حق (۳۶)

سهروردی و اقبال هر دو از این بحث خود نتیجه می گیرند که آدمی از خودشناسی است که به خداشناسی می رسد. نصیحت ارسطو هم به شیخ اشراق در آن گفتگوی خیالی این است که انسان، برای شناخت هر چیزی اول باید خود را بشناسد. یعنی « من عرف نفسه فقد عرف ربه » که مفتاح بوستان حکمت این دو فرزانه است و هر دو آن را نخستین پایه نردبان تعالی

نفس و تقرب به حقیقت مطلق می دانند. زیرا به نظر آنان کاملترین شخص کسی است که خود را هر چه بیشتر به سرچشمه نوری که عالم از آن منور است نزدیک سازد. در اینجا به خلاف همیشه تشابهاتی که در مورد سهروردی و اقبال گفتیم تفاوتی چهره می نماید. این تفاوت را اقبال نه با شیخ اشراق که با همه عارفان در طول تاریخ دارد و آن این است که انسان آرمانی وی به تقرب رضایت نمی دهد و طالب پیش از آن است. او در نامه ئی به نیکلسون سخنی در باب انسان کامل خود دارد که همانند سهروردی می گوید که تقرب بیشتر به مبداء وجود حاصل کسب صفات الهی بیشتر است وی افزایش که « کاملترین شخص کسی است که بیش از همه خود را به خدا نزدیک کند. » از این نقطه به بعد راه اقبال از همه عارفان جدا می شود و از آنان بیشتر می رود. به این معنا که حتی به « انا الحق » هم رضایت نمی دهد، زیرا فردیت انسان آرمانی او نه تنها همچون قطره ئی در دریای ذات حق فنا نمی شود. بلکه خود نامتناهی را در خودش جذب می کند. در ضرب کلیم می گوید: « مومن ( انسان کامل ) کسی است که آفاق در او گم می شود. » (۲۷) و در غزلی می گوید:

این گنبد مینائی، این پستی و بالائی  
در شد به دل عاشق، با این همه پیدائی  
به عقیده وی انسان به واقع کامل کسی است که عین ذات حق شود. در بازسازی اندیشه دینی می گوید: اوج [ تکامل انسان ] زمانی فرا می رسد که من متناهی حتی در حالت تماس رویارو با من جهانشمول، کاملاً قادر به تملک نفس خویش باشد. (۲۸) یعنی نگاهش نه خیره بماند و نه منحرف شود « ما زاغ البصر و ما طغی » (۲۹) نتیجه آن که:

پیش این نور از بمانی استوار  
حی و قائم چون خدا خود را شمار  
این اگزستانسیالیسم الهی اقبال به اصطلاح سهروردی در دو حالت «عالیه» و «سافله» چندان پیش می رود که نور الانوار با همه امکانات و عواملش «بر درگاه هرکوی و کوه، در آستانه دریا و علف، در معبر بادها، در چهار راه فصول، و در چهار چوب شکسته پنجره ئی که آسمان ابر آلوده را قابی کهنه می گیرد» (۳۰) به جستجویش بر می آید و حسرت دیدارش را دارد:

چون ما نیازمند و گرفتار آرزوست  
گاهی درون سینه مرغان به هایهوست  
چندان کرشمه دان که نگاهش به جستجوست  
بیرون و اندرون، زیر و زیر و چهارسوست

ما از خدای گم شده ایم، او به جستجوست  
گاهی به برگ لاله نویسد پیام خویش  
در نرگس آرمید، که بیند جمال ما  
آه سحر گهی که زند در فراق ما

نظاره را بهانه تماشای رنگ و بوست  
پیدا چو ماهتاب و به آغوش کاخ و کوست

هنگامه بست از پی دیدار خاکئی  
پنهان به ذره ذره و نا آشنا هنوز

در خاکدان ما، گهر زندگی گم است  
این گوهری که گم شده، مائیم یا که اوست؟

### یادداشت ها :

- ۱- اقبال
- ۲- سونش دینار، ص ۱۱۷
- ۳- بازسازی اندیشه دینی، ص ۱۳۷
- ۴- همان .
- ۵- سیر فلسفه در ایران، ص ۶۴ و ۶۵
- ۶- حکمت الاشراق، مصنفات دوم، ص ۱۹۴
- ۷- بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ص ۴۲
- ۸- همان، ص ۱۹۵
- ۹- بازسازی اندیشه دینی، ص ۱۰
- ۱۰- Rationalists
- ۱۱- یاد آور این بیت از حافظ:  
محل نور تجلی است رأی انور شاه  
چو قرن اوطلبی در صفای نیت کوش
- ۱۲- مصنفات، ج ۳، ص ۱۸۴
- ۱۳- حکمت الاشراق
- ۱۴- بازسازی اندیشه دینی، ص ۵۵
- ۱۵- بازسازی اندیشه دینی، ص ۱۰
- ۱۶- همان، ص ۲۲
- ۱۷- سیر فلسفه در ایران، ص ۹۸
- ۱۸- همان، ص ۱۰۹
- ۱۹- مولوی نیز گفته است :  
علم را بر دل زنی یاری بود  
علم را بر تن زنی ماری بود

- ۲۰ - این مضمون در حافظ نیز آمده است :  
 که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین      نشیمن تو ، نه این کنج محنت آباد است
- ۲۱ - سهراب سپهری هم گفته است « چشمها را باید شست ، جور دیگر باید دید »
- ۲۲ - نظر : در اصطلاح شناسی اقبال مرادف است با بیش اشراقی و شهودی
- ۲۳ - مولوی در دفتر سوم مثنوی می گوید :
- پس چه باشد عشق ، دریای عدم      در شکسته عقل را آنجا قدم
- ۲۴ - ترجمه مرحوم مهدی حائری در مقدمه رساله « او بود و من بودم »
- ۲۵ - حکمت الاشراق ، ص ۱۱۲ و ۱۱۳
- ۲۶ - ر.ک : در شبستان ابد ( شرح جاوید نامه ) م. ب . ماکان . بیت ۱۲۱
- ۲۷ - مبانی تربیت فرد و جامعه ، ص ۲۱۲
- ۲۸ - بازسازی ، ص ۲۰۸
- ۲۹ - نجم ۱۷
- ۳۰ - از شاملو

## بازتاب تأسیس و استقلال پاکستان در آثار و ادبیات معاصر فارسی

### اشاره:

در این گفتار به آثاری که در زمینهٔ پاکستان شناسی و اقبال شناسی در ایران طی شصت سال اخیر منتشر گردیده، اشارتهایی مجمل صورت گرفته است. با در نظر گرفتن گستره و پهنای موضوع آوردن عناوین همهٔ آثار منتشره در این مقال شاید عملی نبوده، با این وصف برای پژوهشگرانی که علاقه مند به دنبال کردن تحقیق عمیق تری باشند، می تواند راه گشا باشد.

\*\*\*

در ۱۴ اوت ۱۹۴۷م با اعلام تأسیس و استقلال کشور اسلامی پاکستان اولین مملکتی که آن را برسمیت شناخت دولت ایران بوده است. همچنین دولت ایران در اسرع وقت نخستین سفیر کبیر را اعزام داشت که استوارنامهٔ سفارت را به قائداعظم محمد علی جناح در کراچی تقدیم داشت. در ضمن سخنانی در این مراسم، مؤسس پاکستان به علایق و مناسبات گستردهٔ تاریخی و فرهنگی میان ملتین ایران و پاکستان اشاره فرمودند. قائداعظم به مناسبات برادرانه با ایران به حدی اهمیت قایل بودند که وزیر وقت دولت فدرال و یکی از همکاران نزدیک در نهضت استقلال طلبی پاکستان، راجه غضنفر علی خان را به سمت سفیر پاکستان در تهران منصوب و به تهران اعزام داشتند. نخستین هیأت حسن نیت ایرانی که در آوریل ۱۹۴۸ م از پاکستان دیدن کرد، به عضویت آقایان عباس مسعودی صاحب امتیاز روزنامهٔ وزین اطلاعات، آقای عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامهٔ مهم کیهان و آقای احمد ملکی مدیر روزنامهٔ بامدادی ستارهٔ ایران را

قائداعظم با وصف کسالت ممتد، بحضور پذیرفتند، و نه فقط اینکه از دیدار هیأت ابراز خوشوقتی فرمودند بلکه به سوابق تمدنی، دینی و فکری میان دو ملت یادآور شده، و وظیفه خطیری را که نویسندگان و دانشمندان دو کشور به عهده داشته و دارند، مورد تاکید قرار دادند<sup>(۱)</sup>.

همچنین اولین نخست وزیر پاکستان آقای لیاقت علی خان که در ظرف ۴ سال و دو ماه مدت نخست وزیری به علت اشتغال به امور جاری مملکت کمتر به مسافرت‌های خارجی می‌رفته است، در سال ۱۹۴۹م فقط یکسال و نه ماه پس از تأسیس پاکستان از ایران دیدن کرد و در ضمن با نخبه نویسندگان و روزنامه نویسان ایرانی نیز دیدارهایی داشته است<sup>(۲)</sup>.

اما یکی از جنبه‌هایی معنوی مناسبات میان دو ملت، اشعار و افکار علامه محمد اقبال بوده است که حتی پیش از استقلال پاکستان معرف و نشانگر علاقه عمیق مسلمانان این سرزمین به ایران و میراث عظیم و گسترده علمی و ادبی و فکری مشترک بوده است و ملک الشعراء بهار در قصیده‌ای بدین گونه تجلیل نموده بود:

واحدی کز صد هزاران برگذشت  
وین مبارز کرد کار صد سوار  
گفت کل الصيد فی جوف الفرا

عصر حاضر خاصه اقبال گشت  
شاعران گشتند جیشی تار و مار  
هیکلی گشت از سخن گویی بپا

بی مناسبت نیست در این جا متذکر گردم که در سال ۱۹۴۹م بفاصله زمانی کوتاه ۳ ماه نخست دولت پاکستان، آقای دکتر عبدالحمید عرفانی را بعنوان وابسته فرهنگی و مطبوعاتی در تهران و دولت ایران آقای دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی را با سمت اولین وابسته فرهنگی ایران به پاکستان اعزام داشتند<sup>(۳)</sup> هر دو شخصیت فرهنگی اساساً معلم و نویسنده و دوستدار و مروج افکار علامه محمد اقبال بوده‌اند، بنابر این زمینه پاکستان دوستی و به طور کلی پاکستان شناسی، در ظرف همان سالهای اولیه استقلال توسعه روز افزون یافت. دانشمند ایرانی آقای دکتر محمد حسین تسییحی در کتاب قطور «فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی» بحق خاطر نشان ساخته است که در ایران هر قدر که به آثار و افکار اقبال توجه بیشتری می شد شناخت و



شناسائی پاکستان نیز همان اندازه گسترش می یافت. خوشبختانه در پنج سال اول استقلال پاکستان مقامات عالیرتبهٔ پاکستانی که جهت شرکت در کنفرانسهای بین المللی و یا دیدار رسمی از ایران به تهران سفر کردند، اغلب شان نه فقط به ادبیات فارسی علاقمند بودند بلکه صدها بیت فارسی از شاعران متقدم فارسی و همچنین اقبال را حفظ داشتند و طی سخنرانی ها و دیدارهای رسمی و غیر رسمی از آن استفاده می کرده اند. در چنین شخصیات تاریخ دان سرشناس، وزیر وقت آموزش و فرهنگ آقای دکتر اشتیاق حسین قریشی<sup>(۴)</sup>، حقوقدان برجسته<sup>(۵)</sup>، آقای ظفر الله خان وزیر امور خارجه وقت و ، آقای ملک غلام محمد وزیر وقت دارائی<sup>(۶)</sup> که بعدها بریاست مملکت ارتقاء یافت، آقای ممتاز حسن معاون کل وقت وزارت دارائی<sup>(۷)</sup>، آقای شیخ محمد اکرام معاون کل وقت وزارت ارشاد و نویسندهٔ «ارمغان پاک»<sup>(۸)</sup> آقای ذوالفقار علی بخاری اولین مدیر کل رادیو پاکستان<sup>(۹)</sup> و سایرین که با آشنائی به زبان فارسی علمی و ادبی موجب تشدید مناسبات با محافل دولتی و همزمان با طبقات مختلف مردم ایران منجمله دانشگاهیان، نویسندگان، اندیشمندان و حوزه های علمی سهم موثری داشته اند. از دانشگاهیان پاکستانی پرفسور دکتر محمد باقر<sup>(۱۰)</sup> و پرفسور فیروز الدین رازی<sup>(۱۱)</sup> و دکتر خلیفه عبدالحکیم<sup>(۱۲)</sup>، پرفسور مقبول بیگ بدخشانی در همان اوان از ایران دیدن کردند و با شخصیت های علمی و دانشگاهی ایرانی نظیر مطیع الدوله محمد حجازی، دکتر حسین خطیبی، دکتر ناظر زاده کرمانی، دکتر ابوتراب رازانی و دهها نفر از مقامات دولتی و استادان دانشگاه ارتباط مستقیم برقرار ساختند. در واقع میعادگاه شخصیت های علمی و ادبی آن عصر جلسات ادبی انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان بوده که محل تشکیل آن منزل خانم دکتر کچکینه کاظمی نایب رئیس انجمن بوده است. وعده گاه دیگری جلسات سالیانهٔ روز اقبال بود که بطور مرتبی با حضور دهها شخصیت و بریاست یکی از شخصیت های برجستهٔ ادبی وقت نظیر علامه علی اکبر دهخدا، ادیب السلطنهٔ سمیعی، ملک الشعراء بهار، صادق سرمد و سایر آن و با شرکت و همکاری نخبةٔ اساتید دانشگاه و نویسندگان و سخنوران سرشناس تشکیل می شد و احساسات بی شائبه اقبال دوستی اندیشمندان ایرانی را مبرهن می ساخت. در همین دوره نخست

استاد (۱۳) مجتبی مینوی کتاب اقبال لاهوری را که به طور ضمیمه مجله یغما چاپ شد، منتشر ساخت. وانگهی علامه فیض کتاب «پاکستان» را در قم نشر نمود. استاد غلامرضا سعیدی کتاب استقلال پاکستان را تألیف و نشر نمود. (۱۴) دکتر محمد تقی مقتدری پس از مراجعت به ایران از شبه قاره که به عضویت هیأت فرهنگی ایرانی که ریاست آن را استاد علی اصغر حکمت به عهده داشت نشر کتاب مختصری به عنوان «اقبال: متفکر و شاعر اسلام» اقدام نمود. در این دورنمای تاریخی و فرهنگی در فوریه ۱۹۵۰م استاد ملک الشعراء بهار قصیده کم نظیری باعنوان «درود به پاکستان» سرود که سنگ بنای ساختمان معنوی مشترکات فرهنگی ایران و مردم این سرزمین را فراهم آورد: چند بیتی جهت استفاضه (۱۵):

به کین مباد فلک باد یار پاکستان  
همین بس است به دهر افتخار پاکستان  
محمد «ص» و علی و آل یار پاکستان  
که سر ز شوق نهد در کنار پاکستان  
که کرده اند سر و جان نثار پاکستان

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان  
ز رجس شرک بری شد به قوت توحید  
ز فیض روح محمد علی جناح بود  
تپد چو طفل ز مادر جدا دل کشمیر  
زما درود فراوان به شیر مردانی

بهار پس از چندین بیت نمایانگر احساسات پاکستان دوستی، در مقطع می گوید:

به یادگار «بهار» این قصیده گفت و نوشت همیشه لطف خدا باد یار پاکستان  
سید صادق سرمد از لحاظ حرفه وکیل دادگستری بود اما با ارتحال  
ملک الشعراء بهار در اواسط قرن بیستم در صحنه سخنوری یگانه تاز بوده  
است (۱۶). اگرچه سفیر وقت پاکستان به ملک الشعراء بهار برای دیدار از  
پاکستان رسماً دعوت کرده بود، اما به علت کسالت ممتد بهار نتوانسته بود،  
به پاکستان سفر کند. ولی خوشبختانه صادق سرمد در ظرف پنج سال دو  
دفعه نخست در هیأت رسمی ایران و سپس به دعوت دولت پاکستان از  
سراسر پاکستان منجمله پاکستان شرقی وقت دیدن کرد و چندین قصیده و  
قطعه در وصف و تجلیل از پاکستان و شخصیت‌های برجسته و بزرگداشت از

میراث مشترک فرهنگی سرود که در نوع خود کم نظیر است. وی تحت عنوان « نخستین درود» بر آرامگاه قائداعظم چین سروده :

برترتبت شدیم نخست ورود خویش      تا بر تو افگنیم نخستین درود خویش  
آری سزد نخست سرودن درود تو      کز بهر حق سروده ای اول سرود خویش

سرمد پس از چندین بیت می گوید :

تشکیل یافت دولت پاکان به همّت      همّت چو خواستی ز خدای ودود خویش  
کردی سپاه وحدت و ایمان و انضباط      تا غالب آمدی به عدوی عنود خویش(۱۷)

او در دوستی « اقبال و جناح » چنین گفته است :

اقبال کشت بذر و جناحش فشاند آب      اقبال کشت تخم و جناحش ثمر گرفت  
قائد فراشت پرچم اقبال تا ابد      کز بهر خلق پرچم فتح و ظفر گرفت(۱۸)

تا سال ۱۹۶۷ م که پاکستان بیستمین سالگرد استقلال را برگزار نمود، پنج کتاب موضوعی در زمینه اقبالشناسی و نهضت استقلال طلبی پاکستان در ایران منتشر گردید که به ترتیب اقبال شناسی : هنر و اندیشه محمد اقبال از استاد سید غلام رضا سعیدی ، (۱۹۵۹م) ، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان از آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (۱۳۴۷ هـ. ش) این اثر موجب تفهیم و درک اهداف عالی رهبران مسلمانان شبه قاره که نخست خواستار حفظ حقوق مشروع خود بودند و بعداً چون بارفتار متعصبانه طرف دیگر معامله ، مواجه گردیدند، چاره ای ندیدند جزء اینکه خواستار تجزیه شبه قاره به دو کشور مجزای مستقل حایز اکثریت مسلمان نشین پاکستان ، و هندو نشین به اسم هند گردند.

کلیات فارسی علامه اقبال با مقدمه و حواشی آقای احمد سرور در ۱۹۶۷م چاپ و منتشر شد. تا آن سال حتی در پاکستان، کلیات فارسی علامه اقبال یکجا و در یک مجلد چاپ و منتشر نگردیده بود، و آثار مختلف فارسی اقبال به طور جداگانه چاپ و تجدید چاپ می شد. آنچه که مهم تر

از این است ، مقدمه مبسوط از قلم گردآورنده کلیات آقای احمد سروش که در لابلای آن نه فقط فکر و فلسفه اقبال مورد بحث قرار گرفته، بلکه تصور و ایده تأسیس و نهضت استقلال پاکستان ، در عقب نمای عوامل تاریخی و فرهنگی ، تحلیل و تجزیه گردیده است . احیای فکر دینی اسلام ، اثر اقبال توسط استاد احمد آرام و سیر فلسفه در ایران رساله دکتری اقبال بهمت آقای دکتر امیر حسین آریانپور به فارسی ترجمه و تقریباً همزمان در سال ۱۹۶۷م در تهران چاپ و منتشر گردید. نشر همه این آثار در اعتلاء و ارتقای عوالم اقبال دوستی و پاکستان شناسی سهم موثری داشته است. ناگفته نماند که نخستین کتاب که دربارهٔ موسس پاکستان در تهران منتشر گردیده ، ترجمهٔ سوانح بنیانگذار پاکستان قائداعظم محمد علی جناح به انگلیسی مؤلفهٔ هیکتور بولیتو که توسط استاد غلام رضا سعیدی ترجمه و منتشر گردیده . در این جا این نکته جلب توجه می‌کند که به عنوان کتاب « مؤسس پاکستان » استاد به ابتکار خود کلمات « مهم ترین مرد آسیا » رامضاف فرمود، روانش شاد.

در ۱۹۵۳م نخستین هیأت فرهنگی چهارده نفری پاکستان متشکل از استادان دانشگاه‌ها ادیبان و سخنوران و پژوهشگران از سر تا سرکشور به دعوت وزارت فرهنگ دولت ایران دیدن کرد که ریاست آن بعهدهٔ دکتر مولوی محمد شفیع رئیس وقت دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب بود و دراعضای آن ، علامه دکتر داود پوتا، دکتر محمد باقر ، دکتر غلام سرور ، دکتر عندلیب شادانی ، دکتر غلام نبی قاضی ، پرفسور صوفی غلام مصطفی تبسم و آقای حفیظ هوشیارپوری وسایرین شامل بودند. در مطبوعات و محافل علمی ودانشگاهی ایران دیدار چنین هیأت عالیرتبهٔ فرهنگی حسن اثر داشت.

از این بیعد مبادله های فرهنگی میان دو کشور توسعه یافت. استاد سعید نفیسی ، دکتر لطف علی صورتگر، استاد بدیع الزمان فروزانفر، دکتر محمد معین ، ابراهیم باستانی پاریزی، دکتر کچکینه کاظمی و دهها نفر از اساتید ایرانی در دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م از پاکستان دیدن کردند. سال ۱۹۵۲ م در مناسبات فرهنگی میان پاکستان و ایران از حیث مطبوعاتی حایز اهمیت کم نظیری بود زیرا در این سال به ابتکار وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان فصلنامهٔ « هلال » بزبان فارسی ایرانی آغاز به چاپ کرد. و دوازده سال به بعد

تا هشت سال به صورت ماهنامه و از بیست و یکمین تا سی و هشتمین سال به نام « پاکستان مصور » بطور مرتبی منتشر گردید. در زمان انتشار، این مجله علمی و ادبی در خارج از ایران تنها مجله بزبان فارسی بوده است که اغلب شماره های آن در سراسر ایران در محافل علمی و ادبی و دانشگاهی بویژه کتابخانه های ایران توزیع می شد. هدف انتشار چنین مجله تشیید و تحکیم مناسبات فرهنگی، علمی و ادبی میان دو کشور بوده است. اینجانب بمدت ۱۲ سال در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نخست مدیریت و سردبیری ماهنامه هلال کراچی و آنکھی مجله پاکستان مصور اسلام آباد را به عهده داشته ام.

در دهه ۱۹۵۰م چند اثر بفارسی از دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی در ایران منتشر گردید که در شناساندن « پاکستان اقبال » به ایرانیان تأثیر به سزائی داشته است. در همین سالها بود که بمناسبتهای سخنوران و استادان ایرانی قصائد و قطعات جالبی برای وصف و تجلیل از پاکستان و اقبال سرودند که شامل ادیب برومند، رهی معیری، امیری فیروز کوهی، استاد سعید نفیسی، دکتر رضا زاده شفق، سیمین بهبهانی، استاد کاظم رجوی، مهرداد اوستا، عباس فرات، حسین عاطف و سایر سخنوران برجسته عصر حاضر بوده اند که اقتباس از قصائد آنان به درازا خواهد کشید. در حین اثناء کتابی دیگر به عنوان پاکستان مولفه آقای عبدالعظیم ویان در ۱۳۳۹ هـ ش در تهران منتشر گردید.

طی دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م چند اثر دیگر ارزشمند در زمینه اقبالشناسی منتشر گردید که فهم پاکستانشناسی را در اذهان خوانندگان راسخ ساخت. ما ارتباط مستقیم میان موضوعات دوگانه را بنا به فرموده حضرت آیت الله سید علی خامنه ای می بینیم که فرمود: « پیشاهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است و امروز به عنوان بنیانگذار دولت اسلامی جدید از او نام برده می شود و بی گمان تا روزی که نام پاکستان در تاریخ بشریت باقی و موجود است، نام اقبال نیز هم ردیف و برابر با آن یاد خواهد شد».

آثاری که در این دوره به منصفه شهود رسید شامل « سرود اقبال » از آقای فخرالدین حجازی، « سرود اسلامی اقبال » از سید محمد علی صفیر، « دانای راز » از دکتر احمد احمدی بیرجندی، « یک چمن » گل از دکتر غلام

حسین صالحی ، کتابی به عنوان « محمد اقبال » از دکتر فضل الله رضا ، چهار اثر به عنوان « دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز » « ما و اقبال » « نامه ای در دفاع از اقبال » و « علامه اقبال : معمار عظیم تفکر اسلامی » از آقای دکتر علی شریعتی ، تا اواسط همین دوره انتشار یافت. « اقبال شرق » نوشته آقای عبدالرفیع حقیقت در ۱۹۸۱م است و از اقبال نامه نوشته دکتر محمد حسین تسبیحی در ۱۹۹۳م در پاکستان انتشار یافت. خوشبختانه آقای دکتر محمد بقایی ماکان طی دو دهه اخیر در زمینه اقبال شناسی خدمات گسترده ای انجام داده که شامل بیست و پنج اثر مجزایی و حاوی کلیه جنبه های احوال و آثار و افکار اقبال چاپ و منتشر کرده است . نامبرده در سمینار سال اقبال که در آوریل ۲۰۰۳م به دعوت اکادمی اقبال در لاهور تشکیل گردید همچنین در همایش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال ۵ آوریل ۲۰۰۹م شرکت نمود. اینک از کتابهایی که در زمینه پاکستان شناسی طی دهه اخیر توسط نویسندگان و دانشمندان ایرانی در ایران و پاکستان تألیف و یا منتشر گردیده با کمال اختصار متذکر میگردیم . آقای دکتر قاسم صافی چند سال پیش برای مدت مختصری در ریزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مأموریت داشت. پس از مراجعت به ایران کتابی به عنوان «سفر نامه پاکستان» ، انتشار داده و از صحنه های مختلف فعالیت در پاکستان بطور دقیق و اجمالاً سخن رانده است .

اما خدمات گرانبهایی که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در ترویج پاکستان شناسی در ایران و پاکستان انجام داده اند شایسته تقدیر است. از بدو ورود به پاکستان از ۱۹۶۹ تا سالهای اخیر دکتر تسبیحی صدها مقاله راجع به پاکستان، پاکستانشناسی و زبان و ادب فارسی در پاکستان در مطبوعات ایران بویژه در روزنامه « فردا » منتشر کرده است . همچنین دهها فهرست نسخ خطی کتابخانه گنج بخش کتاب و مقاله در خود پاکستان چاپ و منتشر ساخته که از کتاب « فارسی پاکستانی و مطالب پاکستانشناسی » قبلاً اشاره نمودیم اما در سال ۱۹۹۷م به مناسبت پنجاهمین سال استقلال پاکستان کتابی بعنوان «وصف پاکستان در شعر فارسی » را گردآوری و منتشر ساخته اند شامل آثار منظوم توصیفی ۸۰ نفر سخنور ایرانی و پاکستانی می باشد. اغلب قصاید و قطعات قبلاً در مجله های هلال و پاکستان مصور چاپ کراچی و

اسلام آباد ، و کتاب فارسی پاکستانی نشر یافته بود. اما از لحاظ تنوع موضوعات منجمله استقلال پاکستان ، علائق برادرانه ملتین ایران و پاکستان ، اشتراکات فرهنگی دو کشور، اتحاد عالم اسلام و اقبال متفکر اسلام ، این مجموعه شعری را می توان در ادبیات فارسی سندی کم نظیر قلمداد کرد.

در پایان مقال باید اذعان نمایم که طی بالغ بر نیم قرن مناسبات فرهنگی میان پاکستان و ایران ؛ تأسیس و افتتاح مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در راولپندی / اسلام آباد در ۱۹۷۱م نقطه عطفی بوده است . مرکز تحقیقات گنجینه عظیم النظیر نسخ خطی کتب فارسی و برخی از السنه دیگر را طی این مدت اکتساب و تهیه و گردآورده است. تا سال ۲۰۰۸م مرکز همچنین بالغ بر ۱۹۷ مجلد از کتابهایی که قبلاً چاپ نشده و اگر هم چاپ شده بود نایاب گردیده بود را ، منتشر نموده است . علاوه بر این ۱۷۵۰۰ مجموعه دارای بیست و شش هزار و یانصد نسخه خطی و تقریباً ۴۵ هزار کتاب چاپی سنگی و سربی به موضوعات گوناگون در کتابخانه گنج بخش موجود است . نشر و چاپ بیست و چهارمین دوره فصلنامه علمی پژوهشی « دانش » نود و پنجمین شماره آنرا دربر می گیرد یکی دیگر از خدمات گرانبهای مرتب مرکز است .

### یادداشت ها :

<sup>1</sup> - Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah :Speeches and statements  
P.216

۲ - اقبال ایران (اردو) داکتر عرفانی ، ص ۴۲

۳ - همان ، ص ۹۳.

۴ - همان ، صص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۵ - همان ، ص ۱۱۸.

۶ - همان ، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.

۷ - همان ، صص ۱۵۸ - ۱۶۲.

۸ - همان ، صص ۱۲۱ - ۱۲۲.

- ۹ - همان ، ص ۲۶۹.
- ۱۰ - همان ، صص ۲۹ - ۳۰ و صص ۱۲۸ - ۱۳۲.
- ۱۱ - همان ، صص ۱۵۳ - ۱۵۶.
- ۱۲ - همان ، صص ۱۱۴ - ۱۱۷.
- ۱۳ - همان، ص ۵۰.
- ۱۴ - فصلنامه دانش شماره ۶۷ - ۶۶ مقاله نگارنده درباره استاد غلامرضا سعیدی ، صص ۱۱۹ - ۱۲۴.
- ۱۵ - اقبال ایران ، صص ۱۴۹ - ۱۵۲.
- ۱۶ - اقبالیات فارسی شماره ۱۳ اکادمی اقبال لاهور (۲۰۰۲ / ۲۰۰۳م) مقاله نگارنده باعنوان نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران و تبّعات اقبال شناسان سرشناس صص ۹۵ - ۱۱۰.
- ۱۷ - اقبال ایران ، دکتر عرفانی ، ص ۲۱۷.
- ۱۸ - همان ، ص ۲۱۸.

### منابع و مأخذ:

- ۱ - اقبال ایران ( اردو)، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ، سیالکوت ، ۱۹۸۶م.
- ۲ - اقبال عرفانی (اردو) ، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ، مرتبه ضیاء محمد ضیا، سیالکوت ، ۱۹۹۳م.
- ۳ - فصلنامه دانش ، شماره ۶۷ - ۶۶ ( پاییز و زمستان ۱۳۸۰ ش ) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
- ۴ - مجله اقبالیات فارسی ، شماره سیزدهم ۲۰۰۲ / ۲۰۰۳م ، اکادمی اقبال پاکستان ، لاهور .
- 5 - Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah: Speeches and Statements; 1947 - 48, D.F.P. Islamabad, 1989.
- ۶ - یادداشتهای شخصی نگارنده .

\*\*\*\*\*



اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه

دانش بلاغی و بدیعی

## بررسی اُمّهات کتب بلاغت در زبان فارسی

### چکیده:

تأثیر پذیری بلاغت فارسی از عربی بر همگان روشن است. اگرچه با نگاهی به گذشته ادبی زبان فارسی می توان دریافت که در ایران قدیم نیز علوم مربوط به زبان و آرایه های سخن وجود داشته ، اما هیچ کتاب جامع و کاملی در این زمینه به دست ما نرسیده است و بلاغت در زبان فارسی با نگارش «ترجمان البلاغه» محمد بن عمر الرادویانی در قرن پنجم آغاز می شود. در قرن ششم ، رشید الدین وطواط ، «حدائق السحر» را نگاشت و در قرن هفتم ، شمس الدین محمد قیس رازی ، کتاب ارزشمند «المعجم فی معاییر اشعار العجم» را به رشته تحریر درآورد. این سه کتاب از امّهات کتب بلاغی در زبان فارسی به شمار می روند. کتابهای دیگری هم بعد از آنها تألیف شده که البته از اهمیت و اعتبار کمتری برخوردارند. در این مقاله کوشیده شده است تا با رجوع به منابع موجود و نسخه های چاپی این سه کتاب مادر بلاغت فارسی به بررسی آنها بپردازد.

\*\*\*

همان طور که می دانیم ، علوم بلاغی فارسی از عربی گرفته شده سه کتاب در بلاغت فارسی ، یعنی : ترجمان البلاغه تألیف محمد بن عمر الرادویانی (قرن پنجم هجری)، حدائق السحر فی دقائق الشعر تألیف رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی مشهور به وطواط (متوفی به سال ۵۷۳ هجری) و المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی همه مربوط به دوره های بعد از قرن پنجم هجری است یعنی زمانی که در اصول بلاغت عربی بحث های طولی انجام شده و کارهای بزرگی انجام گرفته بود. لذا برای بررسی سه کتاب مادر بلاغت فارسی ، نخست نظری خواهیم داشت به پیشینه بلاغت عربی و تعریفی که استادان بلاغت از این علم ارائه داشته اند و سپس به بررسی این سه کتاب ارزشمند خواهیم پرداخت.

## عوامل مؤثر در پیدایش بلاغت عربی

همان گونه که بلاغت فارسی از عربی مایه گرفته ، بلاغت عربی خود نیز از بلاغت یونانی تأثیر پذیرفته است. این سخن را نخستین بار «دکتر طه حسین» در کنگره مستشرقان ، در یازده سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی عنوان کرد و اظهار داشت که « ارسطو تنها در فلسفه پیشگام نیست بلکه از جنبه مسایل بلاغی هم می توان ارسطو را از پیشگامان دانست .» (۱)

ارسطو دو کتاب دارد که به شعر و ادب مربوط میشود ؛ یکی الخطابیه و دیگری فن الشعر که ابتدا به سریانی و سپس از سریانی به عربی ترجمه شده بود. این دو کتاب در تکوین بلاغت عربی نقش بسزایی داشته اند. این تأثیر را در آثار بزرگان علم بلاغت عربی می توان مشاهده کرد. آنچه ما در دست داریم در واقع تلخیص ابن سینا از فن الشعر است. همچنین با مطالعه کتابهای بلاغی دو تن از بزرگترین علمای بلاغت عربی یعنی ؛ دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی ( متوفای ۴۷۱ هجری) و کتاب های منهاج البلاغه و سراج الادباء تألیف حازم قرطاجنی ، این تأثیر به خوبی آشکار می شود.

فصل سوم کتاب دیگر ارسطو، یعنی ؛ الخطابیه ، که اسحاق به حنین (متوفای ۲۹۸ هجری) در قرن سوم هجری ، آنرا به عربی برگرداند، سه بخش دارد که در آن از گفتاری که با حال مخاطب تناسب داشته باشد، سخنانی به میان آمده و فصلی به آرایه های سخن و پرهیز از تعقیدهای لفظی و معنوی و نکاتی چون ایجاز و اطناب و صنایعی چون ازدواج و تساوی طولی و حقیقت ، مجاز و استعاره و تشبیه و غیره مورد بحث قرار گرفته است. این مطالب در حقیقت همان چیزهایی هستند که در عربی « بلاغت » نامیده شد و این خود دلیلی است بر این مدعا که بلاغت عربی تأثیر فراوانی داشته است. عوامل زیاد دیگری نیز وجود دارند که در تکوین و تدوین بلاغت عربی مؤثر دانسته شده اند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

« گفته می شود که منشأ علوم ادبی عرب علم « روایة » بوده که با ذکر امثال و انساب و روایات و اشعار و لغات عرب همراه بود و با گنجینه هایی که به همت روات فراهم آمد، تحقیق در ادب عربی از همه حیث میسر گشت و حتی باید گفت غالب علوم ادبی از این فن نشأت گرفت.»

البته نباید از نظر دور داشت که آیات ۲۳ از سوره البقره و آیه ۸۸ از سوره الاسراء که عربها را به نظیره گویی فرا می خواند گواه این واقعیت است که عرب جاهلی ، قبل از نزول قرآن ، در آوردن کلام فصیح و بلیغ توانا بوده است و اقسام مختلف تشبیه و استعاره و حقیقت و مجاز می دانسته و گفتار بلیغ را از غیر بلیغ تشخیص می داده است. در آیه ۲۳ از سوره البقره می خوانیم:

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ اَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۲۳)

ترجمه : و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده ایم در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و جز خدای ، همه حاضران را فراخوانید اگر راست می گوید ( البقره - ۲۳)

همچنین در آیه ۸۸ از سوره الاسراء می خوانیم :

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا (۸۸)

ترجمه : بگو اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی توانند همانند آن بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند(الاسراء ۸۸) همچنین بابی از کتاب البیان والتبیین جاحظ بصری (متوفای ۲۵۵ هجری) به کلام موزون اختصاص یافته است. وی در این کتاب ، کلام عرب جاهلی را به پارچه های منقش رنگارنگ تشبیه می کند و خطبای عرب را به زبان آوری می ستاید . پس نتیجه می گیریم که خطبای عرب با ظرافت ها و آرایه های سخن آشنا بوده اند.

برگزاری سوق عکاظ در مکه و مسابقه دادن شعرا بایکدیگر از دیگر دلایل تبحر و استادی اعراب در فنون مختلف بلاغت است.

در این ضمن ، ظهور اسلام و نزول قرآن مجید وسیع اعراب در فهم قرآن و تحقیق در دلایل و وجوه امتیازات ادبی آن موجب شد تا دانشمندان اسلامی توجه خاصی به فنون بلاغت مبذول دارند و در حقیقت هدف از علوم بلاغی در ابتدای ظهور آن ، کوشش در فهم و درک رموز قرآن کریم بود. زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری) در مقدمه تفسیر کشاف خویش درباره اهمیت دو علم معانی و بیان می نویسد :

«... عالم علم کلام اگر در صناعت کلام بر همه اهل دنیا چیره شود و حافظ قصص و مسائل تاریخی حتی اگر از ابن القریة حافظ تر باشد...» و دانشمندان بخردان اگر در علم نحو از سیویه دانتر باشند، هیچ یک نمی توانند به کُنه آیات قرآنی پی ببرند، مگر اینکه در دو علمی که مختص به قرآن است تبحر پیدا کنند، و آن دو علم؛ معانی و بیان است. (۲)

عامل دیگر، پیدایش فرق گوناگون مذهبی و اینکه هر فرقه سعی داشته تا با گفتن کلام بلیغ تر، برتری خود را بر فرق دیگر به اثبات برساند و افکار سیاسی و عقیدتی خود را بر کرسی بنشاند. برای نمونه می توان به متکلمانی همچون واصل بن عطا (متوفای ۱۳۱ هجری) و بشر بن معمر (متوفای ۲۰۰ هجری) اشاره کرد که جهت پیروزی بر رقیبان خود در مناظره ها و بحث ها، الفاظ گوناگون و جملات متنوع و زیبا بکار می برده اند. ترجمه آثاری از سریانی و هندی و یونانی و ایرانی به زبان عربی و همچنین پیشی جویی شعرا و سخنوران در باب اینکه مدایح بهتری برای پادشاهان و وزراء بسرایند و انعام و صله های بیشتر و بهتری دریافت کنند نیز در پیدایش و تکوین بلاغت عربی بی تأثیر نبوده است.

### مهمترین آثار بلاغی عربی به ترتیب تاریخی:

عوامل فوق الذکر و بحثهایی که در رابطه با ظرایف و رموز قرآن کریم به وقوع پیوست، موجب شد تا سخن سرايان و دانشمندان عرب جهت درک و فهم این رموز و ظرایف به فنون بلاغت توجه بیشتری مبذول دارند، زیرا همانطور که در بالا از قول زمخشری ذکر شد، فهم و درک صحیح قرآن و احادیث و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار حضرت علی علیه السلام بدون تسلط به شیوایی کلام و فنون بلاغت ممکن نبود. لذا شاهد هستیم که رفته رفته توجه سخنوران عرب به این علم به ویژه علم معانی و بیان بیشتر شد و این امر موجب نگارش کتابهای متعددی در این زمینه ها گردید. از جمله این بحثهاست آنچه ابو عبیده معمر بن مثنی (متوفای ۲۱۰ یا ۲۱۱ هجری) در کتاب المجاز القرآن و ابی حاتم السجستانی (متوفای ۲۵۵ هجری) صاحب

کتاب الفصاحة و جاحظ بصری ( متوفای ۲۵۵ هجری ) در کتاب های الاعجاز القرآن و البيان و التبيين و ابو الفرج قدامة بن جعفر (قرن سوم هجری) در کتابهای نقد الشعر و نقد النثر ( معروف بن تبيان )، و ابن قتیبة دینوری ( متوفای ۲۷۶ هجری) در کتاب الشعر و الشعراء و مبرّد ( متوفای ۲۸۵ هجری) در کتاب الكامل و کتاب البلاغه ضمن سایر بحثهای ادبی در باب قواعد بلاغت آورده اند.» (۳)

در علم بدیع نیز نخستین کتاب را متعلق به المعنز (متوفای ۳۹۶ هجری) دانسته اند که بنام البدیع به رشته تحریر در آورد.

و اما کتب بلاغی عربی را که نقش بسیار عمیقی هم در تدوین بلاغت فارسی داشته اند به ترتیب تاریخی می توان این گونه ذکر کرد؛

- ۱- معانی القرآن تألیف فرّاء ( متوفای ۲۰۷ هجری)
- ۲- مجاز القرآن تألیف ابو عبیده معمر بن مثنی ( متوفای ۲۰۹ تا ۲۱۳ هـ )
- ۳- صحیفه البشر تألیف بشر بن معتمر
- ۴- البيان و التبيين تألیف جاحظ بصری ( متوفای ۲۵۵ هجری)
- ۵- تأویل مشکل القرآن تألیف ابن قتیبه ( متوفای ۲۷۶ هجری)
- ۶- الكامل تألیف ابو العباس محمد بن یزید المبرّد ( متوفای ۲۸۵ هجری)
- ۷- قواعد الشعر تألیف ابو العباس احمد بن یحیی (متوفای ۲۹۱ هجری)
- ۸- البدیع تألیف عبدالله معنز ( متوفای ۲۹۶ هجری)
- ۹- عیار الشعر تألیف ابن طباطبَاء
- ۱۰- نقد الشعر تألیف قدامة بن جعفر ( متوفای ۳۳۷ هجری)
- ۱۱- الاغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی ( متوفای ۳۵۶ هجری)
- ۱۲- الوساطة بن المتنبی تألیف علی بن العزیز جرجانی معروف به قاضی جرجانی ( متوفای ۳۶۶ هـ )
- ۱۳- الموشح تألیف مرزبانی ( متوفای ۳۸۴ هجری)
- ۱۴- رسالة النکت فی اعجاز القرآن تألیف ابوالحسن علی بن عیسی الرمانی (متوفای ۳۶۶ هـ)

- ۱۵ - الصاحبی فی فقه اللغة و سن العرب فی کلامها تألیف احمد بن فارس لغوی رازی (متوفای ۳۹۰ هجری)
- ۱۶ - الصناعین تألیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری (متوفای ۳۹۵ هجری)
- ۱۷ - اعجاز القران تألیف ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی (متوفای ۴۰۳ هجری)
- ۱۸ - العمده فی صناعة الشعر و نقده تألیف ابو علی حسن بن رشیق قیروانی (متوفای ۴۶۳ هجری)
- ۱۹ - سر الفصاحة تألیف ابن سنان خفاجی (متوفای ۴۶۶ هجری)
- ۲۰ - دلائل الاعجاز فی علم المعانی و اسرار البلاغه فی علم البیان تألیف عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱ هجری)
- ۲۱ - تفسیر کشف تألیف زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)
- ۲۱ - مفتاح العلوم تألیف سکاکی (متوفای ۶۲۶ هجری)
- می توان گفت که علوم بلاغی عربی به ویه معانی و بیان ، بین سده های پنجم تا هفتم هجری مدارج تعالی خود را طی کرد و به بالاترین مراحل ترقی رسید. ظهور عبدالقاهر جرجانی ، صاحب کتابهای مشهور اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز ، در قرن پنجم و سراج الدین ابو یعقوب سکاکی (متوفای ۶۲۶ هجری) صاحب کتاب مشهور مفتاح العلوم در این رشد و تعالی نقش عمده ای ایفا کرد. در واقع ، سکاکی کسی است که برای نخستین بار این علم را تحت قاعده و نظم در آورد و حد و مرز آن را تعیین کرد و علم بلاغت را به سه قسم معانی و بیان و محسنات (بدیع) منقسم ساخت. به همین خاطر است که متأخرین کتاب او را مبنا قرار داده اند و خلاصه هایی که ترتیب داده شده همه از کتاب مفتاح العلوم اوست که بعنوان مثال می توان به کتاب المصباح تألیف ابن مالک و کتاب الایضاح و کتاب تلخیص المفتاح از جلال الدین محمد قزوینی معروف به خطیب قزوینی (متوفای ۷۳۹ هجری) و شرح سعد الدین تفتازانی که به مطول مشهور است همه بر مبنای کتابهای قدما به ویژه مفتاح العلوم سکاکی اشاره نمود.
- باتوجه به نکات و عوامل مؤثری که در پیدایش بلاغت عربی بر شمریم و رحجان بلاغت نویسان عرب به این سمت ، در طی مدت بیش از چهار قرن یعنی از آغاز قرن سوم هجری تا اوایل قرن هفتم ، نهال بلاغت عربی به درخت تناور و عظیم و پر شاخ و برگگی مبدل گشت و بر بلاغت زبانهای دیگر تأثیر بسزایی گذاشت . از این میان بلاغت نویسان زبان فارسی

بیشترین تأثیر پذیری را داشتند و از نیمه قرن پنجم تا قرن هفتم و بعد از آن کتابهای گرانسنگ و ارزشمندی در این زمینه نوشتند.

### بررسی تأثیر پذیری بلاغت فارسی از عربی:

اگرچه تأثیر پذیری بلاغت فارسی از بلاغت عربی مورد قبول جمهور بلاغت نویسان است اما با نگاهی به گذشته ادبی زبان فارسی می توان دریافت که در ایران قدیم هم علوم مربوط به زبان و آرایه های سخن وجود داشته و با وجود این که این فنون و علوم به صورت امروزی آن نبوده اما سخنوران فارسی عنایت خاصی به آن داشته اند. در این رابطه از جاحظ بصری نقل می کنند که توصیه کرده هرکس بخواهد در علوم بلاغی پیشرفت کند و به معانی و مضامین عالی پی ببرد و در به کار گیری الفاظ متناسب متبحر شود ، باید کتاب کاروند فارسیان را بخواند؛

« ... و من احب ان یبلغ فی صناعة البلاغه و یعرف الغریب و یتبحر فی اللغة فلیقرأ کتاب کاروند...» (۴)

اما نخستین کتابی که درباره بلاغت به زبان فارسی نوشته شده و به دست ما رسیده ، ترجمان البلاغه تألیف محمد بن عمر رادویانی است که احتمالاً در اواخر قرن پنجم هجری تألیف شده اما می بینیم که قبل از این کتاب هم شاعران فارسی گوی ، نکات بلاغی و صنایع شعری را در اشعار خود به کار می برده اند و توجه خاصی به این موضوع داشته اند، مانند اشعار رودکی سمرقندی و شهید بلخی و امثال آن که نظامی عروضی سمرقندی در کتاب مشهور چهار مقاله به برخی از این صنایع اشاره نموده است. کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی ، شاید جزو اولین کتابهای زبان فارسی باشد که به بحث در مورد برخی از صناعات شعری نکات بلاغی پرداخته و شواهد زیادی را از اشعار شاعران فارسی گوی دوره های قبل از خود ذکر کرده باشد ، اما از آنجایی که اصطلاحات خاصی وضع نکرده و حد و مرزی برای علوم معانی و بیان و بدیع مشخص ننموده و اصولی ارائه نکرده ، در زمره کتابهای بلاغی قرار نگرفته ولی از اسم هایی که نظامی عروضی سمرقندی در خصوص شواهد فارسی بکار برده معلوم می شود که قبل از آن اصطلاحات خاصی برای صناعات شعری وجود نداشته و نظامی در این بیت از رودکی سمرقندی ؛



## آفرین و مدح سود آید همی | گر به گنج اندر زیان آید همی

به هفت صنعت ؛ مطابق ، متضاد، مردّف ، مساوات ؛ عذوبت ، فصاحت و جزالت اشاره کرده که همه آنها اسم ها و اصطلاحات عربی هستند(۵) نتیجه می‌گیریم که اولین کتاب منسجم درباره بلاغت که به زبان فارسی نوشته شده ترجمان البلاغه رادویانی است . کتاب دیگر حدائق السحر فی دقائق الشعر تألیف رشیدالدین محمد بلخی شاعر معروف به وطواط (متوفای ۵۷۳ هجری) و کتاب سوم المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد قیس رازی ( قرن هفتم ) می باشد.

سه کتاب مذکور از امهات کتب بلاغی فارسی هستند و اهمیت و ارزش زیادی دارند.

کتابهای دیگری نیز در این زمینه نوشته شده اند که اگرچه به مرتبه کتابهای مادر بلاغت فارسی نمی‌رسند و در اهمیت و اعتبار نمی‌توانند همسنگ آنها قرار گیرند اما نویسندگان آنها در مطالعه و جمع آوری نکات بلاغی و تدوین کتابهای عام فهم تر زحماتی متحمل شده اند که چند نمونه آن به ترتیب حروف الفباء در اینجا ذکر می شود ؛

- ۱ - آئین سخن از دکتر ذبیح الله صفا
- ۲ - ابداع البدایع از شمس العلماء گرگانی با مقدمه دکتر تجلیل
- ۳ - جلوه جمال از دکتر علوی مقدم
- ۴ - جواهر البلاغه از احمد الهاشمی
- ۵ - ذرر الادب از حسام الادباء
- ۶ - روش گفتار از شیخ جعفر زاهدی
- ۷ - صناعات ادبی از دکتر سید جلال الدین همایی
- ۸ - معانی و بیان از دکتر سید جلال الدین همایی.
- ۹ - معالم البلاغه از محمد خلیل رجایی
- ۱۰ - معانی و بیان از دکتر علوی مقدم
- ۱۱ - معانی و بیان از غلامحسین آهنی
- ۱۲ - هنجار گفتار از سید نصر الله تقوی

## بررسی امهات کتب بلاغت فارسی :

همانطور که گفته شد بلاغت فارسی که از بلاغت عربی مایه گرفته ، تا قرن پنجم مورد توجه نبوده و کتاب جامع و قابل استنادی در این علم نگارش نیافته و اولین کتاب ارزشمند در این زمینه در قرن پنجم نوشته شده است؛ یعنی همان ترجمان البلاغه رادویانی و ناگفته نماند که رادویانی در کتاب خود از دو شخصیت دیگر ، یعنی ابو یوسف و ابوالعلائی شوشتری ، که اشاره هایی به عروض داشته اند نام برده که متأسفانه امروزه چیزی از آنها در دست نیست. در آغاز بررسی این کتب ، چند جمله از قلم نگارنده کتاب ارزشمند ترجمان البلاغه یعنی محمد بن عمر الرادویانی نقل می‌گردد که ذکر دلایل نگارش کتاب ترجمان البلاغه نیز در آن مشاهده می‌شود :

« چنین گوید محمد بن عمر الرادویانی کی تصنیف ها بسیار دیدم مردانشایان هر روزگاری را اندر شرح بلاغت، و بیان حل صناعت و آنچه از وی خیزد و بوی آمیز، چون عروض و معرفت القاب و قوافی ، همه بتازی دیدم، و بفایده وی یک گروه مردم را مخصوص دیدم ، مگر عروضی کی ابو یوسف و ابوالعلائی شوشتری پیارسی کرده اند. و اما اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان با پیرایه و معانی بلند پایه کتابی ندیدم پیارسی کی آزاده را مونس باشد و فرزانه را غمگسار و محدث بود... گفتم کی بدان قدر کی مرا فراز آید ازین علم بدین کتاب جمع کنم ، و به تصنیف شافی بیاریم واجناس بلاغت را از تازی پیارسی آرم ، و مثال هر فصلی علی حده ازگفتار استادان باز نمایم . تا ره نمای باشد هنر آزمای را و سخن پیمای را ... و فصلی چندکی معروف تر بود اندر جمله بدایع ، و نزدیک تر بود بعرف طبایع چون ترصیع و تجنیس و تقسیم و استعارات و اشتقاق و اعراق و نظایر و امثال وی بیشتر دیدم و بیشتر آوردم. و یک یک بیت هزل و طبیعت نیز از وی دور گردانیدم و عامه بابهای این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام کی خواجه امام نصر بن الحسن - رضی الله عنه - نهاده ست تخریج کردم ، و از تفسیر وی مثال گرفتم. لقبش را ترجمان البلاغه اختیار کردم ایرا کی هر کتابی را بعنوان باز شناسند و بظاهر حال» (۶)

کتاب ترجمان البلاغه ، دارای یک مقدم که در بالا ذکر شد و فهرستی درباره ۷۳ فصل در محاسن کلام و فنون بلاغی است . سپس هر یک از این محاسن و فنون شرح گردیده است. عنوان هر فصل به عربی است و شاید نامگذاری کتاب به ترجمان البلاغه هم از این جهت باشد که مؤلف

قصد داشته تا چیزی از بلاغت عربی ترجمه کند. در بررسی این کتاب به نکات دیگری بر می‌خوریم که بعضی از آنها بدین قرار است :

- در این کتاب ، رادویانی ، به دنبال هر سه فصل که به عربی است، به زبان فارسی آن فن را تعریف می‌کند و معنای اصطلاح را به جمله ای یا جمله هایی بیان می‌کند و گاه شواهدی از زبان عربی ذکر می‌کند ولی بحث تحلیلی نمی‌کند.

- از تشبیه و استعاره و کنایه که جزء فنون بیانی به شمار می‌آیند کمتر و از فنون بدیعی بیشتر بحث کرده است.

- شواهد بیشتر از شعر ارائه شده است.

- از آنجائیکه تا قرن پنجم هنوز علوم بلاغی تقسیم بندی نشده و حد و مرز آن مشخص نگردیده بود . در این کتاب نیز تعریفی منسجم از فصاحت و بلاغت مشاهده نمی‌شود.

- اساس و سرمشق این کتاب ، همانطور که رادویانی خود نیز در مقدمه آورده محاسن الکلام ابوالحسن نصر بن الحسن المرغینانی است.

وی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد :

«... و عامه بابهای این کتاب را به ترتیب فصول محاسن الکلام کی

خواجه امام نصر بن الحسن - رضی الله عنه - نهاده ست تخریج کردم و از تفسیر وی مثال گرفتم و لقبش را ترجمان البلاغه اختیار کردم.» (۷)

- رادویانی در ترجمان البلاغه مباحث تشبیه را استعاره و مباحث نظیر آن را که بعدها موضوع علم بیان شده و صنعت التفات و مباحث مانند آن را که از موضوعات علم معانی است در میان صنایع بدیعی آورده و همچنین صنعت تجنیس و قلب و مطابقه و دیگر صنایع را که جزء صنایع بدیعی است ، به صراحت از مباحث بلاغت شمرده به طوری که در مجموع می‌توان گفت که در نظر او صنایع بدیعی با دیگر مباحث بلاغی چندان تفاوتی نداشته است.

## ۲ - حدائق السحر فی دقائق الشعر

مدتها کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳ هجری) که در عهد ایل ارسلان (۵۵۱ - ۵۶۸ هجری) تألیف شده بود ، نخستین کتاب در بلاغت فارسی به شمار می‌رفت و گمان بر این بود که کتاب ترجمان البلاغه متعلق به فرخی سیستانی شاعر مشهور دربار سلطان محمود غزنوی است اما با کشف نسخه معتبری از ترجمان البلاغه در کتابخانه فاتح استانبول ، توسط استاد احمد آتش در سال ۱۹۴۸م این ابهامات رفع شد و دو مسأله بسیار مهم را برای دیگران آشکار ساخت. یکی

اینکه نخستین کتاب بلاغت در زبان فارسی ترجمان البلاغه است و نه حدائق السحر و دوم اینکه کتاب اخیر یعنی ترجمان البلاغه از فرخی سیستانی نبوده و متعلق به محمد بن عمر الرادویانی است.

«ویژگی کتاب حدائق السحر این است که در برخی از تعاریف و طوطا جنبه های نقدی مشاهده می شود که کتاب ترجمان البلاغه رادویانی، این جنبه را دارا نیست. مثلاً و طوطا در باب التشبیهات می گوید: «تشبیه اشیاء به چیزهای خیالی که وجود خارجی ندارد و در خیال و وهم موجود است، مثل اینکه انگشت افروخته (زغال مشتعل) را به دریای مشکین که امواجش زرین باشد تشبیه کنند، مثل تشبیهات ازرقی، که البته پسندیده و نیکو نیست.» این مسأله نشان می دهد که و طوطا تنها به شرح و تعریف فنون بلاغی نپرداخته بلکه گهگاه به نقد و تحلیل هم توجه کرده است. و نیز و طوطا در صفت ابداع هم اظهار عقیده می کند و می گوید: «من می گویم که این جمله صنعت نیست، زیرا کلام عقلاء و فضلاء خواه منشور و خواه منظوم باید بر این گونه باشد و اگر چنین نباشد که جزء کلام عوام به شمار آید.» (۸).

اگرچه نظر برخی از اساتید این است که رشید الدین و طوطا در تألیف کتاب حدائق السحر از هیچ کتاب عربی یا فارسی تقلید نکرده است « (۹) اما واضح است که و طوطا در نگارش کتاب خودش از کتابهایی نظیر ترجمان البلاغه و کتاب عربی البدیع ابن معنز استفاده کرده و شیوه ابن معنز و استادان بلاغت عربی را در نظر داشته و از کتابهای متعدد دیگر بهره جسته و در این راستا، بسیاری از مثالها، و تعریف های آنان را گرفته و مورد استفاده قرار داده است. « مثلاً در مبحث اشتقاق، و طوطا دو بیت شعر یزیدی را که درباره اصمعی گفته است مثال آورده می گوید: ... و یزیدی گوید در اصمعی:

و ما انت اهل الامرؤ  
و للباهلی علی خبزه  
اذا صح اصلک من باهله  
کتاب لاآکله آکله

که ابو هلال عسکری همین دو بیت شعر را در الصناعتین در مبحث تجنیس گفته است « (۱۰) ناگفته نماند که پس از و طوطا بلاغت نویسان زیادی از کتاب حدائق السحر بهره گرفته اند و این کتاب در کتب بعد از خودش تأثیر بسزایی داشته است. به عنوان مثال می توان به کتاب «نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز» اشاره نمود که مؤلف آن یعنی، فخر الدین محمد

بن عمر الرازی از مثالهای عربی حدائق السحر استفاده کرده است . این مطلب را دکتر شوقی ضیف آورده است . وی می گوید :

« ... و نری الفخر الرازی ينقل عنه الامثله العربيه مع الالوان

البديعيه ...» (۱۱)

« فخر رازی در باب تضمین المزدوج و ترصیع و مراعات النظیر و الجمع و التفریق و التقسیم و دیگر مسائل علوم بلاغی ، مطالبی از کتاب حدائق السحر نقل کرده است. » (۱۲)

«وطواط از کتب بلاغت عربی که از اعجاز قرآن بحث می کند، آگاه بوده است ، زیرا در بحث از تشبیه می گوید : علی بن عیسی صاحب کتاب اشتقاق در اعجاز قرآن کتابی نوشته که در آن همه تشبیهات موجود در قرآن را مورد بحث قرار داده است و نیز در بحث سجع به تقلید آنان که در اعجاز قرآن کتاب نوشته اند ، و طواط می گوید : « و آخر آیات را اسجاع نشاید گفت ، فواصل باید گفت ...» (۱۳)

آنچه انسان را به تعجب و می دارد این است که و طواط در مقدمه کتابش « ابیات و شواهد کتاب ترجمان البلاغه را بس ناخوش می یابد » و آنها را از « انواع زلل و اصناف خلل خالی نمی بیند.» در حالیکه خودش در حدود چهل بیت از اشعار ترجمان البلاغه را بعنوان شاهد مثال در کتابش آورده است که بعنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

به زلف کژ و لکن به قد و قامت راست ■ ■ به تن درست و لکن به چشمان بیمار  
رادویانی در ترجمان البلاغه این بیت را مثال برای صنعت « تأکید  
المدح بما يشبه الذم» آورده و و طواط نیز برای صنعت فوق الذکر همین مثال را  
آورده است. تنها با این تفاوت که رادویانی ، گوینده شعر را عنصری دانسته و  
وطواط آن را از دقتی می داند. رادویانی شعر عنصری را که می گوید :  
ز سم ستوران و گرد سپاه ■ ■ زمین ماه روی و ز می روی ماه

برای « فی التشبيه المعكوس » مثال آورده و و طواط نیز برای این  
صنعت همین مثال را ذکر کرده است. اشعاری که در هر دو کتاب به عنوان  
شاهد مثال آمده ، فراوان است و این بحث از آن جهت ارزش دارد که  
وطواط در آغاز کتاب می گوید : امثله و شواهد رادویانی متکلف است ولی  
خود برخی از آنها را نقل می کند و متأسفانه در هیچ جای کتاب هم به این  
موضوع اشاره نمی کند.

وطواط در مضمون برخی از تعاریف فنون بدیعی با رادویانی توافق دارد و از این امر می‌توان نتیجه گرفت که به کتاب ترجمان البلاغه توجه داشته است و از آن کتاب متأثر شده است.

ناگفته نماند که در بسیاری از مثال‌ها و نامگذاری برخی از فنون بدیعی با رادویانی، اختلاف دارد. به بعضی از این اختلاف‌ها که در نامگذاری مصطلحات دیده می‌شود، اشاره می‌گردد؛

ترجمان البلاغه: تجنیس مطلق (ص ۱۱)، تجنیس مردد (ص ۱۲)، المضارعة (ص ۲۵) المقتضب (ص ۲۰)، المطابقه (ص ۲۷ تا ۳۱)، اعنات القرینه (ص ۳۸ تا ۴۰) و همچنین فی حسن السؤال و طلب المجاور.

حدائق السحر: تجنیس تام (ص ۶)، تجنیس مکرر (ص ۹)، تجنیس خط (ص ۱۰)، اشتقاق (ص ۱۲)، رد العجز علی الصدر (ص ۱۸ تا ۲۳)، تضمین المزدوج (ص ۲۷ تا ۲۸)، حسن الطلب (ص ۳۳)، تشبیه تسویه (ص ۴۶) و تشبیه تفضیل (ص ۵۰).

– ووطواط در کتاب حدائق السحر برای برخی از فنون تقسیمات و فروعی اضافه کرده است. مثلاً تجنیس را به هفت قسم منقسم ساخته ولی رادویانی در کتاب ترجمان البلاغه برای تجنیس فقط سه قسم در نظر گرفته است.

– شعر ملمع از نظر رادویانی فقط یک نوع است در حالیکه ووطواط چهار نوع برای آن ذکر کرده است.

– بعضی از فنون و صناعات را ووطواط ذکر کرده که رادویانی هیچ از آنها نام نبرده است. مانند: ایهام، متلون، ذوقافیتین، رقطاع، خیفا، متزلزل.

– ووطواط در کتاب حدائق السحر ضمن بحث از صنایع بدیعی، ضرب المثل‌های فراوانی آورده است و از قرآن و حدیث نیز مثال آورده و چون به دو زبان عربی و فارسی تسلط داشته، گفتار خودش را به شعر و نثر عربی و فارسی آراسته است. در صورتیکه رادویانی اکثر مثالها را فقط از شعر فارسی آورده است و به ندرت از مثالهای عربی استفاده کرده است.

### ۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم

المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی در اوایل قرن هفتم هجری نوشته شد و به جرأت می‌توان گفت که یکی از مهمترین و باارزش ترین کتابهای بلاغت در زبان فارسی است که در علوم سه گانه (عروض، قافیه، بدیع) تدوین شده و در نوع خود بی نظیر است. شمس قیس رازی در طرح کتاب خویش از حدائق السحر رشید الدین

وطوط تقلید کرده و همچون او قواعد بلاغی را نوشته و از عربی و فارسی مثال آورده و نکات و امثال و مطالب در هر دو کتاب تقریباً یکی است. پس نتیجه می‌گیریم که یکی از مصادر و مآخذ عمده شمس قیس رازی در تألیف المعجم، کتاب حدائق السحر بوده است و از این جهت که الفضل للمتقدم، می‌توان گفت که کتاب حدائق السحر را بر المعجم برتری حاصل است اما از برخی جهات دیگر، المعجم دارای خصوصیتی است که شاید هیچ کتاب بلاغی دیگری نتواند با آن یهلو بزند:

- یکی اینکه المعجم حاوی هر سه فن عروض و قوافی و نقد الشعر است، در حالیکه حدائق السحر تنها به یک فن اخیر پرداخته است.

- شمس قیس قصاید و قطعات و غزلیات کامل را به عنوان شاهد مثال آورده است و از آنجایی که بیشتر اشعار شعرای متقدم و متوسط ما از بین رفته و بدبختانه نام آنها هم به همراه اشعارشان از بین رفته است، آوردن اشعار کامل بی‌نهایت ارزشمند است، در حالیکه مثلاً رشید الدین و طوط از اختصار و ایجاز استفاده کرده و هر کجا لازم بوده مثال کوتاهی ارائه کرده است.

کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، نخستین بار در سال ۱۹۰۹ میلادی توسط ادوارد براون انگلیسی تدوین و به جامعه علمی معرفی شد و بعد از آن محمد بن عبدالوهاب قزوینی آن را تصحیح کرد. بعد از آن استاد مدرس رضوی با مقابله با شش نسخه قدیمی مجدداً به تصحیح آن همت گماشت و از طریق انتشارات دانشگاه تهران منتشر ساخت. در خصوص وجه تسمیه و شکوک و شبهاتی که بعضاً وارد شده و همچنین نسخه های خطی متعدد آن می‌توان به مقدمه نسخه اخیر به کوشش استاد مدرس رضوی مراجعه کرد. همچنین نکاتی چون نسبت ترجمان البلاغه به فرخی سیستانی و غیره که قبلاً ذکر شد و علامه قزوینی نیز این اشتباهات را مرتکب شده و در مقدمه خودش آورده، اشاره شده است. همانطور که گفته شد، این پندارهای نادرست، با کشف نسخه ترجمان البلاغه توسط استاد احمد آتش در استانبول رفع گردید. چند نکته ارزشمند دیگر نیز توسط استاد مدرس رضوی در مقدمه کتاب (صفحات لا تا لو) شرح شده که از اهمیت زیادی برخوردار است.

و اما با بررسی کتاب المعجم در می‌یابیم که کتاب مزبور دارای بخشهای زیر است:

- یک دیباچه و دو قسم.

– قسم اول : در فن عروض که خود مشتمل بر چهار باب می باشد.  
باب اول : در معنی عروض و شرح ارکان و ذکر اسامی و القابی که در این فن مصطلح اهل این علم است.  
باب دوم : در ذکر اجزاء و اوزانی که از ترکیب ارکان عروضی حاصل می شد.  
باب سوم : در ذکر تغییراتی که بدان اجزاء لاحق گردد با فروع افاعیل (که) از آن منشعب شود .  
باب چهارم : در ذکر بحور قدیم و حدیث و نقش دوایر و تقطیع ابیات و نک اجزاء بحور از یکدیگر.  
شایان ذکر است که هر باب نیز به فصل هایی منقسم گردیده است.  
قسم دوم : در علم قافیت و نقد شعر و آن شش باب است .  
باب اول : در ذکر معنی شعر و قافیت و حد و حقیقت آن.  
باب دوم : در ذکر حروف قافیت و القاب و اشتقاق آن.  
باب سوم : در ذکر حرکات حروف قافیت و اسامی آن.  
باب چهارم : در ذکر حدود قافیت و اصناف [آن].  
باب پنجم : در ذکر عیوب قوافی و اصناف نایسندگی در کلام منظوم باشد.  
باب ششم : در ذکر محاسن شعر و طرفی از صناعات مستحسن کی در نظم [و نثر کلام] باشد.

دیباجه صفحات ۱ تا ۲۲ ، قسم اول صفحات ۲۳ تا ۱۷۸ و قسم دوم صفحات ۱۸۸ تا ۴۳۷ کتاب را دربر گرفته است. در پایان ، خاتمه کتاب آمده که صفحات ۴۳۸ تا ۴۷۱ را شامل می شود. فهرس و اضافات آخر کتاب نیز اهمیت دارد.

#### پانوشت ها :

- ۱ – به نقل از معانی و بیان دکتر علوی مقدم و دکتر رضا اشرف زاده – ص ۵.
- ۲ – کشاف زمحشری ، ص ن.
- ۳ – آئین سخن ، ذبیح الله صفا – ص ۶.
- ۴ – البیان و التبیان ، ابو عثمان عمر بن جاحظ ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ و ۳۰۶.
- ۵ – چهار مقاله نظامی عروضی ، ص ۵۴.
- ۶ – ترجمان البلاغه رادویانی ، مقدمه
- ۷ – همان ، ص ۳ و ۴.
- ۸ – در قلمرو بلاغت ، دکتر محمد علوی مقدم ، ص ۳۸۴.
- ۹ – مقدمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی.



۱۰- در قلمرو بلاغت ، پیشین ، ص ۳۸۴.

۱۱- البلاغه ، تطور و تاریخ ، ص ۳۸۵.

۱۲- در قلمرو بلاغت ، پیشین ، ص ۳۸۵.

۱۳- همان ، ص ۳۸۵.

### کتابنامه

- \* صفا ، ذبیح الله ، آئین سخن ، انتشارات ققنوس ، تهران ۱۳۷۷.
- \* رازی ، شمس قیس ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ، عبدالوهاب قزوینی / مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، بی تاریخ.
- \* رادویانی ، محمد عمری ، ترجمان البلاغه ، به اهتمام احمد آتش ، استانبول ۱۹۴۸.
- \* رامی ، شرف الدین ، حقایق الحدائق ، به تصحیح و حواشی سید محمد کاظم امام انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱.
- \* علوی مقدم ، محمد ، در قلمرو بلاغت ، انتشارات آستان قدس رضوی ، مشهد ۱۳۷۲.
- \* پرهیزی ، عبدالخالق ، عروض نوین فارسی ، انتشارات ققنوس ، تهران ۱۳۸۱.
- \* همایی ، سید جلال الدین ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، مؤسسه نشرها ، چ بیست ، تهران ۱۳۸۱.
- \* علوی مقدم ، محمد ، معانی و بیان ، با همکاری رضا شرف زاده - انتشارات سمت ، چ ششم ، تهران ۱۳۸۴.
- \* تجلیل ، جلیل ، معانی و بیان ، مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۶۵.

\*\*\*\*\*

## کنایات در اشعار ناصر علی سرهندی

### چکیده:

یکی از سبک های شاخص شعر فارسی که توانسته است بیش از دو قرن و نیم در ایران و شبه قاره هند و پاکستان سایه افکند و غیر از ایران در کشورهای دیگر فارسی زبان همچنان با اقتدار برجا بماند، سبک هندی است. این سبک شاعران بزرگی از جمله صائب تبریزی، بیدل دهلوی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی و ... را در دامان خود پرورانده است. یکی از شاعران بلند آوازه سبک هندی ناصر علی سرهندی (۱۰۴۷ / ۱۰۸ هـ) است که با وجود اشتها در شبه قاره در میان ایرانیان آنچنان که باید شناخته شده نیست. این مقاله در صدد است تا به منظور معرفی شعر ناصر علی سرهندی معروف به صائب ثانی، دیوان او را از منظر کنایه و کاربرد آن بکاود و تا حد ممکن توانایی های شاعر را در به کارگیری کنایه و نوآوری های او نشان دهد.

کلید واژه: سبک هندی- شعر فارسی قرن دهم- ناصر علی سرهندی- کنایه

\*\*\*

### مقدمه:

اسلوب هندی به طور طبیعی نتیجه گریز از ابتدالی است که در عصر تیموری بر شعر فارسی حاکم بوده است. دقیقه یابی و نازک خیالی در اوایل قرن هشتم با قریحه و ذوق ادبی امیر خسرو و در اواسط همین قرن با حافظ نیرو گرفت و به طور آشکار می توان ریشه های سبک هندی را در شعر این دو گوینده بزرگ یافت. در عهد صفوی شاعرانی ظهور کردند که شیوه ای نو در شعر بنیاد نهادند، همچون خواجه حسین ثنایی (م ۹۹۵ یا ۹۹۶ هـ) که اساس سخنش بر ابداع معانی غریب و نکته های دیرپاب بود. این طرز

\* - دانشگاه علامه طباطبایی، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

ثنایی را در سخنوری پس از او برخی شاعران چون طالب آملی ، کلیم کاشانی و میرزا جلال اسیر دنبال شد و این شیوه سرانجام در سخن صائب تبریزی (م ۱۰۸۱هـ) به کمال رسید . پس از صائب نیز شاعرانی چون شوکت بخاری ، غنی کشمیری ، بیدل عظیم آبادی ، ناصر علی سرهندی این شیوه سخن سرایی را ادامه دادند.

ناصر علی سرهندی (۱۰۴۷ / ۱۱۰۸هـ) شاعر دوره اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸هـ) متخلص به علی و ملقب به صائبی ثانی از مشهورترین شاعران فارسی گوی شبه قاره در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم بود. او بعد از آن که مرید شیخ معصوم سرهندی (۱۰۰۷-۱۰۷۹هـ) شد، مایل به تصوف گردید و رنگ مذهبی ، شخصیت وی را فرا گرفت. تصوف و رندی باعث شد که در شخصیت ناصر علی اوصافی از قبیل انسانیت ، بخشندگی ، آزادی فکر و بیزاری از دنیای مادی به وجود آید و همین ارزش ها را موضوع اساسی شعر خود سازد. سرهندی از شاعران نام آوری چون حافظ ، سعدی و جامی پیروی کرده است و بعضی از اشعار آنان را به صورت تضمین در شعر خود گنجانده است.

سرهندی به دلیل پیروی از سبک هندی همچون شاعران دیگر این سبک از ویژگی های عمومی طرز تازه بهره برده است. تعقید و پیچیدگی ، مضمون سازی و باریک اندیشی ، خیال پردازی ، بهره گیری از تجارب روزمره ، اشخاص و اشیاء ، به کاربردن واژگان و اصطلاحات عامیانه ، لفظ تراشی و ترکیب سازی خاص ، شخصیت بخشی ، تکرار قافیه ، کثرت تمثیل و ارسال المثل ، کثرت استفاده از تشبیه ، مجاز ، استعاره و کنایه به وفور در دیوان سرهندی یافت می شود. از میان این ویژگی ها کنایه جایگاهی ویژه دارد.

کنایه که به تعریف ادبا پوشیده سخن گفتن است و دلالت بر معنایی دارد که هم بتوان آن را بر حقیقت حمل کرد و هم بر مجاز، از ابزار و لوازمی است که شعرا با استفاده از آن به خوانندگان لذت بیشتری می بخشند. « بعضی از ادیبان فرنگی مانند مالارمه عقیده دارند که اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از

میان برده ایم زیرا تلاشی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازندهٔ خیال دارد بدین گونه از میان می رود و به صورت ناچیزی در می آید». (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶، ص ۱۷۶).

به کمک کنایه می توان آن قسم از معانی را که ادای آن به طور مستقیم لذت بخش نیست و یا گاه زشت و مستهجن است بیان کرد و از این منظر است که از دیر باز اهل ادب به اهمیت کنایه و میزان تأثیر آن در کلام توجه داشته اند. تقسیم بندی های مختلفی در باب کنایه شده که اکثراً چندان ارزش ادبی و هنری ندارند. یکی از تقسیمات تقسیمی است که به اعتبار مقصود شده یعنی این که منظور از کنایه چیست و در این طبقه بندی به دو نوع کنایه از صفت و کنایه از موصوف قائل شده اند. کنایه را به اعتبار وسایط و لوازم نیز به چهار دسته تقسیم کرده اند :

۱- **تعریض**: ادای سخنی که از سیاق آن معنای دیگری فهمیده شود. تعریض کنایه ای است که معمولاً محتوای آن هشدار به کسی یا نکوهش و یا مسخره کردن است از این رو مخاطب آزرده می شود. مانند این که به کسی که حق دوستی را به جا نمی آورد بگویند :

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

۲- **تلویح**: وسایط انتقال معنی در آن زیاد است و معنی پوشیده مانند: بارنامه کردن به معنی لاف زدن و خودستایی کردن.

۳- **رمز**: نوعی از کنایه است که وسایط انتقال معنی در آن کم است. به طوری که می توان گفت دریافت معنی بسیار دشوار و گاه غیر ممکن است. مانند: دندان گرد به معنی طماع

۴- **اشاره و ایما**: وسایط انتقال معنی کم و مقصود واضح است. مانند: سپر افکندن به معنی تسلیم شدن.

از آن جا که سبک هندی سبکی نو و خلاق در زمینه های مختلف ادبی از جمله صور خیال است و در همهٔ فنون و دانش های بدیعی و بلاغی دخل و تصرف نموده، در زمینهٔ کنایه نیز گاه از چهارچوب تعریف و تقسیم بندی های رایج قدما خارج شده و شیوه ای نو را بنیان نهاده است. به گونه ای که برخی از

کنایات در این سبک با تعریف کلی ای که غالباً از کنایه می شود ناسازگار می نمایند و بیشتر بیانگر تخیلات دور و دراز شاعران سبک هندی است.

این مقاله می کوشد تا بر سبیل ایجاز به نمونه هایی از کاربرد کنایه در دیوان سرهندی پردازد و ضمن نشان دادن این نمونه ها در شعر شعرای پیش از او جایگاه کنایه را در شعر سرهندی بررسی کند و نمایی کلی از ذوق شاعر را در ساخت و تنظیم کنایات به خوانندگان نشان دهد.

**آب به روی دست ریختن:** کنایه از ترک تعلقات کردن و دست شستن از امور (۱)

خاکساری سرنوشت طالعم گردیده است [ ] [ ] آب می ریزم به دست و خاک بر سر می کنم (۳)

(ناصر علی سرهندی، ص ۱۹)

این ترکیب کنایی به این شکل در فرهنگ ها نیامده و به صورت دست شستن نمونه هایی از آن در دست است:

زساقی بگذرای دل پای کش از کوی پر شورش [ ] [ ] که من هم دست می شویم کنون از آب انگورش

(سید حسین خالص، ص ۹۶۷، به نقل فرهنگنامه شعری)

**آتش عنان:** کنایه از چابک و تیزرو

جلوة معشوق سازد آب را آتش عنان [ ] [ ] اضطراب برق دارد در شب مهتاب، موج

(ناصر علی سرهندی، ص ۱۱۳)

یاران به روز حادثه برق جهان شوند [ ] [ ] چون یار شد جهان همگی مهربان شوند

لنگان روند در قدمم تا سبک روم [ ] [ ] چون پا به سنگ برزنم آتش عنان شوند

(عرفی، دیوان، ص ۳۰۸، به نقل فرهنگنامه شعری)

**آه را گره بستن:** کنایه از جلوی آه را گرفتن

بس که از ضبط فغان دل گرفتم راه را [ ] [ ] در گره بستم چو اخگر شعله های آه را

(ناصر علی سرهندی، ص ۴۶)

این ترکیب کنایی را در فرهنگ کنایات نیافتم ظاهراً از نوآوری های

سرهندی است.

**از سینه خار کشیدن:** ظاهراً کنایه است از رفع مشکل و اذیت کردن

نیستم آزرده از حرف سخن فهمان علی [ ] [ ] ناخن دخل (۳) به جا از سینه خارم می کشد

(ناصر علی سرهندی، ص ۱۲۵)

این ترکیب کنایی به این شکل در فرهنگ ها نیامده اما معنای مخالف آن یعنی خار ریختن در پیراهن که کنایه است از آزار رسانیدن در شعر صائب به کار رفته است.

گل اندامی که در پیراهن من خار می ریزد [ ] [ ] به خرمن گل به جیب و دامن اغیار می ریزد (به نقل فرهنگ اشعار صائب، ص ۳۱۵)

**استخوان چون بال کبوتر بودن:** ظاهراً کنایه است از شوق داشتن و از شدت شوق طپیدن

یاد آن شوخی که مکتوبی به غیر از دل نبود [ ] [ ] استخوان سینه چون بال کبوتر داشتم (ناصر علی سرهندی، ص ۱۸۳)

ظاهراً این ترکیب کنایی را برای اولین بار ناصر علی سرهندی به کار برده است.

**استخوان زیر پوست خاک شدن:** ظاهراً کنایه است از لاغر شدن یا از بین رفتن استخوان

خاک شد از غمزه پنهان او [ ] [ ] همچو خرما استخوانم زیر پوست (ناصر علی سرهندی، ص ۸۴)

این ترکیب کنایی احتمالاً از بر ساخته های سرهندی است.

**بی پروا نگاه:** کنایه از پریشان نگاه و سر به هوا

خاک گردیدیم (۴) بی پروا نگاهان را چه شد [ ] [ ] یک خدنگ افکن نشد پیدا ز ترکستان ما (ناصر علی سرهندی، ص ۵۷)

این کنایه مخصوص شاعران سبک هندی است از جمله صائب تبریزی:

مرا سرگشته دارد چشم بی پروا نگاه او [ ] [ ] نگردد هیچ کس یارب هدف، تیر هوایی را (به نقل فرهنگ اشعار صائب، ص ۱۷۲)

**پهلو زدن به چیزی:** کنایه از برابری کردن در قدر و مرتبه.

شکوه حسن بتان خیزد از خرابی عشق [ ] [ ] دلی به آینه پهلو نزد که بشکستند (ناصر علی سرهندی، ص ۱۲۱)

با حمله شمال چه پا آورد چراغ [ ] [ ] با دولت همای چه پهلو زند زغن (سلمان ساوجی، دیوان، ص ۵۸۶، به نقل فرهنگنامه شعری)

**پیرهن بی نماز افتادن:** کنایه از ناپاک بودن پیراهن

ظاهر آلوده با تجرید باطن سهل نیست [ ] [ ] پیرهن چون بی نماز افتاد طاعت نارواست  
(ناصر علی سرهندی، ص ۸۰)

این ترکیب کنایی به صورت های دیگری چون نمازی و بی نمازی  
در فرهنگ ها آمده اما به این شکل از نو آوری های سرهندی است .  
نمازی: پاک و تمیز

روی از قبله نگردان که نمازی نبود [ ] [ ] رو به محراب و نظر در عقب شاهد شنگ  
(خواجو، دیوان، ص ۴۵۰، به نقل فرهنگنامه شعری)

**توتیا شدن:** کنایه از خرد و نرم شدن

محبت کی رود گر استخوانم توتیا گردد [ ] [ ] که از سائیدن صندل کجا نقصان بود بو را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۶۶)

از بصیرت نیست مردم را نیاوردن به چشم [ ] [ ] من که در اندک زمانی توتیا خواهم شدن  
(به نقل فرهنگ اشعار صائب، ص ۲۴۶)

**جگر ریختن:** کنایه از ترسیدن

تجرّد پیشه از خود رفتگان را وحشتی دارد [ ] [ ] جگر از بال عنقا ریخت رنگم از پریدن ها  
(ناصر علی سرهندی، ص ۴۸)

محبت کشته راسهل است خون از دیده افشاندن [ ] [ ] که عاشق گرد اگر از دامن افشاند جگر ریزد  
(میرزا بیدل، به نقل بهار عجم)

**حنا به پای کسی بستن:** کنایه از سدّ راه شدن

خزان از رنگ زرد چهره گل [ ] [ ] به پای ناله بلبل حنا بست  
(ناصر علی سرهندی، ص ۹۸)

نعمت الوان نگردهد سدّ راه زندگی [ ] [ ] کی حنای پا شود این خاک رنگین، سیل را  
(صائب، کلیات، ص ۱۲۵، به نقل فرهنگنامه شعری)

**حلقه بر در زدن:** کنایه از طلب فتح باب کردن

بزم توحید است چون آئینه خلوتگاه عشق [ ] [ ] جز من آوازی نباشد حلقه ها بر در زدم  
(ناصر علی سرهندی، ص ۱۸۰)

دوش نسیم سحر بر در من حلقه زد [ ] [ ] گفتم کان کیست گفت قاصدیم آشنا  
(خاقانی، دیوان، ص ۱۳۷، به نقل فرهنگنامه شعری)

### حلقه گوش بودن: مطیع و فرمانبردار بودن

چون نگاه گرم داری بر دل زار علی [ ] [ ] از غلامان سر کو، حلقه گوش توأم  
(ناصر علی سرهندی، ص ۱۷۸)

حلقه به گوش غم تو گشت عقل [ ] [ ] غاشیه دار لب تو گشت جان  
(خاقانی، دیوان، ص ۳۴۰، به نقل فرهنگنامه شعری)

### خاک بر سر کردن: کنایه از حقیر و ناچیز شمردن، زاری و ماتم کردن

خاکساری سر نوشت طالعم گردیده است [ ] [ ] آب می ریزم به دست (۵) و خاک بر سر می کنم  
(ناصر علی سرهندی، ص ۱۹۰)

خاک شو مردان حق را زیر پا [ ] [ ] خاک بر سر کن حسد را همچو ما  
(مولوی، مثنوی، ن، ۲۸:۱، به نقل فرهنگنامه شعری)

### خاکساری: کنایه از درویش بودن یا بدبخت بودن

خاکساری سر نوشت طالعم گردیده است [ ] [ ] آب می ریزم به دست و خاک بر سر می کنم (۶)  
(ناصر علی سرهندی، ص ۱۹۰)

به خاکساری ما می برند شاهان رشک [ ] [ ] که دیده است سفالی که جام جم شکند؟  
(صائب، کلیات، ص ۵۲، به نقل فرهنگنامه شعری)

### خاک گشتن: کنایه از ناچیز شدن، مردن

خاک گردیدیم و می رقصد هنوز افغان ما [ ] [ ] خم شکست اما نمی ریزد می جوشان ما  
(ناصر علی سرهندی، ص ۳۳)

کار آسان نیست با درگاه او [ ] [ ] خاک می باید شدن در راه او  
(عطار، منطق الطیر، ۱۰۰، دیوان ت، ص ۶۵، به نقل فرهنگنامه شعری)

### خون جگر در آستین داشتن: کنایه از فراهم بودن غم و اندوه، مهیا بودن گریه

شکنج نامه ام خون جگر در آستین دارد [ ] [ ] شفق ریزی تماشا کن ز پرواز کبوترها  
(ناصر علی سرهندی، ص ۲۹)

کنایات (خون جگر) و (در آستین داشتن) هر کدام به تنهایی در شعر شاعران دیگر هم به کار رفته اند اما کل ترکیب کنایی (خون جگر در آستین داشتن) را در فرهنگها نیافتم به نظر می رسد از نو آوری های خود سرهندی است.



**خون جگر:** کنایه از اندوه و اشک ریختن

خون جگرم ز فرقت تو [ ] [ ] از دیده روانه در کنار است  
(سعدی، کلیات، ص ۵۴۳، به نقل فرهنگنامه شعری)

**در آستین داشتن:** کنایه از آماده و مهیا داشتن

چو شاخ گل زشکستن چگونه در پیچم [ ] [ ] هزار معنی رنگین در آستین دارم  
(صائب، کلیات، ص ۷۱۸، به نقل فرهنگنامه شعری)

**خون در تن سفید شدن:** احتمالاً کنایه است از نا امید شدن، بی تاب شدن

برید از دل جفایت، رنگ آرزویم را [ ] [ ] چوماهی در تنم خون شد سفید از آب نشترها  
(ناصر علی سرهندی، ص ۳۶)

این ترکیب کنایی از ابتکارات زیبای ناصر علی است و به این شکل در جایی نیافتم.

**دامن افشاندن:** کنایه از رها کردن، ترک کردن

اگر هم رنگ رویت لاله ای در بیستون روید [ ] [ ] چو گرد از دامن خود برفشاند نقش شیرین را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۶۴)

اگر تو صد بار دامن افشانی [ ] [ ] کی گذاریم دامن تو ز دست  
(جامی، دیوان، ۱۰۸، به نقل فرهنگنامه شعری)

**دامن بر میان زدن:** کنایه از مهیای کاری شدن

دل ز جا می برد امروز بیابانی را [ ] [ ] رم آهو به میان بر زده دامانی را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۳۵)

ز رشک سحر حلالم که خسته شان دارد [ ] [ ] زدند دامن بغض و نفاق من به میان  
(شفایی، دیوان، ص ۱۰۷، به نقل فرهنگنامه شعری)

**دامن زدن چراغ را:** کنایه از خاموش کردن چراغ

از تو می آید علاج این بخت بر گردیده را [ ] [ ] بی تو دامن می زند مژگان چراغ دیده را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۶۴)

آن جا که شمع روی تو افروخت باغبان [ ] [ ] دامن زند چراغ ، گل نودمیده را  
(ابوطالب کلیم، به نقل بهار عجم)

**در حلقه تسبیح زنار داشتن:** کنایه است از ریا کاری

کفر عشق است این که دارد گوشه ای در هر دلی [ ] [ ] شیخ هم در حلقه تسبیح خود زنار داشت

ترکیب کنایی (زَنّار زیر خرّقه داشتن) نمونه های فراوانی دارد اما (در حلقهٔ تسییح زَنّار داشتن) را در فرهنگ ها نیافتیم. البته هر دو ترکیب کنایی به یک معناست:

ما مؤمن ظاهریم لیکن زَنّار به زیر خرّقه داریم  
(عطار، دیوان، ت، ۴۹۸، به نقل فرهنگنامهٔ شعری)

### در فلاخن گذاشتن چیزی: کنایه است از دور انداختن آن چیز

گهر شوق تو دارد این چنین بی تاب دربارا که هر دم در فلاخن می نهد گرداب دریا را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۴۰)

اگر سنگ کمی داری ترازو را فلاخن کن که این جا محتسب پیوسته در بازار می گردد  
(به نقل فرهنگ اشعار صائب، ص ۱۸۹)

### دست در حنا داشتن: کنایه از معطل و بیکار بودن

عمریست که یک قطرهٔ خون در جگرم نیست آن دست حنا بسته چه دارم خبری نیست  
(ناصر علی سرهندی، ص ۹۲)

دست از فروغ باده اگر در حنا بود یغ برهنه را زعسس می توان گرفت  
(صائب، کلیات، ص ۲۲۱، به نقل فرهنگنامهٔ شعری)

### دماغ خشک: کنایه از پژمردگی و افسردگی

دارد فلک ز گرمی آهم دماغ خشک شبنم در این هوا به گلستان نمی رسد  
(ناصر علی سرهندی، ص ۱۲۸)

گرفته بود جهان را فسردگی صائب دماغ خشک جهان تر شد از ترانهٔ من  
(صائب، کلیات، ص ۷۲۵، به نقل فرهنگنامهٔ شعری)

### دو اسبه تاختن: کنایه از سرعت

دو اسبه تاخت به میدان، هوا پرستی ما دراز شد به گریبان دراز و پستی ما  
(ناصر علی سرهندی، ص ۶۴)

از روز و شب دو اسبه سفر می کند حیات صائب چه اعتماد به ایام کرده ای  
(فرهنگ اشعار صائب، ص ۴۱۹)

### راز به صحرا افتادن: کنایه از فاش شدن راز

عاقبت راز مرا سینه به صحرا افکند خاک را حوصلهٔ دانه نمان کردن نیست  
(ناصر علی سرهندی، ص ۹۶)

سبزهٔ تر بر کشیدی زان رخ چون آفتاب راز من چون سبزه می ترسم که در صحرا شود  
(امیر خسرو، دیوان، ص ۲۱۴، به نقل فرهنگنامهٔ شعری)

**روشن ضمیران:** کنایه از آنان که خاطری روشن و دلی آگاه دارند

صدق از پیشانی روشن ضمیران ظاهر است [ ] [ ] صبح نورانی بود نور چراغ آفتاب  
(ناصر علی سرهندی، ص ۷۱)

یکی را ز مردان روشن ضمیر [ ] [ ] امیر ختن داد طاقی حریر  
(سعدی، بوستان، ی، ص ۱۴۱، به نقل فرهنگنامه شعری)

**زیر بال داشتن:** کنایه از تحت حمایت داشتن، تسلط داشتن

هجوم درد راحت شد دل غم پرور ما را [ ] [ ] شکست رنگ زیر بال می دارد سر ما را  
(ناصر علی سرهندی، ص ۵۷)

کجات آن همه مردی و زور و فر [ ] [ ] جهان را همی داشتی زیر پر  
(فردوسی، شاهنامه د، ۲۵۳۱:۵، به نقل فرهنگنامه شعری)

**زیران کردن:** کنایه از زیر فرمان داشتن، مسلط بودن

دماغ عرش پیمایی ندارد (۸) همّت مردان [ ] [ ] سمند دولتی را می توانم زیر ران کردن  
(ناصر علی سرهندی، ص ۲۵)

اعظم جلال دولت و دین آن که رفعتش [ ] [ ] دارد همیشه توسن ایام زیر ران  
(حافظ، دیوان ج، ۲۸۴، به نقل فرهنگنامه شعری)

**ژاژخایدن:** کنایه از سخنان بیهوده و یاوه گفتن.

لب از فسانه نیسان ببند و ژاژ مخای [ ] [ ] گهر به جیب صدف ها گذار تشنه لبی است  
(ناصر علی سرهندی، ص ۲۴۳)

از سرّ سخن کسی نشانی ندهد [ ] [ ] ژاژی دو سه هر کسی بخاید برود  
(ابو سعید ابوالخیر، سخنان منظوم، ص ۴۰، به نقل فرهنگنامه شعری)

**سراپا کردن بودن:** کنایه از با همه وجود تسلیم بودن

من نه تنها آرزومند شهادت بوده ام [ ] [ ] شمع هم از شوق شمشیرت سراپا گردن است  
(ناصر علی سرهندی، ص ۷۷)

کنایه (گردن بودن) یا (گردن نهادن) شاهد مثال های زیادی دارد اما  
ترکیب کنایی سراسر گردن بودن را در فرهنگ ها نیافتیم. گردن نهادن: کنایه  
از تسلیم شدن

دلا تا می توان گردن منه پیش سران گردن تو را خود وجه نان خوردن رساند قادر مطلق

(ابن یمین ، دیوان ، ص ۴۴۹ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**سفید شدن بال کبوتر** : کنایه از در انتظار ماندن تا مدّت طولانی

رسد تا بر سر کوی تو قاصد پیر میگردد سفید از دوری این راه شد بال کبوترها

(ناصر علی سرهندی ، ص ۳۶)

این ترکیب کنایی برخاسته از ذهن خلّاق و خیال پرداز سرهندی

است و شاید شاعر دیگری جز او چنین ترکیبی بکار نبرده باشد .

**سفید شدن چشم** : کنایه است از ناپینا شدن

سفید از گریه شد چشم نگه بر خویش می بالد بهار دیگری دارد تو را در پرده دیدن ها

(ناصر علی سرهندی ، ص ۳۸)

سفید چشم حسود تو چون تن ابرص سیاه روز حسود تو چون شب دیجور

(انوری ، دیوان ، ۱ : ۲۳۴ . به نقل فرهنگنامه شعری)

**سگه به نام کسی بودن** : کنایه از بخت و دولت با کسی یار بودن

ساقی و شراب ناب کام دل ماست درمیکده ها سگه به نام دل ماست

(ناصر علی سرهندی ، ص ۲۳۳)

چو دولت گیر شد دام زلیخا فلک زد سگه بر نام زلیخا

(جامی ، هفت اورنگ ، ص ۶۵۴ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**سنگ راه شدن** : کنایه از مانع شدن

کعبه سنگ راه ما شد به صنم سوگند است برهمن کعبه نشین آمد و از کیش گذشت

(ناصر علی سرهندی ، ص ۸۲)

رواج عالم تقلید سنگ راه شده است و گرنه رشته زنار و سبجه هم تابند

(صائب ، کلیات ، ص ۳۲۶ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**سوار شدن بر چیزی** : کنایه از مسلط بودن بر آن چیز

تسخیر دشمنان الهی نموده ای ای نوبهار خلق تو بر بوی گل سوار

(ناصر علی سرهندی ، ص ۱۵۷)

صائب چنین که طبع تو شد بر سخن سوار خواهد گرفت روی زمین را خیال تو

(صائب ، کلیات ، ص ۶۲۵ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**شوخی چشمان** : کنایه از زیباروی و نیز گستاخ

در این گلشن به نرگس هم دلم الفت نمی‌گیرد [ ] ز بس کز شوخی چشمان دیده ام نامهربانی‌ها  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۵۸)

در پیش چشم او لب او می‌کشد مرا [ ] و آن شوخی چشم بین که حمایت نمی‌کند  
(عبید زاکانی ، کلیات ، ص ۴۷۸ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**صاحب کلاهی** : کنایه از پادشاهی ، تاجداری

الهی در نیازآباد فقرم پادشاهی ده [ ] شکست دل کرم کن حالت صاحب کلاهی ده  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۲۱۶)

جهان را بگیریم و شاهی کنیم [ ] همه ساله صاحب کلاهی کنیم  
(نظامی ، شرفنامه ، ص ۴۳۲ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**عنان از کف رفتن** : کنایه از عدم تسلط به امور ، اختیار از دست رفتن

به کویش می‌روم چون برق در آغوش بی‌تلی [ ] در آن ساعت که شوقش می‌برد از کف عنانم را  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۶۰)

کمیت ارچه چو آتش گرم می‌جست [ ] نشد یک جو عنان خسرو از دست  
(امیر خسرو ، شیرین و خسرو ، م ، ص ۲۹۶ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**عنان چیزی یا کسی در دست داشتن** : کنایه از به آن کس یا چیز مسلط بودن

به زور عقل نتوان شد حریف عشق بی‌پروا [ ] عنان در قبضه دریا بود کشتی سواران را  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۴۲)

خاقانیا زمانه زمام امل گرفت [ ] گر خود عنان عمر بگیرد زمان مخواه  
(خاقانی ، دیوان ، ص ۳۷۷ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**فرش بودن** : کنایه از گسترده و آماده بودن ، مهیا بودن

هر که تعظیم فقیران کرد سلطان می‌شود [ ] پادشاهی‌ها همه فرش است در ایوان ما  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۵۷)

بر آستان تو نقش مراد فرش شود [ ] بساط خود اگر از بوریا توانی کرد  
(به نقل فرهنگ اشعار صائب ، ص ۱۸۴)

### قالب تهی کردن : کنایه از مردن

شب عید آمدی بر بام و بر گردون نظر کردی ■■■ کواکب همچو ماه نو تهی کردند قالب ها  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۳۲)

دل ز قید جسم چون آزاد گردد و اشود ■■■ چون حباب از خود کند قالب تهی دریا شود  
(صائب ، کلیات ، ص ۴۸۸ ، به نقل فرهنگنامه شعری )

### گره بر بال داشتن : کنایه از ناتوان شدن در پرواز

به صد رنگم گرفتار خیال طره ساقی ■■■ گره بر بال چون طاووس باشد سایه دامم  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۱۸۱)

این کنایه را در فرهنگ ها نیافتم .

### گره بر باد : کنایه از نا پایدار بودن ، پوچ و بیهوده بودن

از نسیم سحری غنچه بسی دلشاد است ■■■ خبرش نیست که عمرش گرهی بر باد است  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۹۸)

کار با جذبۀ عشق است عزیزان ورنه ■■■ بوی پیراهن یوسف گرهی بر باد است  
(صائب ، کلیات ، ص ۱۸۳ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

### گوش بر روی هم آوردن : کنایه از نهایت تلاش برای شنیدن

گوش آوردیم همچون گل شبی بر روی هم ■■■ زین گلستان ناله چند آشنا میخواستم  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۱۸۶)

ظاهراً این ترکیب کنایی از ابتکارات خود سرهندی است چنین کنایه ای  
را در فرهنگ ها نیافتم.

### مهر بر لب آب شدن : کنایه از به سخن درآمدن و لب به اعتراض گشودن

سرت کردم به این نازک مزاجی ناز کمتر کن ■■■ نفس گرم است ترسم آب گردد مهر بر لب ها  
(ناصر علی سرهندی ، ص ۳۲)

(مهر بر لب آب شدن ) را در فرهنگ ها نیافتم به نظر میرسد از  
ابتکارات خود سرهندی باشد .

اما (مهر بر لب زدن ) را که دقیقاً معنای خلاف آن دارد به وفور

شاعران در اشعار خود آورده اند .

### مهر بر لب زدن : کنایه از خاموشی گزیدن

من که از آتش دل چون خم می درجوشم ■■■ مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم  
(حافظ ، دیوان ، ص ۲۳۳ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**مهره در ششدر افتادن :** کنایه از در تنگنا افتادن ، عاجز شدن

دل به یاد حلقه زلفش پریشان تر شود [ ] مهره چون بی جا نشیند عاقبت ششدر شود  
(ناصر علی سرهنندی ، ص ۱۴۹)

چشم بندی نگر ای خواجه که در لعب نظر [ ] مهره ای کز تو گشاد از دگران ششدر شد  
(کمال اسماعیل ، دیوان ، ص ۲۷۰ ، به نقل فرهنگنامه شعری)

**ناخن دخل :** کنایه از بهانه گیری و ایراد تراشی

نیستم آزاده از حرف سخن فهمان علی [ ] ناخن دخل به جا از سینه خارم میکشد (۹)  
(ناصر علی سرهنندی ، ص ۱۲۵)

صائب کمال زلف در آشفته خاطر بیست [ ] نتوان ز بیم ناخن دخل از سخن گذشت  
(به نقل فرهنگ اشعار صائب ، ص ۳۷۰)

**ناله در دل گره شدن :** ظاهراً کنایه است از غم در دل نهادن

ناله تا در دل گره باشد چراغان غم است [ ] شورها در پرده دارد نغمه مستور ما  
(ناصر علی سرهنندی ، ص ۳۱)

این ترکیب کنایی در فرهنگ‌ها نیامده به نظر می‌رسد از ترکیبات جدید ناصرعلی است.

اما کنایه (گره دل) به معنای گرفتگی و اندوه در دیوان صائب به کار رفته است:

از دل تنگ کنی شکوه نمی دانی حیف [ ] که گشاد دو جهان در گره دل داری  
(صائب، کلیات، ص ۷۸۸، به نقل فرهنگنامه شعری)

**نفس در تن پنهان شدن:** ظاهراً کنایه است از ضعیف شدن نفس

بس که بالیدم به خود ز آب و هوای قید او [ ] شد نفس پنهان به رنگ خارماهی در تنم  
(ناصرعلی سرهنندی، ص ۱۹۵)

این ترکیب کنایی از نوآوری‌های ناصرعلی است.

**نقش پشت پا بودن:** ظاهراً کنایه است از بی‌ارزش و کوچک بودن

چرخ سیلی خورده طوفان استغنا ماست [ ] در غبار شب مه نو نقش پشت پای ماست

(ناصرعلی سرهنندی، ص ۸۸)

چنین ترکیبی را در فرهنگ‌ها نیافتیم.

## نمک در خواب ریختن: کنایه از بیدار ماندن، بی‌قرار و ناآرام گشتن

ندانم هر شب از شوق کدامین شور محشرها | نمک در پرده‌های خواب می‌ریزند اخترها

(ناصر علی سرهندی، ص ۳۶)

بستر بیگانه می‌ریزد نمک در چشم خواب | می‌شود عیش دل رم کرده از آرام، تلخ

(صائب، کلیات، ص ۳۲۱، فرهنگنامه شعری)

**نمک سودن اخگر:** ظاهراً کنایه است از شعله‌ور شدن و درخشان شدن  
اخگر

کباب شور دل کیست بر سر آتش | که چون ستاره نمک سوده گشت اخگرها

(ناصر علی سرهندی، ص ۵۹)

(نمک سودن اخگر) ترکیبی است کنایه‌گونه که ساخته و پرداخته ذهن پویای ناصر علی سرهندی است.

### یادداشت‌ها:

۱ = تمام شماره‌ها در پائین ابیات ناصر علی سرهندی، بر اساس دیوان اوست که در سال ۱۳۸۴ به کوشش دکتر رشیده حسن هاشمی در ۲۷۰ صفحه در مجموعه انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد به چاپ رسیده است. شایان ذکر است که در این نسخه چاپ شده اغلاط چاپی و نارسایی‌هایی هست که در موقع گزینش شواهد سعی شده است تا با توجه به نسخه بدل‌ها شکل صحیح بیت در مقاله عرضه شود.

۲- خاکساری و خاک به سرکردن در قسمت (خ) توضیح داده شده است

۳- ناخن دخل در قسمت (ن) توضیح داده شده است.

۴- خاک گشتن در قسمت (خ) توضیح داده شده است.

۵- خاکساری در قسمت (خ) و آب به دست ریختن در قسمت (آ) توضیح داده شده است.

۶- آب به دست ریختن در قسمت (آ) و خاک بر سرکردن در قسمت (خ) توضیح داده شده است.

۷- با توجه به اینکه کلمه قافیه در مصراع اول (جگرم) است در مصراع دوم نیز کلمه قافیه باید (خبرم) باشد، به نظر می‌رسد که در دیوان سرهندی اشتباهاً به جای این کلمه، کلمه (خبری) نوشته شده است.

۸- دماغ داشتن: کنایه از میل و انگیزه چیزی را داشتن.



۹- از سینه خار کشیدن در قسمت (الف) توضیح داده شده است.

### فهرست منابع :

- ۱- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن
- ۲- ثروت، منصور. (۱۳۶۴). فرهنگ کنایات. چاپ اول. تهران: امیرکبیر
- ۳- خاتمی، احمد. (۱۳۷۱). پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی. چاپ اول. تهران: بهارستان
- ۴- دریاگشت، محمدرسول. (۱۳۵۴) صائب و سبک هندی. تهران: دانشگاه تهران
- ۵- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱) لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران
- ۶- سرهندی، ناصرعلی. (۱۳۸۴). به تصحیح رشیده - حسن هاشمی. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). صورخیال در شعر فارسی. چاپ سوم. تهران: آگاه
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۱). شاعر آینه‌ها. چاپ سوم. تهران: آگاه
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). بیان و معانی. تهران: فردوس
- ۱۰- صفا، ذیح الله. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران. جلد پنجم. تهران: فردوسی
- ۱۱- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۲). فرهنگنامه شعری. چاپ اول. تهران: سروش
- ۱۲- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۳). فرهنگ اشعار صائب. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر
- ۱۳- لاله، تیک چند بهار. (۱۳۸۰). بهار عجم. چاپ اول. به تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه
- ۱۴- معین، محمد. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین. تهران: ندا
- ۱۵- میرزانی، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگ کنایات. تهران: امیرکبیر

\*\*\*\*\*

## صنعت تجنیس در مثنوی مولانا

چکیده :

شاعران و نویسندگان ، نظم و نثر خودشان را بطور معنوی و لفظی مانند صنعت تلمیح ، صنعت تضاد، مراعات النظیر ، صنعت لف و نشر ، حسن تعلیل ، سجع ، می آرایند. آن را علم بدیع می گویند ، یکی از آنها تجنیس است که آن را جناس هم می گویند، تجنیس انواع گونه گون دارد. در این مقاله بیشتر از آنها را از اشعار مثنوی مولانا مثال و توضیح داده شده است. زیرا وقتی ما مثنوی را می خوانیم ، می بینیم که مثنوی پُر از این صنعت است که همراه با بهره معنوی ، از شیرینی لفظی آن هم لذت می بریم.

\*\*\*

تجنیس که آنرا جناس هم می گویند از مصدر عربی است ،  
**آقای حسن عمید** ، در فرهنگ عمید درباره مفهوم لغوی تجنیس یا جناس می نویسد که : « همجنس کردن ؛ از جنس هم قرار دادن ، همجنس بودن ، همجنسی» (۱)

**دکتر معین** در فرهنگ فارسی (فرهنگ معین ) درباره مفهوم لغوی تجنیس ، نوشته است که : همجنس آوردن ، همتا کردن است « (۲)  
**آقای حسن عمید** ، همچنین در فرهنگ عمید درباره مفهوم اصطلاحی آن می نویسد که: « در اصطلاح بدیع ، جناس یا تجنیس آنست که شاعر دو کلمه در شعر بیاورد که در تلفظ شبیه بهم یا همجنس اما در معنی مختلف باشد مثل این شعر .

چون نای بینوایم ازین نای پیشوا [ ] شادی ندیده هیچکس از نای بینوا [ ]  
نای اول آلت موسیقی و نای دوم حصارى است که مسعود سعد  
سالها در آن زندانى بود « (۳)

**شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی** در حقایق الحدائق نوشته است.

« تجنیس بیارسی » گونه کردن « باشد و پیش اهل بلاغت آن است که در نظم و نثر ترکیبی کند از دو لفظ که در تلفظ و کتابت از جنس یکدیگر باشند مثال ، چین ، خطا ، شاه و روم که هر یک ازین الفاظ دو معنی می دهند و تجنیس بر هفت قسم است : تجنیس تام ، تجنیس ناقص ، تجنیس زاید ، تجنیس مرکب ، تجنیس مکرر ، تجنیس مطرف ، تجنیس خط » (۴)

### آقای اصغر علی روحی در دبیر عجم نوشته است :

« ایراد دو لفظ در کلام که در تلفظ متشابه و در معنی متغایر باشند و آن بر چند نوع است ، تجنیس تام ، تجنیس ناقص ، زائد ، تجنیس مرکب ، تجنیس مزدوج ، تجنیس مطرف ، تجنیس خط » (۵)

### استاد جلال الدین همائی در فنون بلاغت و صناعات ادبی نوشته است :

« تجنیس یا جناس آن است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس بیاورد که در ظاهر به یکدیگر شبیه ، و در معنی مختلف باشند. دو کلمه متجانس را دو رکن جناس می‌گوییم و آن بر نه قسم است جناس تام، جناس ناقص ، جناس زاید ، جناس مرکب ، جناس مفروق و مقرون ، جناس مطرف ، جناس خط یا جناس مصحف . جناس لفظ یا لفظی در مقابل جناس خط، جناس مکرر که آنرا جناس مزدوج و مردّد نیز گویند» (۶)

### رشید الدین وطواط ، در حدائق البلاغه ، نوشته است که :

« جناس بین اللفظین و این را تجنیس نیز خوانند و آن تشابه دو لفظ است در تلفظ و تغایر در معنی و این صنعت مستوفی ، تجنیس مرکب ، تجنیس مفروق ، تجنیس محرف ، تجنیس ناقص ، تجنیس زائد ، تجنیس مذیل ، جناس مضارع ، جناس لاحق ، تجنیس قلب ، تجنیس مکرر و مزدوج و مردّد، تجنیس خط » (۷)

### دکتر زهرا خانلری (کیا) در فرهنگ ادب فارسی نوشته است :

« تجنیس یا جناس آن است که دو کلمه از جهتی با یکدیگر مشابهت و مجانست داشته باشد تجنیس بر هفت قسم است تجنیس تام ،

تجنیس ناقص ، تجنیس زائد، تجنیس مرکب ، تجنیس ، تجنیس ، تجنیس مطرف ،  
تجنیس خطی» (۸)

در اردو دائرة معارف اسلامیه ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، نوشته شده است:  
« تجنیس یا جناس عربی Paronomasia رعایت لفظی علم بدیع کی ایک اصطلاح جو محسنات لفظیہ سے تعلق رکھتی ہے یعنی ایک ہی جملہ میں دو ہم آواز یا تقریباً ہم آواز ، مگر مختلف المعنی لفظ استعمال کیے جائیں لاطینی عبارت میں اس کی مثال یہ ہے۔

Amantes sunt amentes تجنیس تام ( تجنیس مماثل - تجنیس مستوفی)  
جناس ترکیب (متشابه ، تجنیس مفروق ، تجنیس محرف)" (۹)

دکتر ساجد الله تفهیمی در فرهنگ اصطلاحات ادبی نوشته است :

« کلام میں ایسے ہمجنس الفاظ لانا جو بظاہر باہم مشابہ ہوں لیکن معنی مختلف رکھتے ہوں ، ایسے الفاظ کو متجانس یا مجانس اور بعض اہل فارس مشابہ بھی کہتے ہیں تجنیس کی نمایان قسمین حسب ذیل ہیں .

تجنیس تام ، تجنیس تکریر ، تجنیس خط ، تجنیس زاید، تجنیس  
متشابه ، تجنیس محرف ، تجنیس مذیل ، تجنیس مرفوع ، تجنیس مرکب ،  
تجنیس مزدوج ، تجنیس مستوفی ، تجنیس مضارع ، تجنیس مطرف ، تجنیس  
مع التصحیح ، تجنیس مفروق ، تجنیس مماثل ، تجنیس ناقص ، تجنیس  
موفور» (۱۰)

**محمد پادشاه** متخلص به شاد ، در فرهنگ جامع فارسی (آندراج) نوشته  
است :

«تجنیس - بر وزن تفعیل عربی در لغت مانند بودن است و در  
اصطلاح، آوردن دو لفظ است یا زیادہ کہ در صورت متجانس باشند و در معنی  
متباین و این صنعت بر چند نوع است. نوع اول بسیط موافق کہ آنرا تجنیس تام  
گویند ، نوع دوم مرکب ، نوع سوم متحد الکنایہ و متخالف النقاط و الحركات ،  
نوع چهارم تجنیس مزدوج ، نوع پنجم تجنیس زائد و ناقص نوع ششم تجنیس  
بالتخل، نوع ہفتم تجنیس خط ، الفاظی در کلام آرند کہ در کتابت مانند باشند  
و در تلفظ متغائر تجنیس ناقص (تجنیس زاید ، مطرف ، مذیل ) تجنیس مضارع  
( جناس لاحق ، تجنیس القلب ) قلب بعض» (۱۱)

وقتی ما مطالعهٔ مثنوی مولانا می‌کنیم بسیار جا است که مثال‌های این صنعت بدیع می‌یابیم پس خواستیم که چند قسم تجنیس را با درج اشعار مثنوی مولانا، توضیح بدهیم.

۱- **جناس تام**: آن است که الفاظ متجانس در گفتن و نوشتن، یعنی حروف و حرکات یکی و فقط در معنی مختلف باشند مانند: شعری از مولانا ببینید!

تو مگر مرد صوفی نیستی [ ] نقد را از نسبه خیزد نیستی (۱۲)  
در مصرع اول نیستی فعل ناقص نفی است، و نیستی در مصرع دوم به معنی بربادی و تباهی.

اگر دو لفظ هم جنس - یعنی، اسم، فعل، حرف، باشند آن را تجنیس تام ممال می‌گویند مانند:

وعدۀ اهل کرم گنج روان [ ] وعدۀ نا اهل شد رنج روان (۱۳)  
در این مثال، روان در مصرع اول معنی جاری اسم حالیه است و روان در مصرع دوم به معنی روح، هم است این را تجنیس تام ممال هم می‌گویند زیر مثال دیگری ببینید:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر [ ] گرچه باشد در نوشتن شیر شیر (۱۴)  
در این مثال شیر اول درنده شیر است و شیر دوم چیز نوشیدنی است در این مثال هم، دو اسم اند مثال تجنیس تام ممال است. یعنی اسم: اسم تجنیس تام ممال جای دیگر می‌گویند که:

نی حریف هر که از یاری برید [ ] پرده هایش، پرده‌های ما درید (۱۵)  
در مصرع دوم پرده‌های اول به معنی راگ و پرده‌های دوم به معنی پرده است. اسم: اسم، تجنیس تام ممال است.

دو رکن جناس، فعل باشند: مثال از مولانا:  
چونکه نور صبحدم سر بر زند [ ] کرگس زرین گردون پر زند (۱۶)  
در این شعر در مصرع اول سربر زند و در مصرع دوم پر زند فعل است پس این مثال تجنیس تام ممال است. فعل: فعل: تجنیس تام ممال. جای دیگر می‌گویند که:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم [ ] تا که بی این هر سه با تو دم زخم (۱۷)  
در مصرع اول برهم زخم فعل است، در مصرع دوم، دم زخم، فعل است. که مثال تجنیس تام ممال است.

**تجنیس تام ، مستوفی:** اگر دو رکن جناس ، همجنس نباشند آن را تجنیس

تام مستوفی می گویند مانند :

زر اگرچه عقل می آرد و لیک [ ] مرد عاقل باید او را نیک نیک (۱۸)

در این شعر در مصرع دوم نیک اول برای بسیار است و نیک دوم برای نیک ، آورده است و مثال تجنیس مستوفی است زیرا لفظ اول حرف قید و لفظ دوم اسم است.

چشم اسپان جُز گیاه و جُز چرا [ ] هرکجا خوانی بگوید نی چرا (۱۹)

در این شعر در مصرع اول چرا، به معنی چراگاه است و چرا در مصرع دوم به طور حرف استفهام آورده یعنی اسم و حرف که مثال تجنیس تام مستوفی است.

خاک گوید خاک تن را باز گرد [ ] ترک جان گو سوی ما آ همچو گرد (۲۰)

در این مثال ، گرد ، اول فعل است ، و در مصرع دوم گرد ، اسم است که مثال تجنیس تام مستوفی است.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر [ ] کین سخن را در نیابد گوش خر (۲۱)

در این شعر خر اول و سوم اسم است و خر دوم فعل که مثال تجنیس تام مستوفی است.

**تجنیس ناقص یا تجنیس محرف:** جناس ناقص که آن را جناس محرف نیز

گویند، آن است که ارکان جناس در حرف یکی و در حرکت مختلف باشند، چنانکه مولانا روم گفته است که :

بر جهد وان خار محکم تر گُند [ ] عاقلی باید که خاری بر گند (۲۲)

در این شعر ، کند ، کند ، مثال تجنیس ناقص است ، یک شعر دیگری ببینید !

تا که نبض از نام که گردد جهان [ ] او بود مقصود جاننش در جهان (۲۳)

در این شعر جهان ، جهان ، تجنیس ناقص است .

**تجنیس خط:** تجنیس خط که آن را تجنیس خطی ، تجنیس مصحف و

تصحیف هم می گویند آن است که دو کلمه ، قطع نظر از نقطه ، به یک شکل و صورت نوشته شود ، مانند :

از درون کعبه آوازش رسید [ ] گفت ای جوینده طفل رشید (۲۴)  
 در این شعر رسید ، رشید ، مثال تجنیس خط است .  
 تا زمین و آسمان خندان شود [ ] عقل و روح و دیده صد چندان شود (۲۵)  
 در این شعر خندان ، چندان مثال این نوع است . جای دیگر مولانا می گوید  
 که :  
 گفت ای طوطی خوب خوش جبین [ ] هی چه بودت این چرا گشتی چنین (۲۶)  
 در این شعر جبین در مصرع اول و چنین در مصرع دوم مثال تجنیس  
 خطی است.

**جناس زاید :** آن است که یکی از کلمات متجانس را حرفی بر دیگری  
 زیادت باشد ، و آن حرف زاید ، گاه در اول کلمه است ، مانند :  
 وانکه عقل و گمان هستش حجیب پرده [ ] گاه پوشیده است گه بدریده جیب گریبان (۲۷)  
 در این شعر جیب ، در مصرع دوم و حجیب در مصرع اول مثال این نوع  
 تجنیس است.

هر که را بینی طلبگار ای پسر [ ] یار او شو پیش او انداز سر (۲۸)  
 در این شعر پسر در مصرع اول و سر در مصرع دوم مثال تجنیس  
 زاید در اول است. گاه در اول یا آخر یکی از متجانسین بیش از حرف  
 زیادت باشد آن را نیز ملحق به جناس زاید و مذیل باید شمرد ، مانند : بیکار ،  
 کار و منقار ، قارونار ، ناردان و ناز ، نازنین. شعری از مثنوی مولانا ببینید!  
 من چه گویم یک رگم هشیار نیست [ ] شرح آن یاری که آنرا یار نیست (۲۹)  
 در این شعر هشیار در مصرع اول و یار در مصرع دوم مثال این نوع  
 است . و گاه این زیادت در وسط کلمه باشد ، مانند: کف ، کنف و نرد ،  
 نبرد و قامت ، قیامت. برای توضیح ، مثال از شعر مثنوی مولانا است:

گفتم ار عریان شود او در عیان [ ] نی تو مانی نی کناره نی میان (۳۰)  
 در این شعر عریان ، عیان در مصرع اول مثل این نوع است.  
 و جای دیگر می گوید :  
 تا نگردد خون دل جان جهان [ ] لب بدوز و دیده بر بند این زمان (۳۱)  
 در این مثال جان و جهان در مصرع اول مثال زاید در وسط است.  
 مولانا روم دیگر هم می گویند که :  
 علّت عاشق ز علّتها جدا ست [ ] عشق اصطرلاب اسرار خداست (۳۲)

در این شعر عاشق در مصرع اول و عشق در مصرع دوم مثال تجنیس زاید وسط است .

خر ز بهر دفع خار از سوز و درد [ ] جفته می انداخت صد جا زخم کرد (۳۳)  
در این شعر در مصرع اول خر و خار مثال جناس زاید وسط یا جناس مذیل است. جای دیگر مولانا می گوید:

کای مُحَبِّ عفو از ما عفو کن [ ] ای طیب رنج ناسور کهن (۳۴)  
در این مثال کن در مصرع اول و کهن در مصرع دوم مثال این نوع است. و گاه آن زیادت در آخر کلمه است مانند : خام ، خامه و جام ، و نام ، نامه و این قسم را جناس مذیل نیز می خوانند. مانند که مولانا روم می گویند:  
از ان چرخه که گرداند زن پیر [ ] قیاس چرخ گردان را همی گیر (۳۵)  
در این شعر چرخه در مصرع اول و چرخ در مصرع دوم مثال تجنیس مذیل است.

مرد ازان گفتن پیشیمان شد چنان [ ] کز عوانی ساعت مردن عوان (۳۶)  
در این شعر عوانی و عوان در مصرع دوم مثال تجنیس است.  
آنکه جز خونریزش کاری نبود [ ] چون نهد گردن زهی سودا و سود (۳۷)  
در این شعر سودا و سود در مصرع دوم مثال این نوع است. جای دیگر مولانای روم می گوید که :

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق [ ] تا بگویم شرح درد اشتیاق (۳۸)  
در این شعر ، شرح در مصرع دوم و شرحه در مصرع اول مثال تجنیس زاید وسط است.

هر کسی را پیشه داد و طلب [ ] از ره کسب و تعب با رنج و تب (۳۹)  
در این شعر تعب و تب مثال این نوع است. جای دیگر می گوید که :  
قصه رنجور و رنجوری بخواند [ ] بعد ازان در پیش رنجورش نشانند (۴۰)  
در این شعر در مصرع اول رنجور به معنی مریض و رنجوری به معنی بیماری است و به فرق شکل آن تجنیس زاید آخر یا جناس مذیل می گویند. فرق در کلمه آخر ببینید:

حرص کور و احمق و نادان کند [ ] مرگ را بر احمقان آسان کند (۴۱)  
در شعر بالا احمق در مصرع اول و احمقان در مصرع دوم مثال این نوع است . جای دیگر مولانا می گوید که :

عیب خود یک ذره چشم کور او [ ] می نه بیند گرچه هست او عیب جو (۴۲)



یک مثال دیگری ببینید از مثنوی مولانا :

دست را مسپار جز در دست پیر [ ] حق شدست آن دست او را دستگیر (۴۳)  
در شعر بالا دست و دستگیر مثال جناس مطرف است.

**تجنیس مرکب :** که آن را متشابه و مقرون هم می گویند، آنست که دو کلمهٔ مجانس یکی بسیط و دیگری مرکب در نوشتن شبیه یکدیگر باشند: مانند که آتش ست این بانگ نای و نیست باد [ ] هر که این آتش ندارد نیست باد (۴۴)  
نیست باد ، در مصرع اول به معنی باد ، نیست یعنی مرکب است و نیست باد در مصرع دوم به معنی « تباه و بردباد شود ، مفرد و بسیط است ، این مثال تجنیس مرکب است. جای دیگر گفته است که :

چون نه باشد عشق را پروای او [ ] اوچو مرغی ماند بی پروای او (۴۵)  
در این مثال پروای او ، در مصرع اول ، مفرد و بسیط است ، در مصرع دوم پر ، وای او ، است یعنی مرکب است. این دو مثال تجنیس مرکب است. جای دیگر می گویند : که

هر که درمان کرد مر جان مرا [ ] بُرد گنج دُر و مرجان مرا (۴۶)  
در این شعر مصرع اول مرجان در اصل از مر، جان مرکب است و مرجان در مصرع دوم به معنی در است و مفرد و بسیط است و مثال تجنیس مرکب است.

مثال دیگر برای تجنیس مرکب ببینید !  
ترک خواب و غفلت خرگوش کن [ ] غرهٔ این شیر ای خرگوش کن (۴۷)  
در این شعر خرگوش در مصرع اول مفرد است و خرگوش در مصرع دوم مرکب از خر ، گوش است. که مثال تجنیس مرکب است.

**تجنیس مطرف :** آن است که دو رکن جناس فقط در حرف آخر مختلف باشند، مانند:

آزاد ، آزار و یاد ، یار و مقام ، مقال

اگر این اختلاف در آغاز و درمیان باشد آن را تجنیس لفظ یا مضارع و لاحق می نامند: مثلاً مولانا رومی می گوید که :

فهم گر دارید جان را ره دهید [ ] بعد ازان از شوق پا در ره نهید (۴۸)  
در این شعر در مصرع اول دهید و در مصرع دوم نهید مثال این نوع است. جای دیگر مولانا می گوید که :

آتش عشق ست کاندَر نی فتاد | جوشش عشق ست کاندَر می فتاد (۴۹)  
در این شعر در مصرع اول نی و در مصرع دوم می مثال مضارع و لا  
حق است. شعری معروف از مولانا است:

بشنو از نی چون حکایت می کند | وز جدائیا شکایت می کند (۵۰)  
در این شعر در مصرع اول حکایت و در مصرع دوم شکایت در  
مصرع مثال این نوع است. جای دیگر می گوید که:

کای کمینه بخششت ملک جهان | من چگویم چون تو می دانی نهان (۵۱)  
در شعر بالا در مصرع اول جهان و در مصرع دوم نهان مثال این نوع  
است.

کز برای حقّ صحبت سالها | باز گو حالی از آن خوش حالا (۵۲)  
در شعر بالا سالها در مصرع اول و حالا در مصرع دوم مثال این  
نوع است. جای دیگر می گوید که:

گفتم ای دور اوفتاده از حبیب | همچو بیماری که دور است از طیب (۵۳)  
در این مثال حبیب در مصرع اول و طیب در مصرع دوم مثال این  
قسم است.

شرح این هجران و این خون جگر | این زمان بگذار تا وقت دگر (۵۴)  
جگر و دگر مثال آن است

اختلاف در میان لفظ ببینید! مولانا می گویند که:

گر خدا خواهد نه گفتند از بطر | پس خدا بنمود شان عجز بشر (۵۵)  
در این شعر بطر در مصرع اول و بشر در مصرع دوم مثال مضارع و  
لاحق است

بشنوای دوستان این داستان | خود حقیقت نقد حال ماست آن (۵۶)  
در این شعر در مصرع اول دوستان و داستان مثال این قسم تجنیس است.

پرس پرسان می کشیدش تا به صدر | گفت گنجی یافتم اما به صبر (۵۷)  
در این صدر در مصرع اول و صبر در مصرع دوم مثال این نوع  
است.

**تجنیس لفظ:** تجنیس لفظ که آن را جناس لفظی می گویند، آنست که  
کلمات در تلفظ یکی، و در کتابت مختلف باشد، مانند خوار، خار و  
خواست، خاست و فطرت، فترت و غیره. مثالهای این نوع ببینید:

فلسفی منکر ز شر فکر و ظن  
 در این مثال ظن در مصرع اول و زن در مصرع دوم مثال این است.  
 سبزه‌ها گویند ما سبز از خودیم  
 در این مثال در مصرع اول خودیم و خدیم در مصرع دوم مثال این نوع است.

هر ستاره اش خون بهای صد هلال  
 در این شعر هلال در مصرع اول و حلال در مصرع دوم مثال این قسم تجنیس است. شعری برای این نوع است!  
 در اگر پنجاه و گر شصت دهد  
 در این شعر شصت در مصرع اول و شست در مصرع دوم مثال تجنیس لفظ است. شعری از مولانا چنین است!

گر هوا و نار را سفلی کند  
 در این شعر سفلی و ثقلی مثال این نوع است  
 تیرگی و دردی و ثقلی کند (۶۲)

**تجنیس مکرر:** جناس یا تجنیس مکرر که آن را مزدوج و مردد نیز گویند آن است که از دو رکن جناس، یک یا دو حرف از دیگری بیشتر داشته باشد.

گر ز صورت بگذرید ای دوستان  
 در شعر بالا تکرار پیچ شده است که مثال تجنیس مکرر است. جای دیگر می گوید که:

گر یکی موری سلیمانی بجست  
 در این شعر در مصرع دوم تکرار سست آمده است. یک مثال دیگر هم این است:

زانکه هر مرغی بسوی جنس خویش  
 در شعر بالا تکرار پیش شده است در مصرع دوم جای دیگر این گونه آمده:

چون شما این جمله آتشیای خویش  
 در این شعر تکرار پیش کرده است. مثال دیگری است!  
 پس چو آهن گرچه تیره هیکلی  
 مثال دیگری این است که:

صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی کن (۶۷)

که ندات آمد ازین چرخ نقی که شقی و که شقی و که شقی (۶۸)

مثال دیگر از مولانا این است!

کس نسازد نقش گرما به خضاب جز پی قصد صواب و ناصواب (۶۹)

شعری دیگر که مثال تجنیس مکرر است می گوید

آنچنان پر شد ز دود درد شاه که تهی یابید دردی راه آه (۷۰)

شعری دیگر برای تجنیس مکرر است که مولانا می گویند:

گر شو ذرات عالم حيله پیچ با قضای آسمان هیچ ست هیچ (۷۱)

**تجنیس قلب:** قلب در لغت به معنی واژگونه کردن است و مقلوب به معنی واژگونه؛ و در فن بدیع آوردن الفاظی است که حروف آنها مقلوب یکدیگر باشد. سه نوع دارد: قلب بعض، قلب کل، قلب کامل؛

**قلب بعض:** آنست که چون قلب در بعض حروف اتفاق افتاد، مانند: شاعر، شارع و رقیب، قریب و رحیم، حریم: مثالی از شعر مثنوی!

گردش این قالب همچو سپر هست از روح مُسترای پسر (۷۲)

در این شعر سپر، در مصرع اول و پسر، در مصرع دوم مثال قلب بعض است. شعری دیگر از مولانا است!

آن یکی گل دید نقشین در و حل و آن دگر دل دید پر علم و عمل (۷۳)  
در این شعر علم، عمل مثل قلب بعض است.

**تجنیس اشتقاق:** تجنیس اشتقاق آنست که در نظم یا نثر الفاظی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شده باشد، مانند، کلمات رسول، رسیل، رسایل و خواهان، خواهش، خواهنده، مثالی از مولانا ملاحظه گردد:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان زانکه بد مرگیست این خواب گران (۷۴)  
در این شعر خفتگان در مصرع اول و خواب در مصرع دوم مشتق

است از مصدر خفتن. جای دیگر آمده!

دیده کو از عدم آمد پدید ذات هستی را همه معدوم دید (۷۵)

در شعر عدم و معدوم مثال این نوع است. شعری دیگر از این قبیل است!

فتنه که لرزند و لرزان تست هر گران قیمت گهر ارزان تست (۷۶)

در این شعر لرزند ، لرزان ، مشتق از مصدر لرزیدن .  
گاهی از یک ماده مشتق نباشد اما حروف آنها چندان شبیه و نزدیک  
به یکدیگر باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود از قبیل الفاظ ، آستان ،  
آستین و زمان ، زمین و کمان ، کمین و امثال آنها قسم دوم را شبه اشتقاق  
هم می گویند . برای توضیح این قسم شعری از مولانا است :

حق آنکه چرخه چرخ ترا [ ] کرد گردان بر فراز این سرا (۷۷)  
در این شعر چرخه ، مشتق است چرخیدن و چرخ به معنی آسمان آمده  
است . یعنی مثال شبه اشتقاق است . شعر دیگری برای این مثال :  
خوب را در غایت زشتی کند [ ] حس عالم چاشنی از وی چشد (۷۸)  
در این شعر مثال چاشنی ، چشد مشتق نیستند . ولی در ظاهر توهم  
اشتقاق است . مثال شبه اشتقاق است .

**تجنیس مع الترصیع :** که آنرا ترصیع مع التجنیس هم می گویند ، آن است  
که در قرینه های نظم یا نثر ، هر لفظی با قرینه خود در وزن و حروف روی  
مطابق باشند . شعری از مولانا است !

این گهی بخشد که اجلالی شوی [ ] از دغا و از دغل خالی شوی (۷۹)  
در شعر بالا اجلالی شوی ، خالی شوی مثال ترصیع است .  
شعر دیگر از مولانا است :

کز نیستان تا مرا بیریده اند [ ] از نفیرم مرد و زن نالیده اند (۸۰)  
در شعر بالا بیریده اند ، نالیده اند مثال تجنیس مع الترصیع است .

### حواشی :

- ۱ - عمید ، حسن ، فرهنگ فارسی عمید ، تهران ، ۱۳۶۱ ش ، ص ۳۶۹ .
- ۲ - معین ، محمد ، دکتر ، فرهنگ معین ، ۱۳۶۳ ش ، ص ۱۰۳۲ .
- ۳ - عمید ، حسن ، فرهنگ فارسی عمید ، ص ۴۵۹ .
- ۴ - شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی ، به تصحیح و باحاشی و یادداشتهای  
سید محمد کاظم امام ، حقایق الحدایق ، تهران ، ۱۳۴۱ ش ، صص ۵ - ۱۴ .
- ۵ - روحی ، اصغر علی ، دبیر عجم ، لاهور ، ۱۹۴۶ م ، صص ۳۰۳ - ۳۰۸ .
- ۶ - همائی ، جلال الدین ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، تهران ، ۱۳۵۴ ش ، صص ۴۸ - ۶۶ .
- ۷ - شمس الدین ، حدایق البلاغه ، کانپور ، ۱۸۴۲ ، صص ۹۳ - ۱۰۰ .
- ۸ - کیا ، زهرای خانلری ، دکتر ، فرهنگ ادبیات فارسی ، تهران ، ۱۳۴۸ ش ، صص ۱۲۷ - ۱۲۹ .

- ۹- اردو دائرهٔ معارف اسلامیه ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، صص ۱۶۳ - ۱۶۶ .
- ۱۰- تفهیمی ، ساجد الله ، دکتر ، فرهنگ اصطلاحات ادبی ، اسلام آباد ، ۱۳۷۵ ش ، صص ۱۰۳ - ۱۰۶ .
- ۱۱- شاد ، محمد پادشاه ، فرهنگ جامع فارسی ( آندراج ) ج ۲ ، تهران ، ۱۳۶۳ ش ، صص ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ .
- ۱۲- مولانا جلال الدین رومی ، مثنوی معنوی مولوی ، مترجمهٔ قاضی سجاد حسین ، دفتر اول ، ص ۴۵ .
- ۱۳- همان ، ص ۴۹ .
- ۱۴- همان ، ص ۵۸ .
- ۱۵- همان ، ص ۳۲ .
- ۱۶- همان ، ص ۷۱ .
- ۱۷- همان ، ص ۱۹۴ .
- ۱۸- همان ، ص ۵۰ .
- ۱۹- همان ، دفتر دوم ، ص ۱۳۲ .
- ۲۰- همان ، دفتر سوم ، ص ۴۲۰ .
- ۲۱- همان ، دفتر اول ، ص ۱۳۰ .
- ۲۲- همان ، ص ۴۷ .
- ۲۳- همان ، ص همان .
- ۲۴- همان ، دفتر چهارم ، ص ۱۰۹ .
- ۲۵- همان ، دفتر اول ، ص ۴۴ .
- ۲۶- همان ، ص ۱۹۲ .
- ۲۷- همان ، دفتر سوم ، ص ۱۱۷ .
- ۲۸- همان ، ص ۱۴۵ .
- ۲۹- همان ، دفتر اول ، ص ۴۴ .
- ۳۰- همان ، ص ۴۵ .
- ۳۱- همان ، ص ۴۶ .
- ۳۲- همان ، ص ۴۳ .
- ۳۳- همان ، ص ۴۷ .
- ۳۴- همان ، ص ۳۳۸ .
- ۳۵- همان ، ص ۲۶۱ .
- ۳۶- همان ، همانجا .
- ۳۷- همان ، ص ۲۶۰ .
- ۳۸- همان ، ص ۳۱ .
- ۳۹- همان ، دفتر سوم ، ص ۱۴۷ .
- ۴۰- همان ، دفتر اول ، ص ۴۲ .
- ۴۱- همان ، دفتر پنجم ، ص ۸۳ .
- ۴۲- همان ، دفتر سوم ، ص ۲۵۴ .
- ۴۳- همان ، دفتر پنجم ، ص ۸۳ .
- ۴۴- همان ، دفتر اول ، ص ۳۲ .
- ۴۵- همان ، ص ۳۴ .
- ۴۶- همان ، ص ۳۶ .
- ۴۷- همان ، ص ۱۴۲ .
- ۴۸- همان ، ص ۳۵ .
- ۴۹- همان ، ص ۳۲ .
- ۵۰- همان ، ص ۳۱ .
- ۵۱- همان ، ص ۳۷ .
- ۵۲- همان ، ص ۴۴ .
- ۵۳- همان ، همان .
- ۵۴- همان ، ص ۴۵ .
- ۵۵- همان ، ص ۳۶ .
- ۵۶- همان ، ص ۳۵ .
- ۵۷- همان ، ص ۴۱ .
- ۵۸- همان ، ص ۳۴۰ .

- ۵۹ - همان ، ص ۳۳۸ .  
 ۶۱ - همان ، دفتر سوم ، ص ۴۵ .  
 ۶۳ - همان ، دفتر سوم ، ص ۶۵ .  
 ۶۵ - همان ، دفتر اول ، ص ۶۳ .  
 ۶۷ - همان ، دفتر چهارم ، ص ۲۳۷ .  
 ۶۹ - همان ، ص ۲۸۷ .  
 ۷۱ - همان ، دفتر سوم ، ص ۵۴ .  
 ۷۳ - همان ، دفتر ششم ، ص ۱۲۴ .  
 ۷۵ - همان ، ص ۹۵ .  
 ۷۷ - همان ، دفتر دوم ، ص ۲۲۳ .  
 ۷۹ - همان ، دفتر سوم ، ص ۱۷ .  
 ۶۰ - همان ، ص ۱۹۵ .  
 ۶۲ - همان ، دفتر دوم ، ص ۱۶۱ .  
 ۶۴ - همان ، ص ۱۴۵ .  
 ۶۶ - همان ، دفتر دوم ، ص ۲۴۵ .  
 ۶۸ - همان ، ص ۲۴۰ .  
 ۷۰ - همان ، ص ۲۹۵ .  
 ۷۲ - همان ، دفتر اول ، ص ۳۴۵ .  
 ۷۴ - همان ، ص ۹۱ .  
 ۷۶ - همان ، پنجم ، ص ۴۲۱ .  
 ۷۸ - همان ، ص ۲۴۳ .  
 ۸۰ - همان ، دفتر اول ، ص ۳۱ .

### مآخذ و منابع

- ۱ - اردو دائرة معارف اسلامیه ، دانشگاه پنجاب لاهور .
- ۲ - تفهیمی ، ساجد الله ، دکتر ، فرهنگ اصطلاحات ادبی ، اسلام آباد ، ۱۳۷۵ ش .
- ۳ - روحی ، اصغر علی ، دبیر عجم ، لاهور ، ۱۹۴۶ م .
- ۴ - شاد ، محمد پادشاه ، فرهنگ جامع فارسی ( آندراج ) تهران ، ۱۳۶۳ ش .
- ۵ - شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی ، به تصحیح و باحواسی و یادداشتهای سید محمد کاظم امام ، حقایق الحدایق ، تهران ، ۱۳۴۱ ش .
- ۶ - شمس الدین ، حدایق البلاغه ، کانپور ، ۱۸۴۲ .
- ۷ - عمید ، حسن ، فرهنگ فارسی عمید ، تهران ، ۱۳۶۵ ش .
- ۸ - کیا ، زهرای خانلری ، دکتر ، فرهنگ ادبیات فارسی ، تهران ، ۱۳۴۸ ش .
- ۹ - معین ، محمد ، دکتر ، فرهنگ معین ، تهران ، ۱۳۶۳ ش .
- ۱۰ - مولانا جلال الدین رومی ، مثنوی معنوی مولوی ، مترجمه قاضی سجاد حسین ، الفیصل ، لاهور ، دفتر اول و دوم ( ۱۹۷۴ ) دفتر سوم و چهارم ( ۱۹۷۶ ) دفتر پنجم و ششم ( ۱۹۷۸ ) .
- ۱۱ - همائی ، جلال الدین ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، تهران ، ۱۳۵۴ ش .

\*\*\*\*\*



# ادب امروز ایران



داستان کوتاه

## روزی ، مثل بقیه روزها

قرار بود در آن صبح دل انگیز بهاری ، وقتی که آفتاب از لابه لای برگهای شاداب درختان خیابان نسیم و چهارراه بنفشه را نوازش می کرد و دانش آموزان با روپوشهای طوسی و سرمه ای رنگشان ، به مدرسه می رفتند و چند کودک بازیگوش قایقهای کاغذی را به آب شفاف و رونده جوی می دادند. اتوبوس خط پنج از انتهای خیابان کم کم بالا بیاید، لحظاتی بر شانه برآمده خیابان بماند تا آقای صداقت، راننده قدیمی آن بتواند خوب به چشم انداز زیبا و وهم انگیز فرو دست مقابلش خیره شود، هوای پاکیزه صبح را در ریه هایش جمع کند و با آرامش لذت بخشی آن را بیرون بدهد. بعد اتوبوس را در شانه خمیده خیابان رها کند تا مانند همیشه در سرایشی خیابان یکسره تا ایستگاه برود و در بین راه، هنگام گذر از شیب سرسره مانند آن برای آشنایان قدیمی اش دست تکان دهد و یا تک بوقی بزند و خیال کند:

« تمام زندگی یعنی همین ! هیچ چیزش کم نیست : زنی خوشخو و پاکیزه ، خانه ای کلنگی و وسیع با آجرهای قرمز و درخت پیچکی در آنجا و خیابانی این چنین زیبا در اینجا!...»

آن وقت ، محو در شکوه خیابان ، از خود بی خود شود. حس کند که باد از جایی می آید؛ شاید از پنجره رو به رو که حالا قاب زیباییهایی است که می گذرند و درختها در آن می دوند. باد از جایی می آید؛ شاید از در باز اتوبوس که جوی آب شفاف از آن پیدااست، و قایقهای به آب داده شده کودکان که جابجا می شوند و می گذرند. باد بیاید و در خود بوی تمام شب بوها و نرگس ها را داشته باشد، بوی به های کال را ... و بعد، که او سرخوش از این همه ، بخواهد برای توقف در ایستگاه روی ترمز بزند، ترمز عمل نکند. لبخند آقای صداقت ، نشکفته سرد شود ، هراسان دوباره و سه باره به روی ترمز بزند و بنالد: خدایا!

اتوبوس ، در سرایشی تند و تیز خیابان که در سکوت شاعرانه ای فرو رفته است ، دور بگیرد ، تمام حجم آهنین خود را بردارد و به مسابقه با پرنده های رنگارنگ بگذارد. مخلوطهای نور ، سفید و سبز و سرخ، از آینه و شیشه در چشم خیره آقای صداقت بشکند و بگذرد. آخرین تلاشهای ماهرانه

استاد خط پنج بیهوده و عقیم بماند و اتوبوس با بدنه الوانش به بدیع ترین وضعیت ممکن از نگاه عابرین پیشی بگیرد و شکوه آخرین حد سرعتش را به رخ آنان بکشد و در وسط چهار راه ، چهار سرنشین شاد اداره آمار را که خوشبینانه برای اولین بار به یک تفاهم همگانی در مورد اداره بخشی از اداره آمار رسیده بودند و با یک سواری سفید شسته شده و تمیز به اداره می رفتند، به آنی بردارد، آنها را به پانزده متر و شصت سانت به روی آسفالت پاکیزه و درخشان خیابانی بغلتاند ، که باران از ساعتها قبل با بارشی سخاوتمندانه تمام گرد و خاکش را شسته و رفتگر وظیفه شناس آن منطقه خس و خاشاک باقیمانده اش را با وسواس روفته بود ، ببرد و آن اتومبیل را از شکل اتومبیل و آدمهایش را از ریخت آدم بیندازد، مшти مخلوط آهن و گوشت و استخوان سرخ رنگ را پوشیده در تن پوشهای رنگارنگ و نظیف ، به پای پسر بیست و دو ساله منتظر کنار خیابان بزند که ، بی قرار ، با یک گل میخک سفید محو دختر همسایه ، چشم به راه پاسخ نامه اش ، آن روز را به آنجا آمده بود ، او را هم بردارد به تنه تنومند درخت چنار کهنسالی بکوبد که خیلی ها به ایستادگی و استقامتش حسرت می خورند و وقتی که پسر، دشتی را می بیند که تمام ستاره هایش تا سطح زمین پایین آمده اند، آقای صداقت با چرخشی حیرت آور یک دور کامل روی مهره های کمرش بچرخد، شیشه مقاوم روبه رویش را خرد کند ، از پنجره اتوبوس تا سطح زمین بغلتد و در آخرین لحظه که در هر ذره از پولکی های شیشه ، هزاران خورشید را می بیند که می درخشد نگاهش برگردد به بالای درخت و کلاغی که شکش حالا پس از چند روز با غرش مهیب درخت به یقین تبدیل شده است : « در اینجا دیگر نمی شود لانه ای ساخت !» و کلاغ معترض و قارقارکنان از بالای اتوبوس و زمینه سرخرنگ ومخملی خیابان و آدمهایی که بدان سو می دوند ، دوباره به دشت برگردد.

با تمام این قراردادهای ناپیدا ، شب آن روز را ، شهر در دو حالت متضاد خوابیده بود، نیمی را زیر طاق شفاف و پر ستاره و نیمه دیگر را زیر رگبار تند ابرهایی که معلوم نشد چگونه و از کجا آمدند و باریدند و به کدام سو رفتند. انگار فقط آمده بودند که زمین را بشویند و ستاره ها را شفافتر کنند.

درختها تمام شب را زیر هاله ای از نور ستاره ها ایستادند و با باران سر و رو شستند در انتظار صبح . چهار راه بنفشه هم به همراه زمین ، زیر این شویش ، طوری چرخیده بود که حتی یک سانتیمتر از فاصله همیشگی اش

نسبت به خانه های اطراف ، کلاغ بالای درخت ، کوجه های دور دست ، سواری سفید و اتوبوس خط پنج ، کم نشده بود. تمام آدمهای شهر ، روی تختها و بسترهاشان با زمین چرخیده بودند تا به سیده و آفتاب زیبای دومین روز از سومین ماه بهار ، لبخند بزنند.

آقای اتحاد راننده سواری سفید رنگ ، سه سرنشین اداره آمار، آقای مقهور سرنشین چهارم و همیشگی سواری سفید ، آقای صداقت راننده اتوبوس خط پنج ، دختر سنگدل همسایه و پسر بی طاقت بیست و دو ساله هیچ کاری نداشتند جز اینکه فاصله شان را با چهار راه بنفشه حفظ کنند و مشتاق طلوع خورشید باشند تا به راه افتند. آنها در خواب هم انتظار چهار راه بنفشه را می کشیدند و شاید خواب عبور از آن را می دیدند لیکن قرار و مدارهای پیدایی هم ، در ابتدای آن شب ، وقتی تمام آسمان شهر ستاره باران بود روی داده بود : آقای اتحاد در یک جناق بندی با آقای مقهور کارمند دون پایه اداره آمار ، صبحانه دسته جمعی فردا را برد و تا ساعتی از شب ، به سادگی ابلهانه ای آقای مقهور که در حضور بقیه در زیر نور مردنگی ها به ارث برده از پدرش ساعتی از تاریخچه آنها داد سخن داده بود از خنده روده بر شده بودند و آقای مقهور ، خجالت زده از آن باخت سریع ، قول داده بود به محض رسیدن به اداره خودش تخم مرغهای دلخواه آنها را آب یز کند !

پسر بیست و دو ساله سر به پنجره ، تا نیمه های شب ، درخشانترین ستاره را نشانه کرده بود و برای آن از بی وفایی دختر همسایه قصه ها گفته بود و سرانجام با خودش عهد کرده بود که اگر فردا آن دختر به او پاسخ مثبت ندهد ، برای همیشه به شهر دیگری ، به نزد پدر بزرگش برود و هیچگاه به آن دیار یا نگذارد و وقتی ابرها به ناگاه ستاره ها را پوشاندند و غرشی تند ، بارانی بی امان و سیل آسا را به دنبال آورد، او یقین حاصل کرد که آسمان که از این هجر ، تمام اشکهایش را خواهد بارید.

کلاغ پیر بالای درخت چنار کهنسال به چهار پاره متصل به چهار راه بنفشه نگاه کرد و به خودش قبولاند که چشم انداز شهر از دشت بهتر است باوجود اینکه سر و صدای ماشین ها او را از خواب می پراند ولی به زودی می تواند به این رهگذران مزاحم ، آن طور عادت کند که به زوزه های بی گاه شغالان دشت ، و وقتی آسمان بارید ، لابه لای شاخه ها ، تسلیم ، تن به باران سپرد و به تجربه دانست : آفتاب صبح فردا ، او را خشک خواهد کرد !

آقای صداقت ، چشم به توده ابر که درست در آخرین لحظه از گفت و گوی طولانی اش در آسمان پیدا شد. به زنش قول داد که اگر اضافه حقوقش را بگیرد، یخچال دست دوم آقای مروت را بخرد و خودش آن را مانند یخچال نو بسته بندی کند تا جهیزیۀ دخترشان دیگر کم و کسر نداشته باشد. و وقتی در ساعت شش آن صبح زیبای بهاری، با بوی نمناک خاک از خواب بیدار شد ، بالاخره پس از ماهها وقفه در دستورات پزشکش که تنها راه معقول حفظ سلامتی اش را ، حداقل ده دقیقه ورزش صبحگاهی می دانست، توانسته بود بر رخوت صبحگاهی غلبه کند. برخیزد، گرمکن سورمه ای رنگی را که زنش برایش خریده بود تنش کند و پنج دقیقه در خیابان مجاور خانه اش بدود و وقتی سخت به زمین خورد و زانوی گرمکن پاره شد به خانه اش برگردد و به زنش که با آه وناله او بیدار شده بود بگوید که بهتر است آن گرمکن را رفو کند و برای داماد آینده اش بگذارد چون از خیر ورزش گذشته است و سرانجام به زنش که با عجله زانویش را می بست بگوید : «خوشبختی یعنی اینکه آدم زنی مثل تو داشته باشد و یک خانه کلنگی مثل همین خانه و دختری که جهیزیه اش کامل باشد!»

اتفاقاً معلوم نشد که چرا آن روز صبح آقای مقهور زودتر از همیشه از خواب بیدار شد. وقتی در بسترش چشم گشود اول فکر کرد که با صدای آواز کسی بیدار شده است. بعد که نیم خیز شد و خوب گوش سپرد ، شک کرد که صدای آواز یک آدم نمی تواند این طور باشد ، این بیشتر به ناله یا زنجموره حیوان و یا پرنده ای شبیه است و وقتی از پنجره به فضای دلتنگ حیاط نگاه کرد و گلهای شمعدانی را در باغچه کوچک خانه اش دید که زیر تنه تاک پیرخانه با وزش باد تکان می خوردند و رنگ همیشگی شان را ندارند، سردش شد و بی اختیار پتو را به خودش پیچید.

روز را به خاطر آورد، اداره را و تخم مرغهایی را که می بایست به نحو دلخواه آقای اتحاد آب یز کند. بلند شد و کلید برق را زد . مادرش را مثل همیشه توی قاب عکس رنگ و رو رفته بالای آینه دید که همچون ده سال گذشته با موهای بلوطی، چشمانی مات و لبخندی مثل آخرین لبخندش به او می خندد . فکر کرد عصر که بیاید باید برایش قاب عکس تازه ای بگیرد وشلوارش را باشتاب پوشید. بند کفشهایش را که بست به ساعت نگاه کرد، شش و ده دقیقه بود فکر کرد: « امروز پنجاه دقیقه زودتر از موعد مقرر آماده حرکت شده است !» آقای اتحاد و سه نفر همکارش هر روز سرساعت

هفت کنار در منتظر او بودند. این پنجاه دقیقه را چه کار باید می کرد؟ کنار باغچه ایستاد و با آب پاش به آنها آب داد! باوجود اینکه باغچه از باران نیمه شب سیراب شده بود. در حیاط را باز کرد و بیرون رفت. کوجه بود و یک ماشین سفید که در کنار در آقای اتحاد و سه نفر همکار دیگرش در توده هاله ای خاکستری ایستاده بودند:

- کجا؟ به کجا می روید آقای مقهور؟ مگر قرار نبود ساعت هفت صبح از خانه بیرون بیایید؟ حالا که ساعت شش و پانزده دقیقه است! شما چهل و پنج دقیقه زودتر از موعد مقرر آمده اید! یعنی دو هزار و هفتصد ثانیه زودتر، این چه معنی می دهد؟ دو هزار و هفتصد ثانیه آماری اشتباه فاحشی است! می دانید در این مدت چه اتفاقاتی که نمی افتد. چه جنایتهایی که روی نمی دهد. چه آدمهای که نمی میرند و چه آدمهایی که به دنیا نمی آیند. موالید را به خاطر ندارید؟ یعنی می خواهید بگویید این همه وقت برای شما بی اهمیت است؟ شما که قصد نداشتید ما را جا بگذارید، داشتید؟ پس برگردید و کاری بکنید. ما این را به حساب یک اشتباه می گذاریم. این حتماً یک اشتباه نسبی است. ما این طور قلمدادش می کنیم. بله بروید. بروید و کاری بکنید.

آقای مقهور که می خندد؛ آقای اتحاد هم می خندد؛ بقیه هم می خندند. از این احمقانه تر دیگر نمی شود. بر می گردد و کنار در می ایستد. در را می خواهد دوباره باز کند که پاسخ مناسبی می یابد.

- آه. بسیار خوب آقایان. بسیار خوب آقای اتحاد، ولی این نسبت ناباور در مورد من که تنها صادق نیست. شما هم دو هزار و هفتصد ثانیه زودتر بیرون آمده اید! شما دیگر چرا؟ این کار در مورد شما چه معنی می دهد؟ چه چیزی باعث شده که شما هم این موقع صبح به اینجا بیایید و منتظر من باشید؟ پس این همه وقت هم برای شما بی اهمیت بوده است؟ خوب حتماً این هم یک اشتباه نسبی است! من ایمان دارم که کسی نمی تواند در اداره آمار از این اشتباهات بکند، اگر بکند، از آنجا اخراجش می کنند. مگر نه آقایان؟! به هر حال اینجا نمیتوانید بمانید!! بروید، من طبق معمول سر ساعت هفت منتظر شما هستم! حالا هم باید برگردم تا تخم مرغهای دلخواهتان را از یخچال بردارم! آقای اتحاد به دیگران نگاه می کند و آنها هم به او. بعد آقای اتحاد کلاهش را بر می دارد و تسلیم به آقای مقهور نگاه می کند و می گوید:

«بله نسبت، نسبت است و نباید برای هیچکدام ما فرق بکند. هیچ فرقی هم نمی کند که این اصل را شما به هم زده باشید و یا ما، بله، حالا

همگی بر می‌گردیم و هر کدام سر جای خودمان منتظر ساعت مقرر می‌مانیم . چون در غیر این صورت نظم خیلی چیزها به هم می‌خورد!»  
 در میان هاله، آقای اتحاد و بقیه سوار ماشین می‌شوند و عرض خیابان را به سرعت دور می‌زنند و می‌روند. آقای مقهور می‌ماند و کلید در دستش ، در بسته آهنی ، سگی که پارس می‌کند و پیر مرد رفتگری که مبهوت به او نگاه می‌کند:

« حتماً دیوانه شده اید؟! با کی حرف می‌زنید؟! می‌خواهید کسی را خبر کنم؟»

مقهور خیره به او نگاه می‌کند. در را تند باز می‌کند ، به درون می‌رود و آن را محکم می‌بندد . رفتگر داد می‌زند :

« اگر به جای این حرفهای مسخره آشغالتان را بدهید بهتر است !»  
 مقهور کنار در می‌نشیند: « آدم که زیاد توی خانه بماند همین است . به کله اش می‌زند ، آن وقت یک رفتگر ابله هم او را مسخره می‌کند.»

چقدر خوب می‌شد اگر واقعاً می‌بودند! تفاوت بین رفتن به خانه و راه افتادن به طرف اداره در چیست؟ می‌شود در اطاق را باز کرد. روی کانایه دراز کشید و یکی از قصه های کتاب « آینده » را خواند یا آب را در کتری داغ کرد، ولی برای چی ؟ می‌شود در یخچال را باز کرد و توی آن سرک کشید ، ماست مانده ته سطل را با انگشت چشید و طعم ترشش را مززه کرد و یا راه افتاد، از خیابان گذشت ، سه تا چهار راه را تا اداره آمار، چهار راه مفید ، چهار راه بنفشه و چهار راه پرستو را طی کرد و به اداره رسید .

می‌شود تخم مرغها را توی کتری انداخت و منتظر شد تا آب پز شوند، آب را برای همین می‌خواستم در کتری داغ کنم ! بله می‌شود مقدمات یک صبحانه خوب را ، بهتر از آبدارچی اداره که کارش صبحها همین است فراهم کرد و منتظر شد تا آنها بیایند ولی آنها وقتی بیایند و من را در آنجا ببینند ناراحت خواهند شد . حق دارند چون من باعث شده ام آنها ، امروز دیرتر از موعد مقرر به اداره برسند! چه قیافه ای دارد در آن لحظه آقای اتحاد؟! او دوباره از اصل نسبت احمقانه اش خواهد گفت :

« شما آقای مقهور! هزار و هشتصد ثانیه از وقت ما را گرفته اید ! اگر در چهار ضربش بکنید می‌شود هفت هزار و دویست ثانیه! در این مدت چه اتفاقاتی که نمی‌افتد ، شما که با آمار و ثانیه ها و ...»

آن وقت من باید با این رقم درشت زمان معلق آقای اتحاد چه بکنم ؟ رقم بزرگ و دهن پرکنی است ! ولی خوب جواب او یک جمله زیباست : «ما جناب بسته

بودیم ، مگر نه آقای اتحاد؟! صرف صبحانه در اداره آمار - که این قدر ثانیه ها در آنجا ارزش دارد. بیشتر از پانزده دقیقه که نیست ! من باید زودتر می آمدم و قبل از رسیدن شما تخم مرغ آب پزتان را آماده می کردم ، مگر جز این است ؟»

آقای مقهور سرانجام مصمم شد . کلید را در جیبش گذاشت . یقه کتش را بالا کشید . قدم تند کرد . از خیابان گذشت . چهار راه مفید را پشت سر گذاشت و از چهار راه بنفشه که گذشت ، قار قار ناله مانند کلاغ بالای چنار را شنید ، سر بلند کرد و آن را لابه لای شاخه های خیس درخت دید . چهار راه پرستو را پشت سر گذاشت و با خودش فکر کرد: « امروز هم باید یکسره تا ساعت چهار کارکنند . جدول آمار را بکشند . مردها و زنها . بچه ها ، دخترها و پسرها . نوجوانان و سالمندان . موالید ومرگ و میر ، جمع و تفریق . چقدر به پایان وقت مانده؟ دوباره دفتر را می بندند . آه راستی بازش کن بینم در این ستون اشتباه شده ! نگاه کن ، بله ، پنج نفر کم و زیاد شده ! ولی خب چه اهمیتی دارد! همه اش کار کمتر از یک ثانیه است ! یا می آیند ، یا می روند . ما همه این جدولها را به طور نسبی می نویسیم به طور نسبی . چند مدرسه ، چند درمانگاه ، چند کشتارگاه ، چند چاه ، چند خانه ، چند بیکار ، چند شاغل ، بیوه ها ، کشته شدگان عادی ، خودکشی ، مسمومیت ... قتل ، تصادف ... آخ ! ولش کن لعنت به همه اینها! همه اش آمار و ارقام . این ورقها نسبت به آنچه که در آنها نوشته می شود مگر چه حساسیتی دارند؟ برایشان فرق نمی کند که آمار و موالید در آنها نوشته شده باشد یا مرگ و میر ! برای آقای اتحاد و ماشین سفیدش هم فرقی نمی کند ! همه اینها نسبی است . پنج نفر کم یا زیاد چه تفاوتی دارد؟! »

وقتی صبحانه را آماده کرد و به ساعتش نگاه کرد ، هفت و بیست و سه دقیقه و سه ثانیه بود . پنجره را باز کرد و به خیابان نگاه کرد ، فکر کرد :

صبحانه امروز در بحث یرتنوع و آزار دهنده و در عین حال مطبوعی خواهد گذشت! من نسبتهای آقای اتحاد را به هم ریخته ام ، از راهی آمده ام که می بایست با سواری سفید رنگ آقایان می آمدم!...

خندید و منتظر سواری سفید رنگ ، چشم به چهار راه پرستو دوخت . باید به زودی پیدایشان می شد ، زیرا صبحانه ای که او با زحمت فراهم کرده بود . چهار تخم مرغ آب پز - به زودی سرد می شد و از دهان می افتاد .

## شعر

حسین اسرافیلی<sup>۱</sup>

### دوش طوفان

تا کجا پایان دهم آغاز کار خویش را  
می برد بر دوش خود منصور دار خویش را  
می شناسد چشم صیادم شکار خویش را  
می کند روشن چراغم ، شام تار خویش را  
می فشارد در بغل دریا کنار خویش را  
می نهم بر دوش طوفان کوله بار خویش را  
ساحل از کف می دهد اینجا قرار خویش را

می برم منزل به منزل چوب «دار» خویش را  
در طریق عاشقی باک از طناب و دار نیست  
بر نمی دارد نگاه از من جنون سینه سوز  
رونق روشندان با منت خورشید نیست  
در دل توفانی ام از موج خونین باک نیست  
موج پُر جوشم من از دریا نمی گیرم کنار  
بسکه می پیچد به خود امواج این گرداب سخت

سلمان هراتی<sup>۲</sup>

### پیش از تو

شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت  
اما دریغ زهره دریا شدن نداشت  
حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت  
بی تو ولی زمینۀ پیدا شدن نداشت  
آئینه بود و میل تماشا شدن نداشت  
این عقده تا همیشه سرِ وا شدن نداشت

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت  
بسیار بود رود در آن برزخ کبود  
در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار  
گم بود در عمیق زمین شانه بهار  
دلها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ  
چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق

<sup>۱</sup> - حسین اسرافیلی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۱۳ - ۱۴

<sup>۲</sup> - سلمان هراتی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۱۷ - ۱۸



عزیز الله زیادی<sup>۱</sup>

## راز بزرگ

بسته نشد باز دم آخری  
راز بزرگی است در این بی سری  
حلقه ای از بکر ترین داوری  
از قصص آدم و پیغمبری  
مهر تو نشانده بر آن محوری  
این همه عاشق به کجا می بری  
چون تو ندیدیم که در یآوری

بی نفست باز نشد دفتری  
عاشق و معشوق تو بی سر شدند  
کوه و کمر زمزمه ذکر توست  
مقصد و مقصود تویی هرچه هست  
چینه دستان تواند این کُرات  
دشت پس دشت پُر از لاله است  
یار تویی یار تویی یار تو

عبدالجبار کاکایی<sup>۲</sup>

## ایلاتی تنها

که از هر بند انگشتان تو برخاست دود من  
فدای گله هایت دفتر شعر و سرود من  
که بنشینند چون مژگان ، لب زاینده رود من  
که تا رنگی بگیرند از نفس های کبود من  
که آتش می زنی در هفت بند زاد و بود من

چنان پیچیده ای در دستهایت تار و پود من  
شبان سرخوش ایلاتی ! از جانم چه می خواهی  
ییاور گله بزهای کوهی را شبی پیشم  
ییاور بره ها ، این لکه های ابری غم را  
نمی دانم چه در سر داری ای ایلاتی تنها

<sup>۱</sup> - عزیز الله زیادی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۴۲.

<sup>۲</sup> - عبدالجبار کاکایی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۲۷.

شاهرخ تندرو صالح<sup>۱</sup>

## جادوی غم

جادوی غم گرفته مرا زیرِ بالِ خویش  
دل بسته ام به زیر و بَمِ قیل و قالِ خویش  
خون می خورد صبوری من در زوالِ خویش  
معنا نکرده ثانیه ای جز به قالِ خویش  
لبخندهای سوخته را با سؤالِ خویش  
دلتنگیِ فشرده مرا هم به حالِ خویش

غم کرده ام نگاهِ تو را در خیالِ خویش  
در حیرتی که ثانیه گردان لحظه هاست  
با آنکه در صبوری خود خانه کرده ام  
شرمندۀ حقارتِ خویشم که عشق را  
تا وا کنم به معجزۀ چشم های تو  
مگذار در کشاکشِ مستی رها کند

حسن نیک بخت<sup>۲</sup>

## جان من خسته

در پیِ شعلۀ جانسوزِ گناهی دگرم  
از ته سینۀ خود در پیِ آهی دگرم  
رفت خورشیدم و من در پیِ ماهی دگرم  
بهرِ دیدارِ رُخش در پیِ راهی دگرم  
در بیابانِ ازل در پیِ چاهی دگرم  
منتظر مانده به ره در پیِ شاهی دگرم  
در سبکبالیِ جان در پیِ گاهی دگرم

دل و دین باختۀ چشمِ سیاهی دگرم  
شعله بر جان زده و مست و خرابم کرده  
رخ پیوشید و ز ما چهرۀ خود پنهان کرد  
او که رفته به دلم حسرت دیدار گذاشت  
یوسفم گم شده از جهلِ برادرهایش  
من گدایِ درِ کویش به چه راهی بروم  
کوهِ غَمِ جانِ منِ خسته پریشان کرده

<sup>۱</sup> - شاهرخ تندرو صالح، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۱۴ - ۱۵.

<sup>۲</sup> - شاعر معاصر مقیم تهران

# فارسیِ شبه قاره

## تاریخ عالمگیری : معرفی و نقد آن

### چکیده:

یکی از معتبرترین متون تاریخ دورهٔ اورنگ زیب عالمگیر (م ۱۷۰۷م) «تاریخ عالمگیری» نوشتهٔ میر عسکری، ملقب به عاقل خان رازی است که از صاحب منصبان ارشد عهد عالمگیر بشمار می رود. آوازهٔ بیشتر عاقل خان به شعر و سخن و مثنوی سرایی است، اما در فن تاریخ نویسی و نثر نگاری نیز تسلط خود را مبرهن ساخته است، وقایع پنج سال اول دورهٔ عالمگیری در این تاریخ منعکس گردیده است. این کتاب غیر از اوضاع سیاسی و اجتماعی دورهٔ اورنگ زیب، اطلاعات سودمندی هم در باب امور کشورداری دوره های شاهجهان که اورنگ زیب و برادرانش منصب استانداری مناطق مختلف سلطنت تیموری را عهده دار بوده اند، بدست می دهد. همچنین شخصیت و سیرت اورنگ زیب، هم در این کتاب باز شناخته می شود. در این گفتار سبک نویسندگی و نثر تاریخ عالمگیری نیز مورد بررسی، قرار گرفته است. عاقل خان اگرچه اهل خواف خراسان بود اما سبک نویسندگی اش از لحاظ لغات، اصطلاحات و ترکیبات، با سبک مرسوم نثر شبه قاره در آن عصر وفق می کند.

\*\*\*

«کتاب تاریخ عالمگیری»، یکی از مهم ترین و معتبرترین و مستندترین تاریخ عهد عالمگیر است. عاقل خان رازی نویسندهٔ «تاریخ عالمگیری» معتمد خاص و منصب دار اعلی در حکومت اورنگ زیب بود. پیش ازین که دربارهٔ کتاب اشاراتی کنم بهتر است که احوال زندگی عاقل خان رازی را مورد بررسی قرار دهم.

اسمش میر عسکری ، معروف به عاقل خان و به جهت نسبت و عقیدت از حضرت شیخ برهان الدین راز الهی ، تخلص « رازی » را اختیار نمود. وی از خانواده سادات خواف ، خراسان بود.

زمانی که اورنگ زیب حاکم ایالت دکن شد، عاقل خان به سمت بخشی دوم منصوب گردید<sup>(۱)</sup>. ازین جهت اورنگ زیب او را بسیار معتبر و معتمد می شمرد. بدین طریق زمانی که اورنگ زیب برای جنگ با دارا شکوه روانه شد ، عاقل خان را نگهبان دولت آباد قرار داد. در سال ۱۰۶۸ هـ ق مطابق با ۱۶۵۸ میلادی ، اورنگ زیب بر تخت سلطنت هندوستان نشست و لقب «عالمگیر» را به خود اختصاص داد . وی به میر عسکری ، لقب عاقل خان عطا کرد و او را حاکم دوآبه قرار داد .<sup>(۲)</sup> در حین ملازمت، عاقل خان خود را به اورنگ زیب نزدیک نمود. ازین رو در گروه مصاحبین و معتمدین شاه قرار گرفت . به همین جهت ، باعث شد که او به احوال و افکار پادشاه واقف گردد، و به سمت های مختلف فائز شود. وی بسبب بیماری مدتی از ملازمت شاه کناره گرفت. پس ازین که فعالیت خود را باز یافت ، دوباره در امور سیاسی مشغول گشت . وی در دوازدهمین سال حکومت اورنگ زیب بازگوشه نشین شد ولی سالیانه دوازده هزار روپیه به عنوان حقوق دریافت می نمود.<sup>(۳)</sup>

در اواخر زندگانی حکمران دهلی منتخب گردید و تا مدتی عهده دار این منصب بود ، لشکر چهار هزار نفری را فرمان روایی می کرد. عاقل خان در سال ۱۱۰۸ هـ ق مطابق با ۱۶۹۵ میلادی ، در چهاردهمین سال حکومت عالمگیر رحلت نمود.<sup>(۴)</sup>

عاقل خان رازی شاعری خوش سخن و نثر نگاری ماهر بود، از او در نظم و نثر تصنیفات ارزشمندی به یادگار مانده است . این شاعر خوش سخن در سرودن مثنوی نیز مهارت داشت. از دیوان اشعارش سه مثنوی در ادبیات فارسی بسیار مقبول و معروف اند. در مثنوی « شمع و پروانه» عاقل خان داستان عشق رتن سین و پدماوت را به نظم درآورده است . دیگر مثنوی بنام « مهر و ماه » معروف است که داستان « منوهر و مدهومالتی »

است. هر دو مثنوی در ادبیات فارسی مقبول و مشهور اند. دیگر مثنوی وی که در آن نکات صوفیانه بیان گشته، بنام «مرقع» معروف است. عاقل خان رازی به افکار صوفیانه بسیار رغبت داشت و میرزا بیدل عظیم آبادی، شاعر بزرگ هند، ذوق صوفیانه اش را گسترش داده بود.

در نثر نیز کتاب «تاریخ عالمگیری» شاهکار اوست، این کتاب به سبب مستند بودن و معتبر بودن از مهم ترین مآخذ تاریخ به شمار می رود. در این کتاب که بر محک راستی و حقیقت استوار است، عاقل خان به وقایع پنج سال ابتدایی اقتدار عالمگیر می پردازد. این کتاب به نقل وقایع مهم پیش از جلوس عالمگیر بر تخت سلطنت، بیان جنگ و جدل و معرکه آرائی در میان شاهزادگان و بعد از نشستن بر تخت سلطنت و ظایف روزانه اورنگ زیب، مهمات جنگی، فتوحات و کاوش ها برای استحکام سلطنت و کشورگشایی، مانند این وقایع به تفصیل پرداخته است. عاقل خان سال تالیف کتاب را ذکر نموده است. ولی چون اورنگ زیب در سال ۱۰۶۸ هـ. ق مطابق با ۱۶۵۸ میلادی بر تخت سلطنت نشست و درین کتاب وقایع پنج سال ابتدایی جلوس وی نقل شده است. ازین رو، به نظر می رسد که تقریباً ما بین سال های ۱۰۶۸ هـ. ق تا ۱۰۷۳ هـ. ق این کتاب تالیف شده باشد.

کتاب تاریخ عالمگیری بدون حمد و ستایش خداوند و مدح نبی با این کلمات شروع می شود، «ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی، آن قطب فلک سلطنت جهاننداری، مرکز دایره عظمت و بختیاری، مقتدای خواقین جم شکوه، قبله گاه سلاطین معدلت پژوه، برآرنده بزم کرامت و کامرانی، فرازنده علم جلادت و جهانبانی، چراغ دودمان جاه و جلال، گلبن ریاض دولت و اقبال، خاقان صبح جبین خورشید کلاه، شهریار سپهر عتبه انجم سپاه...» (۵) نویسنده با این کلمات زیبا مانند قصیده‌ای به نثر در آمده است به تمجید می پردازد و در تمام کتاب ستایش عالمگیر می کند، که به راستی او سزاوار و لایق تمجید بود. به قول وی عالمگیر از نقایص انسانی مبرا و معرا و پاک باطن می زیست. و در فطرت او هیچ عیب نبود. گویا او از عیوب و ضعف کردار پاک و مبرا

بود. چنانکه عاقل خان می‌نویسد: « پادشاهی است درویش نهاد، جهانداری متخلق به اخلاق رب العباد، ذات مقدس از نقایص انسانی مبرا و باطن همایونش از هوا و هوس نفسانی معرّا، گوهرگرامیش به فضایل و کمالات بشری موصوف و یمن همت والایش بانتظام امور زین...» (۶) تاریخ گواه است که پیش از حکومت اورنگ زیب عالمگیر هرگز چنین عرصه وسیعی سلطنت در زیر نگین هیچ پادشاه مغول نبوده، و پنجاه ساله دوره اقتدار عالمگیر مانند دلیل روشن است. ازین جهت وی لقب عالمگیر ورزید.

درباره وظایف روزینه اورنگ زیب، عاقل خان رقمطراز است که او منکسر المزاج و عبادت گذار و انتهای پایبند نماز و روزه بود. برای مصارف ذاتی او کتابت کلام ربانی می‌کرد و بیشتر ایام روزه دارد و اندک غذا می‌خورد. هر صبح پس از ادای فریضه نماز بامداد، مشغول انجام وظیفه می‌شود. آن گاه به دادرسی و دستگیری مظلومین و ستم دیدگان می‌پرداخت و مسایل و مشکلات آن‌ها را بررسی و برطرف میکرد برای نزدیکان و اقارب حرم سرا و ارباب استغاثه وقت دیگر مقرر کرد و رقعات و شکایات آن‌ها را شخصاً مطالعه و رسیدگی میکرد و مشکلات همگان را برطرف می‌نمود. این مثال خاکساری و کسر نفسی وی بود. آنگاه به امور ملکی و جهانبانی می‌پرداخت (۷)

عاقل خان پس از نقل نمودن وظایف روزانه اورنگ زیب، این سر سخن نویسد:

« گفتار در بیان ولادت آن مهر سپهر عظمت و جلال و سوانحی که پیش از جلوس بر مسند جهانداری سمت وقوع پذیرفته » و در ذیل این ذکر ولادت اورنگ زیب می‌کند که وی در سال ۱۰۳۷ هـ. ق مقام داهود من توابع صوبه گجرات، هند، تولد یافت و باین کلمات زیبا محرر می‌سازد، «مطلع ولادت فراوان خیر و سعادت طالع گشته پرتو عز و کرامت بر ساحت وجود و عرصه شهود انداخت و از انوار جمال آرای لقای مبارکش دولت خانه ابد مقرون چون خلوت گاه خورشید منور شده...» (۸) و تاریخ منظوم ولادت خود نوشت هم نقل نموده است. ابیات

خلق همچو مهر عالمتاب  
گوهر بحر ازو گرفت حباب  
تخت زین پایه شد سپهر حباب  
افسر خویش بر هوا چو حباب  
زد رقم « آفتاب عالم تاب » ۰۲۷-هـ.ق (۹)

داد ایزد به بادشاه جهان  
تاج صاحبقران ثانی یافت  
نامش اورنگ زیب کرد فلک  
چون برین مژده آفتاب انداخت  
طبع دریافت سال تاریخش

پس از بیان ولادت باسعادت عاقل خان در مورد دلاوری و شجاعت اورنگ زیب چنین نقل میکند که روزی پادشاه شاهجهان در دارالخلافة اکبر آباد در دربار عام جلوه افروز بود و شاهزاده اورنگ زیب هم نزدیک وی نشسته بود. شاهجهان برای آغاز جنگ فیلها اشاره کرد و مانند کوه تمثال فیل های سپاه با خرطوم های مانند اژدها بر یک دیگر حمله آورده، به گونه ای که از شور و غوغای آن با زمین لرزه بر اندام همگان می انداخت، و از هر سو گرد و غبار از زمین بلند شد، این منظره دلخراش و خون خوار را در قالب نظم با این اشعار نشان داده است: ابیات

که شیر از صدایش بیازد جگر  
چو باران همه خون خود ریختند (۱۰)

زدند آنچنان کله بر یکدیگر  
دو ابر سیه با هم آمیختند

عاقل خان جنگ فیلها را با مهارت و استادی نقل نموده است، که خواننده بعد از خواندن آن به نفس نفیس خود را در میدان جنگ می یابد، و اظهار می دارد که در این پیکار یک فیل بدمست شد و به جانب اورنگ زیب حمله آورد، لکن شاهزاده با جوانمردی و دلاوری با سرعت بر پشت مرکب خود سوار شد و و نیزه در پیشانی فیل فرو کرد، به طوری که فیل در خون خود غوطه ور شد. بعد از دیدن شجاعت و دلیری اورنگ زیب از هر سمت میدان صدای آفرین بلند شد، و داستان شجاعت شاهزاده داستان های رستم و اسفندیار، را زنده کرد. جم غفیر مردمان که در میدان وجود داشت. همان در عالم سکتة فروماند. این واقعه ای حیرت انگیز در سال



۱۰۴۴ هـ . ق به وقوع پیوست ، در آن زمان سن شاهزاده اورنگ زیب محض پانزدهم سال بود (۱۱)

واقعه ای دیگر در بیان شجاعت و دلیری و جوانمردی شاهزاده در زمان محاربه بلخ ، نقل می شود . جنگ بلخ با مخالفت والی توان عبدالعزیز در سال ۱۰۵۷ هـ . ق روبرو شد. ذکر این محاربه در ضمن وقایع عهد صاحبقران ثانی شاهجهان نقل نموده است . اورنگ زیب در این معرکه کار زار به سبب تدبیر و کاردانی و شجاعت به فتح و نصرت رسید.

« گفتار در همین کیفیت بعضی از سوانح و مقدمات ظهور اسباب بطلوع نیر اقبال » ، در ذیل این عنوان وقایع که ما قبل تخت نشینی اورنگ زیب به وقوع پیوست و ذکر آن نیز توسط اورنگ زیب به رشته تحریر در آمده است . عاقل خان می نویسد : شاهجهان دارا شکوه را ولی عهد مقرر کرد ، و بقیه شاهزادگان را ایالت هایی تفویض نمود. مثل این که شاه شجاع را حکومت بنگال ، اورنگ زیب را حکومت دکن و سلطان مراد بخش را به ولایت گجرات گماشت . و مسئولیت بقیه سلطنت را به ولی عهد محول نمود. دارا شکوه بعد از تحصیل رتبه و افتخار مغرور گشت تا حدی که خود را پادشاه هندوستان می شمرد.

از طرف دیگر اورنگ زیب در امور کشور کشایی بسیار مشغول گشت و او به توسعه کشور کشایی و فتوحات دکن ادامه داد. وی قلعه بیدر و کلیانی را فتح کرد ، و تفصیل این فتوحات را عاقل خان بیان کرده است . پس ازین به طرف قلعه گلبرگه حرکت کرد و آن را محاصره نمود. بعد از خونریزی بسیار در جنگ ، سرانجام فتح و نصرت نصیب عالمگیر شد، و مانند قلعه بیدر و کلیانی ، قلعه گلبرگه را هم زیرنگین سلطنت مغلیه آورد. در این اثناء خبر بیماری شاهجهان از اطراف و اکناف منتشر شد و در لشکر شاهی اضطراب و اضطرار رواج یافت. این واقعه تقریباً در سال ۱۰۶۸ هـ ق مطابق با ۱۶۵۸ میلادی ، به وقوع پیوست . عاقل خان هم تفصیل رنجش و سازشی را که مابین شاهزادگان اتفاق افتاده بود ، نقل می کند . افواه نظربندی دارا شکوه، مقید شدن افاصی و ادانی و ذکر جنگ در میان سلیمان

شکوه و شاه شجاع و خیر شکست خوردن شاه شجاع در اطراف و اکناف شهرت یافت. پس افواه تخت نشینی مرادبخش هم در ولایت گجرات پخش شد و لکن در این هنگامه آرائی و افواه، اورنگ زیب بامتانت و دوربینی مشاهده وقایع می کرد و جایزه صورت حال می گیرد. در پیش نظر وی مقصد بلند و مطمح نظر اعلی بود. او مردی صبور بود و از شتاب زدگی پرهیز می کرد. در ذیل عنوان: «محاربهٔ جسونت سنگه» عاقل خان تفصیل جنگ درمیان اورنگ زیب و مراد بخش نقل کرده است: «ناگاه بانگ کوس و کرنای و فغان دوران صحرای فراخ پیچیده هول رستخیز بسان شیران خشمناک و پیلان سیه مست، در عرصهٔ مصاف بی لاف و گزاف جلوه بردارد کار گشته» (۱۲) و همین طور در بیان صداهای تیر و تفنگ می نویسد: «تیر خطای و تیغ یمانی رستم جگر کاری و سر افشانی را تازه ساخت. خدنگ خونریزی خارا شگاف بسان طایر تیز پرواز آشیانه کمان بیان عقاب به پرواز آمده. در هوای مصاف طرح دلدوزی و جان ستانی انداخت. از شپا شپ مهم و چقا چق تیغ طایر ارواح از آشیان اندان و اشباح رم کرده هوا گیر و اوج گیر گردیده» (۱۳) در این معرکهٔ کارزار فتح و پیروزی در دامن دولت اورنگ زیب جای گرفت عاقل خان در منظوم ابیات بیان فتح و ظفر چنین می گوید. همان وقت اورنگ زیب در مقام اوجین قیام پذیر بود.

ابیات:

و این همه اقلیم سراسر گرفت  
وارث اکلیل سلیمان منم  
شاهجهان یافت پیاپی خبر  
ساخته دارند همه ساز عزم (۱۴)

آید اقطای اوجین گرفت  
گرچه رزم نیست جهانیان منم  
حاصل از من حادثه که آمد بسر  
کرد اشاره بدلیران رزم

«محاربهٔ شاه شجاع» معرکه درمیان اورنگ زیب و شاه شجاع با تفصیل به این شرح نقل می شود: «به یمن همت عالم کشای اساس استقلال و بیان ثبات و قرار مخالفان را متخلل گردانیدند از مشاهده ضعف وزبون حال جانبازان خویش و غلبه و خیرگی شیران بیشه بسالت، تذبذب

کوتاه بحال شاه شجاع راه یافته ، مذبذب گردید. در خلال این حال ثبات و شکوه بادشاه رستم دل مبتهج فتح و ظفر گردیده و در میدان روایح نصرت و فیروز مندی از مهیب عنایت ایزدی وزیدن آغاز نهاد» (۱۵) در این معرکه هم عالمگیر ظفر یاب می شود. عاقل خان بیان دلیری و شجاعت اورنگ زیب در این کلمات پذیرائی می کند: «بیغایله تکلیف تحمل و توکل و صبر و سکون که در این معرکه از شهنشاه خود پرور خاقان فریدون فر حسن وقوع پذیرفته از اندازه حوصله رستم و زال بیرون» (۱۶)

درباره فطرت و مزاج اورنگ زیب که از ساده دلی و خوش مشربی درونی برخوردار بوده است ، آمده است ، « چون آنجناب بنا بر ساده دلی و صاف درونی اقبال این معنی نموده مستعد سواری شد. هوا خواهان و خیر اندیشان که استشمام رایحه عذر نموده بودند سد راه گشته معروض داشتند که این فدویان را از جانب حضرت دغدغه تمام است شاید که عذری اندیشیده باشند و کار زار دست برود و پشیمانی سود ندهد. آنجناب بنا بر عشوه قضا اصلا سخن خیراندیشان را به سمع قبول و رضا جا نداده بر زبان آورده که دنیا محض واهمه است که بر طبیعت شما غالب گشته ، باوجود عهد و پیمان موکد و باغلاط ایمان از آن حضرت این همه واهمه و تردد و مظنه را بخاطر راه دادن از طریقه مسلمانان نباشد» (۱۷) این کلمات خشم و تنبیه از زبان اورنگ زیب به وقت بدمعاشی و بدعهدی و بغاوت کردن مراد بخش ادا می نمود. در این صورت حال ، هیچ چاره بجز قتل کردن مراد بخش ندید و این سانحه عبرت افزا به تاریخ چهارم شوال ، ۱۰۶۸ هـ. ق ظهور پذیر شد (۱۸)

عاقل خان درباره اخلاق حمیده و اوصاف برگزیده اورنگ زیب در همین کلمات ستایش می کند و می گوید : « قدرت و آثار حکمت شهنشاه علی الاطلاق و آفریدگار آفاق است که این همه سرمایه پردلی و تهور و ماده توکل و قوت دل و جگر و حوصله فراخ و مایه ثبات و قرار و تحمل و تغافل و اغماض عین و خرد رسا و عقل والا در یک ذات از بنی نوع بشر به شرف اجتماع پذیرد و در دودمان تیموری و سلسله بابری این قسم بادشاهی بشمشیر داری و تدبیر و کاردانی و دقیقه سنجی و مصلحت شناسی دیگر

برنخاسته ، و خالق جز و کل این همه صفات پسندیده و شمایل برگزیده در این سلسله جلیله و دودمان نبیله به دیگری عطا نفرموده . آنچه شاهان همه دارند تو تنها داری ، در شان آن حضرت صادق یابد» (۱۹)

به گفته عاقل خان ، « اورنگ زیب فردی مؤدب بود ، به طوری که به پاس احترام پدر بزرگوار خویش به پائین تخت سلطنت جای می گرفت ، «آنجناب در ساعت بختیار داخل شهر شده در عمارت دولتخانه بادشاهی نزول فرمود ، به ازان از نشیمن خاص بادشاهی نشاند به رعایت پدر پائین تخت بر نشست» (۲۰)

عاقل خان شرح محاربه مابین دارا شکوه و اورنگ زیب را به تفصیل نقل می کند و در این معرکه اورنگ زیب پیروز گردید و دارا شکوه را در قید زندان انداخت .

عاقل خان از اطراف و اکناف و گرد و پیش خود همین قدر با خبر و خبردار بود. او درباره « مجذوب سرمد » ارایه می دهد که « او به عشق هندو بچه مبتلا شده که از راه بی نصیبی خاکساری می زیست . به فتوی ارباب شرع به علت برهنگی که اصلا به ستر عورت متوجه نبود از لباس حیات عاری و بسیاری بی تکلفانه و بی عمانه در پیش جلاد و حکم : ایبات

اگر تیغ باز در کوی آناه [ ] گردن نهادم الحکم الله

گردن تسلیم نهاده در نفس واپسین این ترانه سراییده :

عریانی تن بود غبار ره دوست [ ] آن تیر به تیغ از سر ما وا کردند

دیگر

سر جدا کرد از تنم شوخی که با ما یار بود

قصه کوتاه کرد ورنه درد سر بسیار بود» (۲۱)

این جا از اختصار عاقل خان سانحه عبرت انگیز گردن زنی سرمد می نویسد این سانحه در عهد عالمگیر رونما شد.

در عهد اورنگ زیب درباره پیروی از دین و پایبندی به شرع مقدس اسلام آمده است ، و می گوید : « آنحضرت بنای سلطنت را بر اساس

معدلت نهاده و ظلال عاطفت نوال بر مغارق طوایف انام مبسوط گردانید و تقویت دین متین و ترویج شرع سید المرسلین که بر روان مقدسش هزار درود آفرین از آفریننده زمان و زمین باد ، همین آرائی کما ینبغی برگماشت و بجهته و کنه بواسطه تصارف ازمنه داد و از تمادی ایام و درازی روزگار قصور و خلال فتور تمام در بنای و ارکان راه یافته بود» (۲۲) پس از این احوال سیاسی و اجتماعی در عهد پادشاهان پیش از عهد مغول هم نقل شده است و نام سلطان فیروز شاه و سلطان بهلول شاه لودهی تذکر داده که در احیان پادشاهان در پیروی فرامین شاهی وهنی وجود پذیرفته و نظم و نسق و پیروی قانون بهتر نبود. دربارهٔ این، عاقل خان می گوید : « از جهت بی توجهی و عدم توفیق سلاطین سابقه و احکام ماضیه هم چنان ویران و خراب افتاده بود. و اکثر از این فرمان روایان مثل سلطان فیروز شاه و سلطان بهلول لودهی و اولادش . معمار توجه عالم آرائی خلیفه الرحمانی به تعمیر و ترمیم آن پرداخته بمرتبہ نو می رسانید و امامان و مؤذنان و خطیبان و دیگر خدمه از سرکار جهان دار موظف گشته متعین گردیدند. و طالب علم به اندازهٔ تحصیل خود به یومیه اختصاص یافته بخاطر جمع بتحصیل مشغول شدند. علوم دینیہ را رونق و رواج پدید آمده بمقتضای آیه کریمه اعزه علی المومنین و ازل علی الکافرین ، درباره متابعان دین و پیروان نبیین خاتم المرسلین توجه والا بغایت اقصی معروف گشته » (۲۳) از آنچه گفته شد واضح می شود که عاقل خان دربارهٔ سلاطین پیشین بسیار واقف و بر اساس مطالعه و آگاهی به حقایق تاریخ آگاه بوده است. عاقل خان هم دربارهٔ پیروی دین در بین مردم ، اظهار می دارد که در مساجد و معابد رونقی و رواجی پدید آمده . در همین ایام پادشاه عالمگیر اعلام بتجدید جشن جلوس مبارک ترتیب داده . وضع و شریف واقاصی و ادنی سلطنت به انعامات و تشریفات و خلعت و اضافه مناسب و مواجب اختصاص و امتیاز می یافتند.

مانند این که در زمان هر پادشاه در معاشره (جامعه) طبقه ای وجود دارد که آنان خود را عالم و فاضل و پرهیزگار و عابد پیش مردمان آشکار می کنند و لیکن در باطن آنان عالم بی عمل و مشایخ ضلالت پیشه بودند.

درباره این طایفه، عاقل خان رقمطراز است: «اصحاب بدعت و الحاد و منحرفان صراط مستقیم شریعت غرا و زمرة زنادیق و اهل نفاق، و طایفه ضلالت پیشه که در هندوستان شایع بودند سزای لایق یافته از اعمال ناشایسته و افعال سنیعه مجتنب و محترز گشتند و متابیین اهل علم و ارباب فقه گزیده بصوم و صلاة اشتغال نمودند» (۲۴)

در عهد عالمگیر پیروی از دین و پای بندی به شرع مقدس اسلام رواج داشت. آورده اند که افراد ملحد و دین گریز به سزای اعمال خود می رسیدند. کتاب «تاریخ عالمگیری» به وفات پادشاه شاهجهان به پایان رسید. مؤلف درباره وفات وی می نویسد: «در شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش (۱۰۷۶ هـ. ق.) بندگان حضرت صاحبقران ثانی در دولت خانه اکبر آباد بعلت حبس بول بمضیق آزار و رنج افتاد. روزی چند پهلوی مبارک بر بستر ضعف و ناتوانی نهاد و شب دوشنبه بیست و نهم شهر مذکور پس از انقضاء سه گهری نجومی نداء ایما الی ربک بسمع رضا شنیده در غایت شعور و هوشیاری بسان بیدار دلان معنی آگاه بامضای وصیت پرداخت و بنور شمع ایمان و بدرقه اسم اقدس آفریننده جان و جهان طریق عقبی طی فرموده، بفردوس برین خرامید» (۲۵)

بیشتر کتاب از مهمات جنگی و معركة رزم اورنگ زیب زینت یافته است و لکن باوجود تذکره این مهمات نویسنده هم از احوال سیاسی، اجتماعی، و دینی خبر دارد و درباره این اطلاعات به خوانندگان بهم می رساند.

### سبک تاریخ عالمگیری:

کتاب تاریخ عالمگیری که بنام اورنگ نامه هم معروف است، بر حقایق وقیع و مستند مشتمل است. درباره صحت وقایع و احوال هیچ شبه نیست. نویسنده عاقل خان به نفس نفیس در بیشتر مهمات جنگی با اورنگ زیب هم‌رکاب بود و چشم دیدگواه تمام وقایع بود. از این جهت او با نهایت دیانت داری تمام احوال را نقل می کند و بحیثیت تاریخ نویس، حق تاریخ نویسی ادا می کند. البته طرز تحریر از سبک هندی مرعوب و بالفاظ دیگر

او پیروی سبک هندی می‌کند. در آن زمان همین طرز تحریر در نظم و نثر رائج بود. سبک هندی عبارت است در سخن گوئی پیچیده و انداز بیان غلو آمیز سخن ساده را در حجاب تصنع و تکلف بیان کردن و بران گفتن سخن ساده، طول و طویل کلمات آوردن، از الفاظ مشکل استفاده کردن و مطالب را در پیرایه تشبیه و استعاره بیان کردن و غیرها. و بعد از خواندن چندین کلمات عبارت آرائی حاصل مضمون محض یک دوسطر اند. حالا نمونه عبارت آرائی ملاحظه بکنید. یکی مکتوب شاهجهان از دست فاضل خان می‌آید، مضمون نامه اینست: «بندگان حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی عنایت مشحون بخط مبارک مرقوم گردانیده بدست فاضل خان فرستاده بزبانی آن فاضل کامل حواله نمودند. خلاصه مضمون فرمان همایون و پیام عنایت مشحون آنکه چون مقتضای مشیت ازلی در میان قره باصره سلطنت جهانی و غیره ناصیه عظمت و کامرانی شاه بلند اقبال صحبت به کدورت و ملال انجامید» (۲۶)

علاوه بر آنچه گفته شد، بمقام دیگر در ذکر تخت نشینی اورنگ زیب به شیوه ای جالب و خواندنی، مولف خود نمونه نثر نگاری و انشا پردازی را رعایت کرده و می‌گوید: «شاه فیروز مند خسرو اقبال تا سه روز باغ سرهندی را از فر نزول روکش فردوس برین داشته. روز چهارم کوچ فرمود باغ خضر آباد از یمن نزول خسرو خجسته نهاد و پایه شداد یافت. و به تاریخ روز جمعه غره ذی قعدة ۱۰۶۸ هـ. ق که ارباب تنجیم و اصحاب جداول ساعتی که تولا کند بدو تقویم اختیار کرده بودند، پای دولت بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی نهاد و بر سریر خلافت و دارای جلوس فرموده. وضع و شریف و قاصی و ادانی به تشریفات و انعامات بنواخت» (۲۷)

نثرهای «تاریخ عالمگیری» گاهی از صنائع لفظی و معنوی مرصع و مسجع است، عبارات از فصاحت و بلاغت خاصی برخوردار است. همان گونه که در جنگ اورنگ زیب فتح و نصرت یافت و دشمنان و مخالفان سیه بخت به سزای اعمال خود رسیدند، نویسنده، این چنین نقل نموده است، که: «روز بسان بخت تیره مخالفان به غروب قریب شدن گرفت» (۲۸) وی در ادامه می‌افزاید که: چون در محاربه داراشکوه، لشکر اورنگ زیب

غالب می شود و سپاه دارا شکست خورده راه فرار ورزیدند و تفاخر و استقلال دارا متزلزل می شود ، مصنف این کیفیت را در قالب این کلمات تذکر داده است که : « چون در همان حین تیغ زن خاوری ز هول معركة محشر نمون بگوشه مغرب شتافت و شب سرادقات مشکفام گرد جهان برافراشت. سپاه دارا شکوه برهم خورده بهر طرف متفرق گشته و از طنطنه نهضت اعلام فیروزی انجام کاخ استقلال دارا شکوه بر خاک اضطرار فرو نشست » (۲۹)

در تاریخ عالمگیری عاقل خان با استادی و مهارت ذاتی خود در تصویر کشی کردن صحنه جنگ ، آورده است ، که : « چون تذکره میدان جنگ می آید پیش خواننده نقشه میدان جنگ روبرو می شود و خواننده خود را در همان میدان می یابد. در میدان جنگ صف آراء لشکر از هر جانب ، سواران آراسته از زره ، صدای تفنگ و باران تیرو نیزه و شور و غوغای و نخجیر سیه فیل ها و اسب تیز رفتار و گرد و غبار از سم اسب ها و فیل ها از زمین برخیزد تا آسمان ، مانند سحاب افراشت . این همه منظره را بانداز جاذب و جالب تذکر داده است. نه فقط منظره رزم و معركة از قلم عاقل خان روبرو می شود بلکه بیان خوشگوار کیفیت هوا و ابرها که بر آسمان افراشتند و خنک و تازه هوا می ورزید و ذکر فصل باران و غیرها را در انداز دلنشین بیان کرده است ، مثل این که : « موسم بارش رسیده ابرهای سیاه از هر دو طرف پدید آمد و روی هوا سمت تراکم پذیرفته و از کثرت آب و هوای طغیان در سرافتاد. بهر طرف رجه طوفانی صورت ظهور یافته : ابیات

سبزه صف خویش به صحرا کشید  
باد برانخیز نگاهش نداشت  
از شعب آورد زمین را بستوه  
دشت ز هر جوی آب دگر  
گشته زره پوش سواران ز آب  
دور خرابی بگران آمده

ابر سرا پرده به بالا کشید  
سیل عنان بس که به تندی گذاشت  
تندی سیلاب ز بالای کوه  
برق ز هر سوی بتاب دگر  
برق شمشیر بر آورد تاب  
رود بمستی بفرغان آمده



## آب فراخ و همه را تنگ آمده لشکر همه از آب تنگ» (۳۰)

در سراسر کتاب، عاقل خان در اکثر اشعار به تعریف و توصیف شجاعت و دلیری اورنگ زیب و تاریخ های منظوم جشن و فتوحات خود پرداخته و نقل نموده است که ازین جهت استادی و مهارت شاعرانه نثر نگار می پذیرد. گاه بگاه نویسنده فارسی اردو آمیز می نویسد. مانند این: « دو گهری روز باقی مانده بود، و کوکب بخت و ستاره طالعش پس کوه نکبت و نکال آقل و غارت شسته گشته » (۳۱) در جای دیگر، می گوید: « پس از انقضای سه گهری نجومی ندای ایما الی ربک بسمع رضا شنیده » (۳۲) هم چنین از بعضی کلمات اردو مانند: « کوره و نکره و کهاتم پور» استفاده شده است.

تاریخ عالمگیری در حقیقت نمونه از نثرنگاری و مرصع و مسجع انشاء پردازی است. هر چند از دیدگاه تاریخ نویسی این طرز تحریر چندان پسندیده نیست، لکن این شیوه تحریر در آن زمان مرسوم بوده است.

این « معرفی و نقد ادبی » کتاب تاریخ عالمگیری است. نویسنده مقاله حاضر در « انستیتوی زبان و ادبیات فارسی » در دانشگاه اسلامی علیگر به حیثیت Project Associate مسئولیت دارد و تحقیقی در خصوص تدوین کتاب « تاریخ عالمگیری» انجام داده است که تاکنون از زیور طبع آراسته نگردیده است.

نگارنده حاضر در تحقیقی تدوین کتاب چهار نسخه که در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر وجود دارند، معاون و مددگار گرفته و در ذیل معرفی تفصیل هر چهار نسخه نقل می کنیم.

۱ - نسخه بنام « اورنگ نامه » حبیب گنج کلکشن ۹۲ / ۳۲ ف کاتب: در باز گل ولد دیبی داس سعد آبادی.

کتابت: سال ۱۲۱۴ هـ، ق، اوراق، ۷۲ نسخه کامل و خواندنی و کرم خورده لکن خواندنی است. راقم الحروف در تدوین تاریخ عالمگیری این نسخه حبیب گنج را اساس قرار دادم، زیرا که از حیث زمانه این نسخه

قدیمی ترین است. زیرا از زمان نویسنده، قریب ترین و از هر سه نسخه ها تقابلی مطالعه و مقایسه دارم و اختلاف نسخ را درحاشیه نوشته ام.

۲ - نسخه تاریخ عالمگیری، سلیمان کلکشن ۲۱ / ۶۴۳ ف کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر. کتابت: ۱۸۸۳ میلادی کاتب: منگت رای سلطانیپوری. نسخه ناتمام، خسته و کرم خورده اوراق: ۵۲ کاتب این نسخه را با نهایت روا روی نقل نموده است. اکثر اوراق فرو گذاشت شده است.

۳ - نسخه تاریخ عالمگیری: ۴۷ / ۶۶۹ سلیمان کلکشن، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، کتابت: سال ۱۸۳۰ میلادی، اوراق: ۸۶

کاتب: مرلی دهر کایسته، در خط شکسته آمیز نستعلیق نوشته است. از ابتداء ناقص، صفحه ۸ وجود ندارد. به طوری که صفحه ۹ آغاز می شود.

۴ - نسخه تاریخ عالمگیری، موزه جواهر شماره ۱۱۲ ف. کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، کاتب: گورسهای، نسخه کامل و خواندنی است.

### یادداشت ها:

۱ - سفینه خوشگو، برگ ۱۲.

۲ - بزم تیموریه (ج ۳) برگ ۵۹.

۳ - Dreams Forgotten برگ ۲۹۵

۴ - سفینه خوشگو، برگ ۱۸

۵ - مخطوطه تاریخ عالمگیری، برگ ۱، ۲.

۶ - مخطوطه تاریخ عالمگیری، برگ ۱، ۲.

۷ - ایضاً برگ ۳، ۵.

۸ - ایضاً برگ ۳، ۵.

۹ - ایضاً، برگ ۶.

۱۰ - ایضاً برگ ۸: ۷

۱۱ - ایضاً برگ ۷، ۸

۱۲ - ایضاً ۲۰

۱۳ - ایضاً برگ ۲۳، ۲۴.

- ۱۴ - ایضاً برگ ۲۳، ۲۴  
 ۱۵ - ایضاً برگ ۵۲، ۵۳  
 ۱۶ - ایضاً برگ ۵۲، ۵۳  
 ۱۷ - ایضاً برگ ۴۴، ۴۶  
 ۱۸ - ایضاً برگ ۴۴، ۴۶  
 ۱۹ - ایضاً برگ ۴۶، ۵۴  
 ۲۰ - ایضاً برگ ۴۶، ۵۴  
 ۲۱ - ایضاً برگ ۵۹، ۶۰  
 ۲۲ - ایضاً برگ ۵۹، ۶۰  
 ۲۳ - ایضاً برگ ۶۱  
 ۲۴ - ایضاً برگ ۷۰  
 ۲۵ - ایضاً برگ ۷۰  
 ۲۶ - ایضاً برگ ۳۵  
 ۲۷ - ایضاً برگ ۴۸، ۵۸، ۵۹  
 ۲۸ - ایضاً برگ ۴۸، ۵۸، ۵۹  
 ۲۹ - ایضاً برگ ۴۸، ۵۸، ۵۹  
 ۳۰ - ایضاً برگ ۶۵، ۴۶، ۷۰  
 ۳۱ - ایضاً برگ ۶۵، ۴۶، ۷۰  
 ۳۲ - ایضاً برگ ۶۵، ۴۶، ۷۰

### منابع و مآخذ:

- ۱ - چهار مخطوطه تاریخ عالمگیری ، کتابخانه مولانا آزاد ، دانشگاه اسلامی علیگر ، هند.  
 ۲ - بزم تیموریه (ج ۳) مصنف : صباح الدین عبدالرحمن ، مجلس دار المصنفین ، اعظم گره ، هند.  
 ۳ - دریمسن فارگاتن ، **Dreams Forgotten** ، مولف : پروفیسر وارث کرمانی  
 ۴ - سفینه خوشگو (دفتر ثالث) مارچ ۱۹۵۹ میلادی ، مؤلف : بندرابن داس خوشگو ، لیبل لیتھو پریس ، رمنه رود ، بهار - هند .



## شمه ای از احوال و سبک شعر امید

### چکیده:

در این مقاله در بدو امر به شمه ای از احوال محمد رضا قزلباش متخلص به امید شاعر نیمه اول قرن دوازدهم هجری پرداخته شده. چنانکه می دانیم در شبه قاره سبک هندی، سبک شعر رایج طی قرن یازدهم و دوازدهم هجری بوده است. معمولاً از میان شاعران بارز این سبک فیضی اکبر آبادی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، ابو طالب کلیم همدانی، صائب تبریزی، بیدل عظیم آبادی و غالب دهلوی را نام می برند. قزلباش خان امید یکی از شاعران مهاجر ایرانی است که از این سبک استفاده شایانی برده است. و کاربرد شگردهای ادبی این سبک به عنوان مثال: تشخیص، اسلوب معادله، پارادوکس، حس آمیزی و غیره، در شعر او بسیار جالب توجه است. در مقاله حاضر تجزیه و تحلیل شعر امید مخصوصاً طبق روش جدید نقد ادبی یعنی بررسی صورخیال شاعر نیز انجام گرفته است.

\*\*\*

اسمش محمد رضا بود<sup>(۱)</sup>. برای میرزا محمد رضا « قزلباش »<sup>(۲)</sup> لقبی بود که بهادر شاه اول تیموری هند (۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ هـ. ق) به او اعطا کرد. <sup>(۳)</sup> امید تخلصش بود که استاد وی طاهر وحید (م ۱۱۱۲ هـ. ق) برای او پیشنهاد کرده بود<sup>(۴)</sup> درباره آن می گوید:

پای تا سر بیم لیک امید نام  حرف شوخی بر زبان افتاده ای<sup>(۵)</sup>  
درباره نیاکان امید اطلاعی در دست نیست در نکات الشعراء<sup>(۶)</sup> و مخزن نکات<sup>(۷)</sup> مرقوم است که با قبیله قراقیونلو<sup>(۸)</sup> نسبت داشت. او در همدان متولد شد<sup>(۹)</sup> و در کودکی به اصفهان رفت. همانجا به سن بلوغ و شعور رسید. از دانش و ادب و هنر شعر استعدادی بهم رسانید. در علم سیاق هم دستی داشت، معمولاً در مجالس شعر خوانی شرکت می کرد با میر نجات اصفهانی (م ۱۱۲۲ هـ) فایض ابهری (م. ۱۱۳۴ هـ) و دیگر شعراء هم طرح

\* - استادیار و رئیس بخش فارسی، دانشکده کنیرد، لاهور.

بود (۱۰) برای تصحیح و اصلاح شعر خود به میرزا طاهر وحید قزوینی (م ۱۱۱۲ هـ) رجوع کرد. بعضی از غزلها را برای تصحیح به محضر میرزا نجات هم برد (۱۱) امید در سالهای اخیر حکومت اورنگزیب (۱۱۱۷ - ۱۱۱۹ هـ. ق) برای تأمین معیشت به هند آمد. (۱۲) مدتی در برهانپور، کرناتک و حیدرآباد به مناصب مختلف خدماتی انجام داد. (۱۳) امید در ۱۱۵۰ هـ به دهلی آمد و نه سال درین شهر زندگی کرد و در ۱۱۵۹ هـ. ق در نتیجهٔ مرض سکتته همان جا فوت کرد.

آزاد بلگرامی و شمس الدین فقیر (۱۱۸۳ هـ. ق) قطعه های تاریخ رحلتش نوشتند. (۱۴)

### آزاد بلگرامی:

خان سخن گستر سحر آفرین  
 رخت بست از این خاکدان  
 سال وفاتش دل نالان من  
 یافته؛ «جان داده قزلباش خان» (۱۵)  
 ق ۱۱۵۹

### شمس الدین فقیر:

واحسرتا دریغا کز جور تیشهٔ مرگ  
 از پا فتاد ناگاه سرو روان امید  
 جستم فقیر از عقل تاریخ این مصیبت  
 گفتا که گشت بی آب باغ جنان امید (۱۶)

در اواخر قرن دهم هجری شاعران شبه قاره کم کم به تعقید و ابهام گرائیدند. خیالبافی و مضمون سازی، تصویر سازی در شعر، مشکل گویی طوری مد روز شد که این روش یواش یواش به صورت نهضت ادبی در آمد و سبک تازه ای را ایجاد کرد که در تاریخ ادبیات بعنوان سبک هندی معروف است. این سبک تا اواسط قرن دوازدهم هجری رواج داشت. ویژگیهای بارز این سبک کار برد تشخیص، اسلوب معادله، پرادوکس، حس آمیزی و تشبیه و استعاره و غیره بود. از میان شاعران ممتاز سبک هندی می توان فیضی، عرفی، نظیری، طالب آملی، ابوطالب کلیم، صائب تبریزی، بیدل و غالب را نام برد که از این شگردها استفاده کرده اند.

امید در دورهٔ رواج همین سبک به شعر و سخن طبع آزمایی می کرد. اما در زمان وی سبک هندی به اضمحلال و ابتدال متمایل شده بود.

شاعران سعی می کردند که هرچه بیشتر به پیچیدگی فکر و شیوه به پردازند و در نتیجه، شعر این دوره به مهمل گویی نزدیک شد. در همین حال و هوا ملاحظه می شود که سخن امید نه تنها از استحکام و انسجام لفظی و معنی برخوردار است بلکه دارای سلاست و جزالت نیز هست و به همین علت می تواند بهترین نمونه شعر سبک هندی به شمار آید. تتبع از شاعران برجسته این سبک نیز در شعر امید بسیار چشمگیر است بعنوان مثال\*:

### صائب:

چون به بحر غمت شوم ساکن [ ] [ ] کار موج اضطراب می باشد(۱۷)

### امید:

به یاد گلعداری صبحدم سوی چمن رفتم [ ] [ ] چوشبنم دیده ای واکردم واز خویشتن رفتم(۱۸)

### کلیم کاشانی:

مشکل اهل محبت ز تو آسان نشود [ ] [ ] لب امید در ایام تو خندان نشود(۱۹)

### امید:

غنچه ای نیست به گلزار که خندان نشود [ ] [ ] خاطر جمع ندیدم که پریشان نشود(۲۰)

### نظیری:

چشمش به راهی می رود، مژگان نمناکش نگر

در سینه دارد آتشی، پیراهن چاکش نگر(۲۱)

### امید:

از عشق دارد نشأ مستانه رفتارش نگر [ ] [ ] پیراهن چاکش بین ، آشفته دستارش نگر(۲۲)

### کاربرد واژه ها و تراکیب محلی:

قلمرو شعر در دوره سبک هندی از دربار تا به عامه مردم گسترش یافته بود بنابراین کار برد کلمات و تراکیب محلی و بومی نیز در شعر این

شاعران بسیار چشمگیر است در شعر امید نیز همچین مثالها فراوان به چشم می خورد بطور نمونه ملاحظه شود:

دوست دارد طفل بازیگوش کاغذ باد را (۳۳)  
 که پنداری بهار زعفران است (۳۴)  
 بعد از این من رام «جی» گومی شوم (۳۵)  
 که هندوی من رام گویان رسیده (۳۶)  
 رای رایان هم خط وخال تو هندو رای نام (۳۷)  
 بافراموشی ترا گردید مادو رای نام (۳۸)  
 سنبل زلف ترا عمری است بابو رای نام (۳۹)

گرچه خواهش نامه ام را از هوا گیرد چه دور  
 بستنی پوش خندان گشت در باغ  
 رام شد هندو بتی رم خوی من  
 بیا رام شد بخت کافر نه آخر  
 دارد ای بُت چشم مخمور تو جادو رای نام  
 درمیان بندگانت هست صاحب را خطاب  
 داده امید دماغ آشفته در گلزار حسن

### صورخیال:

تصویرهای خیالی است که شاعر آنها را به وسیله کلمات می سازد. این اصطلاح جدیدی است (۳۰) و معادل کلمه انگلیسی ایمیج (Image) است ناگفته نماند که در نیم قرن اخیر تحلیل و بررسی شعر بوسیله صورخیال به صورت نهضتی برآمده است و تمام جهان ادبیات را تحت تاثیر قرار داده است. (۳۱) صورخیال دارای چندین عناصر است که مهمترین آنها به قرار زیر است و امید در شعر خود از آنها استفاده سرشاری کرده است:

### ۱- اسلوب معادله:

این صنعتی است که در آن شاعر در بیتی یک مصرع معقول و دومی محسوس می آورد و بدین طور معنی مورد نظر را به صورت محکم و صریح ابلاغ می نماید. در سابق این صنعت به عنوان تمثیل معروف بود. (۳۲) برای تمثیل، اسلوب معادله، اصطلاحی پیشرفته ترین و تازه ترین است (۳۳) این از شگردهایی است که درمیان شاعران سبک هندی بسیار مقبول بود. مخصوصاً صائب تبریزی را استاد این برشمرده اند و این صنعت مایه شناخت صائب به حساب می آید. برای نمونه اسلوب معادله در شعر صائب ایاتی آورده می شود:

رفو پذیر نگردد به رشته باران (۳۴)

مرا ز گریه چه حاصل که چاک سینه ابر

شهرت بلاست مردم پوشیده حال را (۳۵)  
گرد از قافله مور ندیده است کسی (۳۶)

بی پرده شد چو گنج به تاراج می رود  
خاک زیر قدم نرم روان آسوده است

امید نیز در شعر خود بیش از همه صنایع از اسلوب معادله استفاده کرده است (۳۷) و نمونه های بسیار عالی اسلوب معادله در شعر وی مشهود است:

می کند سیلاب ویران خانه آباد را (۳۸)  
ضرر در غیر موسم بیش از نفع است باران را (۳۹)  
عشق از آلودگیها پاک می سازد مرا (۴۰)  
کی صدف رالب کند تر گوهر سیراب ز آب (۴۱)  
که پریشان بود آن کس که کرم دار تر است (۴۲)  
هرجا که دیده ایم، در صبح باز بود (۴۳)  
بیشتر عیب نکویان به نظر می آید (۴۴)  
روشناس آری نگین از دولت نام است و بس (۴۵)  
از نسیم صبحدم خاموش می گردد چراغ (۴۶)  
خطر به اهل هنر هست بیشتر نزدیک (۴۷)

نیست بیمی از حوادث خاکساران را به دهر  
امید از گریه بیجا چه حاصل از بیان بشنو  
سیل شوید گر بود بر دامن صحرا غبار  
از هنر صاحب هنر هرگز نگردد کامیاب  
سایه بید تهی دست فزون است ز نخل  
روشن دلان به روی کسی در نبسته اند  
داغ را آینه پنهان به چه صورت کند آه  
پاک گوهر از سخن مشهور ایام است و بس  
آه کز پیری دل آتش مزاج افسرده شد  
صدف به دولت گوهر شکست دید آری

## ۲- تشخیص:

تشخیص (Personification) یا به اصطلاح سابق تجسیم، یعنی شخصیت بخشیدن به اشیای بی جان (۴۸) نیز از شگردهایی است که بسیار مورد استفاده شاعران سبک هندی قرار گرفته است و شاعران برای ابلاغ معانی مطالب معقول را به وسیله تشخیص به محسوس درمی آوردند تا صورت خیال صریح تر و در نتیجه درک خواننده روشن تر باشد. امید نیز در شعر خود، به ویژه در قصیده ها، از این آرایه استفاده سرشاری برده است بعنوان مثال:

سایه چون زنجیر می پیچد به دست و پامرا (۴۹)  
آب را امسال از جوی گهر می آورد (۵۰)  
چنان که مضطرب از جا شرار برخیزد (۵۱)

چون من دیوانه از کوبش روم کز صعف تن  
ابر احسان بهر ما لب تشنگان گویا امید  
برای سوختنم گرم می کند تعظیم



به این صورت که مارا کرده حیران دیدن رویت  
بس که دارد الفتی با ناله جسم لاغرم  
سرو من چون به چمن دلبری آغاز کند  
ناله می روید به جای نی ز دامن دلش  
گر پردمی پرد از جای چو تصویر مرا  
باتبسم گفت در گوشم حباب  
نشد عمری یار از ما فراموشان کند یادی

زخجلت رنگ هم از چهره تصویر می ریزد (۵۲)  
گر کشد نقاش تصویر من افغان می کشد (۵۳)  
غنچه گل عوض چشم دهن باز کند (۵۴)  
در بیابانی که مجنون تو افغان کرده بود (۵۵)  
رنگ رفته است که بال و پر پرواز شود (۵۶)  
هرچه هرکس دید از احباب دید (۵۷)  
بروای گریه امدادی ، بیا ای ناله فریادی (۵۸)

### ۳- پارادوکس / متناقض نمایی :

منظور از پارادوکس (Paradox) یا بیان متناقض کلامی است که در ظاهر، متناقض ، بی معنی ، مهمل و پوچ باشد اما از راه تفسیر و تأویل ، پنهانش آشکار شود یا قول محال است . استفاده از این آرایه در شعر سبک خراسانی و عراقی خیلی کم و در شعر سبک هندی خیلی زیاد است .  
در شعر امید نیز تحت تأثیر این سبک نمونه هایی از این صنعت به نظر می آید که باوجود اندک بودن بسیار جالب و چشمگیر است:

مست دایم غم جانان سبب شادی ما  
پیر و مرشد در دیار ما جنون کامل است  
سیل غم او در پی آبادی دلهاست  
کسی نشنید ورنه همچو تصویر  
بالا کشد ز پهلوی خس کار شعله را  
جز شیشه دلم که درستی شکست اوست  
من به رنگ سایه، او چون آفتاب  
برد از کعبه فیض آن حق شناسی  
بغیر از مایه نتوان کرد سودا با سر زلفت

شده ویرانی ما باعث آبادی ما (۵۹)  
این سخن دیوانه ای فهمد که نامش عاقل است (۶۰)  
ویرانه که گفته است که معمار ندارد (۶۱)  
به خاموشی سخن بسیار گفتم (۶۲)  
گشتی به زور ضعف من آخر قوی توهم (۶۳)  
آئینه را که رونق بازار بشکنند (۶۴)  
هر قدر نزدیک رفتم ، دور شد (۶۵)  
که عمری خدمت بت خانه ها کرد (۶۶)  
مرا در فکر جمعیت پریشان تو اندازد (۶۷)

علاوه از این ها در شعر امید از عناصر صور خیال کاربرد تلمیح، تشبیه ، استعاره، لف و نشر مرتب و غیر مرتب ، و کنایه فراوان است . نمونه هایی از آنها آورده می شود:

الف - تلمیح                      ب - تشبیه                      ج - استعاره  
د - کنایه                              هـ - لف و نشر مرتب و غیر مرتب

#### ۴ - تلمیح :

شعر امید آکنده از تلمیحات گوناگون است. این تلمیحات در ایجاد معانی متنوع و تصاویر جالبی نقش همی ادا می کند. او بیشتر از تلمیحاتی استفاده کرده که در شعر فارسی بسیار مأنوس است مثلاً تلمیحاتی مربوط به قصه یوسف و زلیخا یا یوسف و برادرانش و همچنین خسرو و شیرین و فرهاد، سلیمان و مور ، آئینه سکندر ، هما، وغیره. برای نمونه ابیاتی از شعر وی آورده می شود:

زنا مردان کجا این حمله مردانه می آید(۶۸)  
من از تار نگاهی چاک دل را دوختم رفتم(۶۹)  
بر آر یوسف مصر مرا ز چاه آخر(۷۰)  
شیرین بود چو کوهکن افسانه ام هنوز(۷۱)  
یوسفی گم کرده ام از پیرهن می جویمش(۷۲)  
آن روز که من شدم نمدپوش (۷۳)  
محمود ما همیشه در اینجا ایاز بود (۷۴)  
کز حرف حق چه بر سر منصور می رود (۷۵)  
امتیاز جم ز شاهان دگر جام است و بس(۷۶)  
یاس از خود دور کن در مکتب امید باش (۷۷)

کسی کی می تواند کند جز حیدر در خیبر  
رفو از سوزن عیسی نشد بارشته مریم  
نقاب دور کن از عارض ای زلیخا باز  
تلخ است گرچه کام من از دوری ات ولی  
آن عزیز مصر جان است و زتن می جویمش  
نه آئینه بود و نی سکندر  
در هند زر خرید سیه چهرگان شدیم  
از راستی مگوی درین دار پند گیر  
می بده ساقی که گویم بهتر از خوبان تویی  
آیه لا تقنطوا من رحمة الله را بعنوان

#### ۵ - مراعات لفظی و ایهام :

بین مطول ما را چه مختصر کردی(۷۸)  
این معانی را بیان دیگر است (۷۹)  
«مختصر المعانی» نام کتاب های معروفی

هزار شکوه به طومار زلف پیچیدی  
مختصر مشمر حدیث عاشقی  
(باتوجه به این که « مطول» و « مختصر المعانی» نام کتاب های معروفی است )

که عزیزان همگی بنده آزاد تواند(۸۰)  
نشنید یار حیف یکی از هزار ما (۸۱)

یوسف مصر حیا باش درین قحط وفا  
خوش نغمه تر ز بلبل ما نیست طایری

آیتی از یاس نازل نیست در قرآن ما (۸۲)  
داریم به دل حسرت ایران چقدرها (۸۳)

عالمی شد از دل سی پاره ما فیض یاب  
در هند که جز یار جگر خوار نداریم

(اشاره به هند جگر خوار، همسر ابوسفیان که جگر حضرت حمزه عم  
بزرگوار رسالت مآب را خورده بود)

چه ملک ها که تو در زیر این نگین داری (۸۴)  
دل دریا حباب می خواهی (۸۵)  
امشب آن شیرین شکر در خواب دید (۸۶)

لب تو کشور دلها گرفته از حرفی  
یار بیند به چشم ما خود را  
می مکد امروز لب ها را مگر

### تشبیه :

هر کس که گشت از تو جدا و نمی شود (۸۷)  
زبانسی چون نگاه یار دادند (۸۸)  
از دولت نام خانه بر دوش (۸۹)  
ز حال عالمی دارم خبر مجموعه رازم (۹۰)  
گرفراموش کرد از نام، گهی پرسیدم (۹۱)  
ما هم خجل میان عزیزان نشسته ایم (۹۲)

مانند غنچه ای که بیفتد ز شاخ گل  
سخن فهم خموشی کو که مارا  
آخر چو نگین امید گشتم  
درین محفل خموشم چون کتاب از بی کسی اما  
همچو بیت رفته از خاطر که باز آید به یاد  
چون شاخ بی ثمر که بود خار بوستان

### استعاره :

سرو بالای تو هر روز بلایی دارد (۹۳)  
تمام گشت چو شمع سحر پگاه آخر (۹۴)  
نکرده است چه پروازها کبوتر شوق (۹۵)

غیر چون سایه به دنبال تو افتاده چرا  
نیامد آن مه و گردید شب سیاه آخر  
پریده مرغ دلم در هوایت از پر شوق

### کنایه :

نیست هرگز دلت از حال من آگاه چرا (۹۶)  
پس نمی یابم چرا یاری که من می جویمش (۹۷)  
بیا به خانه مایک دو روز مهمان باش (۹۸)  
استخوان هماست خامه او (۹۹)

راست گویند به دل هست رهی گر دل را  
راست می گویند هر جوینده گری بنده است  
برای آنکه بدانی چه آش در کاسه است  
دید تا خوناب شکم یار از خونم گذشت

## لف و نشر مرتب و غیر مرتب :

خنده روی ترا، بوی ترا، خوی ترا (۱۰۰)  
غنچه ها ، گله‌ها، چمنها، سروها، شمشادها (۱۰۱)  
ورق نرگس و گل کو که نویسم گله‌ها (۱۰۲)  
خاطر جمعی و آشفستگی دستاری (۱۰۳)

در پایان این مبحث به عنوان حسن ختام دو غزل کاملی از امید را می آوریم این بهترین نمونه شعر زیبایی امید است . لطف تراکیب و زیبایی هنری آن شایسته ملاحظه است.

سروها منتظر جلوۀ شمشاد تواند (۱۰۴)  
همگی غنچه باغ فرح آباد تواند  
سروها بنده آزاد چمن زاد تواند  
شیشه‌ها پُر ز تمنای پری زاد تواند  
خانه‌ها سوخته آتش بیداد تواند  
که بتان شیفته حُسن خدا داد تواند  
که عزیزان همگی بنده آزاد تواند  
همه شیرین سخنان مایل فرهاد تواند  
زنگ‌ها بسته آئینه فولاد تواند  
غنچه‌ها تنگدل از ناله و فریاد تواند

\*\*\*

به دوش همت کس نیست بار درویشی (۱۰۵)  
رسیده است به معراج کار درویشی  
که چاک سینه بود ذوالفقار درویشی  
کسی که گشت به دولت دچار درویشی  
همین بس است به دهر اعتبار درویشی  
به دیده گر ننشیند غبار درویشی  
سکندری کند آئینه دار درویشی  
به پای دولت اگر هست خار درویشی  
که بادشاه بود در حصار درویشی  
خزان دولت باد بهار درویشی

همچو من ماه تمام او گل و آتش گفتند  
از لب و رخسار و خط و جلوه ات شرمنده اند  
از لب کم سخن و چشم تعافل نگهت  
در گلستان تو چون غنچه و گل می خواهم

غنچه‌ها سر به گریبان همه در یاد تواند  
دل نشگفته خون گشته ارباب نیاز  
قمریان طوق به گردن چو غلامان دارند  
کسی از یاد وصال تو دلش خالی نیست  
نیست یک دل که در او شعله برد جولانت  
تو اگر دعوی اعجاز کنی حق باتست  
یوسف مصر حیا باش درین قحط وفا  
جز تو ای خسرو سنگین دل شکر گفتار  
روی دل از تو در این بزم ندیده است کسی  
نه همین جامه گلها ز توشد چاک امید

دلی گرفته نشد از غباردرویشی  
مسیح گشته فلک جاه از ره تجرید  
شکست فوج مطالب به دست بادشاهی نیست  
چو ادهمش سر دیهیم بادشاهی نیست  
نسب به شاه ولایت رسانده از همه راه  
چگونه شاهد توفیق را توان دیدن  
بود به زیر نگینش قلمرو تسلیم  
توان رسید به گلزار خاکساری‌ها  
به دیده روشن از آئینه و نمذ گردید  
خوردند آب ز یک جوی چون گل رعنا

سررش به افسر شاهی فرو نمی آید | امید هر که شد امید وار درویشی

### یادداشت ها :

- ۱ - در ابتدای اسمش میرزا هم نوشته شده است . در اصل میرزا مخفف کلمه امیر زاده است. اعضای خانواده های امرا برای نشان دادن امارت خود کلمه میرزا را نیز به کار می بردند.
- ۲ - کلمه قزلباش در دوره حکومت صفویان برای سربازان به کار گرفته می شد. معنی قزلباش صاحب سر سرخ است سربازان در زمان صفویه کلاه سرخ رنگی به سرشان می داشتند.
- ۳ - واله داغستانی ، ریاض الشعراء، به کوشش شریف حسین قاسمی ، کتابخانه رضا، رامپور، هند، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۱۰۳
- ۴ - مصحفی، غلام همدانی ، عقد ثریا، مرتبه عبدالحق ، اورنگ آباد، ۱۹۳۴م، ص ۷
- ۵ - نسخه خطی، کتابخانه موزه بریتانیا، شماره ۵۲۳، برگ
- ۶ - میر، تقی میر ، نکات الشعراء ، مرتبه عبدالحق ، اورنگ آباد ، ۱۹۳۴م، صص ۷ - ۸
- ۷ - محمد قیام الدین چاندیوری، مخزن نکات، مرتبه عبدالحق ، ۱۹۲۹م، صص ۳۰ - ۳۱.
- ۸ - عبارت است به گوسفند سیاه که نشانه ای بر یرجم خود داشتند. این سلسله ترکمانان است که حدود ۷۸۰ تا ۸۸۴ در شمال غربی ایران و مشرق آسیای صغیر حکومت داشتند.
- ۹ - واله داغستانی ، ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۱۰۳.
- ۱۰ - عقد ثریا ، ص ۷
- ۱۱ - همانجا
- ۱۲ - آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ، مرتبه عبدالله خان، لاهور ، ۱۹۱۳م، صص ۲۰۹ - ۲۱۰
- ۱۳ - نک - به : سرو آزاد، ص ۲۰۱ و ۲۱۰
- ۱۴ - عبدالجبار خان صوفی ، محبوب الزمن تذکرة الشعراى دکن ، حیدرآباد دکن ، ۱۲۲۹ هـ ، صص ۲۲۴ - ۲۲۷
- ۱۵ - سرو آزاد ، ص ۲۱۰
- ۱۶ - ریاض الشعراء، ج اول ، ص ۱۰۴
- \* - دیوان امید ، موزه بریتانیا، نسخه الف ، برگ ، ۹۳
- ۱۷ - کلیات صائب تبریزی، به کوشش امیری فیروزکوهی، انتشارات کتاب فروشی خیام ، تهران ، ۱۳۳۳ش، ص ۷۰۴، غ ۹۷۵، ص ۹۵
- ۱۸ - دیوان امید ، برگ ۲۲۱ ، غ ۵۱۹
- ۱۹ - کلیم کاشانی ، دیوان قصائد، غزلیات، مثنویات ، قطعات، به تصحیح یرتو بیضائی ، تهران ، کتاب فروشی خیام ، بی تا ، غ ۲۴۱ ، ص ۱۸۵.
- ۲۰ - دیوان امید ، برگ ۱۰۸
- ۲۱ - دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح وتعلیقات محمد رضا طاهری، مؤسسه انتشارات نگاه،
- ۲۲ - دیوان امید ، برگ ۱۳۰
- ۲۳ - همان ، برگ ۱۸
- ۲۴ - همان برگ ۶۳ ، غ ۱۵۷ ص ۷۰
- ۲۵ - همان، برگ ۱۷۷
- ۲۶ - همان، برگ ۲۱۷
- ۲۷ - همان، برگ ۱۶۲
- ۲۸ - همان، برگ ۱۶۲
- ۲۹ - همان، برگ ۱۶۲
- ۳۰ - اسلوب ؛ عابد علی عابد ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۷۱، صص ۱۰۴ ، ۲۳۸
- ۳۱ - همان

- ۳۲ - همان  
۳۳ - همان  
۳۴ - دیوان امید ، برگ ۱۱۱  
۳۵ - همان ، برگ ۱۴۳  
۳۶ - همان ، برگ ۱۵۰  
۳۷ - در ادبیات فارسی استاد و منتقد دانشگاه تهران دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی این اصطلاح را معرفی کرده است و این اصطلاح مورد قبول جهان ادبیات فارسی قرار گرفته است.  
ن.ک.به : صورخیال در شعر فارسی ، کدکنی محمد رضا شفیعی ، مؤسسه انتشارات آگاه ، چ چهارم ، ۱۳۷۰ ، نیز صورخیال در خمسه نظامی ، برآت زنجانی ، تهران ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۵۷ ش  
i - ن.ک.به :

(i) The Poetic Image, C.D.Lewis. London, Jonathon Cape, 1966.

(ii) Imagism A Chapter For the History of Modern Poetry, Coffman, S.K.University of Oklahama Press.

(iii) Shakespear's Imagery and What it Tells us, F.E. Spurgeon, Cambridge University Press, 1935.

ii - ن.ک.به : انواع ادبی ، شمیسا ، سیروس ، تهران ، باغ آئینه ، ۱۳۷۰ ش ، ص ۲۴۹ - ۲۵۴

- شاعر آئینه ها ، کدکنی ، محمد رضا شفیعی ، ص ۶۳.
- دیوان صائب ، محمد رضا قهرمان ، ج ۶ ، ص ۳۰۵۹
- همان ، ج ۱ ، ص ۳۴۶
- همان ، ج ۶ ، ص ۳۳۲۶

1 - A Dictionary of Literary Terms, Cuddon, 1984, New York Penguin Books.

2 - A Glossary of Literary Terms, Abraham's M.I.A. New York , 1995.

3 - The Concise Oxford Dictionary of Literer Terms Baldick, 5; New York, Oxford University Press , 1990.

- ۳۸ - دیوان امید ، برگ ۱۱  
۳۹ - همان ، برگ ۱۲.  
۴۰ - همان ، برگ ۱۵.  
۴۱ - همان ، برگ ۴۷.  
۴۲ - دیوان امید ، برگ ۵۴.  
۴۳ - همان ، برگ ۱۰۹.  
۴۴ - همان ، برگ ۱۲۲.  
۴۵ - همان ، برگ ۱۳۸.  
۴۶ - همان ، برگ ۱۴۴.  
۴۷ - همان ، برگ ۱۴۶.  
۴۸ - برای توضیح بیشتر ن.ک. به :

الف - شمیسا ، سیروس ، بیان ، تهران ، انتشارات فردوس ، ۱۳۷۵ ، ص ۱۵۹ - ۱۶۳

ب - بیان در شعر فارسی ، پروژرتویان ، تهران ، انتشارات برگ ، ۱۳۲۹ ش ، ص ۸۹ - ۹۰

ج - تاریخ نقد جدید ، ج یکم ، روندولک ترجمه سعید ارباب شیرانی ، تهران ، نیلوفر ، ۱۳۸۳ ش ، ص ۵۵۱ / ۲

د - صور خیال در شعر فارسی ، ص ۱۴۹ - ۱۵۶  
 ن - فرهنگ اصطلاحات ادبی ، سیما داد، تهران ، مروارید ، ۱۳۷۱ ش ، ص ۵۴  
 ی - واژه نامه هنر شعر فارسی ، میمنت میر صادقی ، تهران ، کتاب ممتاز ، ۱۳۷۶ ش ،  
 ص ۷۰ - ۷۱.

- ۴۹ - همان ، برگ ۳۵.  
 ۵۰ - همان ، برگ ۱۳۳ ، غ ۲۴۵.  
 ۵۱ - دیوان امید ، برگ ۱۱۷  
 ۵۲ - همان ، برگ ۱۲۶ ، غ ۲۹۶  
 ۵۳ - همان ، برگ فردات  
 ۵۴ - همان ، برگ ۲۴۵ ، فردات  
 ۵۵ - همان ، برگ ۹۴ ، غ ۳۷۸  
 ۵۶ - همان ، برگ ۸۵  
 ۵۷ - همان ، برگ ۹۷۰  
 ۵۸ - همان ، برگ ۲۴۸ ، فردات  
 ۵۹ - همان ، برگ ۲۶.  
 ۶۰ - همان ، برگ ۷۶.  
 ۶۱ - همان ، برگ ۱۲۱.  
 ۶۲ - همان ، برگ ۱۹۳.  
 ۶۳ - دیوان امید ، برگ ۱۷۳.  
 ۶۴ - همان ، برگ ۱۰۶.  
 ۶۵ - همان ، برگ ۱۰۴.  
 ۶۶ - همان ، برگ ۱۱۳.  
 ۶۷ - همان ، برگ ۱۱۰.  
 ۶۸ - همان ، برگ ۱۰۷.  
 ۶۹ - همان ، برگ ۱۶۵.  
 ۷۰ - همان ، برگ ۱۳۱.  
 ۷۱ - دیوان امید ، برگ ۱۳۵.  
 ۷۲ - همان ، برگ ۱۳۹.  
 ۷۳ - همان ، برگ ۱۴۱.  
 ۷۴ - همان ، برگ ۱۰۹.  
 ۷۵ - همان ، برگ ۱۰۰.  
 ۷۶ - همان ، برگ ۱۳۸.  
 ۷۷ - همان ، برگ ۱۴۰.  
 ۷۸ - همان ، برگ ۲۳۹.  
 ۷۹ - همان ، برگ ۷۲.  
 ۸۰ - همان ، برگ ۱۲۴.  
 ۸۱ - همان ، برگ ۲۴.  
 ۸۲ - همان ، برگ ۳۰.  
 ۸۳ - همان ، برگ ۳۹.  
 ۸۴ - دیوان امید ، برگ ۲۳۲.  
 ۸۵ - همان ، برگ ۷۱.  
 ۸۶ - همان ، برگ ۹۷.  
 ۸۷ - همان ، برگ ۱۱۱.  
 ۸۸ - همان ، برگ ۱۲۵.  
 ۸۹ - همان ، برگ ۱۳۹.  
 ۹۰ - همان ، برگ ۱۸۹.

- ۹۱ - همان ، برگ ۲۵۰.  
۹۲ - همان ، برگ ۱۸۶.  
۹۳ - همان ، برگ ۱۱۳.  
۹۴ - همان ، برگ ۱۳۱.  
۹۵ - همان ، برگ ۱۴۵.  
۹۶ - دیوان امید ، برگ ۲۶.  
۹۷ - همان ، برگ ۱۳۹.  
۹۸ - همان ، برگ ۱۴۳.  
۹۹ - همان ، برگ ۲۴۷ ، فرادات.  
۱۰۰ - همان ، برگ ۲۶.  
۱۰۱ - همان ، برگ ۲۴.  
۱۰۲ - همان ، برگ ۱۵.  
۱۰۳ - همان ، برگ ۲۲۶.  
۱۰۴ - همان ، برگ ۱۲۴.  
۱۰۵ - برگ ۲۲۴.

### منابع و مأخذ:

- ۱ - واله داغستانی ، ریاض الشعراء، به کوشش شریف حسین قاسمی ، کتابخانه رضا ، رامپور ، هند، ۲۰۰۱م ، ج ۱.  
۲ - مصحفی ، غلام همدانی ، عقد ثریا ، مرتبه عبدالحق ، اورنگ آباد، ۱۹۳۴م.  
۳ - نسخه خطی ، کتابخانه موزه بریتانیا ، شماره ۵۲۳.  
**Catalogue of Persian Manuscripts ,British Museum RIU, London.**  
**Vol 11- 1903.**  
۴ - محمد قیام الدین چاندپوری، مخزن نکات، مرتبه عبدالحق ، ۱۹۲۹م.  
۵ - آزاد بلگرامی ، سرو آزاد، مرتبه عبدالله خان ، لاهور ، ۱۹۱۳م.  
۶ - عبدالجبار خان صوفی ، محبوب الزمن تذکرة الشعراء دکن، حیدرآباد ، دکن ، ۱۲۲۹هـ  
۷ - کلیات صائب تبریزی، به کوشش امیری فیروز گوهی، انتشارات کتاب فروشی خیام ، تهران ، ۱۳۳۳ش.  
۸ - کلیم کاشانی ، دیوان قصائد، غزلیات ، مثنویات و قطعات ، به تصحیح پرتو بیضائی ، کتاب فروشی خیام ، تهران .  
۹ - دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح و تعلیقات محمد رضا طاهری، مؤسسه انتشارات نگاه .  
۱۰ - اسلوب ، عابد علی عابد، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۷۱م. صورخیال در شعر فارسی ، کدکنی محمد رضا شفیع ، مؤسسه انتشارات آگاه ؛ چ چهارم ، ۱۳۷۰، نیز



صوخیال در خمسه نظامی ، برأت زنجانی ، تهران ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۵۷ش.

i) **The Poetic Image, C.D Lewis. London, Jonathon Cape, 1966.**

ii) **Imagism A Chapter For the History of Modern Poetry, Offman, S.K. University of Oklahoma Press.**

iii) **Shakespear's Imagery and What it Tells Us, F.E. Spurgeon, Cambridge University Press 1935.**

۱۱- انواع ادبی ، شمیسا ؛ سیروس ، تهران ، باغ آئینه ، ۱۳۷۰ ش.

۱۲- شاعر آئینه ها ، کدکنی ، محمد رضا شفییعی

1 – **A Dictionary of Literary Terms, Cuddon, 1984, New York Penguin Books.**

2 – **A Glossary of Literary Terms, Abraham's M.I.A New York, Oxford University Press, 1990.**

۱۳- برای توضیح بیشتر ن. ک . به :

الف - شمیسا ، سیروس ، بیان ، تهران ، انتشارات فردوس ، ۱۳۷۵ ، ص ۱۵۹ - ۱۶۳

ب - بیان در شعر فارسی ، پروز ثروتیان ، تهران ، انتشارات برگ ، ۱۳۲۹ ش ، ص ۸۹ - ۹۰

ج - تاریخ نقد جدید ، ج یک ، رندولک ترجمه سعید ارباب شیرانی ، تهران نیلوفر ،

۱۳۸۳ ش ، ص ۲ / ۵۵۱

د - صور خیال در شعر فارسی

۱۴- فرهنگ اصطلاحات ادبی ، سیما داد ، تهران ، مروارید ، ۱۳۷۱ ش.

ی - واژه نامه هنر شعر فارسی ، میمنت میرصادقی ، تهران ، کتاب ممتاز ، ۱۳۷۶ش.

\*\*\*\*\*

## شعر فارسی امروز شبه قاره

علی اکبر نجوا<sup>۱</sup>

### قرآن

جلا و صیقل دلهاست ، قرآن  
بیان نغز و بی همتاست ، قرآن  
مزمین بر سوره طاهاست ، قرآن  
چراغ روشن فرداست ، قرآن  
رسا و دلکش و شیواست ، قرآن  
مراد عاشق شیدااست ، قرآن  
بحق ای دوست، حبل الله ، قرآن  
سرود مردم داناست ، قرآن  
به لب نجوای این (نجواست) قرآن

پیام خالق یکتاست، قرآن  
درخشان آیه هایش آسمانیست  
کلام روشنی بخش و الهی  
چو نازل شد ، زمان را در نوردید  
تفکر کن ، به آیاتش ، تفکر  
انیس مومنان و ، پاک کیشان  
توسل کن ، به آیاتش، توسل  
خوشا آنان که با قرآن، قرین است  
به فصل زندگانی ، وقت مردن

\*\*\*

خاور نقوی<sup>۲</sup>

### مرکز رشد و هدایت

که عقل آدمی بر طینتش حیران می گردد  
که قول و فعل ختمی مرتبت<sup>ص</sup> قرآن می گردد  
ز نام حیدر مشکل گشاع<sup>ع</sup> آسان می گردد  
مسافر، مال ایران حضرت سلمان می گردد  
به درجه دهم او صاحب ایمان می گردد  
ز فیض خاص ختم المرسلین<sup>ص</sup> لقمان می گردد  
ز راه لطف می بخشد که او سلطان می گردد

چگونه زندگی بر زندگی احسان می گردد  
بیان سیرت آقا<sup>ص</sup>، به لفظ اندر نمی گنجد  
اگر کاری بود مشکل ، بسی مشکل، زحدمشکل  
عجب یک مرکز رشد و هدایت خانه زهرا<sup>ع</sup>،  
به این طوری شناسد راه عرفان ومودت را  
بیاید بی سر و سامان ، فقط بوذر نمی ماند  
اگر سایل بیارد احتیاجش ، رهنمای حق

\*\*\*

<sup>۱</sup> - سراینده افغانی ساکن اسلام آباد

۱ - فارسیگوی مقیم اسلام آباد

صفدر حسین میرزا سیفی<sup>۱</sup>

## سه حرفی در مدح حضرت علی علیه السلام

ای جانشین مصطفی شیر خدا مشکل کشا  
 ای شافع جرم و خطا شیر خدا مشکل کشا  
 درگاه تو دار الامان شیر خدا مشکل کشا  
 توقیر در دست شما شیر خدا مشکل کشا  
 ای مظهر نور خدا شیر خدا مشکل کشا  
 ای جان ختم المرسلین شیر خدا مشکل کشا  
 ای شافع روز جزا شیر خدا مشکل کشا  
 مطلوب را طالب توئی شیر خدا مشکل کشا  
 شاه هدا امداد کن شیر خدا مشکل کشا  
 باشد مرا مشکل کشا شیر خدا مشکل کشا  
 صفدر علی حیدر علی شیر خدا مشکل کشا  
 ای مومنان را پیشوا شیر خدا مشکل کشا  
 در مدح تو قاصر زبان شیر خدا مشکل کشا  
 شاهم علی المرتضی شیر خدا مشکل کشا  
 ای کامیاب و بهره ور شیر خدا مشکل کشا  
 مقبول کن بهر خدا شیر خدا مشکل کشا  
 باشد ثنایت هل اتی شیر خدا مشکل کشا  
 ای صاحب علم لدن شیر خدا مشکل کشا  
 رزاق رزق بندگان شیر خدا مشکل کشا  
 شاهنشاه هر دوسرا شیر خدا مشکل کشا  
 خاک رهت تاج سرم شیر خدا مشکل کشا  
 ای صاحب تاج و لوا شیر خدا مشکل کشا  
 ای زینت شمس و قمر شیر خدا مشکل کشا  
 شد بغض تو کفر مبین شیر خدا مشکل کشا  
 سازد رضای حق طلب شیر خدا مشکل کشا  
 نام تو نام کبریا شیر خدا مشکل کشا  
 مامور امر کن فکان شیر خدا مشکل کشا  
 رحمی نماید بر سرم شیر خدا مشکل کشا  
 بهر خدا و مصطفی شیر خدا مشکل کشا

امداد کن یا مرتضی شیر خدا مشکل کشا  
 ای هادی راه هدا ای گمراهان را رهنا  
 با نام تودر این جهان روشن قلوب شیعیان  
 تقدیر در دست شما تدبیر در دست شما  
 ثقلین آل مصطفی ای وارث آل عبا  
 جانم فدا بر شاه دین باشد امیرالمومنین  
 حامی دین مصطفی ای دستگیر هر گدا  
 خورشید را جاجب توئی امید را واجب توئی  
 دست خدا امداد کن شیر خدا امداد کن  
 ذات تو شاه دوسرا مقبول درگاه خدا  
 رهبر علی سرور علی لنگر علی یاور علی  
 زوار شاه کربلا سازد مرا یا مرتضی  
 سردار و شاه دو جهان باشد امام انس و جان  
 شمس الضحی بدر الدجی نجم العلی نور الهدی  
 صفهای کفار شرر کردی همه زیر و زبر  
 ضرغام حق مشکل کشا دارم بتو صد التجا  
 طاهر ولی کبریا با مصطفی در یک عبا  
 ظاهر توئی خیبر شکن ای صفدر و شمشیر زن  
 عین خدای دو جهان باشد اولوالامر زمان  
 غمهای از دلهای ما بیرون کند یا مرتضی  
 فخر عرب میر عجم جانم فدایت در قدم  
 قایم مقام مصطفی باشد توئی یا مرتضی  
 کن دشمنم زیر و زبر ای بادشاه بحر و بر  
 لاریب امیر المومنین شد حب تو جبل المتین  
 مثل نبی عالی نسب بیشک توئی والا حسب  
 نفس رسول کبریا زوج بتول یار سا  
 وحش و طیور و انس و جان جمله بفرمانت روان  
 هستم غلام و چاکرم از صدق دل فرمان برم  
 یا ابوالحسن یا ایلیا کن رحم بر « سیفی » گدا

۲ - سراینده ساکن حیدرآباد ( سند )

دکتر سید وحید اشرف<sup>۱</sup>

## در منقبت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

امام آمد امام آمد امام آمد امام آمد امام آمد  
نخستین ماه اسلام آمد و با این پیام آمد  
برای آشکارا ساختن عالیمقام آمد  
حسین ابن علی روز ازل ، در لوح نام آمد  
حسین ابن علی را نقش پا نقش دوام آمد  
بیاد و شیون لخت دل خیر الانام آمد  
پناه دین بیامد، قاطع ظلم و ظلام آمد  
برای وصل دو نقطه یک خطّ تام آمد  
گزید آنکس که راه راست در دار السلام آمد  
چو من هم راست می گویم ، کلام بوالکلام آمد

محرم آمد و بر چرخ دین ماه تمام آمد  
نخست آباد کن دل را بیاد سبط پیغمبر  
مقام آدمیت را ، حیات جاودانی را  
برای زنده کردن در جهان دین و دیانت را  
برای رهنمائی مسلمانان عالم را  
برای تازه گردانیدن یاد غم شبیر«ع»  
چو دین شد در خطر، ملت سراسیمه و سرگردان  
دو نقطه فرض کن، یک آخرت را دیگری دنیا  
کنون باز است هر دوره، ره کج نیز راه راست  
فقط راه حسینی هست خطّ تام ای «اشرف»

\*\*\*

دانش نبی بخش<sup>۲</sup>

## غافل مباش

غم من دیدار و وصلت است و بس  
ذکر تو و کنج عزلت است و بس  
دلبر! از تو عنایت است و بس  
مرتضی را این ولایت است و بس  
عاشقان را این روایت است و بس  
عاشقان را مرگ ، غفلت است و بس

همّ من عشق و محبت است و بس  
چون خودم را وقف ذاتت کرده ام  
زنده ام گرد جهان بی ثبات  
بازگردد با اشارت آفتاب  
عشق اندر کربلا اثبات شد  
دانش! گر عاشقی، غافل مباش

\*\*\*

۱ - سراینده ساکن کیچوچاو شریف ، بخش امبیدکرنگر یوپی (هند)

۲ - سراینده ساکن تری میرواه ، خیرپورمیرس (سندھ)

ی‌رفسور دکتر غلام علی حداد عادل<sup>۱</sup>

## ای زبان فارسی\*

ای تو میراث نیاکان ، ای زبان مادری  
از تو برپا رایت دانائی و دانشوری  
جمله ملک تست تا بلخ و نیشابور و هری  
تا به گیتی نور بخشد آفتاب خاوری  
قدر زر زرگر شناسد قدرگوهر گوهری

ای زبان فارسی ، ای دُرّ دریای دری  
در تو پیدا فرما، فرهنگ ما، آئین ما  
کابل و تهران و تبریز و بخارا و خجند  
جاودان زی ای زبان دانش و فرزاندگی  
فارسی را پاس می داریم زیرا گفته اند

\* - این سروده خود را به دوست ارجمندم استاد و شاعر گرامی، محمد اکرم تقدیم  
می کنم . ۸۷ / ۱۰ / ۲۵

دکتر سید محمد اکرم اکرام<sup>۲</sup>

## ای زبان فارسی\*

ای ز حرف جاودانت جاودان آثار ما  
ای متاع زندگی ای دولت بیدار ما  
سوی تو هر دم پرد پروانه پندار ما  
سعدی و فردوسی و خیام و هم عطار ما  
بلبل سرمست از خود رفته گلزار ما  
از تو باشد این همه سرمایه افکار ما  
پُر شد از یک وصف تو صد دفتر اشعار ما

ای زبان فارسی ای گوهر گفتار ما  
سکه بس قیمتی هستی به بازار ادب  
شمع علمت عاشقان را زنده تر سازد مگر  
با تو هر کس همسخن گردید سرفراز شد  
شعر مولانا و حافظ می سراید دم به دم  
فلسفه، هیئت، ریاضی، طب، نجوم، اخلاق، فقه  
چون کند «اکرام» اوصاف کمال را رقم

\* - به استقبال منظومه « ای زبان فارسی » سروده جناب آقای دکتر حداد عادل گفته شد.  
لاهور: ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹

<sup>۱</sup> - ریاست محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی - تهران

<sup>۲</sup> - استاد دانشگاه پنجاب - لاهور

## به یاد دکتر احمد حسن دانی

آن که بود احمد حسن ناگه برفت از این جهان  
زان که بود او در دل و در جان من هوهوکنان  
چون برفت پیر طریقت کارشناس باستان  
پیر تاریخ کهن ایران شناس جاودان  
گشته خاموش این زمان خورشید پاکستانیان  
از موهنجودارو و تاکسیلا آورده نشان  
جای او اینک شده در جنت الاعلای جان  
حرف او بر جان و قلب من بود دارالامان  
جان او کشمیر و از کشمیریان ورد زبان  
کار فرهنگ و هنر را مشعل روشن روان  
جمله تاریخ کهن را در جهان شد ترجمان  
مغرب و مشرق بدو داده نشان عاشقان  
جمله آثارش بود اسناد عشاق زمان  
کلّ دانشگاه اسلام آمده آباد از آن  
چون نوشت تاریخ قائد را یکی صدق العیان  
هم به ایران هم به پاکستان ، سراسر در جهان  
باب خیبر شد شکوفان ، همچو گل در بوستان  
ترک و تاجیک و همه افغان و ایران را چمان  
جمله بلتستان و کشمیر و همه تاجیکیان  
از وجود او شده روشنگر همدانیان  
خاصه در آثار تاریخی شد از کوششگران  
بالب خندان سخن هایش همه فارسی زبان  
موزه مردم شناسی از وجودش گل فشان  
خط و نقش و رنگ و تصویر نوین از باستان  
تا که از آغاز تاریخ بشر داده نشان  
او نوشت تاریخ مردم را به لفظ مهربان  
شهره دنیا شد آن مرد مقدّس آستان  
در بهشت جاودان اینک بود او را مکان

دانی آن مرد خردمند و امیر کاروان  
آه و افسوس و غم و غصه به جان من رسید  
مردمان گریان شدند در ارض پاکستان یقین  
او که بود کشمیری و روحش همی کشمیر بود  
غمگسار غمزده هر کس به پاکستان زمین  
کوشش او در طریق باستان سرمشق ما  
روح او بر بال شهباز ادب پرواز کرد  
من که بودم خوشه چین خرمن آن مرد نیک  
هم سفر با او شدم در جنت کشمیریان  
بر زبان و دل هماره گفت و گو در فارسی  
سرحد و سند و بلوچستان و پنجاب ادب  
محو کردارش همه خاور شناسان بزرگ  
بخش تاریخ کهن شد محکم و ستوار از او  
جمله فرهنگ و هنر از کار او تأسیس شد  
قائداعظم محمد با علی همراه او  
کلّ شاگردان او گوینده تاریخ دل  
از هراپا او سخن گفت و به تاکسیلا رسید  
کوشش او بهر تحقیق و تتبع جلوه گر  
سرور دین میر عرفان و ادب سید علی  
مانسهره، نوکوت، حسن ابدال و غرغشتی یقین  
همره وهمدل ، همه جا، بهر هر گرد شگری  
یار و دمساز همه مردان عشق و کارساز  
جسم و جان و قلب او گویای اسرار کهن  
خانه او همچو موزه مرکز نقش و نگار  
گفت و گو با او همیشه رهنمایی می نمود  
مهربانی های او شد مشعل راه وفا  
هر کتاب از او بود مُسند برای مردمان  
جای او جنت بود اکنون کنار حورعین

در حروف ابجد آمد فوت او اینسان بیان  
عیسوی تاریخ فوت او رسید از آسمان  
هم به هجری آمده از فوت او قرآن ضمان  
این بود تاریخ خورشیدی که رفت سوی جنان  
خاک او خوش باد و گورش جلوه گاه مردمان  
قل هو الله احد با فاتحه هر دم بخوان

چون برفت از ملک دنیا دانی نیکو سرشت  
«نکته فهم پاک نظر احمد حسن دانی» بود  
«۲۰۰۹م»  
«پاک دل احمد حسن دانی سخندان کار دیده»  
«۱۴۳۰هـ.ق»  
مژده باد «احمد حسن دانی بجننت ره یافت»  
«۱۳۸۷هـ.ش»  
رحمت و غفران حق بادا بر آن مرد بزرگ  
جان و جسم و دل «رها» خواند دعا از بهر او

\*\*\*

غلام رسول آصف<sup>۱</sup>

## به یاسی خدمات پرفسور مرزا محمد منور مرحوم

چه مجذوبی که نوک چوب را، رنگین زخون خواهد  
«هنوز اندر طبیعت می خلد» موزون فزون خواهد  
اباریق مئی اقبال را خواهی که دریابی  
درون این منور آن همین اقبال دریابی  
بصیرت هم بصارت را، اگر خواهی که دریابی  
منور کن ضمیرت را تو اقبال دگریابی  
بجز ز نطق آن اقبال ناید که تو دریابی  
همان اثرش کند کاری، همان آفاق دریابی  
دعای مستجابی کن که اثرش را تو دریابی  
به نطق جبرائیلی، هم لسان یزدان دریابی  
تو تیغ شوق را خواهی که یابی، تیز دریابی  
مقطر می شود از ذهن مرزا تا تو دریابی  
بلی کاری به از فکرش پرستی نیست دریابی

حیات و جهد خود باهم بائین جنون خواهد  
درین ارزانی آدم یکی این دیده ور بینم  
نمی یابی بجز میخانه مرزا نمی یابی  
اگر مقصود نظرش را تو ملحوظ نگاه داری  
مزین کن نگاه خویش را، از نور دیده اش  
اگر خواهی قرون اولی را، در جلوه فردا  
اگر هنگامه هائی خویش را، خواهی که حل آید  
بفیض این منور، کن منور، این دل خود را  
کنم در پیش تو این مدعای منتهای من  
ز نطق این منور، آن پیام رومی عصری  
منور کن دل خود را، ز فیضان منور کن  
چکد از شاخ فکرش آن همان نابی مئی لعلی  
چون زلف این نگارین هم دل «آصف» کند سجده

\*\*\*

<sup>۱</sup> - سراینده ساکن فیصل آباد

دکتر معین نظامی<sup>۱</sup>

## جانان انقلاب

ای مهد مهر پرور مردان انقلاب  
پروانه های شمع فروزان انقلاب  
در جبهه رهگشای جوانان انقلاب  
جان جهان حوزه و جانان انقلاب  
آن باغبان صادق بُستان انقلاب  
در خشکسال عاطفه باران انقلاب  
باعطر پاک خون شهیدان انقلاب

ای لاله زار سینه فگاران انقلاب  
ایران نُور زاد! طواف تو می کنند  
پیری سحر نژاد به رنگ سپیده شد  
سالار دسته های دعاهاى مُستجاب  
آن عاشق فصوص حکم، شیخ معرفت  
آمد پی طراوت این ریگزارها  
در انزوای ناب دلم رقص می کنم

\*\*\*

دکتر علی کمیل قزلباش<sup>۲</sup>

## داشتیم

ما در حُبَابِ خاطره پرواز داشتیم  
بودیم نه محمود نه ایاز داشتیم  
ما خود، بخود سلیقه غمّاز داشتیم  
رازى نماند راز که همراز داشتیم  
زعمی، که بر درى یکی سرباز داشتیم  
همچون علی همیشه در باز داشتیم

انجام همانجاست که آغاز داشتیم  
یک عمر گره خوردگی دل شده است دام  
از خود بدر نه رفتیم و نه از آن کس شدیم  
یاری نماند یاری که بودیم یار کس  
زادی ربود، بود که در خانه خیال  
دردی کشیده ایم ز هر کس «کمیل» چون

\*\*\*

<sup>۱</sup> - رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان

<sup>۲</sup> - فارسی گوی ساکن کویت



دکتر محمود احمد غازی\*

## نگاه مرد حق

دد و حیوان درین عالم مکین است  
بهر سو بت پرستی در کمین است  
که دیو بی رسن آنجا مکین است  
ازان گلشن که افرنگی زمین است  
کجا شمشیر حق مردان دفین است؟  
که شمشیرت جلالش را امین است  
درون تاب شمشیرت کمین است

«جهان یکسر مقام آفلین است»<sup>۱</sup>  
مسلمانان بتر از آذران اند  
ازان گشتم ملول از عالم نو<sup>۲</sup>  
بیابان دل بیدار بهتر  
نگاه مرد حق شمشیر برآن  
نیام مصلحت بر سنگ می زن  
تب و تاب مسلمانی بخواهی؟

\*\*\*

دکتر اسلم انصاری<sup>۳</sup>

## راه خیال

دل را ندیدم در دهر همتا  
ای حسن پنهان ای رنگ پیدا  
لیکن نه بوده آن لعل یکتا  
تا تو بیائی ای جان جانها  
تعبیر تو هست، صحرا به صحرا  
اثری نمانده از حرف شیوا  
تا چند تار و تا چند شهنا  
تکمیل کار اهل هوس را  
تنها نبودی در بزم دنیا

هرچند دیدم ارباب دنیا  
تا چند پویم راه خیالت  
دریای گوهر پر از گهر بود  
تمثال و صورت فرش ره تست  
ای وهم هستی ای خواب دنیا  
افسون ندارد افسانه گفتن  
زخمه بزن بر تار رگ جان  
اسباب دنیا کافی نبود است  
ای دل اگر تو نادان نبودی

\* - سراینده مقیم اسلام آباد

1 - مصراع علامه اقبال از « زبور عجم»

2 - اشاره به نظام جهانی نو New World Order

3 - فارسی گوی مقیم مولتان .

دکتر رئیس احمد نعمانی<sup>۱</sup>

## ذوق دید جمال

از مه و آفتاب بر شده ام  
که ز سر تا به پا نظر شده ام  
چه عجب گر که خودنگر شده ام  
راست گفتمی که فتنه گر شده ام  
گهگهان خاک رهگذر شده ام  
سیر، از سیر بحر و بر شده ام  
قطره‌ای بودم و گهر شده ام

باخیالش چو هم سفر شده ام  
الله الله ، ذوق دید جمال  
دیده ام تا که حسن روی نگار  
راستی گر بنای فتنه گری است  
گهگهان بوده‌ام ضیای فلک  
هیچ گه جای پا نهادن نیست  
این هم از رحمت خداست «رئیس»

\*\*\*

عظمی زرین نازیه<sup>۲</sup>

## بر درگذشت دوستم

چون لاله بهار ترا یاد می کنم  
در فصل برگ و بار ترا یاد می کنم  
با آه دل فگار ترا یاد می کنم  
ای یاد ماندگار ترا یاد می کنم  
گردم چو بی قرار ترا یاد می کنم  
ای خفته مزار ترا یاد می کنم

با چشم اشکبار ترا یاد می کنم  
ریزند برگ های درختان به یاد تو  
ما را گذاشتی و به راه عدم شدی  
یادم نمی گونی و ز یادم نمی روی  
درد فراق تو نگذارد روم به خواب  
یکدم رخت نما که ترا دوست داشتم

خواجه منظر حسن منظر<sup>۳</sup>

## ضربت ایجاد نوی

در قعر فتنه خوار به یک بینی و دو گوش  
فرداست فروزان ز یکی منتظر دوش  
آزار کش درد ته جام بلانوش  
صد بم را کند کند به یک ضربت پاپوش  
نقاره نو بانگ سر عهد گران گوش

حقاً که زیان کوش رود سود فراموش  
هر چند سمن زار را کردند خرابه  
آماجگه عسکر ظلم و ستم و جور  
بغداد که ایجاد نوی کرده میزائل  
انداز دگر ساخت دم یورش و پیکار

<sup>۱</sup> - سراینده مقیم علیگره - هند

<sup>۲</sup> - سراینده ساکن لاهور

<sup>۳</sup> - سراینده ساکن کراچی

ظفر عباس<sup>۱</sup>

## دو نفل شکر واجب

شکر خدا کنم من، شکر خدا کنم  
دو نفل شکر واجب فوراً ادا کنم من  
در صدقهٔ جمالش روحم رها کنم من  
اکنون به کُنْج عزلت یاد خدا کنم من  
در دشت لاله ها را رنگین قبا کنم من  
من مسلمان مخلص، تو را دعا کنم من  
در دشت درد و وحشت هر دم صدا کنم من

این جان ناتوانم بر تو فدا کنم من  
از عاشقان او من یک هم شمار گشتم  
این طیر خوش خصلتم در قفسه قید کرده  
از دام و دد ملومم، زنسان ناامیدم  
از خارهای عشقت کاری چه خوش نمودم  
عهد وفا شکستی، کارت جفاپرستی  
ای دوستان از من رفته و روکشیده

\*\*\*

صدیق تاثیر<sup>۲</sup>

## دعوت عام

معنی تازه دهم اندیشه و الهام را  
چون همی گویم سلامی حافظ و خیام را  
خوب از تدبیر و دانش پخته سازم خام را  
او چه داند ساقی و باده و مینا جام را  
بی نیاز از ننگ و نامم، هیچ دانم نام را  
ورق شعرم، کاغذ زر هست پخته خام را  
یک نگاهی ساقیا «تأثیر» دُرد آشام را

دعوت عام است این یاران خاص و عام را  
تازه کردم نقش سعدی طرح تو انداختم  
از کمند فکر تازه صید معنیها کنم  
آنکه مست و بی خود است از نشئهٔ فکر و سخن  
همچو اقبال و گرمی در سخن کاوش کنم!  
سگّه سخنم روان بین اندر اقلیم سخن!  
جرعهٔ معنی بده از حرفها تا بگزرم!

\*\*\*

<sup>۱</sup> - سرایندهٔ ساکن بهکر پنجاب

۱ - فارسی گوی مقیم شیخوپوره (پنجاب)

# گزارش و پژوهش

## پرفسور دکتر زوار حسین زیدی به لقاء الله شتافت

بانهایت تأسّف کسب اطلاع شد که آقای دکتر سید زوار حسین زیدی که در دههٔ اخیر مقیم اسلام آباد بود، در حین مسافرت کوتاهی به لاهور، جان به جان آفرین سپرد و در همان شهر به خاک سپرده شد. آقای دکتر زوار حسین زیدی دارای شخصیت چند بُعدی بود. تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه اسلامی علیگر و دانشگاه پنجاب در رشتهٔ تاریخ داشت. از محضر اُستادان بنام تاریخ دههٔ ۱۹۶۰م استفاده کرده بود. پس از فراغت از تحصیل به تدریس تاریخ در دانشکدهٔ فورمین کرسچین لاهور پرداخت و تا چهارده سال در این سمت باقی بود. آنگاه برای تحصیلات عالی به مدرسهٔ علوم شرقی دانشگاه لندن پیوست. پس از اخذ دانشنامهٔ دکتری تا سه دهه به امر تدریس در مادر علمی خود مشغول بود. پس از انقلاب اسلامی در ایران مسافرتهایی به ایران کرد و در حفظ و حراست نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های معتبر باتفاق خانم زیدی همکاریهایی انجام می‌داد. در دههٔ ۱۹۹۰م دولت فدرال پاکستان به پروژهٔ نشر اسناد و مدارک بنیانگذار پاکستان توجه بیشتری مبذول داشت و دکتر زوار زیدی بسردبیری این پروژه منصوب شد. در دههٔ اخیر زندگانی مثمر، او توانست چندین مجلد را به زبان انگلیسی و یکی دورا به اردو منتشر کند. دکتر زیدی از گروه مختصر تاریخ دانان پاکستان متعلق بود که با فارسی علمی و ادبی آشنایی و دل‌بستگی داشته‌اند. تا اواسط ۲۰۰۸م در آخرین دو سال، ریاست اکادمی قانداغظم کراچی نیز به او محوّل گردیده بود. در کار تحقیق و پژوهش با احتیاط رفتار می‌کرد، در نتیجه به ریاضت علمی کم نظیری عادت داشت، در حالیکه از سالهای متمادی با کسالت قلبی می‌ساخت. دکتر زیدی در موضوعات تاریخ از جمله نهضت استقلال طلبی مسلمانان شبه قاره و نقش حزب مسلم لیگ برهبری قانداغظم محمد علی جناح، صاحب نظر بود. از خداوند بزرگ بخشایش و آمرزش آن فقید سعید را مسئلت می‌نمائیم، و برای سرکار خانم زیدی و سایر بازماندگان وی طلب صبوری و ییاداری کرده به دوستداران او تسلیت عرض می‌کنیم.

## ارتحال پیر غلام نصیر الدین نصیر در اسلام آباد

پیر غلام نصیر الدین نصیر چشم و چراغ خانوادهٔ عرفانی گولره شریف، نویسندهٔ چند اثر علمی و شاعر زبانهای فارسی اردو و پنجابی بوده است. در عنفوان جوانی از محضر شاعر معروف قرن بیستم شبیر حسن خان جوش

ملیح آبادی کسب فیض می کرد. در محافل مذهبی بخصوص در ایام محرم و صفر در مسالمة هایی با اشتیاق حضور پیدا می کرد و شعر نعتیه ، و منقبتی به بزرگداشت از عترت اطهار قرائت می کرد. ارتحال چنین شخصیت علمی و معنوی در جامعه عکس العمل گسترده ای بوجود می آورد . شاید تشییع جنازهٔ پیر غلام نصیر الدین نصیر یکی از مظاهر گرایش عموم مردم جامعهٔ ما به معنویات و معتقدات روحانی بوده است. از درگاه احدیت خواستار مغفرت آن مرحوم ، صبر جمیل برای خانوادهٔ داغدیده و به عموم مریدان و دوستداران پیر فقید تسلیت می گوئیم .

### درگذشت یوسفور یریشان ختک در یشاور

در تاریخ ۳۱ مارس ۲۰۰۹م در یشاور یک شخصیت ادبی ، دانشگاهی و اجتماعی بدرود حیات گفت که در سراسر کشور برای احساسات وطن دوستانه اش یکه تاز بود . به انگلیسی اسم آن مرحوم چنین نوشته می شد : "Prof. G.J. Pareshan Khattak" . از سی ، سی و پنج سال اخیر ایشان را می شناختم ولی شرح واقعی G.J. را نمی فهمیدم تا این که در روزنامه هایی که خیر درگذشت او جای شده ، نوشته بودند که مادر او اسم او را « غم جان» گذارده بود! بظاهر یریشان تخلص می کرد. او پس از اتمام تحصیلات عالیہ در اکادمی یشو دانشگاه یشاور که در آن دوره به مدیریت مولانا عبدالقادر فعالیت داشت، به سمت مربی انتخاب و مشغول کار گردید. در دهه های بعد به استادی و مدیریت اکادمی ترفیع رتبه پیدا کرد. تا این که پریاست دانشگاه گومل دیره اسماعیل خان منصوب گردید. مدتی در اسلام آباد پریاست اکادمی ادبیات پاکستان اشتغال داشت. تا چند سال عضویت و آنگهی پریاست کمیسیون اعانه های دانشگاه دولت فدرال مشغول بود. یکی از سمتهای علمی اخیر او ریاست دانشگاه جامو و کشمیر آزاد در مظفر آباد بوده است. غیر از زبانهای یشو ، اردو ، انگلیسی به فارسی دلبستگی عمیق داشت. از دلدادگان علامه محمد اقبال و بنیانگذار پاکستان بود. در روزهای ملی در اجلاسهای عمومی داد سخن می داد. نویسندهٔ چندین کتاب علمی بوده و اکادمی یشو در حین خدمت وی چندین اثر یشو را منتشر ساخته بود که برخی از نفوذ زبان و ادب فارسی حکایت می کرد. درگذشت یوسفور یریشان ختک را به بازماندگان او ، همکاران ، شاگردان و عموم علاقمندان وی تسلیت عرض می کنیم.

گزارش هم اندیشی های علمی  
انجمن ادبی فارسی  
۱ - «بازتاب پیروزی انقلاب اسلامی در شعر فارسی»

p

روز یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۷ هـ ش برابر با اول مارس ۲۰۰۹ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «بازتاب پیروزی انقلاب اسلامی در شعر فارسی» به مناسبت تقارن با سی امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران که ریاست اجلاسیه را عهده دار بودند، و همچنین مقاله نویسان سخنسرایان و عموم حضار محترم خیر مقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی پژوهشگران و استادان پاکستانی، ایرانی و افغانی از جمله خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکده دولتی فدرال بانوان اسلام آباد، خانم وجیهه حفیظ مربی گروه فارسی دانشکده دولتی فدرال بانوان راولپندی، خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار فارسی خانه فرهنگ ج.ا.ایران راولپندی، آقای دکتر سید مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم امیر یاسمین مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل استادیار گروه فارسی همان دانشگاه، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای صاحب فصول سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی نیز سروده موضوعی خود را عرضه داشت.

خانم رابعه کیانی در ضمن ارائه مقاله ادبی با عنوان «بازتاب انقلاب اسلامی در شعر فارسی» نخست تاریخچه ای از وقوع انقلاب

اسلامی را تبیین نمود و آن گاه از سخنسرایان معاصر دوره انقلاب نمونه های شعرشان را اقتباس نمود.

خانم وجیهه حفیظ در مقاله یژوهشی خود باعنوان «**انعکاس انقلاب اسلامی ایران در شعر فارسی گویان پاکستان**» بدو به مناسبات فرهنگی و ادبی و مشترکات تاریخی ایران و پاکستان پرداخت و یادآور شد که در حین نهضت اسلامی ایران عموم مردم پاکستان باجنب و جوش خاصی پیروزی مردم ایران را آرزومند بودند. آن گاه از شاعران فارسیگوی ممتاز سه دهه اخیر از جمله از سروده های مقصود جعفری، احسان اکبر، گلزار بخاری، انور مسعود و سایرین قطعات شعری را که در تجلیل از انقلاب اسلامی و یا رهبر انقلاب سروده بودند، ارایه نمود.

خانم دکتر سیده چاند بی بی در مقاله تحقیقی باعنوان «**بازتاب انقلاب اسلامی در شعر نصرالله مردانی و موسوی گرماردی**» در وهله اول به تبیین احوال و آثار مجملی از دو شاعر معاصر انقلابی پرداخت و آن گاه قطعات شعری آنان درباره انقلاب، رهبر انقلاب و جنگ تحمیلی به عنوان شاهد آورد.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در مقاله ادبی خود باعنوان «**چگونگی تحول شعر فارسی در پی انقلاب اسلامی به ویژه در شعر قیصر امین پور**» در ابتدا ویژگیهای شعر فارسی دوره انقلاب را تبیین نمود. آن گاه بامعرفی شخصیت علمی و ادبی قیصر امین پور که علاوه برداشتن منزلت خاص در شعر معاصر، استاد وی هنگام تحصیل در دانشگاه تهران نیز بوده، نمونه‌هایی منتخب از سروده هایش را ارایه نمود.

خانم امیر یاسمین در مقاله یژوهشی خود باعنوان «**انعکاس افکار انقلابی در شعر رهبر انقلاب اسلامی**» بدو به شرح جنبه های مختلف شخصیت چند بُعدی رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی «ره» پرداخت آن گاه با اقتباس از شعر انقلاب آفرین ایشان، نمونه هائی از اشعار معظم له را بعنوان شاهد قرائت نمود.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله ادبی خود باعنوان «**بازتاب انقلاب اسلامی در شعر استاد خلیل الله خلیلی**» در ابتداء به شرح مجملی از احوال و آثار استاد خلیلی (افغانی) پرداخت و آن گاه در



ضمن تبیین مسافرتهاى مختلف او، به ایران در سالهاى اخیر زندگانی وی، مناسبات نزدیک‌شان با استادان و دانشمندان عالیقدر ایرانی، نمونه‌های شعر استاد را اقتباس نمود.

### «بازتاب انقلاب در شعر معاصر باعقب‌نمای آن از اوائل

قرن اخیر» عنوان مقاله علمی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن شعر معاصر ایران از اوائل قرن چهاردهم هجری شمسی بررسی و از شعر انقلابی محمد حسین شهریار، مشفق کاشانی اقتباس و از دهها شاعر دوره انقلاب و اصناف سخنی که آنان جهت تبیین افکار انقلابی خود استفاده کردند، تذکر به میان آمده.

در ضمن خطابه ریاست جناب آقای صاحب فصول تحولات شعر فارسی را در پی انقلاب اسلامی باز گفته و قطعه شعر قیصر امین‌پور را به عنوان شاهد عرضه داشت.

آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی قطعه شعر موضوعی از سروده‌های تازه را ارائه نمود.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی و خانه فرهنگ ایران در راولپنڈی، پژوهشگران و استادان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های اسلام‌آباد و راولپنڈی، ادیبان و علاقه‌مندان به ادب فارسی از اتباع پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام‌آباد و راولپنڈی در این هم‌اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صداوسیماى مرکز اسلام‌آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت‌کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

## ۲ - «سیرت حضرت پیامبر اکرم (ص) در شعر و ادب فارسی»

روز یکشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۸۸ هـ.ش برابر با ۵ آوریل ۲۰۰۹ م هم‌اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «سیرت حضرت پیامبر اکرم (ص) در شعر و ادب فارسی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به هیأت رئیسه اجلاسیه جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همچنین به مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم حضار ارجمند خیر مقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی علمی پژوهشگران و استادان پاکستانی، ایرانی و افغانی از جمله آقای مظفر کشمیری استادیار گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکده دخترانه دولتی فدرال اسلام آباد، خانم وجیهه حفیظ مربی گروه فارسی دانشکده دخترانه دولتی فدرال راولپندی، آقای دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانم شکفته یسین عباسی دانشجوی دوره دکتری زبان و ادب فارسی دانشگاه تهران، خانم تصورالنساء مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، خانم امبریاسمین و آقای لعل محمد مینگل مربیان گروه فارسی دانشگاه مزبور، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای صاحب فصول و جناب آقای ماشاءالله شاکری بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی نیز سروده موضوعی خود را عرضه داشت. آقای مظفر کشمیری در ضمن راییه مقاله علمی باعنوان «**سیرت چیست و سیرت نگار کیست؟**» در بدو آغاز مفاهیم علمی کلمات سیرت، حدیث، روایت، درایت و امثال آن را بر مبنای مصادر مستند تبیین داشت. آن گاه از آثار سیرت نگاران متعدد از جمله شیخ مفید اقتباساتی چند عرضه نمود.

خانم رابعه کیانی در مقاله تحقیقی باعنوان «**مطالعه ای در کتاب سیرت محمد خاتم پیمبران**» چاب حسینیة ارشاد که دارای مقالات متعدد در موضوع سیرت نبوی از قلم شخصیت‌های علمی اواسط قرن حاضر ایران از جمله دکتر حسین نصر، دکتر علی شریعتی، آقای اکبر هاشمی رفسنجانی و سایرین می باشند، آن گاه به تحلیل و تجزیه سه مقاله منتخب پرداخت.

خانم وجیهه حفیظ در مقاله ای باعنوان «**معرفی و بررسی ترجمه دوائر معاصر عربی در موضوع سیرت به فارسی**» نخست نویسندگان عرب اهل لبنان و سوریه و مترجمان ایرانی هر دو کتاب را مجملاً معرفی کرد. آن گاه برخی از فصول هر دو کتاب را شامل آئین نبرد حضرت ختمی مرتبت «ص» در غزوات نیز بوده مورد بحث فرار داد.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله یژوهشی باعنوان «**بررسی و معرفی کتاب شرف النبی**» که در قرن یازم به عربی تألیف و طی قرن ششم به فارسی برگردانده شد که در واقع یکی از کهن ترین متون سیرت محسوب می گردد، ویژگیهایش را برشمرد.

خانم شکفته یسین عباسی در مقاله تحقیقی خود باعنوان «**سیره نگاری برخی از سیرت نگاران معاصر**» چهار کتاب سیرت تألیف شهید مرتضی مطهری و استاد غلام رضا سعیدی و سایرین را که در نیم قرن اخیر به نگارش درآمده و به حلیه طبع آراسته گردیده با تذکر از فصول منتخب آنها معرفی و اهمیت آنها را در آثار سیرت دوره معاصر بازگفت.

خانم تصورالنساء در مقاله علمی باعنوان «**معرفی و بررسی کتاب سیرت رسول الله (ص) نوشته رفیع الدین اسحاق**» سوابق تألیف کتاب رسول الله بزبان عربی توسط ابن اسحاق تبیین داشت. آن گاه ویژگیهای سیرت نگاری مولف این کتاب معتبر و قدیمی سیرت نبوی برشمرد.

خانم امبریاسمین در مقاله ادبی باعنوان «**زین العابدین رهنما سیرت نگار معاصر در آستانه پیامبر گرامی (ص)**» هر دو مجلد کتاب «محمد پیامبر» تألیف زین العابدین رهنما مترجم قرآن و سیرت نگار دوره حاضر را معرفی نمود. نامبرده برخی از فصول هر دو مجلد را مورد تحلیل و تجزیه نیز قرار داد.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله یژوهشی باعنوان «**سیره حضرت پیامبر اسلام از نگاه محمد بن جریر طبری و سایر سیرت نگاران**» با استفاده از مجلدات سوم و چهارم تاریخ طبری بیشتر به سیرت نگاری نویسنده نام آور یکی از امهات تواریخ پرداخت.

## «تذکر حضرت پیامبر اسلام (ص) در توراة و انجیل و

**سیرت نگاری قرون اولیه»** عنوان مقاله علمی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن برمبنای پژوهشهای اسقف سابق بنیامین کلدانی در کتاب محمد «ص» در تورات و انجیل ترجمه فضل الله نیک آئین با اقتباس از آیه های مختلف از عهد عتیق و عهد جدید پیشگویی هایی که درباره بعثت حضرت ختمی مرتبت آمده، بازگفته شد. همچنین سیرت نگاری به زبانهای عربی و فارسی طی هفت قرن اول اسلام باعنوان کتاب، نام مولف و سال وفات آنان برشمرده شد. جناب آقای صاحب فصول در سخنرانی خود یادآور گردیدند که در مقاله هایی که در هم اندیشی علمی ارائه گردید کمتر به سیرت نگاری منظوم پرداخته شده بنابراین مایلیم از اساتید شعر و سخن فارسی از جمله امیر خسرو و سعدی و حافظ و به خصوص در شعر کمال الدین عبدالرزاق اصفهانی مدحت حضرت رسول اکرم «ص» را متذکر گردم.

جناب آقای ماشاءالله شاکری در خطابه ریاست به محیط روحانی انجمن که در آن مقاله های متعدد علمی در سیرت حضرت رسول اکرم «ص» ارائه گردیده را تمجید نمودند. سفیر محترم ج.ا.ایران از زحمات تحقیقی و پژوهشی استادان و مربیان زبان فارسی دانشکده ها و دانشگاه های اسلام آباد و راولپندی قدردانی نمودند و ابیاتی در نعت و ثنای حضرت ختمی مرتبت از فارسی سرایان قدیم و جدید از جمله پیر غلام نصیرالدین نصیر که اخیراً بدرد حیات گفته است، اقتباس و عرضه داشتند.

آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی قطعه شعر موضوعی از سروده های تازه را ارائه نمود.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی، پژوهشگران و استادان دانشگاه ها و دانشکده های اسلام آباد و خانه فرهنگ ایران راولپندی و ادیبان و علاقه مندان به ادب فارسی از اتباع پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صداوسیما مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

### ۳ - «بررسی چگونگی شعر فارسی از اوائل تا پایان قرن ششم هجری»

روز یکشنبه ۲۰ اردی بهشت ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۰ مه ۲۰۰۹ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی «بررسی چگونگی شعر فارسی از اوائل تا پایان قرن ششم هجری» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای عامر علی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاءالله شاکری ریاست محترم اجلاسیه و جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی و همچنین به مقاله نویسان، سخنسرایان و عموم حضار محترم خیر مقدم عرض کرد.

سخنرانان و مقاله نویسان این هم اندیشی علمی پژوهشگران و استادان پاکستانی، ایرانی و افغانی از جمله خانم امیر یاسمین مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای مظفر کشمیری استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی، خانم وجیهه حفیظ مربی زبان فارسی دانشکده دخترانه دولتی فدرال راولپنڈی، خانم تصورالنساء مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای رضوی نژاد رئیس صداوسیما مرکز اسلام آباد، خانم نازیه نواز مربی گروه فارسی دانشکده دخترانه دولتی فدرال جی تین اسلام آباد، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکده دخترانه دولتی فدرال ایف سیون تو اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل مربی گروه فارسی دانشگاه نیومل، سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن و مدیر فصلنامه دانش، جناب آقای صاحب فصول میهمان ویژه و جناب آقای ماشاءالله شاکری ریاست محترم اجلاسیه بوده اند. آقایان علی اکبر نجوا، دهدشتی و خاور نقوی سروده های خود را عرضه داشتند. سروده موضوعی خانم رضیه اکبر توسط همکار ایشان خانم امیر یاسمین قرائت گردید.

خانم امیریاسمین در ضمن ارایه مقاله ادبی باعنوان «احوال و اشعار رودکی سمرقندی : پدر شعر فارسی» نخست وقایع دوره

زندگانی رودکی را بررسی نمود و آن گاه احوال اولین شاعر برجسته شعر فارسی را تبیین داشت. وی خاطر نشان ساخت که رودکی مبتکر اصناف مختلف شعر در حدود هزار و صد سال پیش بوده است.

آقای مظفر کشمیری در مقاله پژوهشی خود باعنوان «**مسعود سعد سلمان**: مبتکر حبسیه سرایی در شعر فارسی» اطلاعات جامعی درباره زندگانی مسعود سعد بخصوص درباره حبسگاه های سوی، نای، دهک و مرنج که مسعود سعد از زندگی ۸۰ ساله خود مدت بیست سال را در ادوار مختلف در آن جا بسر برده، بدست داده، مختصات شعر حبسیه و سایر اشعار مسعود را تبیین داشت.

خانم وجیهه حفیظ در مقاله تحقیقی باعنوان «**زندگانی و سبک اشعار خاقانی شروانی**» جزئیات دوره زندگی خاقانی را عنوان نمود و خاطر نشان ساخت در دوره ای که شاعران طراز اول متعدد آثار خود را عرضه داشتند، خاقانی قدرت کلام خود را در اصناف گونه گون به ویژه در قصیده سرایی به کرسی نشانده.

خانم تصورالنساء در مقاله ادبی خود باعنوان «**پژوهشی در زندگانی و سبک اشعار سنایی غزنوی**» پس از تبیین احوال دوره های مختلف زندگی شاعر عارف نفوذ او را در شاعران متصوف دوره های بعد بررسی نمود و توجهی که مولانا به شعر سنایی داشت، یادآور شد. آقای رضوی نژاد در مقاله تحقیقی خود باعنوان «**حکمت عطار**» ویژگیهای حکمی، فلسفی و عرفانی شعر عطار نیشابوری بخصوص آنچه از مثنوی منطق الطیر مستفاد می شود را برشمرد و در این ضمن از شعر متقدمین و همچنین معاصران و پیروان عطار متذکر گردید.

خانم نازیه نواز در مقاله ادبی خود باعنوان «**احوال و اشعار و خمسه سرایی نظامی گنجوی**» با استناد از منابع مختلف نخست تاریخ تولد و وفات نظامی گنجوی که بالغ بر نه قرن پیش با سرودن پنج مثنوی مفصل که حاوی ۲۸ هزار تا ۳۲ هزار بیت می باشد، را مورد بحث قرار داد. آن گاه مختصات یکایک مثنوی های خمسه نظامی را بر شمرد که در ادوار مختلف توسط دهها شاعران فارسی مورد تقلید قرار گرفته است.

خانم رابعه کیانی در مقاله تحقیقی خود باعنوان «**زندگانی، آثار و سبک اشعار ظهیر فاریابی**» نخست وقایع زندگانی ظهیر را

تبیین داشت. آن‌گاه در ضمن مختصات شعر ظهیر فاریابی یادآور گردید که سخنسرایان معاصر ظهیر در اصناف گوناگون قدرت کامل را نشان دادند ولی ظهیر نه فقط در میان آنها می‌درخشید. بلکه تاکنون منزلت رفیع خود را حفظ نموده است.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله علمی خود با عنوان «**عمر خیام و رباعیات او**» در وهله اول تأکید نمود که شخصیت عمر خیام چند بُعدی بود و حرفه اصلی او شعر و سخن نبوده. درباره تعداد رباعی‌های سروده شده وی گزارش‌های گوناگون وجود دارد و گفته می‌شود که حداقل ۶۴ و حتی تا چهار هزار رباعی هم اشارتهایی شده است. اما آنچه که مسلم است، تعداد تراجم رباعی‌های خیام به زبانهای خارجی شرق و غرب دهها دفعه انجام و اغلب به چاپ رسیده است و این نشانگر توجه شعر دوستان ادوار مختلف به رباعیات وی می‌باشد.

«**حکیم فرخی : سرآمد صنف قصیده سرایی**» عنوان مقاله پژوهشی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن نخست احوال فرخی به بارگاه‌های چغانیان و غزنویان که در حدود نیم قرن به طول کشید تبیین گردید و در ضمن بررسی مختصات قصیده سرایی فرخی تأکید گردید که صنف قصیده بخصوص قصیده‌های فرخی، بازتاب وقایع تاریخی از جمله لشکرکشی‌های سلاطین را حفظ و حراست نموده است. وی همچنین علاوه کرد که معدودی از شاعران برجسته هزار و صد سال اخیر با سابقه «حکیم» نامیده می‌شوند که فرخی نیز یکی از آنان قلمداد می‌شود.

موضوع خطابه علمی جناب آقای صاحب فصول «**خیام و شخصیت دوگانه ای که از او ترسیم شده**» بوده است. در این گفتار در وهله اول ایشان از آقای قمر رعینی عضو فقید انجمن ادبی فارسی که یارسال بدوود حیات گفته و پنج سال پیش رباعیات منتخب خیام را به رباعیات منظوم اردو ترجمه و به چاپ رسانیده بود، یاد و قدردانی نمود. سپس خلاصه مقاله علمی دکتر تقی یور نامداریان درباره خیام که چندی پیش در یکی از نشریه‌های علمی منتشر شده را بیان داشته و به مروری بر رباعیات که به خیام نسبت داده می‌شود، پرداخت.

در این مقاله نتیجه گیری شد که از دو نسخه کاملاً متناقض محتوایی که در این رباعیات مشاهده می شود باید یی برد که : یا بسیاری از آن ها از افراد گمنام و کج عقیده‌ای بوده است که با سوء استفاده از موقعیت خیام به نام وی به ثبت رسانده شده و یا در طوفان‌های فکری دوران نایختگی شاعر سروده و توسط وی دور ریخته شده بوده و پس از وفات (حدود یکصد و پنجاه سال بعد) توسط دیگران منتشر شده است .

در ضمن خطابه ریاست ، جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی، سطح مقاله های علمی و ادبی ارایه شده و همچنین قطعات شعری عرضه شده را ستودند و خاطر نشان ساختند که امروز با وصف کسالتی که داشته ام صرفاً به خاطر استفاده از مباحث علمی که در اجلاس‌های علمی انجمن ادبی فارسی انجام می شود، حضور پیدا کرده ام. ایشان یادآور گردیدند که غیر از فارسی در کمتر زبان های زنده دنیا از هزار و دویست سال پیش سنت شعرگویی که با افکار و اندیشه های علمی ، حکمی، فلسفی، عرفانی و اخلاقی عجین باشد وجود دارد و کماکان ادامه یافته است.

شاعران نامبرده میان سخنرانی های مختلف جهت ارایه سروده های خود دعوت شدند و اغلب قطعات شعری موضوعی نظیر «کاروان فارسی» و «رابعه قزداوی» عرضه گردید.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، خانه فرهنگ راولپندی، پژوهشگران و استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی، ملی زبانهای نوین و دانشکده های راولپندی و اسلام آباد، ادیبان و علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی، افغانی، تاجیکی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صداوسیما مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این اجلاسیه علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان یذیرایی به عمل آمد.

\*\*\*\*\*



## کتابهای تازه

### ۱- آواهای فارسی

(مهر نامه ی به ایران) سروده های سرگئی ایسنین (شاعر روسی نیمه اول قرن بیستم) برگردان از سرلیک به فارسی و سر سخن میر بابا میر رحیم، بازنگری و ویرایش دکتر حسن علی محمدی، ناشر انتشارات فرتاب تهران، ۱۳۸۸، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۵۰ ص.

میر بابا میر رحیم در پیشگفتار، شاعر روسی را که فقط سی سال (۱۸۹۵ - ۱۹۲۵ م) زیست معرفی کرده و در اول کتاب برگردان زندگی نامه اش را که در ۱۹۲۲ در آلمان نوشته بود را نیز آورده است. وی سرگئی ایسنین را به طور عاشق شعر پارسی و ایران معرفی کرده است. از مفاد شعرش هویداست که علیه افکار دستگاه سوسیالیستی از ۱۹۱۷ م ببعد نظراتی از قلم وی مترشح می گشت در نتیجه مرگ نابهنگام بسراغش آمد که در آن زمان به ظاهر انتحار نامیده شد در حالیکه شواهدی بدست آمده آن را قتل عمد تلقی می نماید. برای آشنایی بیشتر با سرنوشت شاعر بابی از کتاب دکتر ولی صمد یعنی کتاب «شاهنامه فردوسی و چرنیشوسکی» با نام مهر نامه چرنیشوسکی و «آواهای فارسی» سرگئی ایسنین با اندک اختصار در آخر این مجموعه آورده شده است.

### ۲- انسائیکلوپیدی اسلام (ترکی) جلد ۳۴

Turkiye Diyanat Vakfi Islam: Ansiklopedisi, Prof. Dr. M. Akif Aydin  
Vol 34.

[از عثمان پلذاری - رسولدار] استانبول ۲۰۰۷ م قطع بزرگ، مقداری مصور ۵۸۸ ص، برخی تعلیقات بدون شماره گذاری.

## ۳- همان عنوان، جلد ۳۵

با همان مشخصات ، ۵۸۷ص، [ از رسولی لیر - ساک ] یک مرجع بسیار آموزنده که حاوی اطلاعات دقیق درباره شخصیات ، امکانه ، آثار علمی و سایر آن می باشد.

## ۴- ایران سرزمین انقلاب (سفرنامه / اردو)

تألیف سید علی اکبر رضوی، ناشر : اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی، چاپ دوم، ۲۰۰۵م شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیہ ، ۲۹۲ ص. این کتاب برای اولین دفعه در ۱۹۹۳م با مقدمه دکتر سبط حسن رضوی و تقاریظ حکیم محمد سعید ، سید هاشم رضا ، قاضی ایس. ای نصرت ، دکتر محمد حسین تسبیحی ، آقای ظفر حسن جونپوری ، دکتر اسد اریب ، آقای حسین انجم ، آقای فصاحت حسین سید و امام راشدی چاپ گردیده بود و در چاپ دوم با تزئین بیشتر مشاهدات حین مسافرت نویسنده را از شهرهای تاریخی و زیارتی ایران از جمله تهران ، مشهد ، نیشابور ، ری و قم باز می خوانیم . در سر آغاز این بیت فارسی به چشم می خورد:

تویی که از سر کلک تو ملک را نسق است صحیفه فلک از دفتر تو یک ورق است

در ابتدای کتاب اوضاع جغرافیایی ، آب و هوا ، تولیدات ، صنایع و حرف، جمعیت ایران و امثال را آورده اما درباره انقلاب و رهبر انقلاب نیز مباحثی آمده است. زیارت حرم مطهر ثامن الائمه و حضرت معصومه مشروحاً بمیان آمده اما تذکره هایی از رجال و شخصیت‌های علمی ، فرهنگی و ادبی ایران که آرامگاه های آنان مرجع خلائق است، به طور شایسته معرفی گردیده است. مولف ازین که به شعر فارسی علاقه ای دارد از اشعار منتخب فردوسی، عطار ، و خیام نیز سودجسته است. در آخر کتاب اقتباساتی چند از نامه های خوانندگان ممتاز شبه قاره نظیر ژنرال میرزا اسلم بیگ ، پرفسور کفیل احمد

قاسمی رئیس وقت گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگره و دکتر اسلم فرخی استاد متقاعد زبان و ادب اردو، دانشگاه کراچی منعکس گردیده. مطالعه این سفرنامه برای کسانی که تا به حال به ایران سفر نه کرده اند و در آینده چنین برنامه ای در مخیله دارند، بخصوص سودمند خواهد بود.

### ۵- تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوستگی های آن با ایران

تالیف دکتر قاسم صافی، ناشر موسسه انتشارات دانشگاه تهران، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، چاپ اول ۱۳۸۷، ۲۵۴ ص.

در پی پیشگفتار دوازده فصل به شرح زیر آمده است:

جغرافیای سند و پیوستگی های دیرینه آن با ایران، تاریخ زبان فارسی در سند، مراکز ترویج زبان و ادبیات فارسی، خلیجیان، تغلقیان، سیدان، لودیان، سومره، سلاطین سمه، ارغونیان و ترخانیان، تیموریان (مغولان) خاندان کلهوره، خاندان تالپوران، نفوذ زبان فارسی در زبان سندی، علل و توسعه و انحطاط زبان فارسی خلاصه و نتیجه. در آخر کتاب فهرست منابع و نمایه درج گردیده. نویسنده محترم که آثار متعددی از جمله در زمینه سند شناسی تالیف کرده است، گام دیگری در راه بهتر شناختن نفوذ زبان و ادب فارسی در دره سند برداشته که در خور تمجید است.

### ۶- حریر آرزو، گزیده شعر حسن نیکبخت

با مقدمه دکتر باستانی پاریزی، ناشر گروه فرهنگی و انتشاراتی فرادیدنگار، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸ بها ۲۵۰۰ تومان، ۱۰۴ ص.

این اولین گزیده شعر آقای حسن نیکبخت می باشد که از چند سال اخیر قطعات شعری برای فصلنامه دانش نیز می فرستد و در برخی از شمارهها منعکس گردیده است. یکی از مزیت های این مجموعه شعر که شامل ۳۶ قطعه شعر و چهار ترانه و بیست دوبیتی است، پیشگفتاری با قلم شیوای دکتر باستانی پاریزی (صص ۱۵ - ۲۶) که در آن نه فقط سراینده را معرفی می کند

بلکه بسیاری از مطالب که معمولاً در خود نوشت ها گفته می شود و جای دیگر امکان اشارت کمتر می رود، تبیین داشته است، مثلاً همین که شصت سال پیش موقعیکه محصل دانشسرای کرمان بود اولین کتاب خود را با عنوان پیغمبر دزدان چاپ کرده بود. با موضوع «آب زیرکاه» که اصطلاح کشاورزی است این پیشگفتار مثل مقدمه ها و مقاله هایی که از قلم این استاد و نویسنده کهن سال کرمانی الاصل قاعدتاً دیده شده بدون تذکر از زادگاه خود - کرمان - نیست. این گزیده شعر که به قطع کوچک چاپ شده مصداق به قامت کهنتر و به قیمت بهتر به نظر می رسد.

#### ۷ - سفرنامه های خطی فارسی، جلد اول

تصحیح و پژوهش هارون و هومن، ناشر نشر اختران، تهران، چاپ اول ۱۳۸۸، شمارگان ۱۵۰۰ نسخه، ۷۰۱ ص.

در یادداشت مجموعه آمده : ۱ - این مجموعه در برگیرنده ۱۰۹ سفرنامه خطی فارسی است که به زبان فارسی و در عصر قاجاریه (۱۱۹۳ هـ - ۱۳۴۲ هـ ق. / ۱۷۷۹ - ۱۹۲۵ م نوشته شده است ۲ - این مجموعه در ۱۹ جلد قطع وزیری و طی ۵ سال شمسی ۱۳۸۷ - ۱۳۹۱ هـ ش انتشار خواهدیافت... ۳ - بیش از ۷۰٪ این نسخه های خطی منحصر به فرد است» پس از مقدمه، شش سفرنامه خطی شامل جلد اول است به شرح زیر :

۱ - سفر نامه مازندران، الیوت داریسی تاد، ۱۷ - ۱۰۸

۲ - سفر نامه مکه، محمدرضا طباطبایی، ۱۰۹ - ۱۱۴

۳ - روزنامه سفر بروجرد، جعفر قلی خان معین السلطان، ۴۱۵ - ۴۴۴

۴ - سفرنامه اروپا، عماد السلطنه، ۴۴۵ - ۶۶۲

۵ - سفرنامه خراسان، ناشناس، ۶۶۳ - ۷۳۲

۶ - شکارگاه های اردبیل، حسن علی خان سرتیپ، ۷۳۳ -

پژوهشگر محترم در آغاز هر سفرنامه پیشگفتار و مقدمه و همچنین پانوشته های سودمند مضاف نموده اما شماره صفحات در واقع از فهرست مطالب فرق می کند که جلد اول ۷۰۱ صفحه دارد.

#### ۸- همان عنوان، جلد دوم

با همان مشخصات ۶۶۹ ص. پس از مقدمه شامل سفرنامه هایی به شرح زیر:

۷- سفرنامه مکه، نایب الصدر شیرازی، ۱۷ - ۲۶۲

۸- سفرنامه مازندران، کلنل برو نیار ۲۶۳ - ۳۰۶

۹- سفرنامه عتبات، تبیان الملک، ۳۰۷ - ۵۴۶

۱۰- مقصود جهان، محمود میرزا قاجار، ۵۴۷ - ۶۳۶

۱۱- سفرنامه همدان، محمد تقی پیشخدمت، ۶۳۷ - ۶۶۹

ترتیب صفحات در این جلد طبق متون درج شده.

#### ۹- همان عنوان، جلد سوم

با همان مشخصات ۶۶۷ ص

پس از مقدمه شامل سفرنامه هایی به شرح زیر:

۱۲- سفرنامه فرنگ، ایرانی ناشناس، ۱۷ - ۱۱۴

۱۳- مسافرت به طور سینا، توردومند، ۱۱۵ - ۱۵۸

۱۴- سفرنامه مازندران، ناصر الدین شاه قاجار، ۱۵۹ - ۲۶۰

۱۵- سفرنامه خراسان، جلال بورانی، ۲۶۱ - ۳۰۶

۱۶- سفرنامه غروی، نظام العلما تبریزی، ۳۰۷ - ۳۴۶

۱۷- سفرنامه پیشخدمت، محمد علی پیشخدمت، ۳۴۷ - ۴۳۶

۱۸- سفرنامه کجگر، افشار، ۴۳۵ - ۴۸۸

۱۹- سفرنامه هندوستان (بمبئی)، محمود شیرازی، ۴۸۹ - ۵۳۸

۲۰- سفرنامه رضوی، نظام العلما تبریزی ۵۳۹ - ۶۶۷

**۱۰- همان عنوان، جلد چهارم**

با همان مشخصات ۷۰۳ ص

پس از مقدمه شامل سفرنامه هایی به شرح زیر :

۲۱ - سفرنامه فرید الملک، فرید الملک همدان، ۱۷ - ۲۸۸

۲۲ - سفرنامه سودان، کارگزار سیاسی ایران، ۲۸۹ - ۳۹۸

۲۳ - مرات الارض، محمد لواسانی مجد الملک، ۳۹۹ - ۷۰۳

همان گونه که قبلاً اشارت رفت مصحح محترم پانوشته های مفیدی حایز اطلاعات دقیق درباره شخصیتها و کشورها و شهرهایی مضاف نموده است . شایسته تذکر است که سفرنامه های شامل چهار مجلد فعلی و بقیه مجلدات در دست تدوین که بر طبق برنامه نشر در چهار سال آینده، بخواست خداوند به چاپ می رود اگر در هر جلد فهرست اعلام حداقل دوگانه شامل اسامی اشخاص و اماکن جغرافیایی می بود از لحاظ استفاده پژوهشی برای محققان رشته های مختلف سود بیشتری می داشت. اگر در مجلدات بعدی به این کار بذل توجه شود ارزش کار تحقیقی مصحح و ناشر این سفرنامه هایی تاریخی که برای اولین بار چاپ می شود خیلی بالا خواهد رفت. در خور تذکر است که نسخ خطی شامل این مجموعه در کتابخانه های معتبر ایران و سایر کشورهای جهان از جمله کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نگهداری می شود و مصحح از این بابت از رئیس وقت مرکز سپاسگزاری کرده است.

**۱۱- طب در قرآن ،**

تألیف سید اسحاق نقوی ، ناشر موسسه فرهنگی طوبی ، شمارگان

۱۰۰۰ نسخه ، ۶۵۴ + الف تا یز ص.

کتابها و کتابچه هایی با عنوان طب اسلامی یا طب معصومین در

سالهای اخیر به فارسی و اردو منتشر گردیده اما اثر زیر نظر بزبان فارسی

«طب در قرآن» نام دارد با ابوابی به شرح زیر:

منشاء ومبدء پیدایش انسان ؛ انسان در فرضیه و تفسیر، انسان اولی در آیات کریمه، سلسله خلقت، نمایش قدرت، اسباب زندگی ، منبع حیات، ذخایر انباشته، سفره گسترده، آب در طب و تحقیقات علمی، گیاه، سبزی‌های خورشی، حبوب در طب، نوابل، میوه ها در طب، لبوب در طب، گوشت در طب، چهار پایان، لبنیات، عسل، آرامش و آسایش، تشکیل خانواده، کار، آتش، نقش زبان، خواب، وسایل حفاظتی ، سلامتی و بیماری، سرانجام کار، موضوعات فوق با شرح و بسط مورد بحث قرار گرفته است.

#### ۱۲- قشم: نگینی بر خلیج فارس

تالیف فاطمه (ایران) دژگانی، عکاس احمد بازماندگان قشمی، ناشر انتشارات سیروان، شمارگان ۳۰۰۰ جلد، چاپ اول، ۱۳۸۴، قیمت ۳۲۰۰ تومان، متن ۳۳۶ ص + ۳۰ ص تصویرهای گونه گونه. در این اثر تقریباً کلیه طبقات و اصناف مردم قشم که بزرگترین جزیره ایران در خلیج فارس بشمار می‌رود معرفی گردیده . از ازمینه قدیم تا پس از انقلاب اسلامی ایران تحولاتی که در جامعه قشم پدید آمده در ابواب متعدد کتاب منعکس گردیده است. از مدارس، مساجد، ادارات دولتی و مالیاتی ، هرگونه مراسم ومحافل که نشانگر فرهنگ مردم قشم می باشد در این اثر معرفی گردیده است. مقداری عکسهای مربوط درمیان متن و دهها تصویر در قسمت پایانی کتاب چهره مردم آن سرزمین را جلوه ویژه ای می بخشد.

#### ۱۳- گنجینه مهر:

مکاتیب مولانا غلام رسول مهر به نام محمد عالم مختار حق (اردو) ج اول و دوم به کوشش محمد عالم مختار حق ناشر مغربی پاکستان اردو اکیدمی لاهور، چاپ اول ۲۰۰۸م ، بهای هر مجلد ۲۵۰ روپیه.

مولانا غلام رسول مهر (م ۱۹۷۱م) یکی از مولفان و دانشمندان و ارباب مطبوعات شبه قاره بوده که با علامه محمد اقبال در سفر و حضر

مناسبات صمیمانه ای برقرار داشته است. این مجموعهٔ نامه‌ها اگرچه بزبان اردو گردآوری شده اما حاوی مطالب فرهنگی اسلامی و اطلاعات جالب دربارهٔ شعر و ادب فارسی است. برای علاقه‌مندان چندیتی در این جا نقل می‌گردد:

نصاب «علم» تو حدّ کمال است      زکاتم ده که مسکینم فقیرم

جز محبت هر چه بردم سود در محشر نداشت

دین و دانش عرضه کردم کس به چیزی بر نداشت

سبب پرس که چرخ از چه سفله پرور شد

که کام بخشی او را بهانه بی سببی است

شب سیاه صبح سفید می آرد      چراغ مطلب از دودمان بولهی است

نظیری

قبول خاطر معشوق شرط دیدار است

به حکم شوق تقاضا مکن که بی ادبی است

عرفی

در جلد اول و دوم این مجموعه ۳۱۴ نامهٔ مولانا مهر گردآوری شده ابیات فوق از هفت نامهٔ اول انتخاب گردیده که نشانگر سطح علمی و ذوق ادبی نگارندهٔ نامه‌ها می باشد. در این ضمن شایستهٔ تذکر است که مکتوب‌الیه نامه‌هایی که می‌نگاشت در این مجموعه نیآورده اما در آن پرسشهای علمی مطرح می کرد که مولانا مهر پاسخهایی به آن می داده است. آقای مختار حق دربارهٔ شخصیات و برخی نکات دیگر حواشی لازم پس از هر نامه درج نموده که در خور استفادهٔ خوانندگان است.

#### ۱۴ - مولانا کاتبی نیشابوری (اردو / فارسی)

تألیف مولانا عبدالسلام ندوی ناشر: مولانا عبدالسلام ندوی  
 فاوندیشن تی بی ستریت ممبئی (هند) با مقدمهٔ پرفسور کبیر احمد جائسی  
 استاد دانشگاه اسلامی علیگره، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۰۰۸ م ۸۸ ص.



مولانا عبدالسلام ندوی مقدمه مفصلی برای انتخاب شعر مولانا کاتبی نیشابوری (م ۸۳۹ م) نوشته بود که در مجله معارف در سال ۱۹۴۰ م نیز منتشر گردیده بود. آن گزیده شعر مولانا کاتبی فعلاً در دست نیست اما مقدمه مولانا عبدالسلام ندوی بمناسبت صد و بیست و پنجمین سال تولد ایشان توسط بنیاد یادگاری به صورت کتاب منتشر گردیده است. باید دانست که سید سلیمان ندوی و عبدالسلام ندوی هر دو از شاگردان محبوب علامه شبلی نعمانی (م ۱۹۱۴م) بوده اند و به نظر ایشان از لحاظ اطلاعات ادب فارسی عبدالسلام بر سید سلیمان مرجح بوده است، مولانا عبدالسلام از این که این مقدمه را برای گزیده شعر مولانا کاتبی نگاشته بود به اصناف سخن قصیده، غزل و سایر آن ابراز نظر علمی کرده. در حرف آغاز کتاب مقدمه نویس اظهار داشته است که داوریهایی که درباره شعر کاتبی در سال ۱۹۴۰م مولانا عبدالسلام کرده، یک ربع قرن بعد دکتر ذبیح الله صفا درحین تألیف تاریخ ادبیات در ایران در همان حدود ابراز عقیده کرده است. این نشانگر تبحر نقد و ارزیابی مولانا عبدالسلام را می رساند. در آخر کتاب ۱۳ صفحه انتخاب کوتاه شعر مولانا کاتبی درج گردیده است.

#### ۱۵- مولوی در راه سنایی،

جستاری در تاثر مولانا از شخصیت و شعر و اندیشه حکیم سنایی غزنوی، دکتر محمد سلیم اختر، ناشر اکادمی اقبال پاکستان، طبع اول، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۵۰ روپیه، قطع کوچک، ۴۵ ص.

مطلب خواندنی و گفتار سودمندی است. احترام سنایی از دیدگاه مولانا بحدی است که در مثنوی، وی را به القاب حکیم، حکیم غزنوی، حکیم پرده ای، حکیم غیب، حکیم خوش دهن، حکیم کامیار یاد می کند.

**۱۶- نسخه های نویافته ،**

گزارشی از گزیده نسخه های خطی خریداری شده کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی ( گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی قم)، سید محمود مرعشی نجفی ، چاپ اول ۱۳۸۷ شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۸۲ ص .

آقای دکتر سید محمود مرعشی نجفی در پیشگفتار کتاب، ضرورت گردآوری نسخه های خطی اسلامی را مورد بحث قرار داده و همچنین تجربیات نیم قرن اخیر خود را در زمینه کتابشناسی و کتابداری با خوانندگان جهان فارسی درمیان گذاشته و راهکارهایی جهت تقویت بنیه گنجینه های نسخ خطی در جامعه اسلامی ارایه داده اند . در این مجموعه ۷۸۴ نسخه خطی فارسی و عربی و اندکی ترکی و اردو که از اوائل ۱۳۸۶ تا دی ۱۳۸۷ برای کتابخانه خریداری شده معرفی گردیده است.

**۱۷- هشتاد و هشت کلام از هشتمین امام حضرت علی بن موسی الرضا (ع)**

به هشت زبان عربی، فارسی، آذری، اردو، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، به اهتمام حسین حائری کرمانی ، ۱۳۸۷، ۱۰۰۰ نسخه، قیمت ۲۰۰۰۰ ریال ، ناشر بنیاد پژوهشهای اسلامی مشهد، هدایی آستان قدس رضوی اداره ارتباطات اسلامی و امور زایران غیر ایرانی، مشهد.

برای علاقه مندان علوم آل محمد علیهم السلام بسیار قابل استفاده است. چنانکه گفته اند کلام الامام امام الکلام.

\*\*\*\*\*



# نامه ها

## پاسخ به نامه ها

### اشاره :

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

### ۱ - جناب اُستاد ایرج افشار دانشمند عالیرتبهٔ معاصر بذل عنایت کرده از تهران مرقوم فرمودند :

« ازین که آثار الشعرا و کتاب امیر علی شیر برای این جانب ارسال شده بود متشکرم و دو یادداشت در معرفی آنها نوشتم که در بخارا<sup>۱</sup> چاپ شود و هر دو برای ادبیات فارسی مفیدست .

از روزی که مرکز تحقیقات بنیاد گرفت از رسیدن انتشاراتش برخوردار شده ام دگر درین ده پانزده سال اخیر که ندرهٔ کتابی را دیده ام واینک که مجدداً نظر لطف تجدید شده است سپاسگزاری مجدد می کنم»  
پس از مدت مدیدی دستخط جنابعالی را زیارت کردیم. از این که کتابهای تقدیمی را جهت معرفی در مجله بخارا اقدام فرمودید، صمیمانه سپاسگزاریم . تا سه سال و نیم پیش فصلنامهٔ بخارا را به صورت مبادله فصلنامهٔ دانش دریافت می داشتیم ولی از آن تاریخ با وصف اینکه فصلنامهٔ دانش مثل سالهای متمادی به فصلنامه بخارا مرتب ارسال می شود. باوصف

<sup>۱</sup> - بخارا نام یک نشریه ادبی است که در تهران منتشر می شود .

یادآوری، ارسال مرتب آن تجدید نشده. اگر به فرض از آن تاریخ بخارا به وب منتقل شده باشد بازهم دلیل نمی شود زیرا اینک چهارمین سال است که کلیه شماره های دانش که در این مدت منتشر شده در ویب سایت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و دانش <http://ipips.ir> قابل استفاده است اما ارسال فصلنامه به هیچ یک از گیرندگان قطع نشد چنانچه استاد ارجمند شفاعت فرمایند این گره ممکن است گشوده شود.

تا آن جا که به انتشارات مرکز متعلق است در صفحات پایانی هر کتاب از انتشارات مرکز به استثنای یکی که در تهران به چاپ رسیده فهرست انتشارات مرکز منعکس گردیده . تاکنون جمعاً ۱۹۷ اثر منتشر گردیده . هر کتابی که مورد نیاز آنجناب است امر بفرمائید ، اگر چنانچه نایاب نباشد در اولین فرصت تقدیم می شود زیرا معتقدیم که جنابعالی از افتخارات جهان فارسی هستید و این مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مفتخر به خدمت و ترویج و اشاعه فرهنگ و دانش فارسی . ضمناً درخواست می شود که در صورت امکان از عناوین کتابهای منتخب بجای بوسیله پست هوایی از طریق ایمیل [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com) آگاه فرمایند، موجب مزید تشکر است .

## ۲ - آقای دکتر خیال امروهوی استاد متقاعد فارسی از لیه به ظاهر پس از چاپ شماره ۹۳ فصلنامه طی نامه محبت آمیزی نوشتند:

«پس از عرض سلام - مجله دانش موصول شد، با مضامین نثر و نظم بهره بردم. دانش یکی از مجله مضامین فراوان دارد و برای همه خورد وکلان کامل و مکمل - اما به صد معذرت باید گفت که موضوعاتی جدید را در دست ندارد و همین علتی است که سوالاتی که از طرف مسئولان می رسند باید آنها را از طرز جدید بنویسند تا بهره وافر بدست بیاید و جواب های نامه را هم براه راست به قاری برسانند. زیر مطالعه نامه که می نویسم از مصلحتی خالی نیست بنده ۳ تا کتاب مبسوط ترجمه از زبانهای دیگر در دست دارم تفصیل این است : لغات و اصطلاحات علمی و

فلسفه در پانزده سال تهیه شد و حالا چاپ شد (رابطه) طیب پبلیشرز پاکستان بک دپو ۵ - یوسف ستريت ۸ غزنی رود اردو بازار - لاهور.  
 ۲- تالیف القلوب اردو ترجمه از فارسی نوشته سرکار داتا گنج بخش لاهوری - این نسخه از تاشقند گرفته شد. چاپ طیب پبلیشرز لاهور.  
 ۳ - عقاید مزدک چاپ دانیال، پاکستان پبلیشرز، عبدالله هارون رود، کراچی این مقاله دکتری ادبیات در فارسی به این مقاله دکتری گرفتم حالا به زبان اردو ترجمه شده زیر چاپ است . به اهتمام محترم حوزی نوری پروپرایتر مکتبه دانیال کراچی

علاوه از این در مکتوب نخستین عرض شده بود که بنده ۲۴ کتب نوشته « با تأسف و تحسّر ماه قبل چند هفته پس از دریافت نامه از درگذشت دکتر امروهوی آگاه شدیم . قبل از این که پاسخ مناسبی به فرمایشات آن فقید سعید بدهیم، موظفیم به کلیه دوستان مشترک بخصوص بازماندگان ایشان را تسلیت عرض کنیم . هدف پاسخ به نامه ها تنویر افکار است . شماره ۹۳ ویژه حکیم فردوسی به مناسبت تکمیل یازدهم قرن میلاد آن حکیم فرزانه و ویژه ادبیات فارسی در سند بوده است. تمام مقاله ها به تازگی توسط نویسندگان بنام ایرانی و پاکستانی در اوائل ۱۳۸۷ نگاشته شد. سبک نویسندگی امروزی است . اما موضوعات شاهنامه را از دیدگاه ابتکاری طوری تعیین کرده بودیم که به نظر صاحب نظران کوششی ارزنده محسوب شد. نقش آن مرحوم در نشر آثار ترجمه شده از زبانهای مختلف از جمله به اردو برانزده بود. به سرودن شعر اردو و فارسی اشتغال داشت و در بخش شعر فارسی امروز شبه قاره قطعات شعری متعدد وی طی سالهای اخیر منتشر گردیده است . از پروردگار توانا آرزوش او را مسئلت داریم. آمین.

**۳ - خانم دکتر نکته فاطمه ، استادیار مدعو گروه فارسی ، جامعه ملیه اسلامیة دهلی (هند) از دهلی نو عنایتی کرده نوشته اند:**

«یک نسخه از شماره ۹۴ مجله دانش را دریافت کردم. از دیدن و خواندن مجله بسیار خرسند شدم و از لطف و مهربانی جنابعالی یک دنیا

ممنون هستم. یک مقاله به عنوان « نگاهی به گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته » قبلاً در خدمت جنابعالی فرستاده بودم. امیدوارم به دست شما رسیده است. اگر در مجله دانش چاپ خواهد شد ، برای من بسیار تشویق کننده می باشد.

خواهش می کنم اگر فهرست نشریات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را ارسال کنید . بسیار ممنون می شوم .»

مدتی بود که از شما به طور مرتب اعلام وصول دریافت نمی کردیم. از مربیان و استادیاران دانشگاه ها و دانشکده ها که اغلب جوان ها را تشکیل می دهند اگر عادت به اعلام وصول کنند برای تمرین نویسندگی و لو این که چند سطر خوب است . مقاله ارسالی به امید خدا به نوبه چاپ قرار می گیرد. گفته اند: صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد . فهرست انتشارات مرکز تحقیقات را در آخرین صفحات هر کتاب معمولاً چاپ می کنیم، می توانید از آن جا استفاده نمائید.

#### ۴- آقای حق نواز خان از پیرزنی براه سامان بخش اتمک (پنجاب) بذل لطف کرده مرقوم نمودند:

«بعد ادای سلام بنده دعا و احترام ابلاغ می دارم . شماره ۹۴ از فصلنامه دانش را با تشکر و امتنان وصول کردم . سخن دانش را پسندیدم . فرهنگ و تمدن غرب غارتگر «هویت و فرهنگ ما که با اسلام و ارزشهای تاریخی ملی و هنجارهای بومی مان تنیده شده است» زندگی مان منحصر به این هویت و فرهنگ مانست . ما باید زنگ خطر را گوش کنیم و برای همگان به صدا آوریم . اتحاد ملت اسلامیة تقاضای وقت است. علامه اقبال گوید :

ایک ہون مسلم حرم کی پاسبانی ک لیب

نیل ک ساحل سل کر تا بخاک کاشغر

(مسلمانان باید از کنار نیل تا به خاک کاشغر برای پاسداری از حرم متحد

شوند)

نیز گوید:

نه افغانیم و نی ترک و تتاریم  
چمن زادیم و از یک شاخساریم  
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است  
که ما پروردهٔ یک نو بهاریم  
مقالهٔ آقای دکتر سید احسن الظفر و لو آن که علمی است و بنابه گفتهٔ  
نگارنده هیچگاه بر علیه مولانا جلال الدین رومی و ارادتمندان وی نیست  
ولی با این همه در نظر بنده بهتر بود که در دانش چاپ نمی شد. رومی ،  
مرشد علامه اقبال است علامه اقبال گوید :

به کام خود دگر آن کهنه می ریز  
که با جامش نیرزد ملک پرویز  
ز اشعار جلال الدین رومی  
به دیوار حریم دل بیاویز  
و جای دیگر گوید :

ز چشم مست رومی وام کردم  
سروری از مقام کبریاتی  
در جاوید نامه علامه اقبال در سیر و سفر افلاک جلال الدین رومی را  
رهنمای خود می کند.

مقالهٔ آقای دکتر رضا مصطفوی « کاشفی بیهقی در شبه قاره پاک و  
هند را خواندم - آقای دکتر گوید :

«بی شک حضور این دست نوشته ها و دست رنجهای انسانهای  
روزگاران گزشته در طی قرون و اعصار که هم اکنون زینت بخشی کتاب  
خانه ها ، و مخزن های نسخه های خطی جهان گردیده ، بهترین دلیل برای  
تعیین میزان استقبال از آن نسخه ها و در نتیجه اشتهار و مقبولیت نویسنده  
و مولف یا سرایندهٔ آن کتابها در آن منطقه تواند بود»

بنده هم در کتاب خانهٔ شخصی نسخه دست نوشته از تفسیر  
حسینی ( تا سورهٔ مریم ) داشتم که توسط مهربان عزیز و محترم بنده  
آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ( سایهٔ عالی اش مستدام ) به مرکز  
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد هدیه کرده بودم.  
از پیش رفت زبان فارسی در استان سرحد خوش وقت شدم.

خدا کند که دانش بر راه پسندیدهٔ خود سرشار و روان باشد!

مقالات علمی و پژوهشی که در مورد کلام الله مجید وانعکاس آن  
در ادب فارسی ارتباط پیدا می کند حسابش در سطح « یدالله فوق ایدهم »



قرار می گیرد ، و نمی توانیم با ملاحظات مختلفی از آن چشم پوشیم . اقبال و مولانا هر دو از شارحان فکر و فلسفه اسلامی می باشند و پدر اقبال در سنین طفلی به او توصیه کرده بود که قرآن مجید را طوری قرائت کن که گویی بر تو نازل شده ! اگر چنانچه یکی از صاحب نظران با تحلیل و تجزیه ، برداشتهایی علمی و پژوهشی ارایه نموده ما جهت تنویر افکار عموم خوانندگان که همگی طالبان حق و حقیقت می باشند ، در راه استفاده از آن موانعی بمیان نمی آوریم .

## ۵ - خانم عصمت درانی مرتبی گروه فارسی ، دانشگاه اسلامیة بهاولپور در دو نامه مختلف درباره دو شماره اخیر فصلنامه اظهار نظرهایی مجمل کرده است .

۵ - الف « با سلام و احترامات فراوان ، صمیمانه سپاسگزارم که از لطف تان دانش برایم مرتباً ارسال می شود و امیدوارم که در آینده نیز از ارسال مجله دریغ نداشته باشید. محتویات شماره حاضر ۹۳ هم طبق شماره های پیشین مورد استفاده قرار می گیرد. در ویژه ادبیات فارسی در سند ، مقالات مفید و پُرارزش گرد آمده است و ویژه حکیم فردوسی هم خواندنی است. بدون تردید این فصلنامه درین منطقه موجب ترویج و تحفیظ زبان فارسی است.

۵ - ب « شماره ۹۴ فصلنامه دانش به دستم رسید و موجب امتنان و سپاس گردید. در شماره حاضر مقاله بنده نو آموز « سهم شعرای فارسی در نهضت استقلال خواهی پاکستان » چاپ فرموده التفات خاصی مبذول داشته اید. از بابت تشویق و لطف و عنایات شما قلباً تشکر می کنم و امیدوارم که آینده هم ازین لطف دریغ نداشته باشید.

مقاله ها که در شماره حاضر درج است ، با زحمت نوشته شده و در مطالعات زبان و ادب فارسی خیلی حایز اهمیت می باشد ولی از مقالات آقایان دکتر بقائی ماکان ، دکتر سید احسن الظفر و دکتر رضا مصطفوی تحت تاثیر قرار گرفته ام .

مقاله های خانم دکتر صفری بانو شگفته ، « آیات قرآنی درباره نبی امی و باز تاب آن در شعر مولوی و فارسیگویان دیگر » و خانم دکتر شفقت جهان « پیشرفت زبان فارسی در استان سرحد » دارای اطلاعات جامعی بوده و مقاله « ایران و ایران شناسی در شعر اقبال و خوشحال » از دکتر علی کمیل قزلباش هم در خور ستایش است . در بخش شعر فارسی امروز شبه قاره منظومه های « راهیان نورنامه » از دکتر محمد حسین تسبیحی و « به یاد گنبد خضری » از دکتر معین نظامی جاذبیت خاصی دارد .

در آخر معرفی کتاب ها سیرابی فراوان به تشنگان علم بخشیده و در عین حال آتش شوق را افزوده است . باید گفت که دانش راهبر کامل برای محققان و پژوهشگران است . هیچ کس نمی تواند از ارزش و اهمیت « دانش » منکر گردد .

اگرچه از سالهای قبل در سلک خوانندگان دانش قرار دارید اما اولین دفعه است که درباره شماره های تازه ابراز نظر مکتوب ارسال داشته اید . خوشحالیم که سمت تدریسی خود را « مربی » مرقوم داشته اید که ترجمه واقعی Lecturer انگلیسی است بعضی تازه کارها اشتباهاً خود را استاد می نویسند که در حقیقت ترجمه Professor می باشد که به آنها نمی آید ! اگر اعلام وصول و ابراز نظر مختصری را از معمولات خود قرار بدهید پس از چند ماهی احساس خواهید کرد که در نوشتن نامه به لغات و ترکیبات امروزی تسهیلی بی سابقه بدست آورده اید . همین در واقع زینه اول آموزش زبان فارسی روز است . موفق باشید .

## ۶- آقای محمد ظهیر بابر از لاهور عنایت کرده نوشته است :

با عرض سلام

« یک نسخه از شماره ۹۴ مجله دانش بدستم رسید . صمیمانه سپاسگزارم ، هر وقتی که مجله دانش دریافت می شود ، طوری حس می کنم که بوی خوش از ایران آمده است . برای علاقه مندان زبان و ادب فارسی این مجله بسیار اهمیتی و ارزشی دارد ، خصوصاً بعد از خواندن داستان کوتاه بافارسی امروزه آشنایی می شود .

یادم هست که اولین مرتبه در دانشکده دولتی اسلامی لاهور با زبان فارسی آشنا شدم. بعد در دانشگاه پنجاب وارد شدم برای فوق لیسانس و با استادان گرامی قدر دکتر آفتاب اصغر، دکتر معین نظامی و دکتر شعیب و دکتر محمد ناصر آشنا شده بودم. خصوصاً پرفسور دکتر آفتاب اصغر با من خیلی لطف و محبت فرمودند و الان هم لطف و عنایت می فرمایند.

من در زندگی خواهشی دارم که با استادان گرامی قدر دکتر احمد تمیم داری، دکتر مهدی توسلی، دکتر مهر نور محمد خان، و دکتر صغری بانو شگفته و با خود جناب عالی ملاقات بکنم. خصوصاً دکتر مهدی توسلی و دکتر احمد تمیم داری را با وسیله این مجله سلام تقدیم می نمایم و دعا گو هستم که همه استادان زبان فارسی همیشه سلامت و خوشحال باشند.

در آخر تشکر از همه مسئولان مرکز تحقیقات فارسی بالخصوص آقای سید مرتضی صاحب فصول مدیر مسئول، آقای سید مرتضی موسوی مدیر لائق صد تحسین و آفرین اند که با مشکلات زیادی این مجله برای خوانندگان ادب فارسی به تواتر مرتب می کنند.

دوستی ایران و پاکستان زنده و پاینده باد»

در نامه شما کسانی که اسم برده اید تقریباً همه آنان از گیرندگان و خوانندگان فصلنامه دانش می باشند پس احساسات صمیمانه و سلام شما به همه می رسد. نوشته اید که شغل تان اینروزها چیست. با این وصف اگر علاقه قلبی و عملی خود را با فراگیری بیش از پیش زبان فارسی برقرار داشته باشید، همواره از این سرچشمه فیض بهره ور خواهید گشت.

**۷- خانم دکتر نصرت جهان ختک دانشیار گروه فارسی دانشگاه پیشاور در نامه مهر آمیزی نوشته اند.**

«فصلنامه دانش شماره ۹۳، تابستان با انتشار مقاله ام، بدست اینجناب رسید. از لطف بی پایان دست اندرکاران «دانش» بالاخص از مهر مدیریت محترم خیلی متشکرم.

ضمن قدردانی و تشکر توفیق روز افزون جنابعالی و همه کارمندان این مرکز در آینده از خداوند متعال خواستار است.»

از این که دهها مقاله علمی پژوهشی وارده از چندین کشور دنیا به نوبه چاپ قرار می گیرد بنابر این گاهی در نشر مقاله تأخیر مختصری روی می دهد ، اما تاکنون نشده است که مقاله ای که از طرف مدیریت و اعضای هیأت علمی از تصویب گذشته باشد ، بدون استفاده بماند.

## ۸ - خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی دخترانه فدرال اسلام آباد در نامه ای بذل عنایت کرده اند .

«عرض می شود که فصلنامه دانش شماره ۹۴ پاییز ۱۳۸۷ را دریافت نمودم. این عنایت و لطف ویژه جنابعالی است که به خاطر دارید. بدون تردید فصلنامه دانش که به همت و کوشش جنابعالی سر وقت به چاپ می رسد ، پر ارزش ترین فصلنامه فارسی است که برای زبان و ادبیات فارسی خدمت شایانی انجام می دهد.»

انتخاب شایسته تان را جهت تدریس در دانشکده دولتی تبریک می گویم. به خواست خداوند در حین خدمت ، صدها دختر دانشجو را جهت فراگیری زبان فارسی امروزی و ادب جاودانی آن تشویق خواهید کرد. موفقیت شما را آرزومندیم .

## ۹ - آقای نبی بخش دانش از بخش خیرپور میرس (سند) طی نامه محبت آمیزی نوشته اند.

«امیدوارم همیشه در پناه یزدان بی همتا مشغول خدمت به زبان و ادبیات فارسی و وحدت مسلمانان تمام عالم باشید.

از اینکه اینجانب را با ارسال شماره ۹۴ از فصلنامه دانش مفتخر فرموده اید از صمیم قلب ابراز تشکر می نمایم و بر این کار لایق صد تحسین از کلیه نویسندگان ، پژوهشگران و تمامی دست اندرکاران این فصلنامه کم نظیر قدردانی می نمایم.

بسیار خرسندم که باوجود اینکه از سرزمین مقدس و پاک ایران بدورم ، بوسیله این فصلنامه مطالعه و آگاهی از ادبیات نوین فارسی برای

اینجانب میسر است . علاوه بر این از برنامه های رادیویی صدای جمهوری اسلامی ایران - مشهد خراسان و زاهدان و بعضی اوقات تهران نیز استفاده می کنم .»

خوشوقتیم از این که جهت فراگیری زبان و ادب فارسی نه فقط مرتب از فصلنامه دانش استفاده میکنید بلکه از برنامه های رادیویی جمهوری اسلامی ایران نیز بهره هایی فراوان می برید. این علاقه مندی بی حد بیتی را بخاطر می آورد که مطمئناً آزان حظ می برید:

شب‌ی مجنون به لیلی گفت کای معشوق بی همتا

ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد

همچنین بابر از مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

## ایران:

**ارومیه:** دکتر رامین نیک پرور مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات، دانشگاه ارومیه.

**اصفهان:** آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان

**تبریز:** دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز.

**تهران:** حمید امیری، عبدالله حسینیان مدیر کل فراهم آوری و حفاظت کتابخانه ملی، دکتر نرگس جابری نسب، دانشگاه آزاد تهران جنوب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بخش نشریات دانشگاه چمران، عبدالعلی جهانشاهی دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، دانشنامه بزرگ فارسی، دکتر علی محمدمودنی مدیر گروه دانشنامه شبه قاره، فرهنگستان

زبان و ادب فارسی، حسن سید عرب مدیر کتابخانه بنیاد دائرة المعارف اسلامی ، خانم معصومه عبداللهی لغت نامه دهخدا ،  
**زاهدان :** دکتر محمد مهدی توسلی ، گروه تاریخ و باستان شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان ، دکتر مریم خلیلی جهان تیغ مرکز مطالعات شبه قاره و آسیای جنوبی .

**زابل :** دکتر مرتضی توکلی مدیر کتابخانه مرکزی دانشگاه زابل  
**قم :** کتابخانه آستانه مقدسه قم  
**مشهد :** طاهره مهاجرزاده کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

### **بنگلادش :**

**راجشاهی :** پرفسور دکتر نورالهدی استاد گروه زبانها ، دانشگاه راجشاهی .

### **پاکستان**

**ایب آباد :** محمد حسین قیصرانی ،

**اسلام آباد :** دکتر عین الله مدتلی سفیر محترم جمهوری آذربایجان ، آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی اسلام آباد ، آقای فخر زمان رئیس اکامی ادبیات پاکستان ، مجید توکلی مدیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) ، محمد اعظم

**بهکر :** ظفر عباس

**جامشورو :** دکتر غلام محمد لاکهو استاد گروه تاریخ عمومی ، دانشگاه سندھ جامشورو ، سید غلام محمد شاهد کتابدار انستیتو سندشناسی دانشگاه سندھ جامشورو

**سکھر :** میر نایاب حسین تالپور کتابدار مسئول (انچارج لائبریرین) دانشگاه آزاد علامه اقبال ریجنل سنتر سکھر

**شیخوپورہ :** دکتر مظهر محمود شیرانی ، صدیق تاثیر

**صوابی :** دکتر سعید الحق (قاضی)

**فیصل آباد :** کتابخانه مرکزی دانشگاه جی سی فیصل آباد

**کراچی:** محمد نذیر مربی گروه فارسی دانشگاه کراچی  
**کوئٹہ:** دکتر علی کمیل قزلباش ، سید روح الله نقوی  
**لاهور:** دکتر سید محمد اکرم اکرام ، آقای محمد شہزاد مجددی  
**نوشہرہ:** سید فیروز شاہ اثر گیلانی

**کشمیر:**  
**سرینگر:** دکتر غلام رسول جان ، مرکز مطالعات آسیایی دانشگاه  
کشمیر سرینگر

**ہند:**  
**پتنا:** دکتر امتیاز احمد رئیس کتابخانہ عمومی خاورشناسی  
خدا بخش پتنا  
**حیدر آباد:** منشی اداری اکادمی اقبال حیدر آباد ،  
**ودودارا:** دکتر وجیہ الدین ،

\*\*\*\*\*

چکیدهٔ مطالب به  
انگلیسی

*Abstracts of contents  
In English*



## *A Glimpse of Contents of this Issue*

### *1 – Mathnavi-e-Mulla Nader:*

*Genealogical order of Sheikh Araqi’s family in poetic form.*

*By Qazi Saadullah Khan  
Dr. Bashir Anwer Abohari*

Sheikh Fakhruddin Araqi (D. 688A.H ) was a disciple and son –in-law of Sheikh Bahauddin Zekriya Multani, who stayed in Multan for more than two decades and left for West Asian destinations but his family for the last few centuries had maintained permanent contacts with Multan and finally settled down there . The Mathnavi –e-Mulla Nader was composed in 1256 A.H / 1840 A.D at Multan by Qazi Saadullah Khan. The exact dates of death of personalities enlisted in the lineage are based on “ Tazkaratul Ansab” of Imadudin Khorasani .The text of the mathnavi’s manuscript has also been appended, which is presently in the custody of Araqi’s successors.

### **2 – Contribution of History’s books in enrichment of Persian Literature.**

**Dr. Raza Mostafavi Sabzavari**

Literature encompasses various kinds of poetical and literary works including history. Dr. Mohammed Moeen has also enumerated multidimensional phases of literature and has also mentioned history as one of it . Hence as per interpretation of literature in past and present periods, history works produced are a particular kind of literature

and a major part of Persian literature authored in the Sub-Continent belong to the historical texts.

### ***3 – Holy Quran and Prophet’s Itrat; Place in Iran’s Culture:***

**Prof. Dr. Sughra Bano Shagafra**

Holy Quran and *Itrat* of Prophet of Islam are inseparable as per testimony of Prophet’s famous saying of “*thaqalain*” Religion and knowledge have always been considered indivisible . In this article first in the light of Holy Quran and sayings of Holy Prophet, effort has been made to interpret and explain the subject and then availing the poetic collective wisdom of last one thousand years in Persian , couplets of great masters like Ferdousi, Anvari, Senaie, Attar, Maulavi, Saadi, Khawju, Hafiz, Jami Mohtasham Kashani and Qaani have been quoted to stress the points under discussion. The Culture of each nation is reflected in collective thinking of its people and formulation of way of thinking surely takes shape on the basis of religion and knowledge.

### ***4 – Influence of Constitutional Movement on Iranian Women and its reflection in Poetry.***

**Dr. Nargis Mohammadi Badr**

Constitutional Movement has a wide ranging impact on Iran’s Society . The openness bestowed was availed by poets and writers to express liberal and forward looking thoughts. The language of the poetry recorded some change and some political and social topics formed part of the poetry. One of such subject pertain to education and training of women. Hence Progressive Intellectual class of

poets have stressed to recognize the social rights of women and necessity of their education and training. The poets and writers of the period of constitutional revolution have discussed Women's prevalent problems while referring to society's unhappy conditions. In some of such works women have been depicted as symbol in that period due to hardships suffered by them.

### ***5 – Persian Poetry in Bengal during Teimurid Period.***

**Mohammed Mohsinuddin Mia**

During three centuries rule of Teimurid Kings in the Sub-Continent, most of the rulers and their successors were well versed in writing and composing poetry. The important factor which encouraged scholars, writers and poets to travel to Bengal was their love to literature . A number of poets of Iranian and Central Asian origin migrated to Bengal and played an important role in development of Persian language and literature in Bengal . In this article works of local and migratee poets have been surveyed.

### ***6 – Sohravardi and Iqbal.***

**Dr. M. Baghaie Makan**

The vast pondering of Iqbal on thoughts and philosophy of Sohravardi - great scholar who lived only 38 years and has widely been analysed based on various works of Iqbal. In light of writer's research, Iqbal was first to call "Sohravardi as myrter" instead of "Sohravardi assassinated."

**7- *Establishment and Independence of Pakistan : Its impact in contemporary Persian literature and works;***

**Syed Murtaza Moosvi**

In this write-up works produced in the fields of Pakistan studies and Iqbal studies in Iran during last sixty years, have briefly been dealt. In view of the vastness of the topic, it was impracticable to enumerate all works published in width and breadth of the target area. In spite of it, those interested to dig out such publications during last six decades, may find its data as a milestone.

**8 - *Major Books on “ Persian Rhetorics” : A Survey.***

**Syed Roohullah Naqavi**

The impact of “ Arabic Rhetorics” on “ Persian Rhetorics” is clear for every one. However, putting a glance at the background of the Persian literature , we find out that ancient Iran also enjoyed remarkable rules concerning with “ Rhetorics” and beauty of language , but unfortunately , no work of those ages has reached us.

In fact , the “Persian Rhetorics” begin with: Tarjuman-ul-Balaghah ( Mohammad bin Umar Raduyani) in the 5<sup>th</sup> century A.H. Later on , in 6<sup>th</sup> century Rasheed – ud-Din Watwat wrote Hadaiq-us-Sehr, and in 7<sup>th</sup> century, Shams-ud-Din Mohammed Qais Razi wrote the precious book; Al Mu’jam Fi Ma’aeer Ash’ar Al Ajam. These three books are considered the mother books of “ Persian Rhetorics”. Some other books related to rhetorics have also been written are not as much valuable as the mother books mentioned above. In this article an attempt has been made

to have a comparative study of these three mother books of “Persian Rhetorics”

**9 – *Metaphors in Poetry of Nasir Ali Sarhindi.***

**Syeda Zohreh Nasseeri**

One of the styles of Persian poetry , which remained supreme for more than two and half centuries in Iran and the Indo – Pakistan Sub – Continent is “Indian Style” of Poetry, this style had prominent poets like Saib Tabrizi Bidel Dehlavi , Naziri Nieshabouri , Urfi Shirazi and others. One of the famous poets of this style is Nasir Ali Sarhindi (1047- 1108 A.H), who holds prominent place in the Sub-Continent but among Iranians he had not correctly been recognized . In this article, an effort has been made to probe in usage of metaphors in his poetry and his *Divan* has been studied in depth for determining his initiatives in metaphorical usages.

**10 – *Figure of Speech Pun: Usage in Maulana’s Mathnavi.***

**Masarrat Wajid**

Poets and writers ornate their prose and poetry with various figures of speech like *Talmeeh, Tazad, Meraat un-Nazeer, laf wa nashr, hosne-e- Taaleel* and *Saja* and it is called as Figure of speech and one such is named as *Tajnees* or *Jinas*. *Tajnees* has many forms. In this article *Tajnees* has been studied in *Mathnavi* of Maulana and examples have been quoted from *Mathnavi*, which carry a large number of couplets depicting this figure of speech.

### ***11- Tareekh-e- Alamgiri: An Introduction and its appraisal.***

**Dr. Zarina Khan**

One of the valuable histories of the reign of Aurangzeb Alamgir (D 1707 A.D) “ Tareekh-e-Alamgiri, written by Mir Askari commonly known as Aqil Khan Razi, who was a senior executive during the period of Alamgir . His fame mainly rest on his poetry including composing of Mathnavi but he had full command on history writing and prose works . Events of first five years of rule of Aurangzeb have been reflected in this history . In addition to political and social conditions during Aurangzeb’s rule, he has also dealt general administrative matters during the reign of Shahjahan, when Aurangzeb and his brothers were holding post of governors in various regions . He has described the characteristics and personality of Aurangzeb . The style of writing of this history has also been analysed. It is worth mentioning that Aqil Khan originally belonged to Khawaf in Khorasan but his writing style as for vocabulary, diction and terminology is concerned, is comparable with the prevalent prose style of the Sub- Continent.

### ***12 – Life and Style of Poetry of Ummeed: A brief.***

**Dr. Naima Khurshid**

***Sabk-e-Hindi*** is the most popular Persian style of poetry of 11<sup>th</sup> and 12<sup>th</sup> century A.H. The poetry of most of the Persian poets during above period is found in this style. Faizi, Urfi, Naziri, Talib, Kaleem , Saib, Bidel and Ghalib are renowned poets of ***Sabk-e-Hindi***. Among the other popular poets of twelfth century, Umeed Khan Qizalbash

has also shown his mastery in this style. This article reveals that most important characteristics of *Sabk-e-Hindi* beautifully used in Umeed's poetry with reference to modern critical trends of evaluating poetry, "*Sower-e-Khayal*" i.e., its important elements, personification, paradox, usloob-e-moadila and synaesthesia.

In addition to a brief on his life, this article deals with the style of Umeed Khan Qizilbash's poetry - a prominent poet in his age - according to the new trends which is known as "*Sower-e-Khayal*" (Pictures of imagination). The article provides an appreciative method of evaluating poetry in a new fashion .

*Syed Murtaza Moosvi*

# DANESH

Quarterly Research Journal

***President & Editor-in-Chief: Syed Mortaza Saheb Fosool***

***Editor:***

***Syed Murtaza Moosvi***



**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES***

***House No.4, Street 47, Sector F-8/1***

***Islamabad 44000, PAKISTAN***

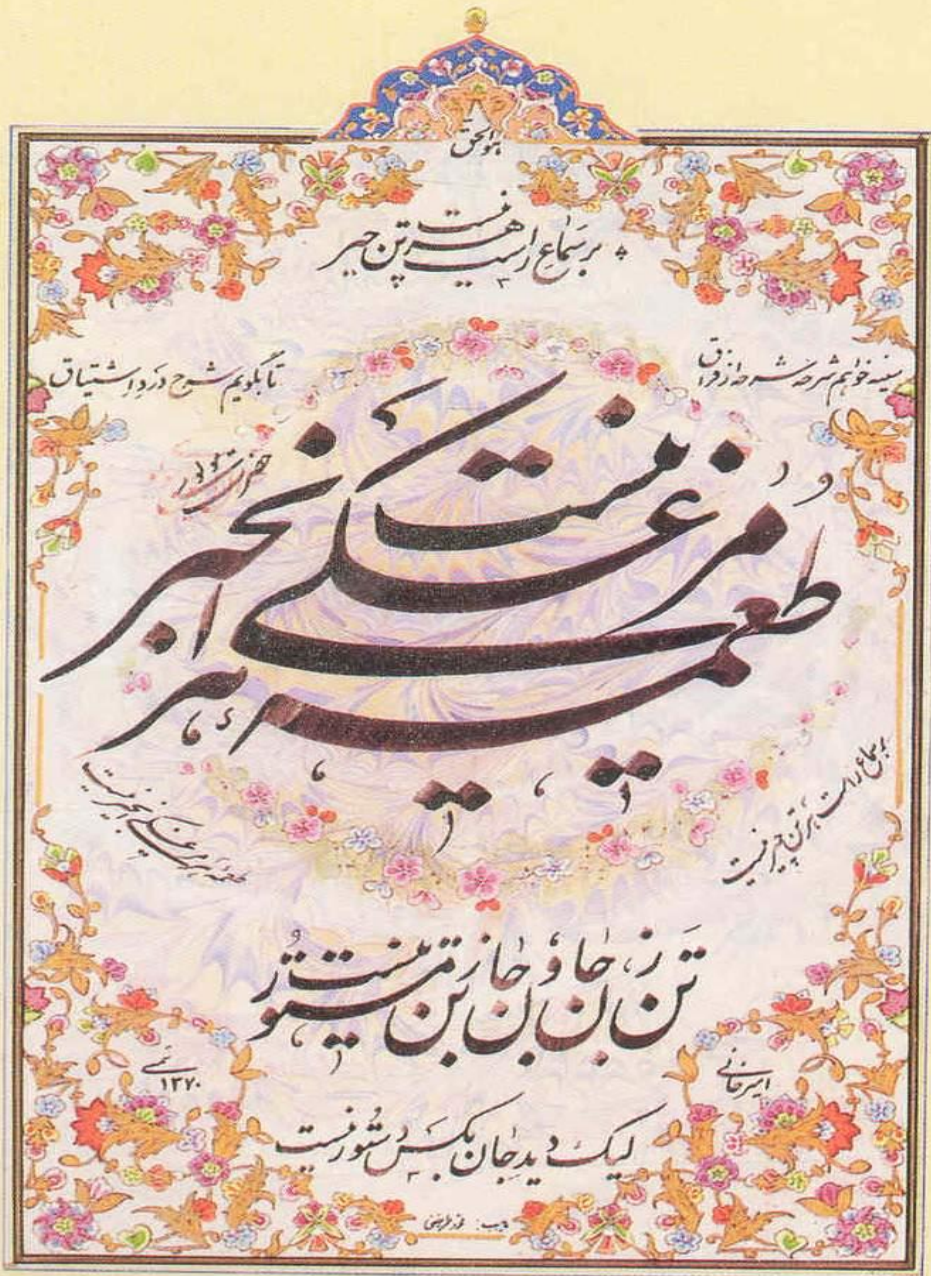
***Ph: 2816074-2816076***

***Fax: 2816075***

***Email: [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)***

***<http://ipips.ir>***





شعر مولوی به خط آقای امیر خانی  
خوشنویس ممتاز معاصر ایران

ISSN : 1018-1873  
(International Centre - Paris)



# **DANESH**

*Quarterly Journal  
of the*  
**IRAN PAKISTAN  
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,  
ISLAMABAD**

**WINTER 2009  
(SERIAL No. 95)**

**A Collection of Research articles  
With background of Persian Language  
and Literature and common cultural heritage of  
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**